

A  
I  
I  
A  
A  
3  
Q  
S  
A  
Y  
b  
-I  
II  
AI  
AI  
3I  
QI  
SI  
AI  
VI  
bI  
-A  
IA  
AA  
AA  
3A  
QA  
SA  
AA  
YA



١٠٤٥

١٠٤٥

١٠٤٥

١٠٤٥

١٠٤٥

١٠٤٥



١٠٤٥

١٠٤٥



فهرست مطالبی که در جلد اول و ثانی کتاب تاریخ نوشته شده

(م) که بعد از اعداد نوشته می شود علامت متن است یعنی این مطلب در متن مذکور است (ح) علامت حاشیه است یعنی این مطلب در حاشیه است (م ح) علامت متن و حاشیه است یعنی این مطلب هم در متن و هم در حاشیه مسطور است  
تحتی قیام که اگر مطلبی در دو جای از کتاب یا بیشتر ذکر شده باشد در این فهرست عدد مقابل آن ذکر نوشته خواهد شد به عنوان مثال

فهرست بعض بلوکات و قصبه جات فارس و بعض منازل

آباد	۴۱۵	بجنا	۳۳۶	خلار	۵۲۳	سروستان	۸۱	فروگر آباد	۱۱۱	مکوار	۱۵
اصدیه	۳۶۸	شک مجاد	۳۱۱	تخت	۴۱۵	سپهان	۱۰۹	قارت	۳۳۵	کوه	۲۸۳
ارجمان	۴۱۰	کرم	۸۵	خواجه	۱۲۵	شاه	۲۸۰/۲۸۱	قوام آباد	۲۲۷	در	۴۱۵
ارپسجان	۲۲۱	چرم	۱۰۴	دارا بگرد	۹۲	شش	۹۱	کازرون	۲۷۹	مردشت	۱۳۲
اصطبلان	۴۱۲	چهار راه دار	۲۷۳	دارا کویه	۹۱	شعبان	۳۳۴	کاشیروز	۱۳۲	مشهد	۲۲۸
افروز	۴۱۵	خانه زنیان	۲۷۳	داکی	۳۶۶	شول	۵۲۳	کرمان	۲۵۰	میان کمل	۲۷۶
باجاه	۱۲۱	خرید	۱۲۸	دریست	۲۸۱	شولستان	۲۹۹	کلان	۲۳۳	بمبند	۱۰۹
برازجان	۲۶۶	ششت	۳۶۵	دست	۱۲	صیدان	۲۲۵	کایج	۳۶۵	زرنجان	۲۳۲
لیان	۲۲۵	نختر	۱۷	دشت ارژن	۲۷۵	عبدولی	۲۳۳	کین	۲۲۷	نیزنگان	۹۰
برانات	۴۹۴	خفک	۲۲۵	دوان	۲۱۹	فنا	۸۳	تکارتخت	۳۶۵	فودان	۲۹۱
بهسان	۴۱۰			زرنقان	۱۳۰	فلیان	۴۱۵			پندیان	۴۱۱

بعض از بلاد و شهرهای متفرقه که نامی از آنها در کتاب بروده است

آذربایجان	۵۹	بهره	۳۷۵	حضر	۴۹	صور	۳۸	کیلان	۶۹
اسیا	۱۳۹	بلوچستان	۳۷۴	طب	۲۲	فاراب	۳۱	کادودیه	۳۷
استیسان	۴۹۶	بند عباس	۳۷۲	خوارزم	۴۵	فرغانه	۳۹	مخلات	۴۳
ایورد	۴۵	برشهر	۳۶۹	ربذه	۷۸	قطنیه	۵۰	مراغه	۶۹
اسروشنه	۶۷	بهنی	۳۷۱	روس	۱۵۳	قوشه	۹	مصر	۴۶
اسن	۳۵	کرتیت	۴۹	روسته کبری	۳۹	قونیه	۲۲	نجدی	۳۷۱
ایطالیا	۱۲	قوی سرکان	۴۶۹	ریشهر	۳۷۰	بجور	۴۳۴	خوا	۴۷۱
بازروش	۴۹۴	جرجان	۴۵	سامرا	۵۲۵	کرمان	۲۶	فر	۵۰۷
									نمانده
									۶۷

بعض از جبال فارس و غیره و قلاع آن

کوه البرز	۳۵۳	کوه قوچ	۸۵	کوه مرزن کوه	۸۵	کوه دشت	۱۳۳	کمل دختر	۲۷۸
کوه الوند	۳۵۴	کوه چل خام شیراز	۲۷۹	کوه دواند	۲۴۲	کمل پیزن	۲۷۶	کمل مله	۳۶۵

قلم آباد	۴۱۵	قلم بندر	۴۱۶	قلم خضر آباد	۱۲۳	قلم شکسته	۲۲۱	قلم فرامرز	۴۱۵
قلم استخر	۲۲۱	قلم تبر	۳۴۶	قلم خند منی	۳۲۲	قلم شهر باری	۴۱۵	قلم کل و کتاب	۴۱۱
قلم انکوزان	۲۲۲	قلم حیدر ارباب	۹۲	قلم شاه کارون	۲۸۷	قلم طرس	۴۱۵	قلم دریا بجان	۴۱۵

دریا و دریاچه و بعض رودخانه و قنات و چشمه و فارسی غیره

دریای فارس	۳۷۳	بندلیه	۲۵۱	رود شاخ و شیرازی	۲۸۳	اب خرمی شیراز	۵۲۳
دریای خزر	۳۵	چل شادروان و دوکان	۲۸۶	رود شاپستان	۲۹۹	اب سعدی شیراز	۴۲۶
دریاچه بک شیراز	۸۱	فرات	۳۸	رود قناتج (مهره قناتج)	۱۶	اب بک شیراز	۴۲۵
دریاچه بک کازرون	۳۷۸	رود خشک شیراز	۴۲۶	رود شکر شیراز	۵۲۲	اب بک شیراز	۴۲۴
دریاچه بک کازرون	۱۳۲	رود سپهر	۲۲۸	مستمر علی شیراز	۵۲۳	چل و خوار و شیراز	۳۲۶

فهرست بعض ابنیه و امانه و آثار قدیمه و اشغال و نقوشن و برجها

تنگ الله شیراز	۱۲	صورت فریهر	۱۷۷	آثار قدیمه در مابل	۳۹۹
دیرتیمه تنگ الله کبر	۲۲۳	افسانه مرغ الله در تخت	۱۸۱	آثار قدیمه در بخت	۲۰
چهارطاقی در شیراز	۴۷۹	اللات عرب و ظروف آنجا	۱۸۲	آثار قدیمه در تنگ	۱۱۱
قصر افر در شیراز	۱۰	نقش برج کوه جغت	۱۹۵	آثار قدیمه در قنات	۱۱۱
برج دکل در شیراز	۱۳	خرمید خا و نقش رجب	۱۹۸	آثار قدیمه در بخت	۲۳۹
بندهن در کازرون و کازرون	۱۵	نقش رستم در مردشت	۱۹۹	آثار کوه الوند	۲۲۲
مقبره حاسا در خفر	۱۷	نقوش دیگر آنجا	۲۰۵	آثار در شهر خفر	۲۰۹
آثار قدیمه در کازرون و کازرون	۴۱۰	عجلر شاه و دروغه در آنجا	۲۱۴	آثار و نقوش در	۴۱۰
آثار در ارجاصطبلان	۴۱۲	کوه زردشت	۲۱۶	آثار در افغانستان	۴۱۳
آثار نادوان خنجره	۴۱۳	آثار در شیراز و سیلان و آثار آنجا	۲۲۸	آثار در نذران	۴۱۳
چهارطاقی سروستان	۸۱	شکست ضحاک از رخسان	۲۴۲	آثار در یاد کوه	۴۲۳
آنگاه در تنگ کرم فسا	۸۵	قلمگاه در جلور از قناتج ارجسجان	۲۴۵	آثار در تبرستان	۴۲۴
نقش ارباب ۹۵	۳۳۶	آثار قدیمه در شاه کازرون	۲۸۴	آثار در ایران	۴۲۴
مسجد بک در ارباب ۹۷	۲۳۶	شکست در تنگ چکان شاه	۲۹۱	آثار در اردبیل	۴۲۴
آثار کوه الوند و در ارباب	۱۰۱	کمان از قدیم در غار شولستان	۲۹۸	آثار در اردستان	۴۳۵
مناره در کازرون و کازرون	۱۱۳	آنگاه در مابل و کازرون	۳۳۵	آثار در باب الدواب	۴۳۵
نقشهای تنگ بک در کازرون	۱۲	آثار در شهر بخت	۳۷۰	آثار در سکنده	۴۳۱
کوه تخت جمشید و عرصه آن	۱۳۳	آثار در طاق کمری	۳۸۱	آثار در مصر و ایران	۴۳۶
مجسمه های در تخت جمشید	۱۵۹	آثار در شهر و در نعل و نعل	۳۸۵	آثار در کوه کلبه	۴۴۰
خرمید بالای سر عسلو	۱۶۱	آثار در کازرون و کازرون	۳۸۷	آثار در نادوان خفر	۴۱۳
چنان بخت در تخت	۱۷۲	آثار در مابل	۳۹۳		



در ذکر شیراز و متعلقات آن ملک جنت طراز

بنای شیراز و اوصاف آن	۴۲۳	سینه بای شیراز	۴۹۸	بساتین قاج شیر	۵۵۹
در وازه و محلات شیراز	۴۳۲	بازار بای شیراز	۴۹۹	ده گره و مسجد مهدی	۵۲۲
تجارت و مزارات شیراز	۴۴۳	کاروانسرای بای شیراز	۵۰۱	حمه شیراز یعنی اطراف و جانات شیر	۵۲۳
نمای بای شیراز	۴۴۴	محلات شیراز	۵۰۴	اداره جانات شیراز	۵۲۳
در سه بای شیراز	۴۹۴	بساتین داخل شهر	۵۰۶		

بعض از سلاطین و متقیان قبل از اسلام

طغیان سلاطین عجم	۱۵۹	اسکندر رومی	۱۱۱	کرکین	۴۱۶	همای و همی	۱۶۷
آیین جلدی بعض اوقات	۱۵۴	سلو سید	۳۹۳	کشتاب	۱۱۱	اسکانیان	۲۱۱
ارد شیر با کبان	۱۱۱	فیروز شاه جادو شیراز	۱۱۱	شوپر	۱۰۷	مدت سلطنت آنها	۲۱۳

بعض از سلاطین متقدّمین و متاخرین که بعد از اسلام بودند

عبد الملک	۴۷	شمس الدین	۴۵	سعد بنی و ابو بکر	۹۹	کرکین و کزین	۵۰۷
بابون الرشید	۵۰	علاء الدین	۴۵	اباقاخان	۳۲۸	خاقان شیراز و قاج	۵۱۳
منصور و دو اخی	۳۸۴	شاه کاه	۴۱۷	شاه ابراهیم و شمس الدین	۱۱۰	خاقان مغفور و قاج	۵۱۶
نامون	۳۸	ال سیمق	۴۱۸	محمد شاه غازی	۴۱۳	محمد شاه غازی	۵۱۳
صفاریمان	۴۳۵	ابک قراجه	۵۱۳	شاه شجاع	۴۷۸	ناصر الدین شاه	۵۲۴
المقدّر	۴۴	غیاث الدین	۴۲۲	سلطان ابراهیم بن شاه	۴۶۶	الکلیف و مظفر الدین	۵۲۵
سیف الدین	۴۹	ال ناصر الدین	۹۸	امیر حسن بن سلطان	۳۹	بعض از خصال آن	۵۸۹
رکن الدوله	۴۲۵	چنگیز	۱۱۹	امیر تیمور	۱۱۹	کجای که در شیراز	۱۱۹
عقده الدوله	۱۱۳	جلال الدین	۲۲۳	علی بن سلطان	۱۶۷	نفسه بوده از زمان بنای شیراز	۱۶۷
الطایف	۲۵۱	آب کبان فارس	۹۷	نادر شاه افشار	۱۱۹	الی زمان بنای شیراز	۵۷۴

فهرست بعض از وقایع و حوادث مهمه در کتاب

بنای کهنه بهرمان	۱۴۹	چنگ اده	۷۴	عمل امام طغان الی فارس	۴۹۵
ولادت فرخ	۱۳۸	غور و شیراز	۷۵	غور و فارس	۱۷۹
هغه قوم عاد	۲۸۰	چنگ اده	۴۹	یاقی شدن در قلع و قبر	۳۴۳
نوروز دشت	۱۰۲	چنگ اده	۶۱	کشته شدن ضاخان عرب	۱۲۶
حلقه دست که قهر سلاطین	۲۲۴	چنگ اده	۷۳	کوتاهی میراثی	۱۲۸
اکثر آن اسکنه	۱۸۸	یاقی شدن	۳۴۲	کشته شدن نظام فارس	۳۴۲
ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله	۴۲	محمّد بنی	۲۲۳	سینقلی خان نظام السلطنه	۲۱۷

در ذکر احوال

در ذکر احوال بعض صحابه رضی الله عنهم

ابودردا	۳۷۷	بلال	۷۶	خالد	۷۶	عدی	۷۳	مالک اشتر	۶۶
ابودردا	۳۷۷	نابت	۷۷	جیهی	۷۴	عمار	۷۴	مقداد	۷۷
المن بن مالک	۳۷۷	جابر	۷۳	سلمان	۷۵	کلیل	۷۸		

عرفای متقدّمین و متوسطین و متاخرین که در آن زمان ایشان نشد

افغانی خواجه	۴۷۲	بابا کوپی شیرازی	۴۸۴	سعدی شیرازی	۴۶۷	عبد الرحمن قایدی	۴۵۸
آقا باقر دهبی	۴۷۳	بابا زبیطای	۴۸۸	شیرازی	۳۷۷	عبد الکرم	۴۷۷
ابراهم بن طاهر شیرازی	۴۷۴	جمال الدین محمد غزنی	۴۷۴	سید ابو الوفا	۴۵۷	عبد الله بلانی	۳۲۶
ابراهم بن یزید	۴۹۲	عبید بغدادی	۴۶۷	سید حسن کیا	۴۵۷	عبد الله مبارک	۴۵۸
ابراهم بن کازرونی	۳۲۶	عبید شیرازی	۴۶۴	سید سلیمان	۴۷۷	عراقی	۷۱
ابو الحسن سالبه	۳۲۷	حاج علی حسن شیرازی	۴۷۵	سید نور بخش	۴۶۷	عطار	۷۱
ابو السائب	۴۶۳	حافظ شیرازی	۴۶۹	شاه داعی	۴۸۵	عبد الله بن حیدر	۷۳
ابو القاسم سمرستانی	۸۱	حبیب عجمی	۳۷۷	شلی	۴۷	عبد الله بن مبارک	۴۴۶
ابو القاسم کازرونی	۳۲۷	حسن صبری	۳۷۷	شهاب الدین	۴۸۹	عبد الله بن محمود	۳۴۸
ابو ذر	۴۶۳	خواجه رشید	۴۸۸	شیخ افصح	۴۸۹	عبد الله بن بغدادی	۷۲
ابو سعید ساجی	۴۵۸	داده جستانی	۳۷۷	شیخ بل	۴۶۴	محمود دهر	۴۶۴
ابو سعید خفیف	۴۶۶	دور بنیان	۴۶۱	شیخ دانیال	۴۹۲	محمد الدین عربی	۳۰۶
ابو علی الدقاق	۳۲۶	زادگیانی	۳۲۶	شیخ مسلم	۴۶۳	مرووف کخی	۶۷
ابو حمزه علی	۳۲۶	زین الدین کازرونی	۳۲۷	شیخ شریار	۴۹۳	منصور طالع	۳۳۷
اسمعیل الدین شیرازی	۳۲۶	سری عقلی	۴۸۸	شیخ علی چوپان	۴۹۳	میرزا ابو القاسم سکوت	۵۸۹
احسن الدین	۳۲۷	محمد الدین سعد	۳۲۷	شیخ نور بخش	۴۶۳	میرزا عبد الله بن بخارزی	۴۷۳

فصلی قبل از اسلام و بعد از آن که در آن زمان ایشان نشد

ابو علی سینا	۴۵	برزجمه	۴۱	سقراط	۴۵	قیثاغورس	۲۸۲
ابو نصر	۴۲	بطلموس	۴۲	سیطخان	۴۸۳	لعمان	۳۴
ارسطو	۳۲۷	ابن یار	۳۲۲	عبد الله بن سید علی	۸۳	میرزا سید شریف	۴۴۵
افلاطون	۶	جاماب	۱۷	عبد الله بن محمد	۴۹۵	میرزا نصیر جدو نلف	۱۰۵
آفلیدس	۸	جلال الدین	۳۹	غیاث الدین منصور	۴۵۹		

علماء و ادباء و فضحاء بعض از مشاهیر عربی که در آن زمان ایشان نشد

ابن سیرین	۳۷۷	ابو اسحق بن زکریا	۱۲۵	ابو اسود	۴۱	ابو القاسم سینا	۳۳۸	ابو علی فارسی	۸۳
-----------	-----	-------------------	-----	----------	----	-----------------	-----	---------------	----











بروزن پانجین بنی شایسته

بروزن بنی شایسته

و بنی تقدیر نیز آمده است

عده الف و بنی در بعضی

عناصر آمده است کذا

فی الفقه

بروزن بنی شایسته

و بنی تقدیر نیز آمده است

عده الف و بنی در بعضی

عناصر آمده است کذا

فی الفقه

بروزن بنی شایسته

و بنی تقدیر نیز آمده است

عده الف و بنی در بعضی

عناصر آمده است کذا

فی الفقه

بروزن بنی شایسته

و بنی تقدیر نیز آمده است

عده الف و بنی در بعضی

عناصر آمده است کذا

# اشترح

بسم الله الرحمن الرحيم

باسم پله پامان و پستایش پیران شایان در کار پاک دانی که از دست  
توانائی در خستین روز بنی اندیشه گیتی را پدیدار نمود و نجاهت بیرونی سر نوشت  
چهره جهانیان را آشکارش فرمود آشیجان مردمان را بجان انباز داشت و در  
جان ایشان دانش گذاشت که آن بی انباز را بنده کی آورده و پرورش کند چشید  
و ده اک تخت و افسر از استانش بی نیازند و نه اسکت درود را با کشور و  
لشکر برگاهش کردن فراز یگانگی که از بر تو شد خود کو هر روان شست و شور و غرور  
و پیر خردمند که در آسمان سروری مهر نور بخش جانست پدیدار فرمود و او را  
پشت واره ناوران نمود ستوده پیسری که زایش فرخنده آتش آشکارا شد  
پارس را خاموش ساخت و بائین او پیراهن اش کیش زرد شتیان را بر  
انداخت بعد که بدو ادعای دولت جاوید مدت علیه ایران صانها الله  
عن احمدان اقل السادات و اطلال بان بخت فرصت شیرازی غفر لها  
که در چند مدت قبل یکی رز صاحبان دولت بنی انخلین توسط شخصی از پارس

بروزن بنی شایسته

و بنی تقدیر نیز آمده است

عده الف و بنی در بعضی

عناصر آمده است کذا

ما بختی نام که از انسانی شورای دار اخلان بود و دستور الهی نوشته از انجا فرستاد  
که خیر بعضی از آثار قدسیه فارس را نقش برداشته و پاره از مرقعات را بپند  
نموده و به بنی از اراضی را مساحت کرده بجهت مشارالیه بفرستم لهذا چند  
پای سپردشت و بیابان شده این خدمت مرجعه را با انجام رسانیدم پس  
از فرستادن نقشه با مع کما بچه که در تفصیل آنها نوشته بودم بجان اخلان  
خبر رسید که آن شخص پاری بدو چهار گفت و لیکن نقوش در ضمن ترک اش  
مضبوط شد از این مطلب اخوس میداشتم که رنج فقیر بحد در رود و اجر مصلحت  
کرد و یعنی حسن و بطبع رسیده از میان برود همواره در این خیال بودم  
که نمای نقشه های مذکوره را از روی اصل آگهی میدنایم و تفصیل آنها را بوجه  
بخارم و بطبع رسام نگاشته شود مدون و از فیض خاص دعایم را بجهت کامل  
حاصل کرد و در این اوان سعادت نشان که  
عبارت از نه سیم و پید و ده جبری و سال چهل و ششم قمری از جلوس  
سمیت نوس سلطان عصر و قهرمان دهر خرد و کیوان رفعت بفرام صولت  
خدیو بجم ششم شهر بایگشری خدمت جشید فرستیدند دارای انکه در نزد کسر  
کش کاوس تخت و دشمن کش فریدون بخت و ارث ملوک اشکانان دارای  
آقای جهان مروج قوت تازی ابو لطف سلطان ناصر الدین پادشاه غازی  
قل الله المهدی و منی الارضین آية الله انوار آفة العالمین که تمهید قواص  
مملکت و تمهید توانمین سلطنت کف کفایت و زیری است صافی ضمیر و شیر  
با قدر صدر فلاحون کیاست بدر بزرگوار حکمت شخص اول ایران شاهی انصاف

باصطلاح حاصل نمودن  
اشغال و مشاغل  
چند سبکی از علوم را با هم  
چون حکمت ریاضی مثل است  
بر علم هیات و هندسه و حساب  
و موسیقی  
بکسر می باشد بنی شایسته  
بروزن بنی شایسته  
مرد است  
نام مستعاره سرخ است  
و نیز نام پادشاهی است  
سرور که عادل و دانا  
کسر می  
بکسر کاف معرب  
خبردار است  
لقب شیروان  
است  
گستراندن و بیکر کردن  
است  
بکسر اول و ثانی  
و در کمال است



برای

卷七

مفتی محمد رفیع

10

فرمانبردارى دفتر  
اذعان مستغنى

نمودن نیست

五

وہابی

15

بفحش زوال نعمت

حق و خدا این است  
یکبار از این که

با مردم و حد اختلاف

فَكَتَبْتُ لَهُمُ الْكِتَابَ

آتشدان را کو  
مده

باصطلاح اہل معا

چیزی دیگر بطریق

حقیقی است و معنی

وغير ذلك واقعه

در اینجا سمن مخصوص  
و مطهر را می تواند



بسم اول وزارت  
در اینجا یعنی قهر کردن  
و سبب نیکو است  
یعنی آتش که هرگز رانیاید  
که آن بهریم را بخورد و ناچار  
خود خود را بخورد  
بسم دوم و شرح داد و شرح  
معجزه شده و حاله  
یعنی نیت داده شده  
و در آیه من  
بصفتی فعل معنی گزیده  
و نیکو کننده است  
بصفتی فعل معنی  
مکمل کننده است  
برودین  
معروفیت و آنست  
ماندن آفتاب در برج  
حمل  
بروزن طبعی مرغوب  
دلکش و شعر را نیکو کند  
که با نیکو خواهد بود  
و بیکو که طبع خوش  
صحبت را گویند  
فخر آید

از نایبم نماید و بقید آن الفاظ عربیه بمرثه و مشتم اندازد اما چاره نداشت که  
قا در بختن سخن منطوق باشد و از لغات فرس با خبر بود البته مضامین مذکوره را با سهل  
و جی برشته منظم تواند کشید و در استعمال آن الفاظ عربیه زبان عذرخواه گشت و  
از آنجا که بزبان اهل ادب گفته اند که انسان خویش را با غنا و وحید باید  
بزرگ نماید اگر چه کوچک باشد و جبارت را کار بند و بایشان خود را از آنجا که  
نماید اگر چه افتاده باشد و نیز گفته اند که در کار حسان باید جدد که بهر یائی که خوب  
بغض ایشان شود بلکه از آتش بغض بگذرانند زیرا که این که اخلاق بیاری حدشان را  
نیکو دوائی خواهد بود اگر چه بعضی از حکماء گفته اند که هیچ سیاست و تنبی  
از برای حودان بدتر از این نیست که ایشان را بخودشان و اندازند تا خود را بخورند  
چنانکه آتش بهریم را در آتش است که کئی گفته اند که شر خدا و هم بهر باز  
کرد و در اوج بخودش شود اما تامل گفتن این لم متحد طلبا تامل در این شاعری نیکو  
فرموده (شعر) حود را خدا و بر است در عالم که در بلاد غم و رنج دارد و در غم  
حود بر و کران آشی بر افروزد چونیک در نگر می خود در آن میان سوزد خلاصه  
چون انسان جهول را طبعی است حصول غم را قلم بر گرفت و شروع بختن چنان هستیه  
که موش و مرنین است بدح آن همه قوانین دولت و مشیه قواعد ملک نمودم  
بهشت پست از آن را در عرض نیماست تقریبا کتم مجلس بر هم خورد باقی قصیده را  
تا شامگاه است نمودم و بی

ماه پرور دین رسید و شت به کام بهار : جشن جمشیدی در آید جام خورشیدی بهار  
جام خورشیدی بهار در جشن جمشیدی بهار : با نیتی خورشیدی و به که کوی میک

بسم اول وزارت  
در اینجا یعنی قهر کردن  
و سبب نیکو است  
یعنی آتش که هرگز رانیاید  
که آن بهریم را بخورد و ناچار  
خود خود را بخورد  
بسم دوم و شرح داد و شرح  
معجزه شده و حاله  
یعنی نیت داده شده  
و در آیه من  
بصفتی فعل معنی گزیده  
و نیکو کننده است  
بصفتی فعل معنی  
مکمل کننده است  
برودین  
معروفیت و آنست  
ماندن آفتاب در برج  
حمل  
بروزن طبعی مرغوب  
دلکش و شعر را نیکو کند  
که با نیکو خواهد بود  
و بیکو که طبع خوش  
صحبت را گویند  
فخر آید

کر و اسپند از شاه پرور دین بند  
فرخنده فرودین مانند پور استین  
چون سیاه و شاد از آتش ساری اندازد  
زنده خوان کردیده چون زرشیان پور  
خسر دانی بزم را بدام کن کاوس دار  
بر تن افرا سپاس باده از هر سو شاد  
رو بچاک در که دستور شاه کا کمار  
کز روان روشن خورشید باشد شاد  
زیب یابد نام از نام صاحب اختیار  
اوست شد را دست پندار و شاه و را  
دشمنان را از دو سو چون کله کوران شاد  
او چو پور بختگان در پای تخت شهریار  
همچو تیر رسم است و دیده اسفند بار  
از در پوزش بند و بر دشمنان بار  
آنچه کو نید از نهان داکو در درو کار  
بس پش و دیده است و می باشد زنده و کار  
که بجای تیره بجای همچو پسران غار و را  
که بکام از دای رخ چون بهمن دو جا  
تا که از زلف است دانا که نیت داشت و را

بسم اول وزارت  
در اینجا یعنی قهر کردن  
و سبب نیکو است  
یعنی آتش که هرگز رانیاید  
که آن بهریم را بخورد و ناچار  
خود خود را بخورد  
بسم دوم و شرح داد و شرح  
معجزه شده و حاله  
یعنی نیت داده شده  
و در آیه من  
بصفتی فعل معنی گزیده  
و نیکو کننده است  
بصفتی فعل معنی  
مکمل کننده است  
برودین  
معروفیت و آنست  
ماندن آفتاب در برج  
حمل  
بروزن طبعی مرغوب  
دلکش و شعر را نیکو کند  
که با نیکو خواهد بود  
و بیکو که طبع خوش  
صحبت را گویند  
فخر آید



فصل در بیان احوال و مشیقه  
در بیان احوال و مشیقه

32





و عرضش از شرق ببحر تباه و از حد فرسخ (۱۰۰) مثل بر محالات کر میرسد  
 و سر و سیری یعنی آن را دو قسم کرده اند جهت شمالش را سر و سر کویند و جهت جنوبش را  
 از شیراز کر میر نامند و حرارت کر میرش سالم است و برودت سر و سر  
 ملایم و در این قرون دار الملک فارس شیراز جهت طراز است که معظم ترین این  
 ملک است

**احال** شروع نمایم در ذکر مسافت سابق خود یعنی سفری که از جانب شخص  
 انگلیس مأمور بودم که بیانش شد و تفصیل اشکالی که در بعضی آنکار فارس  
 منقوش بر اجاجا است چو که سلاطین ایران را پسیم بوده که مضطرب امور تاریخی  
 و رسومات منتهیه را بر متوسط و آثار بر صفحه روزگاری نگاشته اند

ان آثار را بنام ملک ملینا	فانظر و ابقا الی الآثار
از نقش و نگار در دیوار شکسته	آثار پیداست صنادید عجب را

روزی که به شهر صفر المظفر نه بیکر او رسید و هفت بهری مطابق بیکر او  
 هشتصد و هشتاد و نه میسی از شهر شیراز حرکت نمودم از دروازه مشهور تقصا  
 که در سمت جنوب شرقی شیراز واقع است بدون آمده قریب بیکر سنگ فریم  
 بقصر انصر (قصر انصر) یکی از آنکه ایست که مأمور بودم بجهت برداشتن نقش  
 آن و این آثار و بنا و در سمت مشرق شیراز است بر بالای کوهی که چندان  
 ارتفاع ندارد و سوار به سوار می تواند بالا برود در آنجا محوطه ایست بمقدار است  
 ذرع طول و پست ذرع عرض در آن محوطه پارچه سنگهای عظیم بر زمین افتاده  
 همه شکسته و در هم ریخته و معلوم است که در شکستن آنها تمهید کرده اند -

کتابت  
 صاحب این کتاب  
 استخمس مکه مدینه و غیره  
 است از کتابی که در کتبه  
 ماران گویند بعد از آن که در  
 مدین را می نویسند بعد از آن  
 بگویند یعنی طایف این  
 صنادید  
 فتح اول جمیع صنادید  
 یعنی هرات و بزرگان  
 از باب نقل  
 قصد کردن این کتاب  
 موزن است

و از غرایب اینکه تمام آن سنگها سیاه است بخلاف آن کوه معلوم میشود که سنگهای  
 این عمارت را از جای دیگر حمل و نقل نموده در این مکان آورده و بجای آورده اند  
 از وضع و محاذات چنین مستنبط میشود که اینجا عمارتیه بوده بسیار عالی تمام آن  
 سنگ سیاه بر تاقی و آن عمارت چهار در داشته بجهت سمت از آن درب جنوبی  
 و دو اسطوانه بر پاست ارتفاع هر اسطوانه تقریباً پنج ذرع و عرض آن درگاه سه ذرع است  
 و یکپارچه سنگ نیز بر سر آن دو اسطوانه است و بر روی دو سنگ اسطوانه از دو  
 طرف صورت و دو شخص نقش نموده اند یعنی چهاری کرده اند که آن صورتها ایستاده  
 لباس بلند پرازان در دارند و تاجی بر سر آنهاست و در دستان طرفیت  
 و در سه درب دیگر که اسطوانه آنها بر زمین افتاده و شکسته نیز همان صورت وضع  
 مذکور یعنی چهاری شده با یگان لباس و تاج و طرف در دست و در سایر سنگهای  
 دیگر که در آن عرصه بر زمین افتاده نیز تصویر یا منقوش است از آنجا که سنگ بسیار  
 بزرگ است که بر روی آن صورت هفت نفر نقش کرده اند همه با لباسهای بلند  
 پر چین مثل صورتی که بر اسطوانه ها نقش اند که مذکور شد و در دست هر یک از  
 از آن صورتهای مذکور طرفیت که ایکه در دست یک آدم دست ایست  
 باین طور که دست ای را گرفته از زمین بلند نموده و بر دوش نهاده و آن نقش  
 از اثر باران و آفتاب برود و هنوز نمی شکسته اند خاصه چهره آنها که ناچیز و نابود  
 گردیده و قریب باین مکان بر بالای بلندی سده بستند و در عقب آن  
 تراسه را بنام چون معلوم شد از این تراسه در عمارت مذکور می آمده و آثار  
 عمارت دیگر نیز در آن جالی موجود است که بکلی نهدم و مخروبه است اما و تیریه

اسطوانه  
 مغرب متون  
 در این کتاب هر یک که  
 نام ذرع میا و دیگر ذرع  
 متداول در این زمان است  
 که شازده کرده می باشد  
 یعنی بکلی شکسته  
 و مخروبه و نابود



ایطالی  
مغرب ایطالی است  
ملکی است وسیع اکثر  
متصل است بحر مدیترانه  
و ارباب باغ اردو پاکیند  
طول آن سیصد و پنجاه  
میل است و عرضش صد  
میل است  
مسجد شاد  
بسیار منقول یعنی در آن  
در مسجد شاد  
در قوس شاد دیده ام  
آنرا دست خودی گویند  
و در قوس خا و سکون  
و در آن ملکین یعنی کل  
شادی است شاید  
جهت آنجا را دست خود  
گویند و آن معنی که  
در متن شده ظاهر است  
صحیح تر باشد و در مسجد  
درست نباشد  
در مسجد  
یعنی سردار است  
که پارسیان در آن  
خود را در آن میگردانند

این مکان قصر ابو نصر معلوم بر این بنده نیست که چه مناسبت آنجا را با این اسم میزنند چنانکه  
این نام را در این سنوات نداده اند بنا بر سستی چند ماه قبل از این که قصر در این مکان بایم  
در یکی از کتابهای تاریخ انگریزی دیدم شخص ایتالیائی نوشته بود که پنجاه مایه  
در مکانی رسیدیم که کهنه سنگ تا شهر را مسافت داشت آنجا را دست خضر میامیدند  
و قریب آن بر بالای کوه آثار عمارتی بود تمام از سنگ سیاه و ابالی آنجا آن مکان را  
مسجد سلیمان میگفتند و تاریخ سیاحت آن شخص در دست سال قبل از این بود و در آن مسجد  
سلیمان همین قصر ابو نصر که گویست پس معلوم میشود که در دست سال قبل از این مکان در  
افواه عوام مسجد سلیمان بوده الحال قصر ابو نصر است و بر این تسمیه با مسجد مذکور  
علیت زیرا که در این شبهه بخوابد که این مکان را آثار سلیمان عیسی علیه السلام و غیره  
احتمال که سلیمان نامی چندی ابو نصر اسمی در اینجا آمده و مرمتی نموده یا ممکن کرده بجز حال  
دو اسم از مسجد شاد است با آنکه قریب این مکان فاصله میدان آبجی جایی خوش آب و هوا  
پروانگست که آنجا را دست خضر گویند چو که دست مغرب است یعنی صحرای  
و آنجا بقعه است اطرافش اشجار بسیار و چشمه چند جاریست و مسافت نیمه سنگ است یا  
دورتر از این مکان جایی است که آنرا آب مرغانی نامند و آنجا نیز بقعه کوچکیست و در  
جنب آن چشمه باریکی و آن بقعه در میان دو دره که در آن کوه و درختان بسیار است  
علی الحکم نقشه آن مکان منسوبی قصر ابو نصر را در دره بزرگه مک (۱) برداشتم و در  
آنرا در دره نقشه نمود و نقشه بر آن اشجار را بجهت وضوح روشن تر کشیدیم و بجز  
تجلی بپوشی آن صورتی نمودیم و آن علامتی را در دره نقشه نیز نگه داشتیم و در تمام  
آن صورت در آن اشجار که در نقشه است بر ماطن معلوم کرد



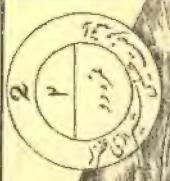






بسم الله الرحمن الرحيم  
 و در دست چپ شخصی که کل دار و نیز کاره است  
 و کلاه و کمر شخص چهارم نیز مرقع بجوهر است و کفشهای آنها همه مانند ارباب  
 کت و در این زمانست و شخص دوم که خنجر بکف گرفته کربان لباسش مانند لباس  
 لب بر کردان این عصر است همانا که این وضع لباس و کفش و کمر و غیر ذلک در این  
 زمان رواجی دارد و اقباس از این قبل صورتهای آثاری است که از قدیم است  
 بسیاری از صنایع در این زمانه است که فشا از آن درخت جشید و جابای دیگر  
 دیده ام که ذکر آن بعد از این در این کتاب خواهد شد (تا فصل ارتفاع طاقهای مذکوره  
 از زمین و صورتهای آن) ارتفاع از زمین تا پای آن صورتهای چهار فرسخ میشود  
 و بلند می قامت صورت اول و دوزخ الایچاریک است صورت دوم  
 و دوزخ و یچاریک و صورت سیم و دوزخ و صورت چهارم نیز دوزخ الایچاریک  
 و در نزدیکی این مکان آبادی چندانی نیست مگر کاهی بعضی از صحرانشینانی  
 سکنی دارند و زراعت می نمایند و اما بانی آن سرزمین آن نقشا را نقش رستم می نامند  
 و این رسم اهل دیات و مردمان صحرائیت که هر یک بصورتی رسپنک از آثار  
 قدیمه ناسیه از خود افتراع کرده استعمال می نمایند و آنچه بنظر فقیر رسیده از آن  
 که صورتهای سلاطین عجم را در بعضی از نقشای بر دیوار دیده ام و سکه آنها را مطالعه  
 نموده ام می نماید که صورت دوم از آن صورتهای سبب باشد تا علم باجمه  
 نقشه قطعه از آن کوه و اشجار و آن صور را برداشتم به نمرة (۲) در  
 حاشیه آن در قدیم تر نقشه آن چهار صورت را بزرگتر از جهت وضوح ضم نمودم  
 و در جنب آن صور عدد یک و دو و سه و چهار بجا می بندم

در





و یک از جمله آثار قدیه در فارس بنده است که در بروج کوار واقع است و  
 اراضی از شیراز تا کوار بدین تفصیل است که ذکر می شود از شیراز حرکت نمود  
 سه فرسنگ آمده بلی رسیدیم که آن را بلی فاسمی نامند از این بلی راه منقسم شود  
 به دو راه یک راه میرود به سمت فاس و جهت این بلی فاس از زمین جهت است و یک  
 راه دیگر میرود به سمت کوار این بلی مذکور گذشته رسیدیم بکاروانشراکی که آن را کاروان  
 بابا حاج می خوانند در اینجا چند خانه و ابرام است از بلی مذکور تا اینجا دو فرسخ می باشد  
 از کاروانشراکی مزبور چهار فرسنگ گذشته رسیدیم ببلوک کوار پس مجموع  
 فرائض از شیراز تا کوار نه است بلکه کوار در سمت جنوب شیراز واقع است  
 و آن بلوک است خوب و خرم و نایب بسیار دارد و بساتین پشمار می باشد از  
 کمال دور چندان بهائی نیست و هندانه آن معروف و مشهور است با دقتش نمود  
 آن از رودخانه قراقرج است که بعد از این مذکور خواهد شد با جگه از خود کوار  
 بهین یک فرسنگ است و آن بند در سمت غربی کوار واقع شده و آن را  
 بهین پراسفند بر روی کرکوی پسته از سنگ و گچ طول آن بند پست پنج فرسخ است  
 تقریباً یعنی از آنجا که در نقشه علامت (ط) می باشد تا (ط) دیگر  
 و عرض آن سه فرسخ و نیم است یعنی از آنجا که علامت (ع) است تا (ع) دیگر  
 و آن قلع بند از کف رودخانه تا بالا بتفاوت است و بواسطه مرتفعی که  
 بر روی رود رود ایام شده است پستی و بلندی پیدا نموده است چنانکه بعضی از جا  
 پنج فرسخ و بعضی جا چهار فرسخ بعضی جا کمتر بعضی جا بیشتر و اکثر از بدین  
 بند خراب شده و شکافت پیدا نموده است بطوری که آب از آنها مترشح و بر رود

نام پادشاهی است  
 معروف و مشهور  
 پراسفند یا راست  
 کوار  
 بنوع کافری و در  
 راه هند است آن کوار  
 زیاده ای با در نظر  
 خوانند  
 قراقرج  
 جمع ناحیه است که  
 و جانب ملک باشد  
 قصبه و ده را نیز  
 قراقرج  
 این هم ترکی است



در این کتاب  
بروزن سراب  
که در لای و آب است  
همه اینست که باشد کند  
که آدمی در آن در آن باشد  
و آن در اصل هر چه  
چون در آن جا که در  
جمع می شود و این واسطه آنرا  
خلاب گویند و شاید که در  
اصل خط است بوده  
چون خط معنی را که در آن  
در عربی از کثرت استعمال  
خلاب شده باشد و معنی  
خرابی آن ظاهر است

پیشانی  
بکر پسین همه در آن  
خامه است اسم بلوک  
در فارسی  
میکنان  
مهر ب میکان است  
یعنی معدن سیم گویند  
در قدم معدن سیم در  
و آن نام بلوک است  
در فارسی

میرزد اما حق رودخانه یعنی از سطح آب تا زمین رودخانه و حوالی آن بند تخته  
یک ذرع می باشد ولی قدری که دورتر رفت آب غلبه و پس می شود و در وسط  
این بند خلاب اسب (خلاب) با اصطلاح چاه مانندی است که  
در تنگ آن از دو طرف در ب دارد که همیشه آن دو در مسدود است هرگاه  
بخواهند آب پشت بند را خلع کنند که تمام آب رودخانه برو آن در مارا  
می کشانند تا زمانی که مقصود حاصل شود آن گاه باز میسد و میمانند و این آب  
از میان دو کوه بزرگ از سمت پیشانی می آید و آن رودخانه قراقلج نامند که  
که مذکور شد پس این آب جبال ممسی و جبل ناراست که در سمت غربی شیر  
میباشد و این رودخانه از جبال مذکوره می آید بلوکات که بهره و سیاه  
از آنجا که شسته می رسد بجوار از بند همین میگذرد و می رود تا بخفزه از آنجا بصیقلان  
از آنجا بقمره کارزین پس در صحرای دگرگاه که از توابع کلکدار است آن گاه  
برودخانه که از دهرم و قرو با آب می آید متصل شده از خاک رشتی جدا نموده  
از جنب قریه کالی گذشته در بندر گنگان بدریا میخیزد و با بکله از پشت بند  
همین دو جدول بریده اند که آب از آن دو جدول بلوک کار مرود و مان در آن  
میانیست و آن دو جدول یکی از قدیم است و دیگری حادث که در نقشه شسته  
شده است و کوهی که پشت بند است معروفست بهمن کوه  
در سمت قبله بلوک کار بهشت از بغیر سنگ در تنگی می از سنگ وریک انبوه است  
از آن کوه بهمن نامند و گویند مدفن بهمن آنجاست خلاصه نقشه بند بهمن را در دو قسم  
برداشتیم بر مرقه (۳)

در دگرگاه





و دیگر از جمله آثار قدیمه در فارس بنام **جاماسب** حکیم است پس از فراغت از تفسیر تبت بعد از بلوک که حرکت نموده بهت بلوک حرکت در بلوک از کوار در شده پی رسیدم که آن را دولت آباد میگویند این ده است بلوک را دو فرسنگ از اینجا نیز گذشته بخانی فرو داده ام که اسمش آباد نام داشت و اسم اصلی آن چمن سوسن است و این ده اول بلوک خراسان است و در اینجا توقف نمودم که از شاهزادگان و دایه هایست میزانی را نمود و شرایط میزبانی را بعلی آورد و چنانچه بود که وقتی از اوقات فقیر را در شیراز در مجلس درس عالم ربانی و عارف صمدی از اجل العبد ابوالحسن المصطفی المصطفی بطول تقاضا ملاقات نموده بود و مشایخ را به کنایه بنام کورادتی غایبانه می و رزید در اینجا مجالیده دیده از حالات آن بزرگوار پرپش می نمود بعضی از اوصاف او را بیان کردم و چند بیت از قصیده که بدو جابش در عرض راه سفر برشته نظم کشیده بودم و هنوز تمام نبود خواندم اینها پیش من نه بود که شطری از حالات شیخ را با آن چند بیت در طریقه شطری مرقوم دارم و بایشان سپاردم چون آن شب رفته بودم در روزانه دیگر را عزم حرکت داشتم بعد از قصیده مذکوره نامقام بود محذرت خواستم و گفتم زمان مراجعت چنانچه دولت ملاقات دست دهد و قصیده هم با تمام رسیده باشد رجعت منست شما را بگردان عطا کردم متبذل فرمود فقیر هم در مراجعت بعد خود وفا نمودم چنانچه تقصیر عنقریب خواهد آمد با بخله فدای از شب که گذشت در برهم خورد و غرض منم و از شد بر صد رشت معلوم بود که با صاحب منزل سابقه داشت آغاز سخن کرد و آن شب تا دیری مولا نا بجز خود پستان و انظار فضیلت کاری نداشت فقیر در

باز

بلوک است در فارس  
بلوک بنام شیراز  
مستقل است در کاشان  
لا محلی است

ملاک می  
موسس بادشاه  
افشار

بنام اول و پیکون  
نامانی می بود و بارگاه از  
چیزی است و بعضی  
تخصیص و غیر  
نزد آنده  
سفر  
با کسر من پس  
و بعضی خلعت است



[illegible]







ساخته است چنانچه ایل پسر این مطلب را نگاشته و غیر آنچه از منکر یا نعم باید این  
حسام الملک وزیر یا حاکمی بوده از جانب غیاث الدین کبیر و کی از جمله سلاطین  
میباشد فرمان روا که آن را میگردا داشته

(اجالی از تفصیل حال غیاث الدین کبیر)

سلاجقه در شعبه بودند شعبه در تمام ایران حکمرانی نمودند شعبه در کرمان و شعبه  
در رم غیاث الدین کبیر و بنی الدین از جمله آنها بود که در شعبه فویه روم حکم  
پدر در سپه پافند و هشتاد و هشت هجری فرمانروا گردید پس از چندی  
برادرش رکن الدین باو بجای کرد کبیر و بهت طلب فرار کرد سلطنت برکن الدین  
متعلق شد پس از رکن بنی الدین قلیج ارسلان که پسرش بود طفل بود پادشاه  
رسید از عهده سلطنت بر نیاید امر او فرستاده غیاث الدین کبیر و را آوردند  
پادشاهی را با و تفویض کردند بر مقرر سلطنت نشست و ممالک بسیار را به تصرف  
پس از تمام مقاصد و وصول امورات در جنگی او را شهید کردند و شهادت در  
سنة شصت و نه بود با بجهت کبیر و نامی که بر اجماع بقعه جاماسب نوشته شده  
می بایست همین باشد اگر چه آن مقرر سلطنتش در رم بوده بسا که در فارس هم  
یا اینکه حسام الملک در این ناحیه کار گذار او بوده و بقعه را همست نموده العلم علیه  
مخفی نمایند اینکه در کلمات منقوشه را چنانکه کرده بعض از اغلاط نحوئی  
اینکه بعض جا با مثل اینکه کلمه مخدوف باشد یا اینکه بعض از آن عبارات خارج از قصه  
بعده قائل و کاتب آن خواهد بود این فقرات کلمات را بعینه نقل نمودم که  
ویرا اینکه در آن عبارات که قریه خای نوشته اند چنین استنباط نمودم که چون

کبیر و بنی الدین  
در وقت سیاحت  
عین حادث و طر قد علم  
در راجه و اول که شش  
جمع سلوک است و سلوک  
نام مردی بوده و در کتب  
پادشاهان سلجوق  
نموده  
بسیار قاف کرده  
و تحقیق با شریک  
در ملک روم  
نموده  
بسیار نام شهرت  
در تمام آن مرز  
نموده  
بسیار از اغلاط  
مثل اینکه در این کلمات  
نموده  
لاکله و  
مثل اینکه کلمه مخدوف  
انگاشته و باید باشد  
افضل الکلمات العتقین  
با کلام دیگر

اتحادی است موسوم بکایدان شاید خای عرب کای باشد و مقصود از  
خای همان کایدان است که در آن زمان معمره بوده الله هو العليم  
و مگر اینکه معروف و مشهور است بلکه در بعض از کتب دیده ام که مسطور  
بر سلطان یا حاکمی که از پیش مقبره جاماسب حکم عبور نماید چنانچه سوار باشد باید  
پایه کرد و در آنجا بگذرد و الا حد متی با و خواهد رسید به عالم باله و انجاست  
(از جمله مطالبی که نسبت بان بقعه مینماید) اما آنجا میگذشت در شبهای جمعه  
بقعه نشینده می شود که کسی فریاد میکند بر بر بر مکررا از اتفاقات عجیب و غریب  
پای آن بقعه میگوید که مردم بعین از او از پیش صد است که ششم خورده از حسن اتفاق  
شب جمعه هم بود فردای آن شب بقعه را یکی از آن ایلایه حکم جواب داد  
که هرگاه کسی آنجا باشد آن او از بر نیاید کتم اگر کسی نباشد پس که آن او از  
می شنود که برای شما نقل کند سکوت کرد و چیزی از غریب دیگر از آن بقعه نیز نقل  
میکند من الملمات و الا باطیل که قابل ذکر نیست

جاماسب حکم برادر کشتاسب بن اهراسب است از اجداد حکمای علم بوده که کتب  
معارف نزد زردشت نموده و در زکار می شاکردی حکم که نامه بنمندی نگرفت  
که آن نیز معتقد کیش زردشت گردیده بود و باز زردشت مکالمه نمود که در  
تاریخ مسطور است و جاماسب را کتبی است که نام آن  
فرهنگ ملوک و اسرار علم است احوال جاماسب نام مشهور شده و آن کتاب را  
نام کشتاسب برادر خود خوان کرده و در آن کتاب از چند هزار سال  
بر مزرعه داده بعض از آنها مطابق با واقعیت بعض دیگر را مردم تبا و عیالات

نموده

راجا  
یعنی دهانی که پادشاه  
پادشاه  
اما حکم  
جمع باطل است که معنی  
نمایند صریح باشد  
نموده

امروز بقعه است مختصی  
از آن مطلب این است که  
عمر او که کتب جاماسب را  
و نامش که کتب جاماسب  
عقرب خوانده مرد روحی  
کرده و شاکردی زرد و او  
کشت زراعتی که معنی  
آن روح را با بعضی عقرب  
نموده بر زرد در ساعت  
برامین بقعه در میان رودخانه  
رفت که آن بقعه از او گذرد  
نموده در آن حال فرمود  
شاکرد که خود که بر زردی  
بر موقوف عقرب گردیده و  
بشور روحی با و زرد شده  
جان داد از آن بعد از کیش  
این آواز می آید از آنگونه  
با طیل میگوید  
نموده  
بسیار فارسی و کتب و کاف  
در از جمله و کاف و کاف  
والف و ج و نایم نوشته اند  
ولی حرکت خرد و راضی  
نموده اند  
نموده  
با صطلح که کتب کلام است  
از طایفه بر سبوی حتی که کمال  
نموده



تخلفات شاد قطعتی با مورات مطهر میکنند و عذ و مفتاح الغیب لایطها الا  
و جاباب را نیز گاهی است که کلمات حکمای عجم را شرح نموده و حکما  
که با عقل درست نیاید تاویل فرموده از جمله گوید اینکه حکمای عجم گفته اند یکی را  
و صانع است یکی زودان و دیگری اهرمن مراد از کیستی بن عنصری است و  
مراد از زودان روح است و مقصود از اهرمن طبع است و اینکه گفته اند اهرمن  
شروفا و انبخت کنایه از تسلط طبع است بر روح و گوید اینکه گفته اند زودان  
لاکله را با فریاد لکله او باشند و با اهرمن مصاف دهند اشارت بصفت  
سمیده انسانی و نیز گوید لکله اهرمن اشارت بصفت ذمیده است نیز گوید اینکه  
صفت ذمیده چسبیده ای بدراهرمن آفرید و صفت حسنه و اشیاء نیک را زودان  
کنایه از آن است که آن صفت را ذمیده همه از طبیعت عنصری است و آن صفت  
نیک و نیکو نیام از روح بالجمله ظهور جاباب چهار هزار و نهصد و نود و چهار  
سال بعد از مسبط آدم علیه السلام بوده است ○  
از سخنان جاباب است گوید بدترین خصال کریم ترک کرم است و نیکوترین  
ترک ترک و خاست نیز گوید عظیم تر عذاب عذاب است که گریه آرد  
حاجت خواهد در واکرد نیز گوید کنه دردی است که دواهی آن قوت و انابت  
بالجمله نقد جاباب در سمت غربی جلوه فرستاد و تا خود شمر خطه  
فرسنگی کمتر در است و تبرک شتاب را نیز از خرد شسته اند و لیکن اهرمن  
در آماج چینه آنکه تقصیر تجسس نمودم از این مطلب اثری نیافتم زبیده بود و نه و نه  
نقد جاباب را در و رفته برداشتم بیده ها (ع)

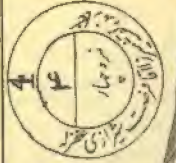
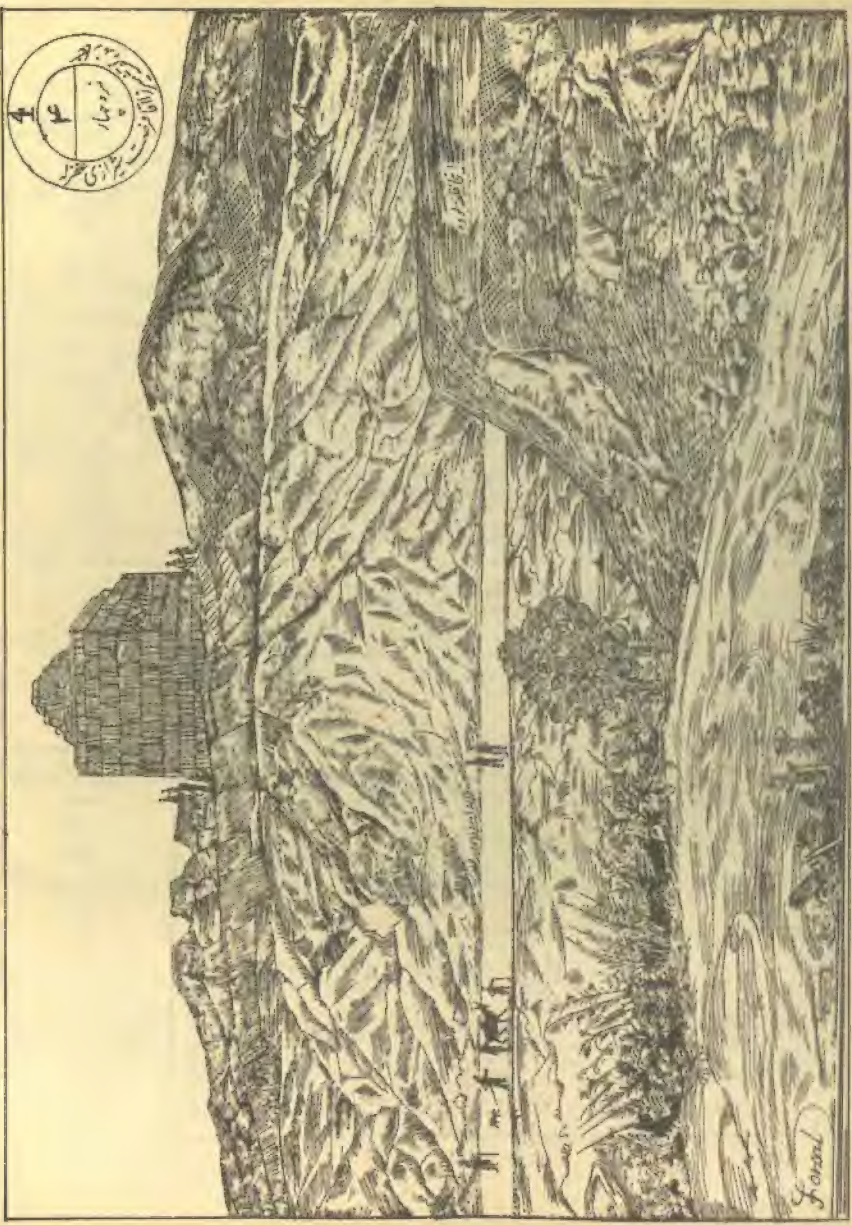
چیز آن  
نام شدای تعالی است  
زبان فارسی و پیش  
از این مذکور شد  
که آن هم ذات خدا  
مثل الله و عربی  
است

اهرمن  
نیز جاباب گفته است  
که یعنی دو شیطان است  
در انسانی و بیست  
تجلف زودان  
است

جاباب  
ناگه است گفته اند  
که بجای آنست که خود  
میگردانند بگریه نیند  
و نیک است که نه غرض  
و نیک است

و نیک است  
بکسر اول زبونی  
و پس نظر آنست  
است

در  
در





از جمله آثار قدید و دیگر که نامور بودم بر دست ایشان لغت آنها انباری است که در دسترس  
و فتا و در آداب جرد و غیره زیاد است بکافی که در یک کفر بودم آنست  
ظاهر شد اگر چه این مرض از قدیم داشتم و در آنجا شدت نمود صمم شدم که بیش از این  
چند روزی داد و افودۀ تحقیقی از آن مرض حاصل شده با آنکه مذکور بودم لهذا از برای  
که رفتم به نام مراجعت نمود و با جمعی آباد که در رسیدم در منزل صاحب آن  
که ساکن آن گری از ایشان گفت فرود آوردم بسبب مرض مزبور و در روزی پنج تا توقف  
داشتم مشا را به اینچنانی که بستم بودم در نوشتن حالات عالم عامل و عارف و  
جانب شیخ نفیسه سلمه الدتعالی و داد و افودۀ تحقیق که در عرض راه به آن جناب  
بودم شد که مرگ نمود و دفای آن بعد از آنرا رستنه فرمود

فَإِنْ تَوَلَّوْا يَأْتِيَنَّكُمْ أَسْطُورَةٌ مِّنَ الْعَذَابِ لَدُنِّكَ فَتَأْتِيَنَّكُمْ أَمْثَلُ الْعَذَابِ  
 انکشت قبل بدیده نهادم و شتر از حالات این بزرگوار را بجز تحریر در کوروم پس این  
 عقیده مذکوره را که موش و فرزند بود بدیج آن سعدان اسرار ربانی و منبع انوار پیکان  
 و سیر است پس از مراجعت از سپهر بجز تشریفشان بزم نیز نگاشتم آنکه خدو  
 خوب است و کما حال شیخ طویل و مولای میل را که در این سرزمین پان کوه  
 و قشید را که در عرض این راه سرودی در زمین مطاب مسافرت نامر خودیج  
 نامات زینتی باید و بچنگیات زری نیز در شعر  
 نوشته آن باشد که سر دلبران گفته اند در حدیث دیگران  
 از این تقریری که گفته ایم بهتر از در ملک وجودم و زیدین گرفت و آتش شوقم  
 زبانه کشید **مصرع** کز لب آفتاب من جواهر مذکوب پس آن تفصیل را

بکر تون و سکون تاف  
و راه کله کسور و سوز  
نام در دی است که تاف  
با کشتن است که غول  
صفرا می ریزد  
یا کشتن

فصل آخر است از قیام و خواب  
آن برای سکت است و علامت  
تخلف با او است و قریب  
و زدن مهر و جمع قریه است معنی  
شعر این است که قیام و خواب  
و بیداری و قیام و خواب و بیداری  
و قیام و خواب و بیداری و قیام و خواب

روزن  
بروزن  
میشوشتنه انه یعنی شستن و  
تجلیل

بروزنی فضل یعنی بزرگوار  
و ناموسگار است

بعضی شعر و قصه است  
و مجاز نامه و کتاب نیز  
که است  
از اینها  
بعضی جنبش کردن و خوشحالی  
نمودن است

کرب القلوب الخ  
جای بردن فنی بطن عدت  
و جداست از عشق و محبت  
راج قلب است یعنی  
است دل اینکه بکد ارادت  
شوقی حاد







در بیان حدیثی که هر حدیثی از آن احادیث شکل برخط اربعین است  
 منها ده کتاب از موهبات آن جناب و له سعادت مندش شیخ عبدالحی  
 مختص بر افق جمیع مذهب و یکی مسمی بحج المسائل که باب از مسائل فقهیه و غیره است  
 و فارسی است و دیگر کتاب اساس الکمال در متزقات شکل بر چهار جلد ظاهر است  
 مصنف اشرف زیارت حاشه را مضاعف کرده که این فقیر در تاریخ اتمام آن  
 این اشعار را برشته نظم کشیده و در طهر آن نوشته شده است و سببه

شدیم پس در این  
 و خداوند دانست  
 بر وزن نیم نعلین  
 از صحرای حضرت امیر المومنین علی  
 عهد السلام که از آن حضرت  
 سؤال کرده و گفت ما حقیقه  
 حضرت جواد را فرمودند  
 تفصیل آن کتاب بسیار است  
 از آن حضرت  
 زنی بوده در زمان نبوی صلی الله علیه و آله  
 سحر بخاری  
 کتابی است از محمد بن اسماعیل  
 بخاری و آن از حدیثی است  
 از امام القاسم بن سلام  
 عرب بوده  
 بر وزن و مثنوی موزون است  
 نهج الرشیدین  
 کتابی است در علم کلام از  
 علی و شرح آن از فاضل کاشانی

مع ذلک فی بعض النسخ  
 اقول لغت غلطه او غلطه  
 بر این جمله و طبع النسخ  
 این اشعار از موهبات  
 شریفی است که در هر  
 کتابی که در این  
 در بیان حدیثی که هر حدیثی از آن احادیث شکل برخط اربعین است  
 منها ده کتاب از موهبات آن جناب و له سعادت مندش شیخ عبدالحی  
 مختص بر افق جمیع مذهب و یکی مسمی بحج المسائل که باب از مسائل فقهیه و غیره است  
 و فارسی است و دیگر کتاب اساس الکمال در متزقات شکل بر چهار جلد ظاهر است  
 مصنف اشرف زیارت حاشه را مضاعف کرده که این فقیر در تاریخ اتمام آن  
 این اشعار را برشته نظم کشیده و در طهر آن نوشته شده است و سببه

از حدیثی که هر حدیثی از آن احادیث شکل برخط اربعین است  
 منها ده کتاب از موهبات آن جناب و له سعادت مندش شیخ عبدالحی  
 مختص بر افق جمیع مذهب و یکی مسمی بحج المسائل که باب از مسائل فقهیه و غیره است  
 و فارسی است و دیگر کتاب اساس الکمال در متزقات شکل بر چهار جلد ظاهر است  
 مصنف اشرف زیارت حاشه را مضاعف کرده که این فقیر در تاریخ اتمام آن  
 این اشعار را برشته نظم کشیده و در طهر آن نوشته شده است و سببه

این کتاب را  
 یعنی آن کتابی است که  
 در هر کتابی که در این  
 ای رفیق من از شیخ برهان  
 از برای کسی که بخواهد  
 پس نگاه کن به هر مرتبه  
 بهین فصل است  
 در هر کتابی که در این  
 شکر این حضرت  
 فتح اول یعنی نازید کتاب  
 بر هم نهاده و برشته  
 کشیده است  
 یعنی حاجی و سزاوار  
 و هر چه خوب و بی عیب  
 باشد  
 بنده فاعل است  
 یعنی برکنده



از برای خداوند تعالی  
در روز عرش کعبه ای  
که با او بهشتی است  
آن را شرف  
یعنی در سبزه  
از شرف است و در  
بعضی بیان نموده اند که  
فصلی است که در  
دست و در کتب  
که در آن است و در  
خود است  
در اصل داده و در  
والی را بهشت  
صفت کرده اند و آن  
حاکم و صاحب و ادب  
در اول و در  
بعضی صاحب و ادب  
یعنی در  
فارسی است  
در عقلت و طبیعت

زیب و روشن صانع مجاز از چشم بنده فرصت گزین تعلیم باشد در علم	درج الفاضل معانی چون لایق وز دل و جانم بگشاید خد شکند
از خود چون خواستم تاریخ این تالیف گفت امدین شرح مفید ازین داور یادگار	
<p>و چون کاه بای نظم اشعار حکیمان و ابیات عارفانه و عاشقانه پرداخته تفضل کنی خزانة کتب و کتب کتب معانی اشعار آمده و چندین هزار بیت فرموده من الفارسیه و العربیه که از این اشعار که در این بیان است اشعار و در این اشعار که از این اشعار که در این بیان است میکوشد و در این اشعار که از این اشعار که در این بیان است نیاید و در این اشعار که از این اشعار که در این بیان است که لفظ شریف در آن واقع است و آن را پس از آنکه نام نهاده بالعرفیه و کتابی دیگر مستحق آنست که در این اشعار که از این اشعار که در این بیان است ناید از حضرت صاحب الام حبه الله عمل الله تعالی فرموده در دست است و کتابی دیگر مستحق آنست که در این اشعار که از این اشعار که در این بیان است سال که شسته (این بود شرح حالات آن بزرگوار) اما قصه که در عرض راه سپهر خورشید شمشیر شده که در این اشعار که از این اشعار که در این بیان است زابل فصل و نیز در و در هندی گان جز شیده که در این اشعار که از این اشعار که در این بیان است</p>	

بفرموده

این سارا است  
در روز عرش کعبه ای  
که با او بهشتی است  
آن را شرف  
یعنی در سبزه  
از شرف است و در  
بعضی بیان نموده اند که  
فصلی است که در  
دست و در کتب  
که در آن است و در  
خود است  
در اصل داده و در  
والی را بهشت  
صفت کرده اند و آن  
حاکم و صاحب و ادب  
در اول و در  
بعضی صاحب و ادب  
یعنی در  
فارسی است  
در عقلت و طبیعت

تند و سخت آن که گفت جاماب شیده که کلمات که ماند از سقراط شیده که غلطون هم شین نیش شیده که از سطو معلم است حکیم شیده که چه تحریر کرده افقید پس شیده که چه شسته است جالینوس شیده که چه شسته است قول طلیح پس شیده که مخفی بزرگوار حکیم شیده که ابوسعید بوده از غار آب شیده که همه اوصاف و علی سنا شیده که در این بیان است به در این لید و انخل و اعنی معنی و در خلیل و جبل و بالا و این جور و شیده که که در این بیان است به در این جنید و شبلی و کرخی و بایزید و شبلی شیده که که در این بیان است به در این عدی و جابر و عمار و ثابت و سلمان کنون پادشاه این اشعار که از این اشعار که در این بیان است جناب شریفه افکار اهل زمان	<p>ز و منیع دور فلک داده از زمانه بویزه بوده کی فیلوف دانشور کنیده از غم حکمت هزار با ساعر کلام اوست بخت چه شده است کنوده بهشت را تفضل مشغول شده بعضیات طبعی ز روی رای و فکر سحرآمیز ملک ریاضت پس بروزگار الوشیر دان عدل پس نوده ثانی از ارمغان دیگر و را بخت و قانون علم بوده نظر که بوده اند با تسلیم فضل نام آور ابو فراس و حریری کسائی و اشعر ابو فراس و حریری کسائی و اشعر قدم بر راه طریقت زحمت نموده دیگر عراست و عطار طلب دین جید بسی ز جمله اصحاب خاص خمیر بلال و خالد و مقداد و وارثم و بوز عیان بقدرت داور حضرت شاه معین شرح عمیر امین دین پرور</p>
---	--

این سارا است  
در روز عرش کعبه ای  
که با او بهشتی است  
آن را شرف  
یعنی در سبزه  
از شرف است و در  
بعضی بیان نموده اند که  
فصلی است که در  
دست و در کتب  
که در آن است و در  
خود است  
در اصل داده و در  
والی را بهشت  
صفت کرده اند و آن  
حاکم و صاحب و ادب  
در اول و در  
بعضی صاحب و ادب  
یعنی در  
فارسی است  
در عقلت و طبیعت



کبریا دل و قیاس و معنی  
اسم است در لغت معنی  
که هر چه دو لایب بدان بگوید  
اصطلاح را معنی خط میوه ای  
که هر که آن قطب شمال و  
دیگر آن قطب جنوب باشد  
معنی آن دو اصطلاح است  
کبریا دل مراد منطقه البرز است  
و آن دایره ایست که در دایره  
بروج بران واقع شده است  
و این دایره از آن جهت  
است که در آن منطقه  
علی است و در آن  
کام عرب از آن است  
کبریا دل معنی کیم است  
و جابرش و طلق جابر  
نیز جابر گوید و اصل آن  
بوده و او را نقاب برده اند  
لندک و بعد از این باشد  
معنی  
یعنی با و سه نقطه یا سه  
نقطه و سه نقطه یا سه  
نقطه

هر آن صفت که زیر کسب شده به بیان  
ممد ریش چو فاطون هزار گس شکار  
از آن فخلش لغات گرفته بقدر  
ابو علی ارشیه که می شود چو کلیم  
که چون هند سر تحریر کرده اقدیس  
بیایست از کتبه کیش بطلمیوس  
لب بر خوشایند کسای و فر  
شود چو رفس منکر که نظم سپوا  
بیش و قدرش بود صبری را  
جسد در دم ارشاد او شود فانی  
بند اگر چه پلمان و بود شش خرم  
ز صد هزاران اوصاف او چنان  
یکی حد بر از آن که حق مراد است  
اگر بر شکست که گاه نماز از به کشند  
اگر عین که چو کرده در جهان تصنیف  
تقو با ندرتین زمره خود شمر  
از این حد چه علم است از آن خود جدا  
کمال او را باشد کفایت این بیان  
فنا نه دست بکشت قیام و پای رده

نهاده  
۱۴

معنی قدسی است  
معنی بقیع است  
معنی بقیع است  
کاست و مراد از کاست  
سیان فرشتان  
معنی  
اینجا تخلص مراد است  
معنی آن صاحب است  
سر کشت  
کبریا دل معنی کیم است  
و جابرش و طلق جابر  
نیز جابر گوید و اصل آن  
بوده و او را نقاب برده اند  
لندک و بعد از این باشد  
معنی  
یعنی با و سه نقطه یا سه  
نقطه و سه نقطه یا سه  
نقطه

نهاده هر که بشاکر دیش قدم روزی  
یکی جز آن است حضرت قدسی  
در این قصیده به بیت آورده اند  
چان حضرت حق را بزرگ است  
که طاعت از دیده اندر آن رات  
نذیه دیده کس غیر برگزیده حق  
الاسید و شقی که از قوابل خطاب

مقام دوست و ابا و جنت المادی  
مکان دشمن و ابا و جادوان بپتق

فصل پنجم از رجعت از بلوک فقر بعض از لغات قصیده مذکوره را در خوا  
ان مرقوم داشته ام ولی چون ذکر احوال حکما و عرفا و ادباء و شعرا را که در قصیده جند  
بر اطله عدم دست داشته ترک شده بود باین خیال اقدام که از حالات ایشان  
ذکر می شود تا هم رفع ابهام از مضامین قصیده مذکوره گردد و هم تقنی در مطا  
کتب بود که طبع را از مطالعه آن کسای حاصل نباشد و خواطر را از مطا  
اش ملاتی هم نرسد و هم هم مالا یدرک کلمه لایق که ذکر احوال بعض از  
حکما و فضلا نموده شود لهذا آنچه در این فصل نوشته می شود فقط و جملات  
مراجعت از سفر نوشته شد و در حاکم که مطالعه و تفسیر بعض از کتب را نمودم مطالعی  
که اکثر اهل تاریخ در آن اتفاق دارند و شش آراشان کمتر و شش بیشتر است  
داشتم و آنچه که عربی بود ترجمه کرده خلاصه آن را ذکر نمودم اسامی یک  
ص

نهاده  
۱۴







لاہور.

وہ



بضم اول و کسر اول  
از این مذکور شد و آن  
معنی کلید پند است  
بضم اول و کسر اول  
بهر شریعت در کتاب  
بهر شریعت

محمی ایام کدشت  
ریاضی

الحکمت منتهی  
یعنی خط و کتابت منتهی  
رومانی است از آنکه  
آن چند سال پیش  
که بنام قلم باشد و از این  
که خط صورتی در خط دارد  
که این است وجه و قلم  
پیدا میکند

۵۰  
 قرقه  
 ۵۱  
 قرقه  
 ۵۲  
 قرقه  
 ۵۳  
 قرقه  
 ۵۴  
 قرقه  
 ۵۵  
 قرقه  
 ۵۶  
 قرقه  
 ۵۷  
 قرقه  
 ۵۸  
 قرقه  
 ۵۹  
 قرقه  
 ۶۰  
 قرقه  
 ۶۱  
 قرقه  
 ۶۲  
 قرقه  
 ۶۳  
 قرقه  
 ۶۴  
 قرقه  
 ۶۵  
 قرقه  
 ۶۶  
 قرقه  
 ۶۷  
 قرقه  
 ۶۸  
 قرقه  
 ۶۹  
 قرقه  
 ۷۰  
 قرقه  
 ۷۱  
 قرقه  
 ۷۲  
 قرقه  
 ۷۳  
 قرقه  
 ۷۴  
 قرقه  
 ۷۵  
 قرقه  
 ۷۶  
 قرقه  
 ۷۷  
 قرقه  
 ۷۸  
 قرقه  
 ۷۹  
 قرقه  
 ۸۰  
 قرقه  
 ۸۱  
 قرقه  
 ۸۲  
 قرقه  
 ۸۳  
 قرقه  
 ۸۴  
 قرقه  
 ۸۵  
 قرقه  
 ۸۶  
 قرقه  
 ۸۷  
 قرقه  
 ۸۸  
 قرقه  
 ۸۹  
 قرقه  
 ۹۰  
 قرقه  
 ۹۱  
 قرقه  
 ۹۲  
 قرقه  
 ۹۳  
 قرقه  
 ۹۴  
 قرقه  
 ۹۵  
 قرقه  
 ۹۶  
 قرقه  
 ۹۷  
 قرقه  
 ۹۸  
 قرقه  
 ۹۹  
 قرقه  
 ۱۰۰  
 قرقه

[illegible]

۲  
ایست  
نامیده است  
و این صحیح است  
شماره  
۱  
مطابق  
لفظ بعدی پریدن  
است  
۲

حسن  
مفضل و حسن را گویند



[illegible]

لطف رویش موسی صد میکند  
 که اگر پروند غمزمین <sup>مست</sup> کام  
 این چنین هم فاضل است از عالمی  
 او نداند که رطوبانی که هست  
 آن چنانکه چنان عضو در جهان  
 و در جالینوس این قول از فزیت  
 این جواب اگر آنده کاس بکشت

او مقرر در پشت فاد میکند  
 ای عجب دیگر نه پنجم این مقام  
 همچو جالینوس او نامری  
 آن مدد از عالم بیرونی است  
 صدمه دوار در زخم زخم  
 پس جابم همچو جالینوس نیست  
 که نبود پیش بی جعفر

باجکوس از هشتاد و هشت سال که انحرش گذشته بود در بجا خست در شکی و فغان  
حدش را در شرف مرگ نزدیک بقسط مصر خجاک سپردند و این قضیه پنهان و بمقتصد و  
شخصت و یک بعد از بسبوط آدم علیه السلام واقع شد  
**بطليموس** پسر فلویس است از این جهت او را بطليموس فلودی گویند وی از  
شاکران جالینوس است پسر بطليم ریاضی مایل بوده مولد و فاشش را اسکندریه  
نوشته اند و هم در اینجا بنیان رصدی کرده و گویند او کسی است که اصطلاح **تاب** را  
پدید آورد و کتاب مجملی که معروف و مشهور است از تصنیفات اوست و آن  
کتاب را در زمان یحیی بن خالد برکی از یونانی به عربی ترجمه نموده اند و مؤلفات دیگر نیز از  
این بزرگوار کتاب جزو افلاک در صفت نقش زمین و تقسیم اقالیم و طول و عرض بلدان نگاشته اند  
حاصل نوشته اند قیل الاکل و کثیر الصوم بوده ظهورش پنهان و بمقتصد و شاکران  
سال بعد از بسبوط آدم است و عمرش هشتاد و هشت سال از سنجان است که  
فرموده حکمت درختی است که در دل روید و ثمر آن از زبان دهد و سیرت

36

*(Faint handwritten Persian script)*

هر که بوقایع دیگران چند بخیرسد و دیگران بوقایع او چند گیرند و فرموده اعمال نکند و در دنیا  
تجارت بختی است و اجل دروازۀ آخرت و فرمود چنانکه بدن او سیئه دارد  
حالت مرض از خورد طعام و شراب سودناشد هر دل که مرض غفلت قبلت است  
از شربت موعظت و میند سود ندارد

بوزرجهر و ابو زهر و بزرگ مهر و زهر همه نامهای پسر سوخته است  
و نیندیش بنسب طایفه بنی لؤز میرسد سوخته در عهد قباد گشته شده بوزرجهر را  
ان بخان نیز گویند چه بخان لقب سوخته بوده باشد بوزرجهر حکمی است بزرگوار  
حکمت معروف و بتدبیر مشهور در زمان انوشیروان عادل ابتدا او خدی ظاهر  
او بوده و در آن اوقات بهبودی وزارت پادشاه را داشته ابو زهر  
سفری بکاتب خراسان رفته آنجا که بهبودی سبب تنقی بحضرت پادشاه خان  
شد گشته که اوید ابو زهر بدین باز آمده کارش بالا گرفته منصب وزارت یافته  
و بیفته بیک روز مقام مؤیدان و دانایان در مجلس پادشاه مجتمع شده بخان

عظیم را استماع می نمودند و از کلماتش بهره می یافتند و مردمی که در زمان  
پادشاهان و پادشاهی پیمیزی نمود پس از قیام و نشو و ان و اراکت ابوزجبر در  
آن ساعتی شد و در زمان ابوزجبر خطبچ از مملکت هندوستان بایران  
آورده و در حضرت کشری ابوزجبر آن بازی را بی آنکه کسی بوی سایه زدن ببرد  
یا آورده آن بازی کرده ارامش ساخت و در برابر خطبچ خود را اختیار کرد  
و بهند فرستاد چنانکه آنجا بازی نبرد و بر نبرد و در این مطالب را به خط  
و مشروح این غیر در کتابی از مؤلفات خود که مسمی بشهر نبی است نقل نموده ام





اولدک <sup>۳۲</sup>  
 یعنی حضرت فرموده اند که  
 منم در زمان پادشاه داد  
 او شریفان  
 دیش <sup>۳۳</sup>  
 ستایش و دعا و آفرین است  
 کوش <sup>۳۴</sup>  
 تشبیه حرف دوم یعنی  
 خواب و غرض است  
 یعنی <sup>۳۵</sup>  
 یعنی بنیان و پوشش یک  
 است

در این سال کیست نایب ملک  
 چنان در روشن رخسار خواب  
 چهل پاییز و بان از برش  
 برآمد بدین مرد بان از حجاب  
 جهان کاف تا کاف پرور کرد  
 و راقی هر جاز نزد یک دو  
 بھر جا که بدوز نزدیک راند  
 بخت آنکه از خواب درین شب  
 چو برق را گفتد از هر مهر  
 بدانش شاه اندر نهفت  
 چو بشنید بوزر جهر این سخن  
 چنین گفت کای خرم کار

<p>             نکه کردم این خواب را بر              ازین روز تا در چل سپاسش              که در پیش کسبه در راهی              بجم بزند دین ز روش را              بدو نیکه کرد و از کشت ادبی              هر دو پس بنامه کای              شد و جهان و تن و قشاد         </p>	<p>             ترا ندرد جالبش شفیق کن              نهد در دیه از آریان پاش              به چرخ برکتی و کاسی              بد چون نماید سر آشک را              بکوشش نیند کشی شادی              در آرد همی در پیش ز پای              جزایوان شکاف ز آید بیا         </p>	<p>             میگوید              مکتوب نصیبی که              بادام گردون که              بخت اول نفع              باشد خیر که از              شکست کار              معنی اینکه این علم              ازین کمال              و شکر از آنست              مطالع         </p>
---	---	---

قاراب  
شهر است در  
ترکستان که  
طرحان  
بفتح اول و سکون ثانی  
منقول است  
از  
بفتح هاء و سکون و  
فتح زاء و سکون و لام  
ضم حاء از اسرار که  
است

در قریب پیرزده







از این که در سالهای گذشته و از آنکه در سالهای آینده  
چون در سالهای گذشته و از آنکه در سالهای آینده

[illegible][illegible]







چندین  
مجموعه از کتب  
مکتوبه است

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

منه بجز اینست  
و این  
پایه است

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

منه بجز اینست  
و این  
پایه است

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

منه بجز اینست  
و این  
پایه است

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

پست بجزی بوده و در حدیث آن دو فاش بقول شهادت در سه سیه و پنجاه قمری  
که از با عظمت و دم است واقع شده  
**حزرتی** ابو جعفر قاسم بن عتی بن بصری عجمی بعضی گویند اصل آن از نشان  
که شبهه اینست از بصره وی صاحب کتاب مقامات است که مشهور جهان است  
تصانیف دیگر هم دارد از جمله در الفرائض و ایام النواص و منطق و در نحو و ادب  
اشعار نیز تزیین داده و تفسیرش را در سه چهارصد و چهل و شش نوشته اند و در  
سینه با خند و شانزده بجزی مدقش در بصره این فقیر قمری را در آنجا دیدم  
**کسانی** ابو الحسن علی بن حمزه بن عبد الله که فی الزمانه توفیق و قرائت است در  
شرح چندان جزئی نداشته در امثال مشهور است که فلان را بجزی نامیده اند  
گویند مکتب پسر بارون الرشید بوده و با سیلو به معاصر و فاش را سه سیه و هشتاد  
و نه بجزی در مکتب می نوشته اند

**اسعد** ابو الحسن علی بن اسماعیل است و طایفه اشعریه منسوب بوند توفش نشسته  
و هشت در بصره بوده و سالها در بغداد زیسته و فاش سیه و سی  
سه در کرم بنده واقع گردیده (کلامی در مذهب اشعری و معتزلی) نگاشته که  
طایفه اشاعره منسوب با ابو الحسن اشعری و مذهب این طایفه این است که گویند بنده  
در هیچ کاری اختیار نیست و فعل بنده و مخلوق خدای تعالی است بی وساطت و  
مغایبت اختیار و اراده بنده و گویند افعال و حرکات جمیع با اراده او تعالی است  
و هم اسباب را ایجاد کند و هم مسببات را و این طایفه قائل به هیچ واسطه  
حق موصوفی آنست چیزی را گویند فاش را مدخلی در موصوفی نیست عادت آنست جاری نشد

کاتب  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

که آتش بسوزاند و آن را اسباب عادی خوانند و گویند اگر خدا بخواهد خدای تعالی جمیع مخلوقات  
بیربشت برد و اگر خواهد بدوزخ و این ظلم نخواهد بود زیرا که ظلم تصرف در ملک غیر است  
و حال آنکه آن ملک تا ملک است و هم ملک است هر چه خواهد بکشد و گویند جایز است  
خدای تعالی دیده شود و مؤمنین در ربشت او را می بینند که در آنچه می بینند تا بفرموده  
ربنا ناظره و این طایفه اشاعره متقدمه اند که در میان خود اختلافاتی دارند  
(طایفه) معتزله که آنها را مفسر خوانند و قدرتی هم گویند که اشار به مذهب  
این طایفه در حاشیه احوال اعشی نموده عیشای این طایفه معتزله را حاصل عطا فرمود  
که آن شاکر دی شیخ حسن بصری را نموده گویند عباد خالق افعال خود هستند انبیه  
و گویند فعل عباد مفضض با ایشان است بی مدخلی از غیر و عباد مفضل است  
و خدای تعالی ذوات مقدس اشراق است و بس ولی اراده او تعالی را در عباد  
و غنی نیست و گویند که در دنیا و آخرت دیدن خدای تعالی ممکن نباشد که لا یبصر  
الا بقضای و چون دیدن آن انبصار و چون لا یطیف الا بقرین و این طایفه نیز متقدمه دارند که  
در بعض مسائل اختلاف در میان آنهاست با جمیع این دو فرقه یعنی اشاعره و معتزله  
با یکدیگر مناظرات مناقشات از جمله اشاعره صفات حق را بدیدیم دانند و معتزله  
قائل اند که صفات واجب تعالی عین ذات اوست چنانکه مذهب اکثر متقدمین از جمیع  
و امامیه نیز همین است و آنچه اشاعره گویند در حق تعالی عقل کامل نیست اگر شریع  
عقل را حکم بجزی و معتزله گویند عقل در حق تعالی حاکم است نهایت شریع  
کاشف و تبیین از برای حق تعالی است این مسئله با مسائل بسیار از این قبیل منطبق  
تمام در شرح تجرید و دیگر کتب حکما و متکلمین مطهر است **لطیفه**

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

عادی  
منه بجز اینست  
و این  
پایه است

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

منه بجز اینست  
و این  
پایه است

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

منه بجز اینست  
و این  
پایه است

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

منه بجز اینست  
و این  
پایه است

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين



صاحب سعاد  
 انشای کمال بوده و نیز  
 خوانده و در وی بوده و قیام  
 بر وزن سحر آید است  
 استخوان  
 مفتحت و مشرب استخوان  
 و آن قصه است از قاضی  
 سحران  
 یعنی بیکای یاد کند و سحر  
 خدا را است سحر که در کوه  
 اندر به اشاره با سحر و کمال  
 به دفتر و از خانه است و کمال  
 قضا در احوال خود نموده است  
 سحران  
 یعنی سحر که در احوال  
 کردی که در قریه ای از امر  
 ملک او که از کوه و کمال  
 باین سحر که احوال بیکان بود  
 خدای تعالی است  
 حاجی قادی  
 در سحر که در احوال  
 دوازده سحر که در سحر  
 هزار و دویست و دویست  
 در سحر که در احوال  
 سحران  
 از خدای تعالی است  
 که چون خدای تعالی است  
 خدای تعالی در احوال  
 و سحر که در احوال  
 بیاید و در احوال  
 کوه و سحر که در احوال  
 خدای تعالی در احوال

شرح تجرید است که قاضی عبدالحق مشربی داخل شد در خانه صاحب بن عبد  
 الحق تا ابو اسحق سحرانی آنجا بود قاضی گفت سبحان من تبارک و تعالی ابو اسحق  
 جواب گفت سبحان من لا یجری فی فکر الا ماشاء قده و حکما و التائین حاجی با کمال  
 سبزواری نیز این حکایت را در اسرار حکم آورده دیگران هم نوشته اند  
**چون** بیانی از این دو مذهب نموده اند میگویند که در سبزه جبر و اختیار  
 و کمال است که با مذهب و اکثر حکما بر آن طریق قرار داده اند و آن مذهب این است که بران  
 ابطال مذهبین مذکورین متکلف قبول نموده اند که هر فرموده اند لا یجری  
 بل اکثرین اکثرین خلاصه تحقیق در مسئل این است که که مذهب سبزه مذهب مذهب  
 بی واسطه و مخلوق خداست بواسطه و خاتم حکما و خواجہ نصیر الدین را در مذهب  
 بین الامرین رساله است و حکیم سبزواری قدس الله سره نیز در اسرار حکم بیان  
 در امر بین الامرین فرموده بشرح و بسطی تمام و دیگران نیز تحقیقاتی دارند مبسوط  
 و مشروح و مفصل همانکه تمام خوشه چینی از خرمن کلام مجرب نظام امیر المؤمنین علیه  
 السلام اند که فرموده لا یجری فی فکر الا ماشاء قده و حکما و التائین حاجی با کمال  
 المتعاضی مطلقه و لکن قولا آخر بتوفیق الله و اکثر حکما و التائین حاجی با کمال  
 یعنی بخوبی خداوند و کذا است مردم را با اختیار خودشان چنانکه مذهب معتزله است  
 تا تو بین قدرت و احاطت و انصاف خدای تعالی را کرده باشید و همچنین بگویند  
 خداوند احتیاج را از مردم باز گرفت بر معاصی مجبور داشت چنانکه مذهب معتزله  
 میباشد تا خدای را بطرف و متمسکین است کرده باشد لکن بگوید خیر بتوفیق خداست  
 و شتر برک یاری خداست خلاصه مطلب این است که حق تعالی بندگان را بکار

بکار

نیکو امر فرمود و مختار داشت و از کارهای بدی نموده و مجبور ساخت و حکم مذکور  
 سره طایفه معتزله را و نحو رفاعة العین الحقیقی خوانده و طایفه جبریه را رفاعة العین السیری  
 فرق میزد و العینین گفت این نیز گفت وقتی در غزل گفته ام  
 اختیار را بنود جبر هم البته گزینست  
 غیر و اما که از این دو مذهب است  
 پس از آنکه مختصر بیانی از مذهب جبر و اختیار و امر بین الامرین شد بخواهر رسید  
 که بیانی دیگر در این مقام بنهایت مباحثه باشد تا اهل غفلت را  
 بداند که اشتباهی که دعوی اسلام میکنند بحسب مذهب مشرب منقسم میشوند  
 قسم قسمی عالمند یعنی نعمت کشیده و در پیچ برده و تحصیل علوم کرده و کتب معارف  
 نموده اند تا چیزی یافته اند که آن معتقد ایشان است یعنی دیگرانی که نعمت کشیده  
 تحصیل کرده اند و چیزی نفهمیده مرود در امور است و پیغمبر میباشند قسمی دیگر چنان  
 و اینها بر چند صنفند **صنف** حای بحث بسط که ابد تحصیل نکرده و در سبزه  
 بلکه اکتساب انسانیت و اخلاق هم نموده اند و هیچ ندانند و در بند این که چرا ندانند  
 هم نباشند مثل و مثلان این است که چون صبح شود از خانه برآیند و گمان میکنند  
 و بهجت بطلب منافع دنیوی بکارند اگر مشکلی نزد آنها حدیثی بگوید یا شعری بخواند  
 یا سخن از مطلب عرفانی کند ابد گوش نمهند تمام متوجه بایشانند که کالایشان را  
 مشتری آید تا کلاه بی از سرش برآیند بنگام غروب بخانه رفته غذائی خورده اند  
 خوابیده و تا صبح بیدار مانده بنگام بخت خواب و خورند و لذت ندارند و از خطوط علم و ادب  
 بکلی بی خبرند و اندک قال الله تعالی انکم لا تعلمون فیهم اصل کبیرا نهایت تقدیر  
 این صنف فرایض بکار را با اعتنا قیام نمایند صنفی دیگر نیز غایب تحصیل کرده و

بکار

صاحب سعاد  
 انشای کمال بوده و نیز  
 خوانده و در وی بوده و قیام  
 بر وزن سحر آید است  
 استخوان  
 مفتحت و مشرب استخوان  
 و آن قصه است از قاضی  
 سحران  
 یعنی بیکای یاد کند و سحر  
 خدا را است سحر که در کوه  
 اندر به اشاره با سحر و کمال  
 به دفتر و از خانه است و کمال  
 قضا در احوال خود نموده است  
 سحران  
 یعنی سحر که در احوال  
 کردی که در قریه ای از امر  
 ملک او که از کوه و کمال  
 باین سحر که احوال بیکان بود  
 خدای تعالی است  
 حاجی قادی  
 در سحر که در احوال  
 دوازده سحر که در سحر  
 هزار و دویست و دویست  
 در سحر که در احوال  
 سحران  
 از خدای تعالی است  
 که چون خدای تعالی است  
 خدای تعالی در احوال  
 و سحر که در احوال  
 بیاید و در احوال  
 کوه و سحر که در احوال  
 خدای تعالی در احوال







که در شهرهای ترکستان است  
که در شهرهای ترکستان است  
که در شهرهای ترکستان است  
که در شهرهای ترکستان است

ای دل به الهوس هر جا ای به شیده توشید  
پیشات خود سرخویت اندیشه ایان رسوا  
کرد به الهوسی بهشت محرم غیبت کس از کده  
مات و حیران بر رخ خنده پای بند سخن هر دو  
پای بند بر محرم و دل چاند باش از آرد و منده  
کوسر پای و از عالم یاک چند روزی شد توکل  
غوش از چند ناریش پاک شو پاک از انکوش  
پای معشوق طرازی تا کی سوی او دست زنی  
عمر خود را کیست در صفحان سوی میدا رانست  
دل بچو درک سپار زلف دوستی پیش کن باغ  
و آن بود موجب طبعه و آن بود باعث طرب

عالمیت

بکشت قلع و دیوار  
نفسه

چند روزی که این صبح که در نامرود پیوسته بود	عایت عقل که در کمال	چرخ کردی مثل ماه
با خود دند پیوسته	یار بهر عالم باز ما	در پیش آینه که در آینه
کلمت آن نوبی باور	خالی از حرکت و ایام	که این تافته زین چشم
ببند قاف و نیا	بهر ساحت و جرات	بیان آید که بحث و جد
حرکت داده هر دو که	یعنی از بحث شایسته	
و نشیند بر مردم عام	بکشاید و این را کلام	هر چه از هر که نشیند
میرسانند که این حکم	بوده در مدرسه یحیی	
منکر علم شود و این	سوره را بعد از شریعت	سخن از سب و برانند
علم گویند بر است	خوش بود و این کلام	
همچو جرات از خود	شده از شریعت	که در کینه نشیند
پس گویند که با محو	حق چنین نرفته	
زرد و نارنگار	لاف تقوی سیر	شب در خانه نماز
تا سحر که بپوشد	ز آب و دودی	
روی از آب و بوی	بشد و کفش	
یعنی از روی نیا	شده در خانه	



[illegible][illegible]

الحمد لله الذي جعل القرآن  
مكتوباً



















نیز یک کوزه از دست حضرت  
 نافع زهر است و اگر کسی از او  
 و این بموش مرده که

از احوال حیرات است شش  
روفا تش در دهان که نمایی  
رشد ششده وی چهار از راه  
عظام و صاحب نظام است  
شهر حاشی در یک مسطر  
ع  
سید محمد بن  
تولدش در وقت نوازان  
نیز از سادات تبع الدواع  
است و صاحب کلمات  
مقول و منقول در سرشته شده  
شخصت و نه در یکی از درگاه  
ری وفات یافت  
ع  
خواجسته  
بهاء الدین در سنه مقصوده  
تولد یافت  
ع  
سرکه قطعی  
کنیم اسم بحسب پیر  
مفسر نام داشته وفات  
دی سنه و در سنه پنجاه  
هفت قبرش را دیدند  
ع

شرح طائش که نش  
مینه  
ناید  
و نیزید و گویید و آید  
چند دست است

وقت

کجاف فارسی مراد  
 میانی دو قدم است  
 وقت را در نقش  
 کجاف عربی مراد  
 مقصود داشت در کار  
 شهاب  
 کجرا اول است در  
 نفع اول در هر مختصر  
 مراد

صبح اول مهر ماه  
 با تو با جان با کجاست  
 که تو را با جان با کجاست  
 آن نیز با کجاست  
 آخر با کجاست  
 معرب از با کجاست  
 از ملک ایران است  
 عهد و پیمان روس است  
 تخت آن نیز است  
 جلی  
 منوچهر  
 سره منوچهر

ت کہ جہت



در صورت و بیکر مقدس  
نمی میکند آن غالب علی الهما  
اندک و جاد علی رتبه  
خانه است که قدم بکنان  
در آنجا قوی کنان دارند و حرکت  
بر تپانی نایک یک ایکه دارند  
در کتب است آنجا جاد و احوال  
پس قیود کنان و کجا مذکور است  
و حال ایکه در جلیقه خدای  
یعنی سرای تو است از برای  
تغییر دوست و یاد کن خدا را  
و حال ایکه از سبب کائنات  
بر بند هستی بجای جاد از سبب  
عالم که باشی خدا را یاد کن  
بود در حال وجود و آفاق  
و حقیقت بر تپان بود و دنیا  
می شد از کنان و احوال عالم  
و با ممکن نظام ایکه باشد  
غیر از آنچه می باشد یعنی مقتضا  
نظام عالم این است که غرض از  
کسبت نباشد که هر چیزی بجا  
خویش بگردد و محبت غایب  
که لفظ او نیست و مستحق  
باشد که این الهام است

مبدأ معاد فارسی بستان القلوب طوارق الانوار لغات در اصول بارتعالیه  
تغییرات الدنیه و اربع الانوار کتاب البصر رساله الشق رساله المعراج شرح  
و غیر ذلک که قریب بشت جلد شود باجماع مذہب مشرب حکما و متقدمین داشت  
فتنای حلب بسبب اعتقادش که قهقهه شش ساخته و قتل او در سن پانصد و هشتاد  
و هفت هجری بوده و از عمرش هشتاد و هشت سال میگذشت و متکلم شمر حله در  
همانجا مدفون است از کلمات اوست الفکر فی صورت و قدیمه یکتا بن کاتب  
الا و حجت و توابی الله فیس در دلائل با القوم انما یجوز و غیره علی الاجل و الخلیفه  
آن شمس ملکوت السموات فوجده الله انت یطیع ملک و ذکره و انت من ملک  
الاکوان و انما فی الزجر و شمس ان لا یفتر الا و کان و اسبغ الطام انما یجوز  
غیر ملک ان اشعار عربی بسیار دارد که در سنت این رباعی رباعی کوی  
ان تا سر رشته خود نمی کشد  
در هر تونی و راه تونی منزل تو  
خود را برای شکر می کشد  
بشد از که راه خود بخود نمی کشد

شهاب الدین یاقوت بن عبد الله الرومی که پیش از عبد الله سپاس  
بند او بوده و تحصیل علوم نموده پس از بنده بدمش رفت و از آنجا بخراسان و از آنجا  
حلب کونیه شیعی مذہب است کتب بسیار تصنیف کرده از جمله ارسا و الا لبا و فی  
مصره الادباء و معجم البلدان و معجم الشعراء و معجم الادباء و کتاب المشرک و کتاب  
المبدء و المال فی تاریخ و کتاب الدول پنجاه و یکجا عمر کرده و وفاتش در  
ششصد و بیست و شش است قبرش در شمرط  
شهاب الدین محمد بن محمد بن عبد الله سهروردی که با جوص در جند و سلسله

اهل تصوف بوده و مجلس عطف مخصوصی داشته شیخی صالح و باور ع بوده گویند در  
خدمت عم خود شیخ نجیب الدین سهروردی ارادت میورزیده و مرید او بوده و در  
مدت عمر ریاضات شاقه میکشیده و تصنیفات بسیار دارد از جمله عوارض  
که مشهور است و در شرف القصایح و اعلام التقی و اعلام الهمدی و غیر ذلک  
سجده شیرازی با وی ارادت داشته که در بوستان نامی از او برده گوید

در اندر ز فرمود و روی آید	در آنکه در جمع بدین مباحث
---------------------------	---------------------------

با جملة شهاب الدین مذکور و در سپاس زندگانی کرده و در سنه ششصد و هشتاد  
وفات نمود قبرش در رویه بنده است و در رویه قبرستانی است در آنجا  
از آنجا که شمس عمه را و آنجا را دیدم این رباعی از شهاب الدین نوشته اند

ای دوست وجود عدل و حق	سر باید شادی و غمت او را
تو دیده نداری که پسندی او را	در نه ز سرست تا قدرت او را

عراقی نامش ابراهیم لقبش محمد الدین مولدش همایان بوده عارفی است کامل و  
ساکنی در سنبل در بله مذکور تحصیل علوم نموده گویند با شمس الدین تبریزی در چلچراغ  
ریاضات میکشیده اند عراقی ارادت شیخ بهار الدین کرمانی داشته و خلیفه او  
بوده نوشته اند قرآن اقام حافظ و بلخی میخواند که اهل همان فرقیته بودند و فاشا  
نشد ششصد و هشتاد و هشت هجری است قبرش در دمشق نزدیک مقبره محمد بن الدین  
بن عربی اتفاق افتاده و در آن اشعار دارد و کتاب بیاضات از تصنیفات او است  
عطار نامش محمد لقبش فرید الدین که پیش از طالع مولدش شمر نیشابور

ربیع اول میگوید که  
در عقیده یعنی آب و گل  
بر روی است  
در سفر و یاد و کوی  
و در کوی  
و در سبب آنکه در کجا  
بسیار یک در میان است  
عراقی  
منو بسات میراثی  
نظم مقصود است و کجاست  
که در عراقی است از شهر  
عراقی است  
عطار  
سازها که در  
شد که آنجا است  
که تا نشان برای در  
و فکر جلدی در آنجا  
نقوش گزیده  
محمد بن علی از اهل اندلس  
و او را شیخ کبر  
گویند

محمد بن علی از اهل اندلس  
گویند







جابر بن عبد الله بن عمرو بن انصاریست کثرت آن جناب ابو عبد الرحمن بوده و در وقت  
باید ریش بخت پیچیده علی الله علیه و آله مشرف شد و ایمانی بان حضرت داشت  
چنین بود که در جنگ بدر و غزوة احد و دیگر غزوات که طایفه جاد رسول الله صلی الله علیه و آله  
صغیرین نیز در جيش علی بن ابی طالب علیه السلام جنگ می نمود و او را مگر کسی است که بانه  
نام از اصحاب پیغمبر گویند و در مسجد مدینه نمی نشست و با فاجده سائل و دنیا شغال داشت  
آن زمان امام محمد بن علی باقر العلوم علیهما السلام در قید حیات بودند و بی چشم وی نباشا  
شده بود و دیده دانش روشن در سال هفتاد و هفتم هجری بقول اصح در مدینه طیبه  
وفات یافت رحمه الله علیه

علاء بن یاسر بن عامر بن کنانه عقی کثیر ابو یقظان از اصحاب عالمقام و مؤمنین قدیم  
الاسلام بوده و بمادی حال از کفار اید ای بسیار کشیده و از از جمله جماعتی است که  
با شهادت حضرت رسالت پناه بحاجت جنت مهاجرت نمود و زمانی که آن حضرت بخند  
مواخاة در میان اصحاب بخت عمار با ثبات بر قیل انصاری برادر خوانده فرمود  
و عمار در غزوات حاضر بوده و داد و در دکانی داده و تنهایی بسیار باور سیده گویند  
در زمان خلافت عثمان طایفه از اصحاب مکتوبی بعمان نوشتند و کارهای ناصرانی  
او را بسکلت تحریر در آورده و بهار دادند نزد وی بر عثمان در غضب شده خود و غلام  
عمار مظلوم را بزدند و بغضب گدی که بر کمرش رسیده علت فتنه در آن ظاهر شد بنگار  
عمار بود و در جنگ حصین شهید گردید حضرت امیر علیه السلام دست مبارک او را  
دفن نمودند و عسکر عمار خود و کمال بوده و شهادتش در نهی محبت مگر می  
ماست متجاوز از اربعیت نفر ثابت نام از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده و از

نام چاچی است در مثنوی  
میان کت و دینه که در اینجا  
رسول خدا صلی الله علیه  
و آله با کفار در سال دوم  
هجری جدا کرد

در سال سیم هجری

صح اول است و تشید

卷之四

حرف دوم قاف و حرف  
سیم ظار منقوله است

فتح فاد نام علی است

که در خایه ظاهر شود  
بپاره شده بی پرده شکم  
و سر و بی رختی به شکم

بالبعض المعاصر يدان  
موضع

10

1

ثابت بن قس بن شاس بن مالک غزرجی نیش ابومحمد و خطیب از انصار اربعه از خطیب  
رسول انقش زیر میکند و عزوات پیغمبر حاضر بوده و در خلافت ابوبکر در جنگ میگرد  
کذاب همان در سیال دوازدهم حرمی میشد

کتاب جامع در بیان احوال و سیرت حضرت  
سلمان فارسی رضی الله تعالی عنه از جمله اکابر صحابه رحمت و مشیتان مرتبه  
بوده پرست روشن ضمیر دوزخ و تقوی بی نظیر مناقب و کمالات او را اخبار و احادیث  
مرووف است و همه این خبر را اتفاق است که پدرش مردی مجوسی بوده و سلمان روزی  
نام داشته همواره سعی و طالب دین حق بوده و وقتی بگلیای نصاری رسیده طاعت آنها را  
پسندید بدان دین که در آن عهد حق بوده درآمد و چندین کس از غلامی نصاری را خدمت کرد  
یکی از آنها وی را از تربعت پیغمبر آخر الزمان خبر داد و علانی اظهار آن حضرت بدو نمود  
تا اتفاق بعضی از اصحاب نسبت مدینه روانه گردید آن طایفه مستقیم کرده سلمان را به جکه  
آلوده داشتند شخصی یهودی فروخته همچنین مانند نوبت فروخته شد آخر الامر خود  
کفایت علیه افضل الصلوات او را فرموده و آزاد فرمود و سلمان بزهر اسلام شربت  
دار آن حضرت سلمان نام یافت و اسلام وی در سال اول هجرت بوده و در اکثر روایات  
حاضر رکاب خلف انساب حضرت رسالت پناه می بود گویند او را خانه دو مسکن دریای  
نبود و پس از جدار با ما ساجد بر میسرود و بجز یک عبا که در آن بتوتیه میکرد از اسباب  
و دنیا چیزی نیافت و پیغمبر گرامی عتق انوث میان او و ابوذر غفاری بسته بود  
و در قدر و جلالت سلمان کفایت است که پیغمبر وحش فرمود انکم لسانا اهل البیت  
در خبر است که وقتی شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام نامی از سلمان فارسی  
حضرت فرمود که سلمان فارسی بگو سلمان محمدی باشد اختلافی در آنچه مشروح شد نیست

بیت  
سپاس

مفتی  
عزیز  
نیا و معی مفتوحہ و زانو

ساکن و قریح را از قریح  
از حرم نام قبلیه است

مستطاب كذاب

سازمانده پیرامون پیرامون  
حادثه از قبیل بنی حنفیه  
سال ۱۳۰۰ هجری قمری

همی بنیوت برخاست  
همی برد و درش جمع شد

بیت چوین الزارغات

را في الاكلات اكله و...

پیدا و بروز زمان خلعت  
 که خا لدین ولید برقع  
 رشد جسکی فیما بین واقع

تیند بدست وحشی که قائل

تغییر است گفته کردید  
واقعه در سال دوازده  
هجری بود

روزن مرحله است یعنی

یعنی ہر روز

جدار  
یعنی دیوار  
مذہب

100

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة







گفت عثمان در خشم شده حکم نمود او را از زمین بیرون نمایند و روانه ربه اش سازند  
 ابوذر باز در خویش در آن بده سکون اختیار نمود پس از روزی چند عیال کرد و در درنده  
 وفات یافت و این قصیده در سال سی و چهارم هجری بود رحمة الله علیه و علی پسر برتر  
**قدسی** اگر چه از جمله متقدمین نیست و معاصر با این فقیر است ولی چون نامی از ایشان  
 در قصیده مذکوره برده شده و نیز سابقا در شرح احوال فاضل محقق و کامل مدق  
 جناب شیخ مصنف ابقاؤ الله تعالی محفوظ و ابقاؤنا بقاؤنا محفوظا بتقریری اسم آن بزرگوار  
 که عربی در مدح آن جناب گفته بود و مسطور آمد و هم یکی از جمله اهل فضل و ادب است  
 لهذا بیانی از حالش بر سبیل اجمال میآیم چون که بنای این کتاب بر اختصار است و ما  
 مفصلا شرح احوال جناب قدسی را در کتاب دریای کبریا بسیار از اشارات  
 مرقوم داشته ایم و خلاص آن شرح نیز از آنجا که این میرزا سلطان علی ابن میرزا فتحعلی  
 ابن میرزا سلطان علی از سادات رفیع الدرجات حسینی اند و با عیال فرزندانی  
 و از اجداد فارس را داشته اند و جناب قدسی اصلا از بده مذکوره است فی موله  
 و موقوفش دارالعلم شیراز است آنگاه که بتبع این کلمات نگارش میرود از نظر من پیش  
 پنج سال گذشته از عهد صبا آنکون چاه مناج علم و صاعد معارج علم است و از  
 خواص شاگردان عالم عامل و تخریر فاضل جناب شیخ مذکور است و در خدمت آن  
 جناب از علوم ادب و کلام و حکمت و غیر ذلک بهره ما برده و کتابی در حکمت که کتاب  
 آن استاد جلیل و مولای منی نوشته و از احاطه آن تقدیر نام نمانده کتابی دیگر تصنیف نموده  
 شش بتفسیر بعضی آیات و شرح بعض احادیث و مطالب دیگر از حکم و غیره با منی برده  
 انکال علاوه که چشم حق منش معلوم روشنائی یافته نیز دست سحر آفرین چاه شایسته  
 در کتب

نسخه را در مکتب و مکتبه  
 و کسر ذال صحر و در مکتب  
 تمام جانی است بجا  
 منزل دور از مکتب  
 کتب است  
 بنام اول خوب است  
 قدسی که منیش نیست  
 کسر اول کردی است  
 مناج  
 نسخ و کسر با منی  
 مناج است که منی راه  
 باشد  
 بر وزن قدسی یعنی در کتب  
 و ما برود آن و بصیر در  
 امور است  
 بر وزن امر یعنی پیشا  
 و زبرک و تیز خاطر  
 حکایت  
 بجا و مکتب و مکتبه  
 بر وزن صفا و کتب  
 حفظ و است و حفظه  
 الله من در کتب یعنی  
 بهشت که

در زشتی شطرنج بر خطوط متقدمین و متاخرین خط نسخ کشیده و از شیوه پاسبان  
 میر عا دینی علیه الرحمه را اختیار نموده و طرز پسندیده ادراک بطول زمان از میان  
 پدیدار ساخته و در اوج داده از کلمات اوست که در خط کویه نقش یافته که از کتب  
 فاضله فی نقش کما آخر کلمات آن تصدیق فی نقش با کماله با یکدیگر پس با هر بقعه موشن  
 فقیر منبر بود و در این دایره بصا هر تیز خوشی افزود و اکثر اوقات علمی را که با هم  
 از یک درس استفاده میآیم بعد از آن نیز می پردازیم در گفتن اشعار عربی و  
 فارسی صاحب ذوق سلیم و طبع مستقیم است لای خطوی که گاه گاه از آنجا که  
 غریب بسک اشعارت عبارات مرتب ساخته و قریب روانه از قصیده مستط  
 و شعری و غزل و رباعی بجهت شری که گاه نموده چنانچه شریف و این کلمات آید بر این  

که برین بزرگان بحر خویش داند	در آنجا که ره می که ره میرساند
خرد آفرین را خردی که بر دپای	که دیدن بحر فسر و زان تواند
بر خنده خور هر که میبندد تا به	چنانکه بیستانی او را نماند
چو تا بنده مهر است و خرد را	که بر آفرینش خردش نشانند
بود چاک بر سپهر بلندش	هر آنکس که از بند تن جان داند
خرد خود خرد جو که زین خاکدانت	خرد بر بلند آسمان بر نشاند
چنانکه نیرودی قدسیه بلانش	بداند هر آنکس که این چاه خواند

وله ایضا  
 بجز طریق خرابات هیچ راه نیست  
 جوای شای و سودای هیچ راه نیست  
 بفر میر معان در جهان پنا نیست  
 که آئی در پیر معان پس است مرا

این کتاب در مکتب  
 کسر ذال صحر و در مکتب  
 تمام جانی است بجا  
 منزل دور از مکتب  
 کتب است  
 بنام اول خوب است  
 قدسی که منیش نیست  
 کسر اول کردی است  
 مناج  
 نسخ و کسر با منی  
 مناج است که منی راه  
 باشد  
 بر وزن قدسی یعنی در کتب  
 و ما برود آن و بصیر در  
 امور است  
 بر وزن امر یعنی پیشا  
 و زبرک و تیز خاطر  
 حکایت  
 بجا و مکتب و مکتبه  
 بر وزن صفا و کتب  
 حفظ و است و حفظه  
 الله من در کتب یعنی  
 بهشت که

که در خوشی شستن  
 زنده نوشت و مکتبه  
 چو کند خوشی شستن  
 شست کلمات شستن  
 نماید و در کتب شستن  
 از حرارت گرمی شستن  
 لی مژده شستن و هم کار  
 تمام شد و در آید و مرد  
 بکسر معنی حلقه پس  
 و معنی ریشانه  
 بصیرت و قبول معنی حکم  
 و کتب  
 بنام برود با مکتبه  
 و ادب و در سیم می آید  
 و انتهای این کتاب  
 ابتدا و انتهای هر دو  
 و در بعضی جایی است که  
 بر وزن که که کتب حاصل معنی  
 حقیقت و کتب را  
 بر وزن امر یعنی پیشا  
 و زبرک و تیز خاطر  
 حکایت  
 بجا و مکتب و مکتبه  
 بر وزن صفا و کتب  
 حفظ و است و حفظه  
 الله من در کتب یعنی  
 بهشت که







و نیز اول و شش حرف  
سید بن نصر بن مطهر بن  
کریم که چو تفت باشد

کریم  
بکریم بن باغ فار است  
و بنی در بار و طر خانه  
آنکه و چمن مراد است

مسقط بحر  
میش از این کشت که  
محل افاد دن شکست

مرا و خوار است که  
هرگاه پیشگی از بام  
بینه انجا قرار

سر است شایسته  
کنار از قنات کردن و  
سرعت و درخت در راه

بعضی را و مده و قاف  
و الف و بزه در اخر  
آه از بوم هر گویند

بعضی با و مده و مری  
سر و ف که آرا خنده  
بعضی

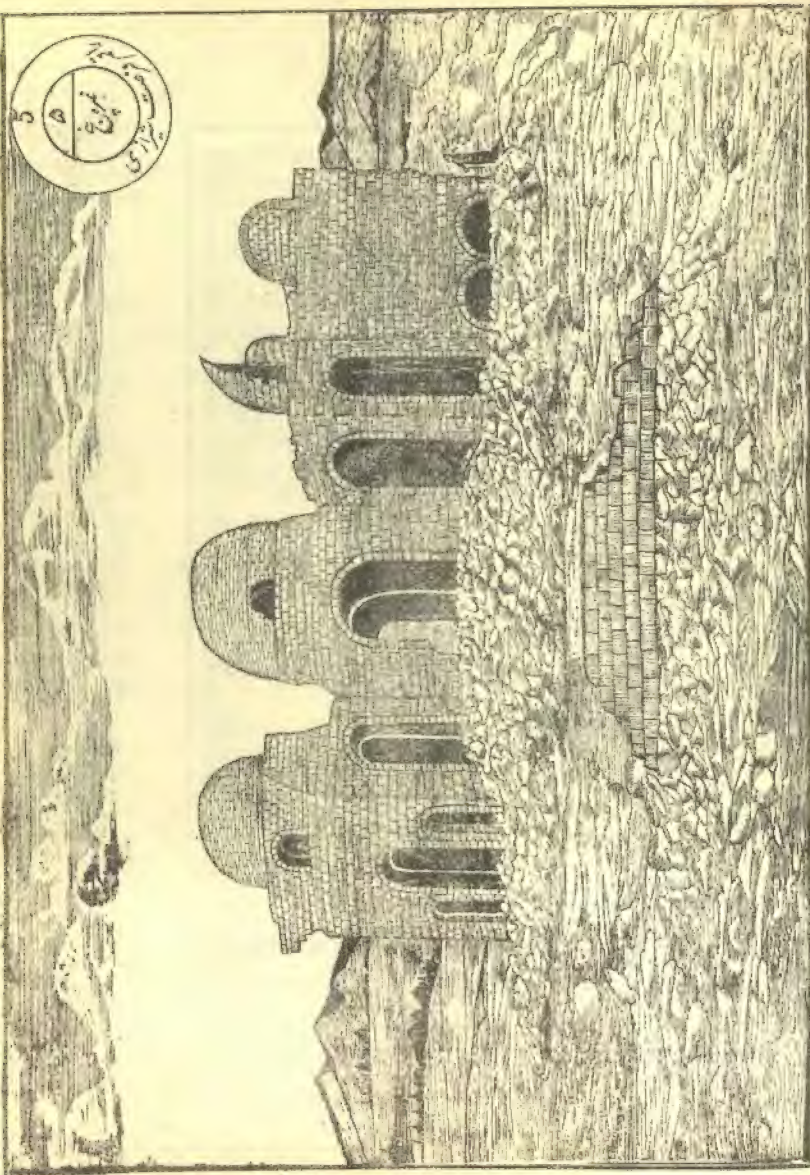
بر وزن قیل و حد  
کلاغ است

و سقف آن طاق مانند و مقعر است از ارتفاع آن از زمین بحسب مساحتی که در خارج عمارت  
نمودم که مذکور شد میاید تقریبا پیچیده ذرع ۸ باشد و در سمت جنوب این  
عمارت منبر عمارت دیگر است بهمان وضع آنهم سقف است اما فضای درون آن  
فی الجمله کوچکتر از ایوان سپاس الله که است و در سمت شمال آن نیز عمارتی است قریب  
بهمان وضعها ولیکن سقفش بکلی منهدم است که اثری از آن باقی نیست و منازل دیگر نیز در  
اطراف آنجا هست که تمام در یکدگر راه داشته و همه متصل یکدیگر بوده در جلوه ایوان  
که اول ذکر شد و کفتم از عظم از جمله است که وسط واقع شده که باقی است مربع که در وقت  
این که ایوان میان دو ایوان کوچکتر مذکور است از اینجا داخل در هر سه عمارت میشوند  
هر یک از عرض و طول آن پانزده ذرع است و ارتفاع عمارت بزرگ از طرف شرق  
یعنی از آنجا که علامت  $\frac{1}{2}$  است و مسقط  $\frac{1}{2}$  است تا  $\frac{1}{2}$  دیگر که سطح بام است  
نوزده ذرع تقریبا میشود و تمام این عمارت از کوچک و بزرگ از سنگ و گچ ساخته شده  
که سقف آنها که از پشت پتخت است و قطر هر یکی بقدر یک که بعضی بیشتر است و بعضی  
سخت که با تیر شسته نمی شود و سنگهای عمارت بر حسب طول و عرض مختلفند بعضی بزرگ  
و طول یکبار یک بعضی بیشتر بعضی کمتر است و بعضی که در آن عمارت گردش میکردم  
خوابم می یاد داشته است که اینجا بخارم این بیت بنظم آید بر دیواری بخط جلی نوشتم لمؤلفه

سبک و دود و عبرت بخار طاقی فلک	سراسر که کشتنابی بوی سروستان
ز قار بوم و نیش کلغ می شنوی	بجای نمده راغ و نوا سیر سرتستان

باجمه نقشه چار طاق مذکور را برداشتم در ورقه بزرگ  $\frac{1}{2}$  و علامتی که ترا  
از انبارت در نقشه نیز تصفا ده شده انچه الله تعالی

درم در





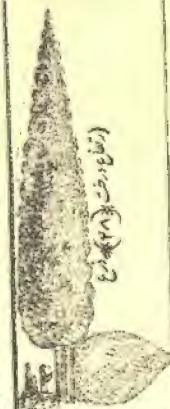
۱۰۰

علی رضا زاربان  
 در دستگیران در دولت  
 نجاه و چهار فاخت  
 بافته  
 میرزا باور علی  
 در دستگیران در دولت  
 نجاه و نه فاخت بافته  
 نجف شرف  
 در خان کرد  
 بافته  
 محمد صبح  
 از خانه اقا حسین  
 خراسانی بوده و از  
 علی بن عیسی بن سلیمان  
 و حسن سلطان  
 و صاحب صفی  
 الحاج میرزا حسن  
 حنفی در اصفهان از اجداد  
 معاصران  
 بافته  
 سید علی خان  
 موله شریف در دولت  
 مسافر است در دولت  
 نجاه و نه فاخت  
 بوده در دستگیران در دولت  
 نجاه و نه فاخت  
 میرزا محمد  
 در دولت  
 امیر احمد شاه  
 چرخان خان  
 بافته  
 میرزا علی  
 موله شریف در دولت  
 در سال حنفی  
 بافته

تقدیر سے



نصف شاخص از آن  
آن شاخص است که  
مستطابق زمین نصب  
که باطل بطریق باشد  
باشد سایه که بسیار  
و غیره از آن جهت  
نصب آن سایه بودی  
چوب مثل نسبت سایه  
با نسبت سایه خود  
بنام آن بنام آن  
چون از فرموده  
و اینست که  
از شاخص چوب است  
زمین نصب کنند



و طبعی که می پسندت از شمال و آفران بوده اند کتابی موسوم بفارس نامه ناصری مثل  
ذکر احوال سلاطین و وزراء و حکماء و علماء و شرفا و ذکر ملکات و خراجی فارس را فرمود  
اند از شرق و اولاد ایشان جناب میرزا سپید علی در مدینه مذکوره بافا و ده و  
علوم اشتغال دارند و خلاصه قریب بشرفا سرودیت که گویند پاریسان با  
اعتقاد است قطب یابین آن زیاده اند و ذریع است و بسیار متغیر و آن را سر  
دری گویند و جریب است که دی است در آنجا از دری که چون سر مذکور قریب با  
ده است لکن انشعاب آن داده اند فقیر در آنجا و ساعت است تحت نمودم قافله  
که تحقیق شصت نفر بودند و پاریان سر و غوده بودند در آن حال چند نفر از ایشان  
که حاضر بودند خواهش نمودند که ارتفاع سر و بابت چند صدی تعیین نمایم و چون  
بودم که بعضی نوشته اند طول آن سر و سی فرس است و اسباب چند صدی که همراه دارم  
در بار مضبوط بود و پروان آوردنش دشوار زیرا که همان چنین میخواستم حرکت نمایم برای  
تکرم که در سر فرسخت باشد و فساد آنجا است که تفصیلش خواهم که جدا  
عذر آوردم اصرار نمودند بر حسب طفره بطریق دیگر پس اندم بطریق نصب شش  
برای آفتاب و تعیین ارتفاع از سایه و این را قده مذکور کرده اند اگر چنانکه آنست که  
با یک شاخصی بر زمین نصب نمودم و سایه را مساحت کردم و نسبت آنرا با سایه سر و  
سجده که قسم این سر و تقریباً هشت فرس است و این آثار دیری از راه رسیده  
مذکور نمود که وقتی آفتاب دالاحاجی عقد الله فرامیگرد از آنجا عبور فرمود و شخصی را  
این سر و فرستاد و باریسانی را تقاضی را معین نمود و سی فرس بود این فکرم که آن کرم که  
این سر و قدری تحلیل رفته باشد یا اینکه تعیین این خطا بود و آنجا از شرق سر و کرم که

تکرم

**تکرم** در سر فرس که شرفا است بطرف شمال شهر مذکور و آنجا  
آنکه است که عمده ام الناس اهل دیات آن قریب میمانند بعضی دیگر میگویند  
و این جنب آنکه میان دو کوه واقع است یکی کوه توج که اندای آن از جنوب  
و آنرا آن قریب به بندر عباس که نیدان کوه خلی مته و طولا نیست و منقطع بسیار  
جای شد از هر کوه مذکور دارد علاوه در بعضی از جای آن بر کجاست بعل میاید چپ  
و آنهارش لاتند و لاخصی است و هر نوع حیوان از پیش از کوهی و آن کوه زن دارد  
بر نالی که در این کوه است همه فاد هر دارند با یک کوه دیگر که در این کوه است و دو  
تیمه اش هر است که این کوه شمشیر منی است که از کرم مثلاً بنا شده باشد  
دور تا بدور این فرس که دو از ده فرس است و بجهت ارتفاع از آن کوههای پاریان  
تر است اهل آنجا میگویند که بالای این کوه شهر شیراز از طرف دیگر شهر و از  
و از طرف دیگر شهر نرم سید است یعنی سواد آنها را بحد و در پس خوب میتوان دید  
غرض اینکه در وسط آن دو کوه مذکور یعنی کوه توج و فرس که کوه جنب آنکه است  
تفصیل این است که آنجا در شرف عیش شکل پیشه که فی الجمله مستطیل باشد و در  
آن پیچیده قدم است و نقش شش فرس تعیین عین او را بدین طریق نمودم که بنده  
بلندی آورده یکسر آن را بدست شخصی دادم یکسر دیگرش را بدست شخصی دیگر نگاه  
ریسانی که بر سر آن شاقولی بپی بود میان بنده مذکور که دوم پس آن دو شخص را بجا  
آن غیر عجم را دادم بطوری که محاذی یکدیگر ایستادند در حالی که ریسانی شاقول  
وسط حقیقی جنب اصل در آب شد آنجا کفتم تا آن دو نفر دست خود را زیر و بالا نمود  
تا اینکه شاقول در میان جنب بنفهای عین آن رسید پس ریسانی مذکور را از جبهه

بنده را در سر و کرم  
نور و دو سر ده است  
عین طریقی در کرم که در  
آن آب و طفره کند و در  
و از آن جهت که در کرم  
مقرر است که در کرم که در  
و با وجود و در کرم که در  
هم شده که در کرم که در  
که این سر را شخص میدهند  
پس جنب به شکل مذکور  
به شش و در کرم که در  
درست است و در کرم که در  
سر و شرف از آن کوه که در  
و اینکه اگر از جنب گویند  
جای است  
بنده اول و سر ده است  
مستکی است که در کرم که در  
یا در کرم که در کرم که در  
سر و کرم که در کرم که در  
خود را باشد با در کرم که در  
کرم که در  
بکون آن است  
اگر دما و آب است  
بنده اول و سر ده است  
مستکی است  
بنده اول و سر ده است  
جسم و از کرم که در کرم که در  
سایه نباشد



در انتهای بام که در  
شیر است و طبق با  
و قیاد و دیگر کوه  
سراشیب  
بین سر از بر  
سکین  
بهر اول صند فلول  
جسم چار کوشه را گویند

در انتهای بام که در  
با صلاح بر طرف از بام  
ضلع گویند

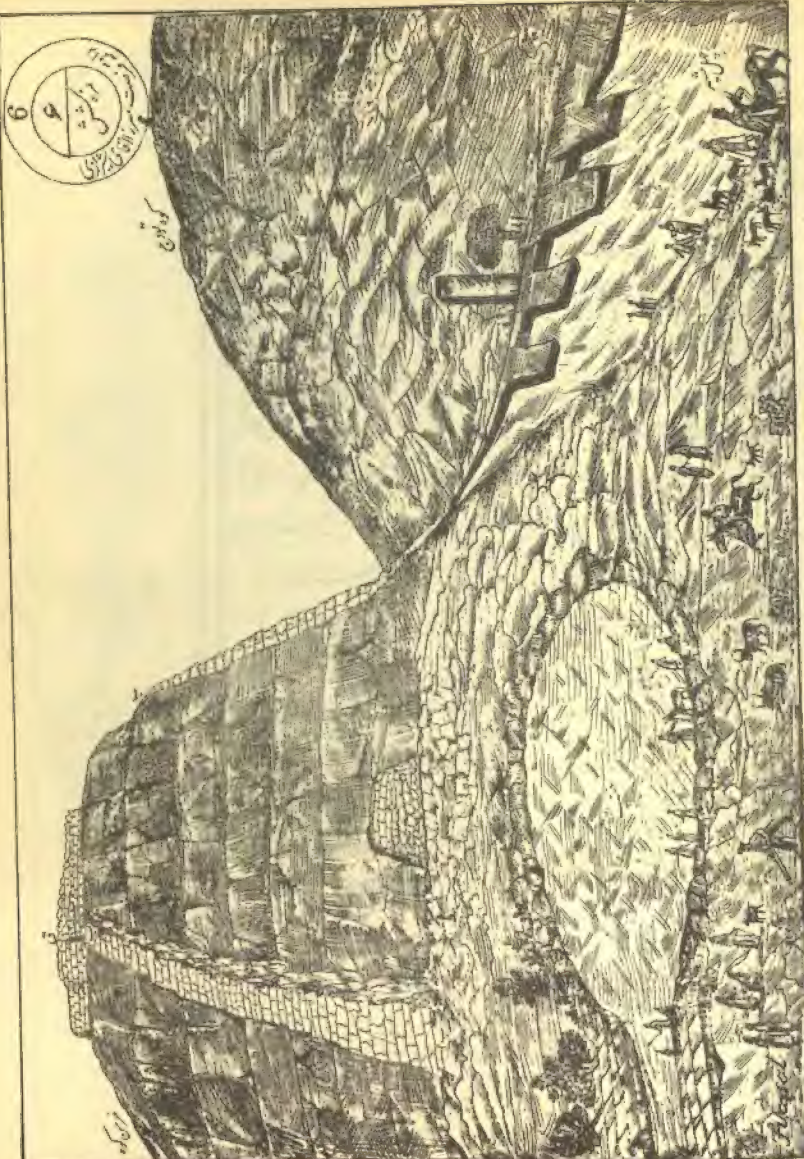
مراد از آن  
تیره ظاهره مراد  
علی علیه السلام

چیل  
نقش اول با صلا  
نقل نمودن چیل  
که در ادعوی چیل  
کنند و اصل باشد

چیل نیز از بام است یعنی آنجا که علامت

که از آب خارج بود نشان کردیم و کتب بخنداده و انداخته از ریمان که در آب داخل شده  
بود و نوع نمودن و عرض بکشی که در سطح آن خنب است همه ظاهر و هوید است  
شخص کان میکند یک ربع عقی دارد از یک طرف آن خنب جدولی بریده اند که متصل است  
جاری است و علی الاتصال در جوشش در آن پاشد و ابی که داخل جدولی شود  
انوه صدا میکند و همه دارد که بی که بر بالای سر خنب مذکور است قطعه از زمین است  
در آن کوه آثار قطعه است یعنی آنجا که در نقش علامت است با دورین حلقه  
نمودم از سنگ و یک ساخته اند همه خراب و در هم ریخته و در دو طرف آن خنب از بام  
کوه تا بدین یعنی از علامت خوب به خوب دیگر متدرجا از سنگ و یک پله ساخته اند  
برای اینکه هرگاه از بالای کوه بخواهند سرایش شوند یا بالا بروند یا آسانی عبور شود  
و وسط کوه بالای سر خنب نیز آثاری هست و بر بالای کوه قوچ چشهای بسیار است  
از آنها متصل جاری است از چیل چشمه نامند و این آب چیل چشمه است خنب  
میرد و تا شهر فساد بالا تر آن زراعت بینانند و بر بالای سر چیل چشمه یعنی در دامنه کوه کوه  
سنگی که بپاست آنجا که علامت است بر شلی از آن سنگ یک ربع است  
و ارتفاعش سه ذرع و نیم آنرا سنگ قریب گویند و در وجه تسمیه آن سنانیه جبل  
نموده و در استان طویل بیان میکنند که قابل ذکر نیست ولی معلوم است که آن  
سنگ پایه دیوار یا طاق بوده و در دو طرف آن سنگ در وایر که خطوطی نقش بوده  
که تکی نموده خالصه نقشه آن خنب را با چیل چشمه قطعه از زمین کوه و قطعه از کوه  
قوچ برداشتم و در وجه تسمیه  
بالتوفیق

انکه





از تنگ کرم مراجعت کردم شهر فاکه از آنجا بروم بسمت دارا بگرد بعضی از خوانین آن  
سرزمین که با آنها سابقه داشتم مانع از حرکت شده و در روز دوشنبه بقیه آن حرکت  
برند یکی از آنها جناب میرزا محمد و خان متخلص به **الغمت** بود شخصی است خوش خلق  
کثیرالوقایع صاحب مقامات عالیله دارای کالات صوریه و منویره اباعن جیکرا  
شهر فاکه مضامین آزاد داشته اند و سلسله نشان بر حرم سید علی خان مذکور رسیده  
نهایت از صحبتشان مستفیض بودم و دیوان اشعاری تزیین داده اند ملاحظه کرده محظوظ  
شدم و چون علی الرسم هر شب شرح مسافرت خود را میفرستادم ضمناً که نامی از شایسته  
برده شد و دیدو ایشان حاضر بود این غزل در باغی را بیا دواشت میسران فرستادم و درج  
نمودم این

در روی تو دل است و حیران	نمودم این
سخت مجال بر سپیدان	در وصف همان خوشدل
سهل است گذشتن از سر جان	بوسیدن پایت از دهرت
هر که کشیده با رحمت جان	کی قدر وصال داند آنکو
کافور ره دوست گشته قربان	در کیش من است زنده آنکو
چون تشنه بود در سیاهان	خود و جلد و کمر چه سود داد
شد بهره خضر آب حیوان	با آن همه کوشش ننگه
تخت جم و سپید پیلان	عشقی مطلب که رفت بر باد
باباد صبا هزار دستان	در باغ باه و ناله می گفت
در داک بقا داشت خندان	خوشن بود زمان صحبت کل
چون دست غیر مدبران	با در و بپا زلفت آخر

کبریا و سازگار  
کردن و بیعت و محبت  
آدمه است  
حربا  
کبریا و سازگار  
چو آن که از آن آفتاب  
پرست گویند و در پناه  
چایا سدر کبریا  
نام دارد  
است  
بفتح اول و کسر آن  
روفا در  
که کند  
هزار و سیست  
مرغی سرور است و بیست  
که از کشت صفای بیک  
از هزار دستان  
که کند و بطلان را  
هم هزار دستان  
که کند







و اما ان صحبت ياران بر چيدم و بر غايم صاحب انچون در اثن خست استنم گرفت که  
 از دست ندم سوسل را اندر آوردم و اينک راه کردم چون شي ديگر در ان شهر بود  
 غزل ايشان را مشايت نمودم هنگام حرکت که بيد زدم اندر آنجا بيا دداشت بدو  
 دادم و در و راه هفادم (هي پنه)

بهر صميم چند تازی شده شدي پاي بخت	صبر کن تا من بياي خريشتن آيم به بندت
تا بکنم ندي ار پايگاه از قيمت بزيه سر	جان سپارم ميشنفت سر نمي از بخت
چون کشي بپيستم ديگر سبقت است از ان	کاش دل بسازد از اين نعل سبقت
گر قهرم جان ستاني در زهرم دل تو اير	من بخود از جان بپندم هر چه باشد بخت
چون زلفت خنده خيزد ديدن انگشت	کاي کمر باشد تاري ميشنفت نعل سبقت
بوسه هر که از لبست خايم کني و سبقت	ليک کام ديگر ان شيرين گزشت زلفت
سر بر افرازم چهره از شوق و کويم زلف	دست کو تا هم رسد که بر سر سر بلندت
خال بر روی تو باشد چو پيچيدني	و آن خط سگين بود و دوی که خيزد از سبقت
چون کلم فرست کش سر از خط فرمان جان	که به تن از به جدا سازند چون ني بندت

از شهر فساد را بجز و شازنده فرستست از فاحر حرکت نمودم بخبر سنگ که دور شده را  
 بتل بيا بيليني که از اقل صفاک ميگفتند در آن سنگ و که و اجزاي بزرگ انوار و ريشه  
 آن معلوم نيست که بچه وضع بوده و هي است قريب با نعل موسوم بنير آباد که در شيد  
 که اين ده در اين از من که داي شده و اگر و سنجايش از نعل مذکور است در يك روز  
 چيتوان چزاره اجزاي آن بيرون آورده و کوندين سراي صفاک بوده و الله اعلم  
 از انجا دو فرسنگ ديگر آمد در نوبت کان که از توابع شهر فاست قصه ايدست چيست

پادشاه معروف  
 که کلام و جبار بوده  
 و پيش از اين بکر  
 آن شده  
 و نيك كان  
 بسكون و اگر حرف ديگر  
 باشد معرب آن نوبت جان  
 و در بيان نيز  
 آمده است  
 الله

بهر

بسيار کويست از بناهاي شاپور است از انجا سر فرسنگ که شده شش ده سيم  
 شش ده نيز نكي از توابع فاست جاي بسيار خوشي است بلکه دوسي داره از انجا چاه  
 اندم نامدارا کويه (دارا کويه که خاک فاست) و آن در دامنه کوهي واقع شده بيا  
 مرتفع قد اش حسني است حسين عقل از وضع ان حيرانت کويديگان فاست  
 که امفند يار در ان مجوس پس نموده بودند و شلول داشتند با دور پس قرب ملاحظه نمودم  
 ميني از يك راه بسيار باريک و کمر دايي مذکور که بالا روند انهم بصورت تمام بر بالاي  
 ان قلعه انا بنايت از سنگ و گچي انچون اثر شي از ان باقيت بعضي از انا بنا  
 که در ان قلعه رفته بودند مذکور داشتند که نيماي قومي در انجا يافته اند که بعضي در پور  
 کويده بوده و اطراف ان قلعه بچيده بر که پرا زاب موجود است که آن بر که در ان  
 ترا شيده اند و نيز در جاي ان قلعه چايي است که عمق بي نهايت شش انا بنا  
 ده که متقي بود نقل نموده که دقي با جمعي بر سر ان چاه رفته بوسيله بندي طويل و حکم در ان چاه  
 رفته بقدر است ذرع چنانکه پايين ميرود در کچاه دو تايه و در ان همه صفاک و جايي  
 ديس است و چند سنگ مانند ستون بر پاست و جاي چرخ آب کشي نيز در انجا است  
 الله اعلم بالقصوب (خلاصه) از دارا کويه حرکت نمودم بحيت شهر دارا بجز از انجا که  
 اول خاک دارا بر جرد است و شش فرسنگ راه است تا خود شهر در عرض راه کرد  
 صبي داره و بسيار محرومت ولي مأمونست از انجا که شهر دارا بر جرد و اطراف  
 و توابع ان دخل غنايت جناب حلا تاپ آقاي محمد رضا خان قوام الملک است  
 امن است که احدي را قدرت بر مزاحمت و تديس کمي نيست چنان که شيلات عرب  
 از اين راهها و با ب ايب دارند معزي اليه محصلين چند ديدم کاشته بودند که قرب

بهر

شش ده  
 و در شش ده  
 معلوم است که در ان  
 ناحيه شش ده است

بهر کويست از بناهاي شاپور است از انجا سر فرسنگ که شده شش ده سيم  
 شش ده نيز نكي از توابع فاست جاي بسيار خوشي است بلکه دوسي داره از انجا چاه  
 اندم نامدارا کويه (دارا کويه که خاک فاست) و آن در دامنه کوهي واقع شده بيا  
 مرتفع قد اش حسني است حسين عقل از وضع ان حيرانت کويديگان فاست  
 که امفند يار در ان مجوس پس نموده بودند و شلول داشتند با دور پس قرب ملاحظه نمودم  
 ميني از يك راه بسيار باريک و کمر دايي مذکور که بالا روند انهم بصورت تمام بر بالاي  
 ان قلعه انا بنايت از سنگ و گچي انچون اثر شي از ان باقيت بعضي از انا بنا  
 که در ان قلعه رفته بودند مذکور داشتند که نيماي قومي در انجا يافته اند که بعضي در پور  
 کويده بوده و اطراف ان قلعه بچيده بر که پرا زاب موجود است که آن بر که در ان  
 ترا شيده اند و نيز در جاي ان قلعه چايي است که عمق بي نهايت شش انا بنا  
 ده که متقي بود نقل نموده که دقي با جمعي بر سر ان چاه رفته بوسيله بندي طويل و حکم در ان چاه  
 رفته بقدر است ذرع چنانکه پايين ميرود در کچاه دو تايه و در ان همه صفاک و جايي  
 ديس است و چند سنگ مانند ستون بر پاست و جاي چرخ آب کشي نيز در انجا است  
 الله اعلم بالقصوب (خلاصه) از دارا کويه حرکت نمودم بحيت شهر دارا بجز از انجا که  
 اول خاک دارا بر جرد است و شش فرسنگ راه است تا خود شهر در عرض راه کرد  
 صبي داره و بسيار محرومت ولي مأمونست از انجا که شهر دارا بر جرد و اطراف  
 و توابع ان دخل غنايت جناب حلا تاپ آقاي محمد رضا خان قوام الملک است  
 امن است که احدي را قدرت بر مزاحمت و تديس کمي نيست چنان که شيلات عرب  
 از اين راهها و با ب ايب دارند معزي اليه محصلين چند ديدم کاشته بودند که قرب

بهر کويست از بناهاي شاپور است از انجا سر فرسنگ که شده شش ده سيم  
 شش ده نيز نكي از توابع فاست جاي بسيار خوشي است بلکه دوسي داره از انجا چاه  
 اندم نامدارا کويه (دارا کويه که خاک فاست) و آن در دامنه کوهي واقع شده بيا  
 مرتفع قد اش حسني است حسين عقل از وضع ان حيرانت کويديگان فاست  
 که امفند يار در ان مجوس پس نموده بودند و شلول داشتند با دور پس قرب ملاحظه نمودم  
 ميني از يك راه بسيار باريک و کمر دايي مذکور که بالا روند انهم بصورت تمام بر بالاي  
 ان قلعه انا بنايت از سنگ و گچي انچون اثر شي از ان باقيت بعضي از انا بنا  
 که در ان قلعه رفته بودند مذکور داشتند که نيماي قومي در انجا يافته اند که بعضي در پور  
 کويده بوده و اطراف ان قلعه بچيده بر که پرا زاب موجود است که آن بر که در ان  
 ترا شيده اند و نيز در جاي ان قلعه چايي است که عمق بي نهايت شش انا بنا  
 ده که متقي بود نقل نموده که دقي با جمعي بر سر ان چاه رفته بوسيله بندي طويل و حکم در ان چاه  
 رفته بقدر است ذرع چنانکه پايين ميرود در کچاه دو تايه و در ان همه صفاک و جايي  
 ديس است و چند سنگ مانند ستون بر پاست و جاي چرخ آب کشي نيز در انجا است  
 الله اعلم بالقصوب (خلاصه) از دارا کويه حرکت نمودم بحيت شهر دارا بجز از انجا که  
 اول خاک دارا بر جرد است و شش فرسنگ راه است تا خود شهر در عرض راه کرد  
 صبي داره و بسيار محرومت ولي مأمونست از انجا که شهر دارا بر جرد و اطراف  
 و توابع ان دخل غنايت جناب حلا تاپ آقاي محمد رضا خان قوام الملک است  
 امن است که احدي را قدرت بر مزاحمت و تديس کمي نيست چنان که شيلات عرب  
 از اين راهها و با ب ايب دارند معزي اليه محصلين چند ديدم کاشته بودند که قرب







مصلحتی که در آن حضرت پس از آنکه  
که خود خلافت فرمود و در  
دوشت سال پس از آنکه  
شبهه کردید قاریان و خطای  
آن حضرت بعد از پدر و برادر  
سنتی چندی است  
بلاط  
بکسر اول که پس از آن  
بر دست پیچیده بر لب آن  
عشق کردند  
مست  
مست  
بعضی خاری که در آن  
شد و یک مرغ است پس از آن  
بر پا آورده و آن مرغ بر سر  
خار است و یکاه دیگر را  
خیلی نازک است و نرم که در  
جگر است که علامت آن  
در چهره که قرار آن شود علامت  
این است که دست و پا نزنند  
و حرکت و جنبش ننمایند تا خود  
کیا که کم از چهره افتد و باز گردد  
و آدمی خلاصی یابد  
کدام نقل  
مست  
در راه خفته چندی  
در راه را گویند  
مست

از دست خود و جناب شیخ شریف که اندک تالی شریف که حضرت امام حسن علیه السلام  
از مصلحتی که با معویه بن ابی سفیان شهر داراب هر دو مصلحتی که بزرگوار و اگر از خود  
(ان که که در دست چپ واقع است) اگر که پنا گویند باعتبار اینکه پس و مصلحت  
که ذکر آن خواهد آمد در این که صورت داراب شاه است (مخلص نقشه نقشه)  
در حالتی که بر بالای حصار فراب سمت جنوب آن نشسته بودم برداشتم و در ورهه نقشه  
که علامت (ب) نهاده شده آن که پناست و آنجا که علامت (ق) گذارده شده آنکه  
بعد نگاه است و آنجا که علامت (ش) مرقوم شده آنرا شهر داراب هر دو است یعنی قصبه  
حالیست که از در نمایان است من الغرامت بعض از جای شدت مذکور  
در آن که گیاهی میرود مثل بلاب و چیک و انبوه میکرد و از آب سرد بر می آورد  
هرگاه کسی در آن افتد آن گیاه بوی پیچیده میشود و خلاصی از آن دشوار افتد آنکس هر چه  
و پناز پیچیده و تر که در بسا که اورا فرو برد و بکشد و این بواسطه تشویک و تشبیه آن  
کیا که است و آن گیاه را ابلی آنجا پیاپیست که نیند و از آن خیلی احتراز کنند  
منها سنگ پشت در آن خندق بسیار است از جمله این فیرسنگ پشتی را دیدم  
که از آب سرد آن آمده بود در کنار میکشیدند آنقدر که سفته کوچکی بود که از دیدن  
شخص وحشت میکرد چندی صداد که چنان صدای شنیده بودم که در کشتی و دو کی  
از لوله ای آوادمی که بواسطه خروج بخار بر می آید و این شیور جاز است که به تمام حرکت  
بجست اخبار میزنند خیلی صدای آن سنگ پشت شنیده با و از آن شنیده بود و  
آن صدایانم فرسنگ راه میرفت این به انگیختن آنجا با یکدیگر در گفتار نقشه  
دیده بزرگ و مفت است (۷)

نقش داراب









دانش  
که حرف سیم باشد هر چه ای  
که بر زمین راورد و در کوه  
بر چار پا بخت که بران دار  
میشود

تاعراست و در  
است  
کتاب  
میش از این یاد کرد  
که شمشیر است که  
آقا تار و کوبند  
بگویند حرف سیم  
میشود

نوع نادر که نام بگویند  
میشود و با همه در  
اعزاز است در بعضی از  
عقب بخت حرف سیم  
که با اصل باشد  
ساجا و کور که بر  
از و ان  
بروزن سوزن  
عند است و  
کوشش

خود را بر سر یکی از آنها گذارد و مثل اینکه با آنها مان داده باشد و اظهار محبت نماید و در دست راست پادشاه نوشتند یا فرانی است و در عقب سر آن اسرار و ابیاست مانند  
و صورت چرخ نیز دست و پای آن حیدر است که با این چرخ کالک باشد که با آن حیدر  
بسته اند و چنین نمایند که این کالک متعلق بان شخصی است که بجای افتاده و در پشت پیر و  
هفته صورت است که آنها از کورهای پادشاهند بعضی در پشتشان حریر است که بکشد  
جامه های نیم تن بر روی لباس پوشیده اند بعضی بزم کاهشان نقش کل و برکن نقش  
(ذکر احوال داراب) داراب را نیز دارای کبر گویند و لقبش شهر آرا د است پس از فوت  
پدرش همین بجای ظاهر داراب که ارشد بود متکفل امر سلطنت شد چون داراب بمقام  
رشد رسید بختیج را از سر خود برداشت بر سر داراب نهاد بر سر سلطنت نهاد  
و این پنج روز و دویست و پنجاه سال بعد از بسط آدم بود داراب ملک الملوک یا  
دار الملک را بایل قرار داد در پال دوم سلطنت او غلبه پیدا میکند که او را  
فیلقه پس میکنند در کاوه و تیر جلوس نمود داراب با لشکری بر سر او تاخت فلیک  
خورده اند در پورش در آمد نزد داراب پیشانی بر خاک نهاد و داراب عذر گناه  
پذیرفته و کاوه تیر را بدو سپرد فرمود و بلج و خراج بر او نهاد و سلطنت داراب را  
دوازده سال نوشتند پس از آن فرزندش دارای اصغر پادشاه گردید و او است  
که در حق داراب گویند که هر اندازه بود و پس از تولد او در دهنده و نشاند و در آب  
افسانه حضرت است و بی اصل با همه صورتهاست که در دارا بجز و نقوش بر جرات کما  
این است که صورت پوزش غیب پیدا میکند باشد به تفصیل مذکور و نقشة آن را  
برداشتم در ورقه بر نه هشت (۸)

چرا



این پادشاه را که داراب نام داشت  
چهار سال پادشاهی کرد  
چون که از جهان جدا شد



**مسجد سکنی** نیز از جمله آثار قدیمه و ابرامی است این مسجد و معبد در جهان  
 اگر کسی است که نقش داراب مذکور در آن است که از گوه پنا میکوشید و در موضع  
 دیگر از آن که است بسیار و آخری نقش داراب در سمت قبله است که اتفاق افتاد  
 و مسجد پسکی در سمت جنوب آن واقع است  
 از قصبه حایه تا این مسجد یک فرسخت (پان مسجد پسکی) چنین است که در جنوب  
 گوه مکانی ساخته اند یعنی گوه را بریده و قصبه زد و اند بعضی که بعد از این مذکور خواهد  
 و از آن معبد قرار داده اند از بعضی استماع شد که آن را دختر داراب شاه ساخته اند  
 اعلم بهر حال آنجا مسجد آتش پرستی بوده پس از قرن ثانی تا تاجان فارس از آن مرتعت نموده  
 و محرابی بر آن افزوده و بعضی خطوط بر آجرهاش نقش کرده آن را مسجد مسلمانان قرار  
 داده اند لهذا موسوم به مسجد پسکی شده (وضع آن مسجد) ابتدای است که داخل  
 آنجا کرباسی است در طرف راست و طرف دست چپ آن کرباس طاق  
 عرصه و فضایی بر طاقی چهار ذرع در چهار ذرع است از کرباس که میگذرند داخل  
 آن معبد میشوند و آنجا ایوانی است مرتفع و فضائی است و سپید در چهار سمت آن  
 یعنی در طرف دست راست و دست چپ و در طرف جلو و عقب چهار رصعده است  
 بطور شاه نشین که نیز گوه را بریده اند و در هر دو طرف از هر یک از آن بنا  
 چهار شاه نشین و دو باب طاقی است که از آن در داخل میشوند در اطراف قنای دیگر  
 اگر در حقیقت شان زده اطلاق در همه اطراف آن معبد است و بعضی از آن اطلاق را در  
 یکدیگر راه دارند (طرح عرصه مسجد با صفتی چارگانه سکنی است که در حاشیه شده  
 شده) در صنعت استادش این تعریف پس است که تمام آن معبد را از سقف تا دیوار

نقشه اول و سکون  
 نامی که در این دو  
 در راه دو معبد اول  
 آمده است

دختر داراب  
 در قنای شخصی  
 شنیدم نامش نامزد  
 و در چنانی مذکور  
 باشد

تاجان  
 فارس از آن  
 سلسله تا به ساسانیان  
 بهر حال برسان آمده  
 باشد  
 سجن از آنجا که تاجان  
 رفت رفته با و شاهی  
 و آنجا که بود و آنکه  
 در آنجا مسطور است

معبد در سمت جنوب  
 در آن و غیره است  
 با صفتی که این بنا  
 که از آنجا که زمین  
 که این بنا را  
 گویند

سلسله معبد  
 این شکل است



و زمین و دالان و اطراف را همه یک پارچه ساخته و پستک از خارج و کج در آن کار نهاده  
 مگر اینکه بعضی از جاها که شگافی داشته یا دیگر ناقص بوده قطعه سنگی باندازه شکاف ترا  
 و در آن فرو برده و اطراف دیوار و سقف آن مسجد را با سپت بنا ده چنان همراهم  
 که صورت در آن پدید است (چهارش عرصه مسجد) از علامت هر (د) تا  
 (و) دیگر که در نقشه مرقوم است چهار ذراع و یک ریخت طول هر یک از آن  
 شاه نشین شش ذراع و عرض هر یک از آنها از چهار ذراع یک چار یک کمتر است  
 اما ارتفاع در باب اول که در بصیرت است یعنی (ح) تا (ص) دیگر پنج ذراع  
 و ارتفاع در باب اول که داخل دالان است یعنی از علامت (ح) تا (ج) دیگر چهار  
 ذراع باشد و سقف میان مسجد را مرتباً سوراخ کرده اند بطوریکه که اگر  
 پدید است و در وسط آن مسجد محاذی سوراخ سقف حوضی است نیز مرتب و لی عین  
 چندانی ندارد و ظاهر این حوض برای این است که هرگاه باران از سقف باریده شود  
 آن حوض جمع گردد و از آن حوض جدلی باریکی بریده اند تا بیرون مسجد برای  
 زیارتی آب از آنجا بصحرارود در یکی از آن چهار صفت  
 یعنی آنکه در سمت قبله است محرابی قرار داده اند و پیش از آن که این محراب را  
 آنجا که فاس قرار داده اند و بر اطراف آن محراب خطی نقش شده بعضی از آسمان  
 اند و غیره ولی درست خوانده می شود زیرا که ریزش نموده و محک شده این کلمه خوانده  
 می شود (ما صرالد) همچنین این کلمه (امیر المؤمنین) کان قیر این است که  
 این آیه صریح است که یکی از خلفای بنی عباس است که آنها را امیر المؤمنین خطاب  
 میکردند و این خلیفه تا سده شصده و پست و دو هجری خلافت کرده باشد

سپت  
 بنوع اول و سکون آن در  
 چشم کسی است که بدانند  
 و کار و نشان آن را بکنند  
 و حکاکی بکنند و بدانند  
 و جادو کنند و سبب آن  
 است که در آنجا خط  
 کشیده می باشد که  
 در آن است  
 انصاف بدان  
 امیر احمد بوده و آن پسر  
 الهی بنی نزار است  
 است خلافتش در  
 سال بوده که در کار  
 بسیار مظهر و شهبان  
 بوده و مظهر آن  
 در آن پسر و مسجد بسیار  
 نهاده و ظهور چهره آن  
 عصر خلافت آن  
 بوده است

داخل که می شود بالای سر در و در نیم خط طری بر پستک مشعش است بخط طبع حلی بهمان  
 وضعی که در نقشه داشته شده همه درست خوانده می شود اما اینکه بعضی از کلماتش باقی است  
 مثل (اما باب) همچنین مثل (بکس) که نام این است که آن اما یک ابو بکر بن سعد بن  
 زکی باشد که در فارس سلطنت داشته و درجه او از آنجا که دیگر عالی تر بوده است  
 و مدارس خراب شده شیراز را مرتب کرده و در ششده و پنجاه و نه دولتش سپری شد  
 شیخ مصلح الدین سعدی شیه از علی علیه الرحمه در عصر او نیز بوده و اراجح گفته است  
 (عرض) بر روی کرکاس آن مسجد طرف دست چپ نیم خط حلی تاریخی است بر  
 که در حاشیه مرقوم افتاده و این تاریخ زمان مرمت آنجا است که سه ششده و پنجاه  
 و دو هجری بوده است  
 پس چنین است بنا میگرد که بعد مذکور را بعضی اما بجان فارس مثل سید بن زکی در  
 زمان خلافت ناصر الدین الله مرمت نموده و محرابی بر آن افزوده و نام خلیفه را در  
 آنجا نقش کرده باشد چون که اکثر این سلاطین خلفا را اطاعت داشتند و پس از چند  
 تا آنجا ابو بکر بن سعد آن را عمارت و مرمت کرده باشد تا یکی که مذکور و مظهر گردید  
 الله بنو العالم بختاوی الامیر

**تنبیه** مطلبی در باب مسجد مذکور است که ذکر آن بحجت رخص است  
 عوام خالی از فائده نیست (چون می توانند) که بر بالای کوه یعنی بر پشت بام مسجد  
 قریب بر ران سقف مسجد سنگ کعب بسیار بزرگ عظیم بنا شده و در عهد العوام مشهور  
 و معروف است که سقف مسجد را مرتباً سوراخ نموده اند و کعب پستک مذکور را بیرون  
 اند و بر پشت بام آن مسجد آنگاه اند این مطلب خیلی شهرت دارد و حال اینکه خط

تاریخی که بر روی  
 بام آن مسجد  
 فی مضامین  
 خطی است  
 مسجد بنی زکی  
 مسجد حاس جدیش  
 او بنا کرده در ششده  
 چار و دو هجری با سلطان  
 جلال الدین قزويني  
 محرابش و در ششده  
 شش و از آنجا که  
 با داده است مظهر  
 است و سال بوده  
 و نقشش ششده  
 است  
 مسجد  
 که بر پشت بام  
 در ششده و پنجاه  
 مذکور است  
 مسجد  
 که در پشت بام  
 مسجد

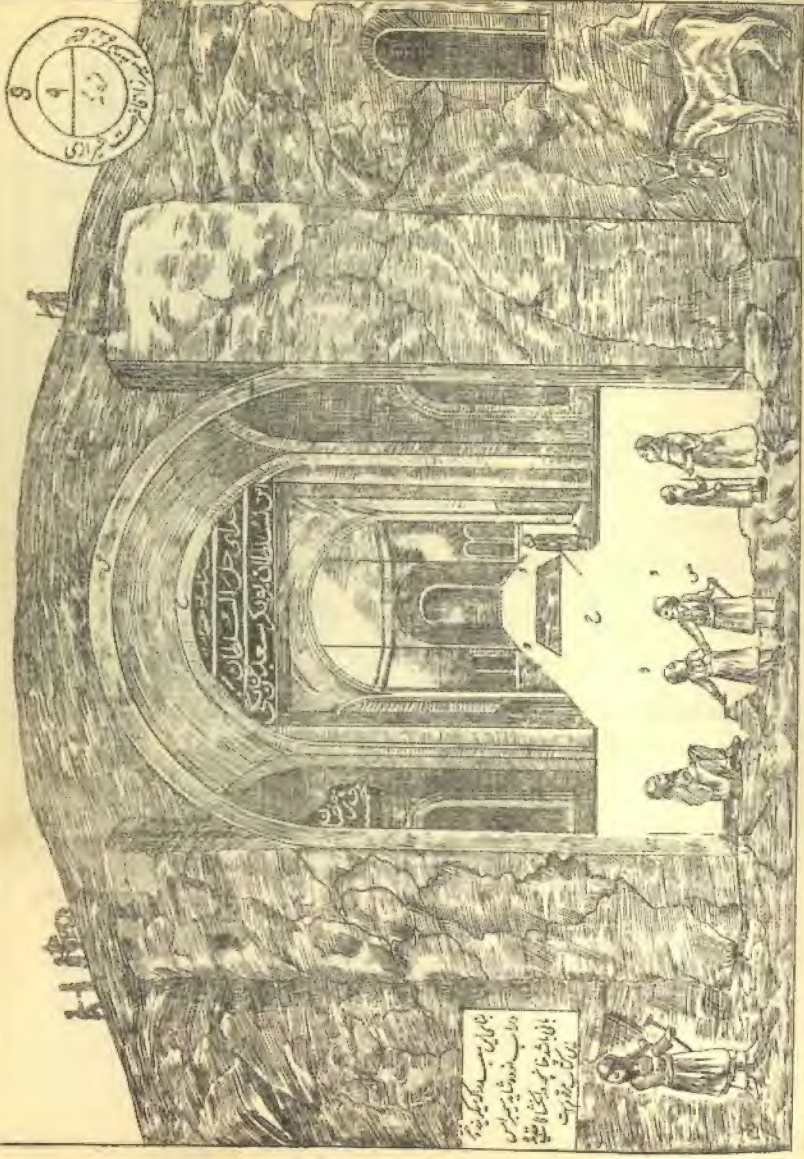




چرخ  
 نامشاه علی است  
 که در آن توأله فانی  
 بر داشتی ایشا کران  
 حرکت را این بارهای  
 سنگین را دانسته اسباب  
 آن از قبل هر چه چرخ میل  
 و غیره ملک است  
 تلخ  
 بفتح اول یعنی  
 بر کینه  
 استیاب  
 سکی بود است که در آن  
 غله را فرو میکنند و آن  
 باب که در آنده پشته ده  
 استیاب مختلف آن است  
 و آن هم صبح است و اگر آن  
 سنگ را با آنکه دانسته شود  
 استیاب بگویند بکلیه آن  
 خوانند

و محض غلط است اول اینکه کسی که این مسجد را ساخته و راجه افتاده که خارجی از  
 اندازد بداند با اسباب هر قیل بصد هزار شقت و رحمت سنگ بی مصرف  
 باین عظمی را از سوراخ مذکور در اینجا افکند پس اسکن را بهنگام سوراخ نمودن سقف از جهت  
 سهولت خرد نمودن و با شده از اینجا که شسته میگویم در کتب این مطلب همین  
 پس که طول و عرض پسنگ مذکور از طول و عرض درین سوراخ اندکی بیشتر است  
 این خیر نزد جاعلی از آن فرغ نمودم و کذب آن سخن را انشاء داشتم اما کار این است که  
 آن پسنگ در محلی که افتاده و بن آن کیمس و متصل کرده باشد یعنی هنوز از کوه طبع شده  
 و احتمال است که خواسته اند آن را بر سر سوراخ مسجد افکند بصلبیتی که بود پس  
 این کار بتجویز افتاده بهر حال سنگ مذکور را از درین آن سوراخ بیرون نیاورده اند  
 که آن را به بنید باندک تا علی این معنی معلوم شد و خواهد شد  
 و در حجب آن مسجد نیز اطاعتی یک در بی کوچکی است که از راه مذکور بریده اند  
 و در چند قدم دور تر از مسجد مذکور استیابی است که آن را نیز در کوه بریدن سنگ دانسته  
 این استیاب هم از دراب شاه است پس از قرون بسیار که خراب افتاده بود  
 آنجا که فارس مرتعی نهاده و ایرشش کرده بودند بعد با نیز خراب شده تا در آنجا  
 از منجناب جلالت باب آقای توأم الملک سابق الذکر آنرا آباد نموده و آتش را از راه  
 دور بر رحمت بسیار آورده استیاب را و ایر نموده بسبب این آبادی اسباب امنیت  
 آن محلی موجود است (مخلص) نقشه مسجد پسنگی را در ورقه داشتم به منزله که  
 (۹) و ارقام هند سه را که اشارت بان ما شده در آن  
 در قهف دوم بنده توقیفه

اشک



در این مسجد  
 در این مسجد  
 در این مسجد

این استیاب  
 در این مسجد  
 در این مسجد



# اشکده اذرجوز

دور از قصب در سمت شمال آن واقع است اراضی اطراف این اشکده خزه سیاه نام دارد  
 (در کتب سیاه نیز گویند) در آنجا که بسیار درخت است که از ریشه آن آب جوشیده و بر روی  
 در غدیری جمع کرده آن غدیر کشیده طولانی است مقدار دو دست قدم در سمت غربی  
 آن غدیر جدول بزرگ است که آب از آن عبور کرده به اراضی آنجا رود و در جلای این غدیر درخت  
 اشکده به دن فاصله کمی است بر بالای آن کل عمارتی است منهدم و خراب و ضعیف  
 عمارت مربع است ارتفاعش از طرف پره ن سه ذراع و نیم است یعنی از آنجا که درخت  
 علامت (ع) است تا (ع) دیگر و ضلع هر یک از چهار طرفش دو دانه ذراع است  
 یعنی از آنجا که علامت (ص) است تا (ص) دیگر و تمام این بنیان مربع از سنگ است  
 که ساخته شده است و بر بالای آن بنائی است که بنده مانده که تمام آن از آجر است  
 ارتفاعش دو دانه ذراع است تقریباً و آن مدور است و در تاب و ورش می توان کرد که  
 و نصف آن کند از طرف طول منقش شده و بر زمین افتاده و اسباب تماشائی گردیده که  
 آنکه مانند کف قاشقی است که بر زمین نهاده باشند از شدت استحکام و منقش کرده  
 با آن همه عظمت آجرهایش از یکدیگر متلاشی نشده و آب باران در آن جمع می شود و چنین  
 که آب یکبار و در چهار سمت عمارت مربع مذکور که کف قاشقی است  
 که است چهار در ب بوده الحال خراب شده و کشاده گردیده  
 (اما اندرون آن بنیان) چهار طاق چهار طرف زده اند سقفش با آن کند مذکور  
 ارتفاع درون آن ایوان از زمین تا سقف تقریباً دو ذراع است اما آجرهای آن بنده  
 مختلف است یعنی از آنجا عرض و طولش نیست که بعضی شش کره بعضی پنج کره و بعضی

اشکده  
 بنام حرف چهارم  
 مغرب در مقابل کتاب  
 مطهر رسید ارم که در سبزی  
 از مسودات با و داشت  
 که ده ام که این اشکده را آنجا  
 بنامیده اند و در میان بوده  
 نیز مرقوم است که آنجا بنام  
 اشکده است علم  
 حفر  
 بنام اول این کتبه و در  
 در لنت و در زمین آنجا  
 که دست واقع شده  
 شاید به جهت سبزی  
 اسم شده باشد  
 که سیاه  
 بکون حرف دوم است  
 و حرف اول کاف تائی  
 باستمال تائی آنجا شاد  
 کاف باسی بود و در اصل  
 هم که بود چه که در سبزی  
 و صحرایند است  
 است علم  
 حفر  
 بنام اول صورت است  
 و مقدر آن کتب است  
 و سبب دین و دین  
 و سبب و غیره و طول  
 و سبب و غیره و زمین  
 و سبب و غیره و بنام  
 و در آن بر بلندای  
 است اما بنام  
 شهر از مقدار مکتوب  
 سده و در سبزی  
 از آنجا که



هر یک از یک کرده و نیم تا یک کرده است باز ده سخت است که با این سنگ نمی شود  
 با یکدیگر خاطر دارم که وقتی در کتاب <sup>ط</sup> معراج الذهب مصحوبی دیدم نوشته بود است که  
 در داراب جرد است کتاب بغر موده زردشت بنا کرده است نیز در بعضی از  
 متون یادداشت کرده ام که آن سنگ در داراب جرد نامش آذرج بوده که مذکور شد  
 ولی الحال بخیر ندارم که از چه کتاب بوده

(اجمالی از تفصیل طنور زردشت و بنای آتشکده ها)

ز دروشت مردی بوده که نسبتش بمنوچهر بن ایچ میر رسیده پنجاه و یکست و سه سال بعد از  
 سقوط ادم علیه السلام ظهور نموده بعقیده یار سپاس پیغمبری بزرگوار و حکیمی ریاضت خواه  
 بوده کتاب زند و پانزده معرفت را معجزه خود آورده در پال چارم از سلطنت کشا  
 نیز آن رفته پس از امتحانات بسیار و الهامات و محضات که از دروشت ظهور پیوست گشت  
 بدو ایمان آورده و دین او را رواج داده اسفند یار پسر کتاب نیز معقه می شد  
 که بترجیح و تعیین است که که با پرداخت در آن یار بجان و بلخ و اراضی امن و بعضی از محکمت  
 یور و پ و هند و روم و عربستان و فارس حتی در ناحیه چین است که با ساختن پال  
 سی پال که از سلطنت کتاب گذشت ارجاسب غیره افراسیاب از کتاب  
 سلطنت نامه ارجاسب پدر کتاب را که در آن وقت در آنجا بود گرفت و بکشت و قتل  
 نامی که یکی از پهلوانان توران بود دروشت را نیز زخمی از پال می آورد و دروشت  
 در این حال از عمرش هفتاد سال که شده بود پس از این مقدمه اسفند یار بفرمان  
 پدر رفته ارجاسب را مقتول ساخت باجمعه فتنه است که که را بر داشتیم به فر

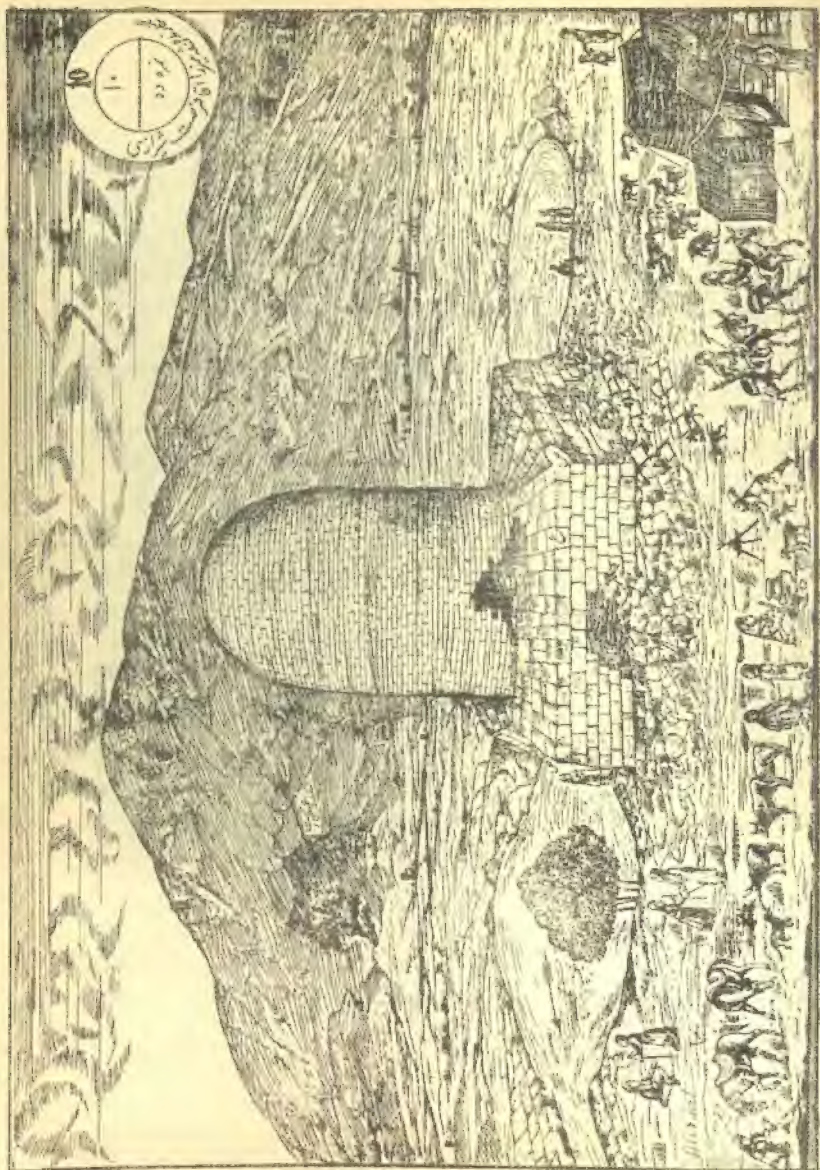
ده (۱۰) بحون الله تعالى

مفتی نام گنجی است از  
علی بن الحسین مسعودی  
مرد جلیل القدری بوده و در  
اصناف و کلمات و غلامی  
اور از رجال خود میباشند  
و قاضی قسطنطنیه  
چهل و شش بوده

۲. شیر ابرج پسر فرید و  
جلوس وی در ایران  
بهیوط آدم چهارمیزار  
نوزده سال بود

کتابی است که پانزده  
شرح آن است و هر دو  
از خود شریف است  
و پیش از این که

مطلع اهل بعضی فرزند  
زاده است





تذکره ۵ از ادب جرد اهل علم و فضل بسیار برخاسته چندی که بنظر است مسلک  
 تحریر در آورده و از احوال ایشان آنچه بدست آمده بنگارم  
 جناب سید جعفر معروف بکشف قدوه علماء عصر و زبده فضلاء و هراسم در اجتهاد  
 و فتاویٰ شهره در علم تفسیر و حدیث بی نظیر کتاب تحفه الملوک که معروف است از  
 تصنیفات آن جناب است و تصانیف دیگر نیز دارد  
 جناب حاج میرزا سلطان علی <sup>رحمته</sup> والد جناب قدس سابق الذکر از  
 سادات کرام و علمای عظام است مردی متماض و در تفسیر و حدیث و بطلان تمام و  
 در سخن گفتن و لیر و حاضر جواب بوده و هم گاهی شری میفرموده در سن شایب از دار کج  
 با جناب سید جعفر مذکور حرکت بسوی عقبات عالیاست نموده سپس در شیراز متوطن شده  
 بهما را ستم میرزا محمد علی پسر میرزا اسحق شیخ الاسلام از فضلای آنجا است خود نیز منصب  
 شیخ الاسلامی را داشته و بقضاوت مشغول بوده  
 عالمی از شرای عالیقدر است در غزل سرای طبع خوشی داشته و در علوم عربیه و  
 و ادب نیز فراست عالی رسیده اشعارش را وقتی دیده ام ولی بخاطر نیست  
 جناب حاجی ملا صدوق اعلی الله مقامه عالمی است عامل و فاضلی است  
 و اصل از بهابیل زمان و در تقوی مانی سلمان کبابی بنظم اشعار می پرداخته و تخلص خلیب  
 داشته و از جمده معاصرین بوده ولی این حقیر را در کفایت خدمتش دست نداده  
 جناب میرزا آقا س حکیم از معارف حکما متاثرین است خدمت مرحوم  
 حاجی ملا باوی سپهر واری نگذرد و سالها در شیراز و دیباشته حکمت اشغال داشت  
 فی کبابی بخیرش حضور داشته در حسن اخلاق مشهور آقا بود

جناب سید جعفر  
 در سنه یک هزار و دویست و  
 شصت و هشت در درجه  
 وفات یافته و در کبابی  
 مدفون است  
 جناب حاج میرزا سلطان  
 وفاتش در سنه یک هزار و دویست و  
 هشتاد و سه بوده و در شیراز  
 السلام شرافت  
 در سنه یک هزار و دویست و  
 شصت و هشت وفات  
 یافته  
 در سنه شصت و هشتاد و پنج  
 و نافرین روی نموده  
 جناب حاجی ملا صدوق  
 در سنه یک هزار و دویست و  
 هشتاد و هشت رحلت از روی  
 بیست و هشت در سنه  
 صد و هشتاد و هشت  
 جناب میرزا آقا  
 در سنه یک هزار و دویست و  
 هشتاد و هشت وفات یافته و در  
 حافظیه شیراز درجه  
 خواجه حافظ علی <sup>رحمته</sup>  
 است



الحال

از دارا بجز دبا به بر دیم بخت خیر و آباد امکان دارد که از دارا بجز  
 شخص برود و بجزم و از آنجا برود و بجز و آباد ولی چون این راه آبادی ندارد و مأمون نیست  
 لکن از دارا بجز بخت نموده که از راه فساد و بدم (تفصیل این است) پس از  
 مراجعت بشهر فساد از آنجا بقدر سه فرسنگ که شده اندم بعد شکوید که یکی از مراجع فساد  
 است بناب حاجی ملا محمد تقی که در قفقاز ادبیه و فقه و اصول صاحب مقامات  
 و دارای کالات است و اکنون در شیراز در سه خان مدرس و تدریس اشتغال  
 دارد و از اهل آنجاست با آنکه از شکوید که فرسنگ که شده اندم تا بشهر جرم رسیدیم  
 بسبب خشکی راه و کمبود مراجع چند روز آنجا ماندیم  
 در شهر جرم در سمت جنوب شرقی شیراز واقع است مسافت پست به پست از شیراز تا  
 شهر نیست اما در دامن کوهی واقع شده است بدو از آن کوه را با اهل آنجا البرز کوه  
 نامند و جرم کریم است اما آب و هوای اینجاست خنجرش بر زار خانه دارد و  
 جمعیش را تقریباً چهل هزار کس میگویند آبش از چشمه سار با قنات حاصلش غله و چوب  
 و خرما بسیار ممتاز است در میان شهر و خانه های آن اکثر خلعتان است مردانش  
 اغلب با بضاعت و عیال اند چهار بازاری دارد و نبات آراسته و آن شبیه است  
 بیابان وکیل شیراز الا آنکه کوچکتر است مساحت سیکو و کار و انبارهای خوب نیز  
 دارد و در آنجا حصیر را در کمال امتیاز بافند و مشهور ایران است که در عربی آنجا را  
 جبرمه گویند شکارگاهش هم بسیار است شکار کبک و تیغ و در آنجا و اسیرش شکار  
 گوشت در این شهر را بهمن بن اسفندیار بنا نهاده است و در زمان اردشیر بابکان  
 مهرک نامی که در آنجا فرمان روا بوده بار در شیر راه مخالفت پیرده لکن کشته گشته

مهرک نامی که در آنجا فرمان روا بوده بار در شیر راه مخالفت پیرده لکن کشته گشته  
 کمر خا و دال حصیر  
 بشیر زده و مشهور کاه  
 و سکون داده و فساد  
 تحاتیه و در آنجا  
 جرم  
 فتح اول و سکون بار و راه  
 اول مفتوح و در آنجا  
 جبرمه است  
 البرز  
 جرم و سکون نام  
 و جرم بار و در آنجا  
 سکون بار و در آنجا  
 جرم  
 حصیر معروف را گویند  
 و فقه از چاه و اگر در آنجا  
 با فقه و در آنجا  
 نامند

دوره زلای

دوره زکاری آن گنگ به دست اردشیر بوده

از خاک جرم علماء و فضلا بسیار نیز برخاسته اند (بعضی از آنها در اینجا نام میریم)  
 میرزا فیضیه و واسطه جبران فیضی است (بدین ترتیب) من بنده محمد  
 متخلص به بخت این میرزا جعفر متخلص به بخت این میرزا کاظم لقب بشیر فاضل  
 فیضیه مولدش جرم فارس بوده بسیار در اصفهان نشو و نما یافته لکن معروف با سخنان  
 اگر دیده شرح احوالش را اگر اهل تذکره مذکور داشته اند و این فیضیه در کتابت با  
 کسر مختصلاً نگاشته ام (مجموعه) فنی در اصفهان تحصیل علوم عربیه و ادبیه و حکمت  
 و طبیعی و ریاضی نموده و در طبابت بجای رسانیده که در زمان خود و حید و در فخر  
 کشته و قتی از والد خود و از جمعی دیگر شنیدم که روزی پنجام درس گفتن از پست خانه  
 او از کسی از کسی برای فروختن متاعی برآمد یکی از شاگردان خود فرمود خود را با کسب رسانید  
 و مرشش بفضله و مکرر تا ساعتی دیگر او را مضمی عارض کرده و پلاک شود آن شاگرد  
 وی رفته قضیه را باز گفت آن مرد عیال نموده روزانه دیگر سراسر آن رفته یا فقه که  
 عالم را دایع گفته ایضا از مرحوم و الا شنیدم روزی زمان طبابت زنی با ستیج  
 مرضی مجد قش آمد بعضی آن زن را گرفته از بخت داد و ای آن نوزاد است و از نبضش  
 فرمود که الحال رفته بعد از یک هفته باز آمده تا معالجات نمایم از غیبت آن زن مردان حکا  
 بخت را پرسیدند گفت در صحنی که نبض در دستم بود حایض شد بعضی از آنها که آن زن را  
 می شناخته است آنجا که رسیدند حقیقت حال را معلوم نمودند چنان بوده که فرموده بوده  
 با آنکه در زمان مرحوم کریم خان زند معتز و محترم منیر بیسته و حضرت پادشاه را حکیم  
 و ندیم خاص بوده طرح مسجد کبک شیراز را تعیین قبل از آن جناب فرموده

میرزا فیضیه  
 به بخت و بختاکی بخت  
 از دی سوست حلقش در  
 و از اسلام شیراز است  
 در تاریخ زنده و شکاری  
 گفته ام بعضی آنها است  
 ای کشیده رخت و از کلاه  
 هم از شرفش فنی بخت  
 بخت ای باب کرامی است  
 بی تو بخت از برای علم و عام  
 بی کلام و کشت را بخت  
 از دست گرفته بخت  
 در بخت آید چون بود  
 لایع فیضیه و کرام  
 جعفر صادق تو را با دانش  
 ای بنده بخت حادتی و جعفر  
 از دست خرمین مکرر زنده  
 از وقت در جهان بود نام  
 خواست تا رنج و فاقه  
 بخت زنده یافت و از اسلام  
 کمر کرده و بخت  
 خود و قش و جری  
 است  
 میرزا کاظم  
 خوش بخت از دست  
 بی هیچ است حلقش در  
 حیدر آباد و کس در باغ سرد  
 به چشمه ذوال  
 بخت  
 بالنتیجه بخت  
 است

خبر







که بکر این مثال را جان تعلیمی در پوشان  
 بستم غلی بصفت کشدم رنگی اینم طری ریختم  
 که غرضی مناسب از گفته بای خود در اطراف این صورت بنگاری و بیا کارش کرداری  
 چون اصرار از حد گذارند از گفتنهای پیش غرضی او ششم پس بساط صحبت در نوشتنم و از آنجا  
 گذشتم این بود آن غرضی

غزال و وزلف و رخ آن یار کشیدم  
 اول شدم آشفته ز نقش سپر بلفش  
 آتش و گنارم بر شد غیرت تا آزار  
 در تیرگی زلفت کشیدم رخسارم  
 اندیشه نمودم که کشم بر ویسے آن شوخ  
 برخامدم از تر فلک بایک راه آه  
 سر قلمم این که کشیدم چو دو چشمش  
 نوک شده اشش را یکی خامه و لاله  
 نقش خنده مار منته هنوزش خط مشکین  
 آن بر عسباری که فراز لب او بود  
 شادی ز کس خاست بر آن صفه مثال  
 پمار دلم بر رخش کرد اشارت  
 اشتوب قیامت چه شد در نظرم برت  
 در نقش میانش شدم از شکر چو نمولی

در نوشتنم  
 یعنی در فرودم  
 بچشم  
 نام و بانی  
 قریب بکسی و آنرا  
 تبار و تفریق بکسی  
 اینجا معروف است  
 بکسر زاده  
 کلمه است که در مقام  
 تحسین گویند مثل این  
 و بعضی ز کلمه بزرگ  
 دلی معنی اول معصوم  
 یعنی اول و تشبیه  
 حرف ثانی یعنی رخسار  
 است و در فارسی  
 در نامی که است مثال  
 شود و حرف دوم را  
 تحقیق میدهند  
 بچشم  
 بکسر اول یعنی کمر  
 و خیال است

در دیوانه

در دیوانه کمرنگ سرینش  
 ناچار بیک کردش پر کار کشیدم  
 فرصت چه کشیدی بر سرش جا کشیدم  
 کنارش از خون دل زار کشیدم

از شهر حرم حرکت نمود از برای بیکان (بیکان از قوافل حرم است بسافت پنج فرسخ)  
 در آنجا رسیده است بیکان را اقلات نامند حاصلش بیشتر تا بگوست که مشهور آفاق است  
 از بیکان نه بفرسنگ اندم تا ببلوک بیکان رسیدم  
 بیکان بلوکیت از فارس مال بکوب شرقی شیر از بسافت میت و سه فرسخ  
 دور از آن کیند در قدیم کان سیم بوده پوایش معتدل است در میان آن رودخانه میگردد  
 و بر آن بلوکیت است در یکطرف آن رودخانه میوهای کمری و در طرف دیگر میوهای  
 سر و سپری گل آید و این از غویب است (باجمده) حاصلش غنچه و برنج و خرما و لیمو  
 و نارنج و پنبه است در آنجا فقیر پرستانی دیدم که قبور بسیار از فضلا و مشایخ بود بیکان  
 کلان برقرشان افتاده

زمانی که رسیدیم بیکان رسیدم حاج میرزا عبد الله خان و حاج میرزا عبد الله خان و لدان حاج  
 میرزا محمد قلی که از جمله اعیان و اشراف شیرازند و بکالات شان از اقران ممتاز خصوص حاج  
 میرزا عبد الله خان مذکور که بکالات صوری و معنوی بی انباز است و در آن بلوک  
 فرمان روائی دارد و خود نیز صاحب مزایع و باغین است از رود و غیره مطلع گردیده  
 بهمانی که در آنجا بنیاد نهاده و عوتم فرمود نهایت رحمت را در پذیرائی عمل نموده خدمت ایشان  
 روزی شب و شبی برود از مردم پس از آنجا نیز پنج فرسخ آمدیم تا میمند  
 میمند قصبه است نیز از فارس میان مشرق و جنوب شیراز واقع است بسافت

بیکان  
 بهار چو زحاجی  
 بهر دو نویسنده  
 بیکان  
 بر حسب معنی درست  
 این است که حرف م  
 و صوم هر دو ساکن باشد  
 ولی اکنون باستان حرف  
 حرف سیم را به  
 فتح و چند بیکان  
 حاج میرزا عبد الله خان  
 مادرش برادرزاده و مردم  
 حاج میرزا ابو عبد الله خان  
 میرزا ملک است  
 میمند  
 فتح اول و میمند ثانی که  
 در وسط دو میمند است  
 است

حج







مذکور از بلک در این تنگ است و از آنجا میگذرد (یعنی غلامان) که زمین تنگ مذکور  
 سر از یراست بطوری که سطح آن زمین سادی است باطله گویی که در تنگ چرخ فلک است  
 که خارج است (پس از این مقدمات) گوئیم اسکندر در دی بس از آن که در ایران استیلا یافت  
 بطحاجی که بایران داشت در جلوه و خانه در تنگ چرخ فلک مذکور شده است  
 که اول آب رودخانه را از تنگ برداشته و بجهت صحرائی خارج بطرف میبرد و در  
 در جلوه و تنگ چرخ فلک میخیزد و آن کاه در میان دو کوه چرخ فلک از زمین تا بقدر  
 حکم کشیده این قهرمان آن سده را دیده که هنوز بعضی از جای آن پارک از تنگ  
 که بکار رفته بجای مانده پس از کشیده آن سده و در آب رودخانه را از صحرائی خارج کرد  
 به تنگ عبور داده آب آن قنات است آن سده درین واسطه که همای اطراف راه برد  
 شدن داشته از پشت سده کم بالا الله مقام جلوه بخیره گردیده و طارات و آثار  
 غرق آب گشته و متجاوز از سیصد سال آنجا دریاچه بوده بعد از اینکه زمان از  
 با بکان رسیده خواسته آنجا را آباد نماید نخست از جهت خشک شدن آن بحیره ذخیره های بسیار  
 حکم ساخته و چنهای قوی بر بالای آن سده فرو برده و بخر باران آنجا نصب کرده پس  
 زنجیری عظیم از چرم بخر بایست که کارکنان چند در آن زنجیر نشاندند و از بالا به پشت آن  
 سده پایین نموده تا اینکه در سده را سوراخ کنند و چون فی الجمله خسته در آن سده  
 پیدا کرد و کارکنان را یک تبه بالا کشند تا در جلوه آب نباشد که آب آتار ببرد با جبهه شل  
 بپوشان کردن سده شد بعضی یکدیگر را بپوشانند و آن سده راه یافته آب یکده  
 زور آورده سده را فاش ساخته و بخر بار را یکسانند و آب اشخاص را بکاف می نمایند  
 بهر حال آب بحیره تمام شده رفته رفته آن جلوه خشک میگردد و در شیر و باره

بهمین اقل داشته حرف  
 ثانی با دسر که در  
 گویند و گاه است  
 طرف میمند  
 کرده و خانه را کرده  
 آب از آنجا کشیده  
 رودخانه بجان افتاده  
 میخیزد  
 حینه تنگ که گشته  
 که دریاچه را  
 گویند  
 میده

چون

شهری بنیاد نمایند و آن شهر بار دی معتبر چهار دروازه داشته تفصیلی که مرقوم افتاد  
 (بعد از آن) فیروز شاه مذکور دایم سلطنت خود آنجا را در مدت نموده و بهمارت افزود  
 که آن نیز مرقوم شد (و جزییه فیروز آباد) بعضی نوشته اند که چون فیروز شاه آنجا را  
 عمارت کرد نام خود را از آن شهر برداشته با سیم خود فیروز آبادش خواند بعضی دیگر  
 گویند که امیر خضد الله و دیلی اکثر تاشا و تفریح آن پس از زمین میرفته وی آنجا را فیروز آباد  
 نام بخش داد الله علم محتاجی الامور  
 از جمله آثار غریبه فیروز آباد ستاره مذکور است که در شهر قدیم بوده در سمت شمال غربی  
 قضیه حایه واقع است و آن تمام منهدم و خروجه بایست و در آن شهر یک تنگ  
 بوده اکنون علامت حصار و خندق دور آن شهر معلوم است در وسط شهر منادی  
 بوده که الحال بر پاست آن منار منیع است تمام از کج و سبک بعضی  
 اطراف آن در سمت بعضی آن ریخته و خطر پائین منار بیشتر از بالای آن است  
 عرض پائین آن که نزدیک بقعه آنجا است هر ضلعی بازده فرع است از آنجا که  
 قنیه علامت (من) است تا (من) دیگر و آن اضلاع کم کم که رویا لا میرود  
 باریک میشود (اما ارتفاع منار) بآفت چند معلوم ساخته می شود و در عرض آن جلوه  
 بیشتر است و در دو طرف منار یعنی سمت شرقی و غربی آن آثار طاق و دروازه است  
 که نقش منار است معلوم است که از پشت بام آنجا بر بالای منار میرفته اند بطوری  
 پارچه ببار اطراف منار ساخته بوده اند از جهت بار قش و هنوز آثار آن ببار  
 باقیست جناب حاجی قاسم معروف بجای آنکه که در فیروز آباد شیخ الاسلام و بعضی  
 مشغول است مذکور داشت که چند سال قبل شخصی با شقت بسیار بالای منار نمودم که

پادشاه  
 یعنی قنیه حصار است  
 و اگر باره دیگر گویند  
 امیر خضد الله  
 از سلاطین دیالیه است  
 سی و چهار سال در فارس  
 سلطنت کرده و در آن  
 جهتی در سینه سپرد  
 به قتل و دود آتش افکند  
 قهرش در این اشرف  
 می باشد  
 مکتوب  
 حینه منهدم  
 یعنی جزییه شده  
 است







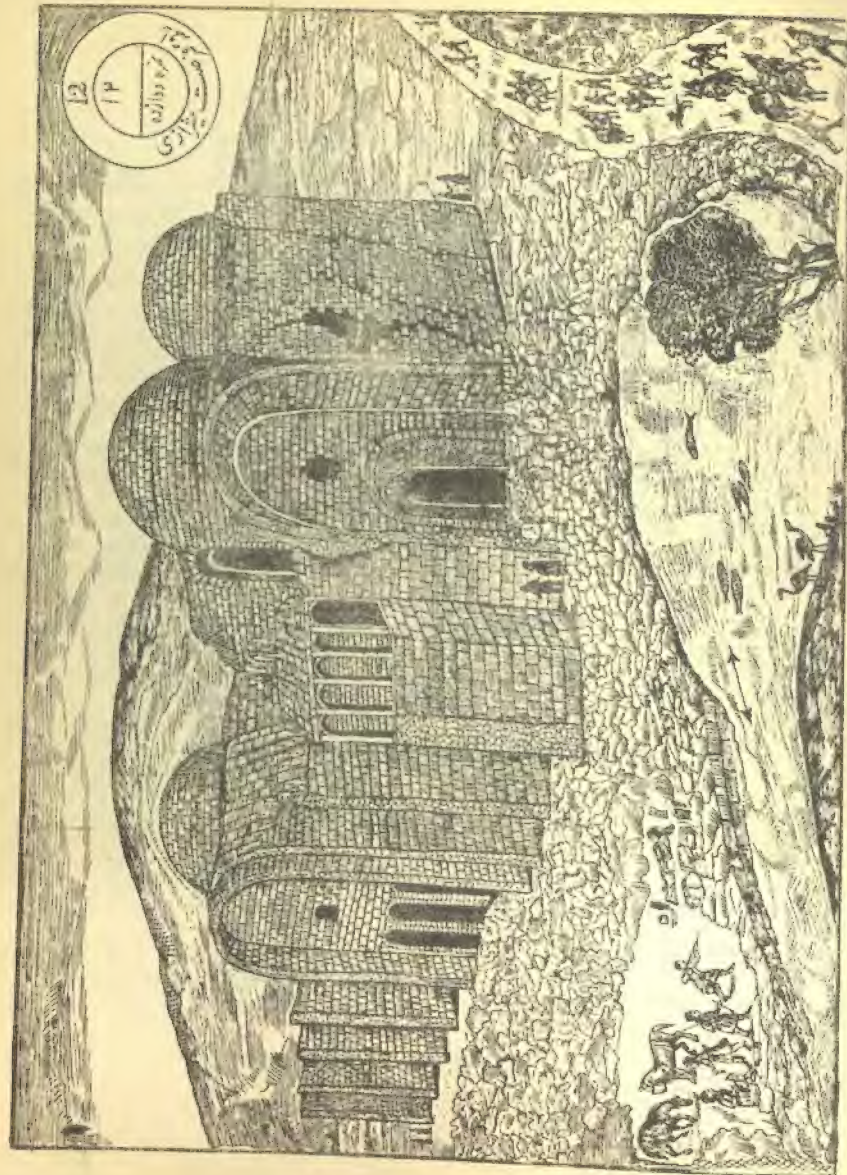




علامت (ح) نماده شده از این در به داخل در عمارت بزرگ مذکور میشوند و در  
 طرف ایوان چندین طاق برپا شده که اکنون سقف های آنها فرو آمده با بجهت این سنگ  
 در کنار شاه راهی واقع شده که از آن راه میروند به سمت بندر بوشر  
 زمانی که در آنجا نشسته و نقشه آن بنا را بر داشته مشغول نگاشتن این اوراق بودم ناگاه  
 سوار می چند از آن راه میگذشتند یکی از آن جلوه جاب معالی ایاب فاذا انكسار معاذ  
 الاطباء میسر از تهم طیب متخلص برتر بود که ایشان را بیا لحدی که از بزرگان عرب برده و  
 از آنجا که سالها برده بودند در رشته الفت را باین قیصر حکم و مبرم دارد بعضی علامات  
 فی اختیار از اسب فرو داده و طوطو در حضور موفور السور و ششک خادام  
 بر ترقیم نام نایش میدان این نامه را بخاک نمود و شتر دمه از احوالش کنارش رفت و پی بده  
 جناب میسر از امیر کبیر میسر از کاظم ابن حاجی محمد مولد شیراز جنت طراز جنابش در  
 قنن عربیه و او پنهانی از بناز بحکمت علیه و علیه از امثال و اقوان ممتاز حکیم است عیسوی  
 دم و طبیعی مبارک قدم او قاتی بر چاره جوی اسقام علیل المزاجان صرف نیاید و قاف  
 شیخ ارمیس را در پس میفرماید از جمله تلامذات آن برادر کمتر بلند اخترش جناب میسر از محمد  
 است که در بر تاجی پاینده و در تیره ارجمند دارد با بجهت میسر از محمد رگس پست مستی بر تخت  
 الفنون در ادبیکه از مؤلفات وی است و حواشی بر بعضی از کتب طبیعیه نیز دارد  
 خلاصه نقشه آن سنگ عظیم مذکور را بر داشتیم در ورقه پنجمه و دوازده (۱۷)  
 دیگر در خود جلوه فرود نیاورد و ثمار نیست مگر در اقل مختاب و در وسط آن که بعد نگار  
 خواهد یافت یعنی پس از ذکر باغ شاه که آن هم در جلوه فرود نیاورد است و خالی از  
 غرابت و نجبی نیست

شماره  
 بهترین روزی  
 خود در خلص دارد  
 صحن کاخ این عمارت  
 یکت رباعی از آنجا  
 بنظر آید نوشته شد  
 این است  
 ای نامه برود امنی از شکار  
 وی که برادرتک سر را بچرخ  
 ای آه دل سوخته از شریک  
 چون ابر سپید حاضر آن بچرخ  
 ستر  
 بکسر مشین می و سگوان  
 همه که کمال میسر کرده  
 اندک و بارگاه از هر چیز  
 کوبیده  
 نام کتابی است در طب  
 از شیخ مذکور در آن کتاب  
 معروف و مشهور در میان  
 اطباء میسر از محمد  
 است

بنام شاه





**باغ شاه** در جلگه فیروز آباد اگر چه از سلاطین هم و نه از قبل ملوک و صورت است  
 و نه از امای است که نامور سرداشتن نقش آن با شکر و سبزه و گل و خالی از فضیلت و با  
 زمانی که در فیروز آباد متوقف بودم یکی از اعیان آنجا که در داشت که خوب است در  
 سر زمین سیاحت باغ شاه را بهم نشان داد و بقیاتی چند مجبورم ساخت بر نقش آنجا که  
 اوقات را صرف تماشای آنجا نمودم این مکان در سمت شمال قصبه  
 است قطعه زمینی است در آن مجاور از سی درخت نارنج است تا بحال این  
 اشجار می نندیده بلکه نشینده بودم درختهای بسیار بزرگ و بلند و پائین اند بعضی از  
 آنها که در اشش چنان قطعه راست که هرگاه مردی طویل آید مثل یک کمانده را در نظر  
 آرد سرد و انحنای آن یکدیگر را ملاقات نمایند زمانی که این فیه آنجا رفتن  
 کم از حضرت روی بصفت آورده بود با وجودی که هنوز نارسیده بود از نارنگها  
 متعارف و متداول در فارس خیلی بزرگتر بود یکدو دانه از آن را اجتناب نمودم یکی را با  
 کرده شردم یک قبیان چای خوری را پر نمود و در اطراف و جوانب آن اشجار  
 جویهای جاری بود و با وجود اینکه هر درختی تا درختی چندین قدم فاصله دارد چنان  
 در هر یک که گزیده اند که روی آسمان را پوشیده اند عجب هوای دارد و شخصی که  
 آنجا استراحت کند نهایت محظوظ میگردد و چنان تقریباً پدید آید که مافوق ندارد  
 با وجود اینکه باغ نظر کا زرون مشهور اتفاق است و این تقریباً روز و سه شب در آن  
 باغ مسکن داشته و از درختهای نارنج محظوظ بودم مع باید دیدن باغ شاه باغ نظر  
 کا زرون از نظر هم محسوس شد چند ساعتی در آنجا اطراق نموده نامرغوردم و قدری از  
 نامر که علی الراسم چه روزی نوشتم در آن زمین بهشت ایمن نیز نگاهشتم چنان نگارشی

باغ شاه  
 که در قطعه زمینی است  
 که در آن چندین درخت  
 نارنج است که درختین  
 مرتوم شده و در یکی از  
 اطراف آنجا که درخت  
 می نندیده باغ شاه که در  
 این ملک از سلاطین  
 چنان میرزا شاد و در  
 سیح الملک نیز از یکی  
 که اکنون در در آنجا  
 از اطراف آنجا که در  
 پادشاه است  
 قصبه است  
 یعنی بلند است  
 و در آنجا  
 چشمه و آبگرمی است  
 و در آنجا  
 سیاحت است  
 چنان میرزا شاد و در  
 از درخت



۱۰۰  
 کجایان که در کوه و در شالی  
 قایم است  
 ۱۰۱  
 تشریف  
 کجایان که در کوه و در شالی  
 کجایان که در کوه و در شالی  
 زمستان در کجایان  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 کجایان  
 کجایان که در کوه و در شالی  
 کجایان که در کوه و در شالی  
 زمستان در کجایان  
 ۱۰۴  
 کجایان  
 کجایان که در کوه و در شالی  
 کجایان که در کوه و در شالی  
 زمستان در کجایان  
 ۱۰۵  
 کجایان  
 کجایان که در کوه و در شالی  
 کجایان که در کوه و در شالی  
 زمستان در کجایان  
 ۱۰۶  
 کجایان  
 کجایان که در کوه و در شالی  
 کجایان که در کوه و در شالی  
 زمستان در کجایان  
 ۱۰۷  
 کجایان  
 کجایان که در کوه و در شالی  
 کجایان که در کوه و در شالی  
 زمستان در کجایان  
 ۱۰۸  
 کجایان  
 کجایان که در کوه و در شالی  
 کجایان که در کوه و در شالی  
 زمستان در کجایان  
 ۱۰۹  
 کجایان  
 کجایان که در کوه و در شالی  
 کجایان که در کوه و در شالی  
 زمستان در کجایان  
 ۱۱۰  
 کجایان  
 کجایان که در کوه و در شالی  
 کجایان که در کوه و در شالی  
 زمستان در کجایان



فیروز آباد که میروند بجانب کتاب مذکور هنوز داخل تنگ نشده طرف دست چپ  
کوپی است مرتفع بر بالای آن که مخطوطه بسیار کوچکی است که انجمن میوان کرده است  
نموده در بدنه آن که قدری از که در آنرا شده و صاف و بهوار نموده اند و چند صفت  
در آن سطح منتهی شده و بر سنگ تجاری کرده اند ولی آن قدر غراب و نابود  
شده است که هر کس آن اشکال را بنید با دشواری و به نیا بدگر آنکه از فنون صورتگری  
با اطلاع باشد غرض مخطوطه که صورتها بر آن است از تفاعلش شش ذرع و عرض  
آن دوازده ذرع است (تفصیل صورتها) در آن عمده شش نفر آدم است  
صورت دوم که عدد (۲) در نقش بر آن نهاده شده پادشاهی است سوار بر آب  
وزره در بر و نیزه در دست دارد و آن نیزه را زده است بصورت اول (۱) که  
سوار بر اسب میباشد ولی امشب از طعن نیزه بر آمده و پادشاهش بهوار نموده و اگر بشش نیز  
سنگون شده اما صورت سیم (۳) و صورت چهارم (۴) نیز بحالت  
صورت اول و دوم است بهمان وضع و طعن الا اینکه فی الجمله تغییر در لباس و آب  
انسان است بعلاوه صورت چهارم ترکیبی از طرف راست خود او و تیر در آن است  
اما صورت ششم (۶) شخصی است نیز سوار بر اسب که دست چپ خود را در کمر  
صورت پنجم (۵) در انداخته و با دست راست که از آنکه قد مثل ایگه و سنگین  
داورای برده و بر اعضای اسبها بعضی از علایم است که با آن بر کشته ان یا  
که با آنها پوشانیده اند و در پشت سرین اسبها دو شاخه است که سیلی در  
است ظاهر این فعل و بند بر کشته ان باشد و در پایینی که رو و خانه کتاب میکند و  
نقش آن صورتها و رو و خانه را بر دایستهم نموده میرزده (۱۳)

نقش  
طبع اول ندان بهینه  
است و مخصوص آن جز  
بهینه نیست چنانچه  
مخصوص بشیر است  
بر وزن سرکش یعنی  
تردان است و آن  
مخفف ترکش میباشد  
به پیشه ان  
نوع اول و سنگن شانی  
ضم ثالث که کاف غمی است  
پرستی بوده که در  
بر اسب یا بر تن و در  
اند برای حفظ و آن را  
بر کشته ان نیز  
نقش

انجمن میوان





از جمله آثار غریب و مکرر تهای داخل کتاب است بمقدار ربع فرسنگی که از این  
نقشهای مذکوره اول کتاب میگذرند در طرف دست چپ در مسطحه از کوچه خند  
صورت است ولی بجای خراب و نابود و محوش شده اند که بجز یکی چیزی مشاهده نشود  
نقوش چشمه و ابرو و دهن و چین لباس آنها نامانجی گردیده همین قدر استنباط میشود  
که صورت اول (۱) از طرف بسیار پادشاهی است تاج بلند و بر سر دارد با صو  
دوم (۲) که آن نیز پادشاهی است یا ولیعهدی حلقه در دست دارند که با با هم  
معا به میکنند در امر سلطنت و غیره و صورت سیم (۳) بقامت از همه کوچکتر  
است و نیزه در دست دارد و صورت چهارم (۴) و پنجم (۵) و ششم (۶)  
در دست راست خود را بالا گرفته اند معلوم است که آنها تاج و خد میگذارند بر صورت  
اول و دوم که پادشاهانند زیرا که صورت اول تاج بر سر ندارد و صورت دوم پ  
بر کلاه نصب کرده است کیفیت معا به نمودن با حلقه  
این معا به با حلقه معروف نزد اهل خبر است بعضی از مردم از عدم بصیرت چنین ک  
فرو ده اند که حلقه گرفتن و نفر در دست مثل این مکان که مذکور شد و مثل جای پای  
و دیگر از اماکن فارسی که بدین وضع صورتهای رنگ نقش نموده اند مسکند و اگر از نا  
باشد یعنی خیال کرده اند که دو نفر حلقه از آهین در دست گرفته هر یک بطرف خود  
آزاد میکنند تا آن حلقه شکست بخورد یا اینکه از دست یکی را گرفته پس قوت و زور هر کدام  
که پیشتر است معلوم آید این فکر و خیال بی ناصواب و برضاست  
سابقاً در تواریخ اهل سپهر ایران و اهل یوروپ دیده ام نوشته اند از عهد قدیم  
زنان بعد از آن خبر داده اند که حلقه گرفتن و پادشاه با هم علامت معا به و دین

معا به  
بعضی اهل قیام  
با هم عهد و پیمان میکنند

معا به  
که به دست گرفته ایم

معا به  
و ترکیب این را نقیضه

از آنکه که منسوب  
سنگ برده در  
دو دام بدین  
نقش است

a

شخصی که مطلق بوده  
و حلقه را بر دست  
و آنکه مطلق بوده  
توسان را



کسی را که در میان  
 رفته اند و به هر  
 سینه و در آن  
 خواسته اند دست  
 سینه می دهد و در  
 سینه را می بست  
 می خورند و در  
 خان می برون و  
 علی الحقیق که  
 نرسیده است  
 بود که آن  
 آمد و آنها را  
 گفت که آن  
 معروفه

[illegible]

و غیره است و آن حلقه است که در محابه و سنگه دلمی یا نخته اند و از احرار مت دانه  
برگاه و پادشاهی رابیه شاه دیکر مصاحبه دولتی بوده یا اینکه کسی به پیغمبر موبدی یا میان  
باهم حلقه مذکور را بدست می گرفتند که آن علامت صلح یا ایمان باشد  
زمانی که در میان مذکور برکنار رود و خانه انتخاب نشده بودم چند نفر از روضه خوانها  
فیروز آباد که رفیق راه شده ایشان نیز پیاده گردیده درکنی نمودند یکی از آنها پرسید  
که گرفتن و پادشاه حلقه را باهم چه علامت است یقینت محابه در میان کلبیا فاخته  
و گفت صدق این مطلب وقتی معلوم کرد که فردوسی در اشعار شاهانه اشعار  
کرده باشد چنانچه راست میگوئی شری از او بخوان بدو نگر به پیشه این دو بیت  
ز باغ جاری شد  
ر بایع

کرمیند بجاء عدد شان علم  
یعنی کچھ خلعت جمع عباد  
در دست گرفتند کی خلعت ہم  
با ہم ہمہ سہ ز سر تا قدم

با اینکه این بحر قسمی از پنج است و اشعارش هفتاد و یک فقره است و در تقارب لافقت شده و هر قدر شود باجمله از تقاضای عهد که صورتها بر آن منقوش است از سه ذریع شجاع و راست  
از علامت (ع) تا (ع) و دیگر و عرض این پنج ذریع است از علامت (ض)  
تا (ص) و دیگر و در نقشه مشروط افتاده و در آن عریانی ملی بوده است که احوال  
بسبب طغیان آب رودخانه منهدم گردیده و قطعه از آن بر کنار رودخانه افتاده  
است که آن پل در زمانی پیسته شده که صورتهای مذکور در نقش منقوده اند که نام  
که پل مذکور و صورتها قبل از اردو شیر با بکان ساخته شده و العلم عند الله  
نقشه مذکور است را با رودخانه برداشتم در دور قبمده چارده (۱۴)



**قلعه دختر** از جمله آثار غریبه سلاطین قدیم است از نقشهای سابق الذکر که  
 که بقدر فرسنگی میگذرد این قلعه نمایان است یعنی در طرف دست راست بالای  
 که این بنیان نهاده شده سواره ممکن نیست کس بدانجا رود و لهذا پیاپی شده  
 بهرگز که نشقت و زحمت از کوه بالا رفتن بآن قلعه رسیدیم از دیدن آن عظیم  
 شد عجایب عمارت و سرباها بالای کوه ساخته اند و از وضع بنای آن معلوم شد  
 که بنای آن در زمان بنای آتشکده مذکوره در جلگه فیروز آباد است و بنیانی که این را  
 نیز از شیر با بجان بنیاد نهاده باشد و اینکه معروف قلعه دختر کرده اند از مشقه  
 است و باقیین و صحرانشینان و ابالی دوات از این اسمها میگذارند و بیشتر این  
 مطلب را در این کتاب ذکر نمودم (وضع عمارت) طاق دروازه و ایوان  
 مثل آتشکده مذکوره در فیروز آباد است که فی الجمله بنا برقی دارد علاوه عمارت  
 بسیار عظیمی هم در آنجاست که مدور است مثل عمارتی که در این زمان کلاه خرمی نامند  
 در یکی از اطراف آن چیزی بود مانند خاکستر آتشی که پوسیده باشد انبوه بزرگ  
 ریخته بود هرگاه کسی بای خود را بر آن نهد تا به سوزن در آن خواهد شد گمان نمودم که این  
 کج بخت مرگ است آنجا آورده زیاد آمده در آن اطاق ریخته اند بمرور خاک کرده اند  
 و نیز آنکه عمارتی در آنجاست مثل حمام و تار یک بود فی الجمله در آنجا رفته قدری  
 چشم که انشاید اندود خزینة آبسی یا نم که ملو از آب بود و همان آب ظاهر از پشت  
 عمارت در کوه باشد که از آب باران و غیره آن خزینة پر کرده و غایت در این است  
 که آن حمام را از کوه بریده اند که تمام یکپارچه سنگ است و در جنب آن جایی مانند  
 جامه کن تمام است و بسیار وسیع اینجا نیز اندک تاریکی دارد دیگر اینکه در آن

میشود که  
 بعضی نقشه از پیشانی  
 مظهر کرده که معنی  
 در آن ظاهر است

کلاه خرمی  
 این خط در این نام  
 خیلی پست است  
 و استوارش در عمارت  
 کرده و در آنست  
 و بهر شیب معلوم  
 است



حالی غاری است و پیش تخت و لی بسیار طولانی است (عجیب) زمانیکه بر در  
غار ایستاد و به دوم شخصی که همراه او دیده خود را در آن غار خرد کرد و گفت با چه  
در این غار افتاده شاید چاره ای باسی از این اشام باشد که در اینجا بشلاق آمده اند این  
تغییر نیز چشم خود را بر او سازید چیزی دیدیم آن شخص داخل غار شد هنوز پیش زخمه یا  
خود و فرار اجابت کرد گفت ماری خفته است چون از غار برآمد از عجبش نیز آن  
مار بر روی شده العیا باشد تعالی ماری بود عظیم آنچه طول فاش تحقیق و ذریع بود  
و قطر شکر و در تابد و مقدار نیم فرسخ اندک اش خط خط زرد و سپاهانی  
همراه نمود که هدف کلک و اش سازیم و جریست این راهم نمودیم که با هر بر شمشیر  
غایم (غرض) اسپاب وحشی شد که جمال در یک نیم  
که نقشه از آن عمارت بنزدیک بر دارم قضیه دیگر نیز روی داد که نیم  
مانع از توقف آنجا آمد بعضی از کلمات در حالی آن تنگ بقشلاق آمده بود  
و خزل داشتند و در غار از آمدن که بجانب بالا بسوی آمدند و با هم تیرکی سختی کردند  
پس از وسط راه مراجعت نمودند و بفرستادند اسپاب و اسپاب  
اگر دست شخصی داده بودیم و در دامان که اسپاده بود بر سر تیر نه ناچار از  
که سر از زیر شده به بر طر بود و دفع آنها را نمود و با هر از ترس و هم بطریق دور نما  
نقشه از آن که دو عمارت برداشتم و در اطراف آن عمارت از هر جانب فاصله  
بفاصله شکر با ساختن آن برای کنگاه و حفظ از دشمن در نقشه آنجا که علامت  
(س) است آثار سنگ است و عمارت مذکور تا فر و زاباد بیشتر از دو  
فرسنگ است و نقشه آن عمارت بالای که نموده پانزده (۱۵)



ساجنا بعض از فضلا را که از هر قصبه برخاسته بودند نامی بردیم از فیروز آباد نیز که  
 بنظر باشد مذکور داریم  
 تذکره محمد بن یعقوب فیروز آبادی صاحب کتاب قاموس عالی فاضل و دیگر  
 کامل بوده در مملکت روم و حجاز و غیره پسر با نموده با قبایل عرب محالها  
 فرموده و هشتاد سال عمر کرده  
 شیخ ابو یعقوب اسحق از شیخ کبار و فضلاء عالی مقام در سالکی ریاست  
 شاعر بوده و در زمان مقتنی بالله خلیفه از جهان رحال فرموده  
 ابو اسحق ابراهیم صاحب مقامات عالیله بوده که چند هشتاد و پنج سال  
 جامع علوم شرقی و دینی گشته چهل و چهار کتاب تصنیف کرده از جمله کتابی است  
 در فقه مسی بهیشت در چهار مجلد سفر بنده نموده و در خلافت المقدسی با مر الله بوده  
 (پس از فیروز آباد گذشتند آمدیم بلوک خوابه)  
**خواجه بلوک** است بسافت و داورده فرستاد و نیم از شیراز و در مایل  
 سمت جنوب آن آبش از رودخانه حاصلش غله و برنج مردمش رعیت پیش  
 از خواجه گذشته از راه تنگ و بخیران آمدیم تا بلوک و تفصیل بلوک کوام را  
 ذکر نموده ام پس از کوام صحیحاً سالما وارد شیراز کردیم الحمد لله رب العالمین  
 این بود شیخ مسافرت و خدمتانی فقیر در سنه یک هزار و سیصد و هشتاد و هجری  
**اکنون** که شهر صفر المظفر سنه یک هزار و سیصد و یازده هجری است  
 باید بر حسب فرمان قضا توانان بندگان ثریا مکان امیر کامیاب فلک جناب  
 زینبده مسند برتری و اجلال فرزند لوی سروری دکال صاحب محکام

انظر

محمد بن یعقوب  
 بنو و عایش فیروز آبادی  
 کاتبین است که قریب است  
 از قزاقی فارس در سنه  
 هشتصد و هشتاد و پنج  
 یا قریب برین که بنده درین  
 می باشد  
 شیخ ابو یعقوب  
 در سنه پانصد و سی  
 و دوازده جهان رحلت  
 نموده  
 ابو اسحق  
 در سنه چهارصد و  
 هشتاد و هجری وفات  
 فرمود در مدینه الاسلام  
 بعد از ده قریب است  
 خواجه  
 حرف دوم و او صد و  
 و هجده بعد از عمر و با مرگ  
 کرد غلط یا بود  
 تنگ و بخیران  
 محلی است میان  
 خاک خواجه و کوام  
 بنده



اخلاق و معروف مملکت اتفاق حضرت اجل اکرم اقای نظام السلطنه صاحب  
 اختیار مملکت فارس ادام الله تعالی مجده بروم بخت مرد دشت از بخت بردن  
 نقشه تخت جمشید و اکنه دیگر که در اول کتاب مفصلاً مشروح داشتم  
 مقارن اینک اسباب خود را جمع آوری نموده معتم حرکت بودم قتیته و اتع  
 و اسباب نشاط و انبساطی بخت ایالی فارس روی داد که بودن در شیراز خالی از  
 تماشا و حشرت نبود لهذا چند روزی توقف نمود پس از انقضاء آن قتیته حرکت کرد  
 بامکنی که نامور بودم روانه شدیم بتقصیلی که انشاء الله تعالی ذکر خواهد شد  
 (قتیته و اتع ذکر قرار شدن رضاخان عرب بود و کشته شدن) اگر چه ذکر این  
 وقایع ربطی با مطالب این کتاب ندارد ولی از باب تذکر این امر بزرگ یعنی رخ  
 شتر رضاخان نامرحم را که آن روان یک فرسخ و کامکاری و سبک شخص حضرت و  
 جهانماری از سر ایالی فارس مکه از ایران فرمود مناسب دیدم که شتر از آن بکارش آورم  
 رضاخان کی از سر که کان طایفه عرب کنی بود صاحب قبیلده چشم چندی بنای شتر  
 و فساد را گذارده بود و در مرتبه او را و سپیکر نموده آورده شد و در پانزده  
 باز دست از طغیان برداشت فقره دیگر چنگش آورده در مجلس زنجیر نمودند بنیچه  
 بعضی از خویشان وی از پشت بام زنجیر خانه برسمانی او را بالا کشیده و امیر زنجیر خا  
 مقتول ساختند و کویختند تا سال گذشت بر فساد و شرارت افزوده بشکامه بر پا  
 که خارج از زنجیر است (اجالا) کرد و با اموال مردم و مال التجاره و قاطعه را غارت  
 میکرد و چنان آتش فتنه مشتعل نموده که دودش چشمه غر شید را تیره ساخت سازنها  
 مردم را که برادر میرد و در جمعی آورده و میکرد آنچه میکرد سال گذشت از جانب حکومت

مجلس  
 مدینه کاخ عربی  
 و کسب از خشت مبارک  
 حلقی زده نام چنگ از آنجا  
 فارس است که سر حجت  
 و کسب را علامت داده و  
 کوفتی بنی بر پا و در مدینه  
 صورت اول زنجیر کینه  
 مدینه  
 شتر  
 مصدرباب  
 تقصیل یعنی ترسانید  
 مدینه

سابقه لشکر و تشنه با توب تعاقبش نماده که او واقع و قلع کنند و دفع شرش را از سر  
 مسلمانان بنمایند مدتی مدید در میانها و بناش بودند بدست می آمد فقر کیمت  
 اگر مان و بند رجاس کر نیت حتی اینکه از کرمان هم تشنه با توب او را عقبت نموده  
 تا در این اوقات که زمان حکمرانی فارس بخت کفایت حضرت اجل اکرم  
 اعظم اقای نظام السلطنه ادام الله ایام حکومت افتاد چندی متعرض او شده  
 تا اینکه خاطر جمعی حاصل نمود از جاهای حبیب که کم آمد قریب بدید اینجا توقف کرد  
 بنکان حضرت مستطاب اجل اکرم مخفی از همه کس نواب همدانی میرزای پهلوان  
 فرستاد و بایک عداوه توپ بان جانب شبی قریب بطول صبح بیک شلیک توپ  
 برج و باروی او را خراب کرده و سواران چند هم تعیین فرموده بودند که در آن وقت  
 دارو آن سر زمین شدند با تشنگ شلیک نمودند از حسن اتفاقات رضاخان در  
 بری بوده که توپ را بان بسته بودند زخمی با در سپیده با حال مجروح سوار شده فرا  
 اختیار کرد و سواران از عقبش تا خسته سرش را از بدن جدا نموده آوردند علی نقی خان سپه  
 عمومی رضاخان که اتم یانگی بود کشته گردید سپه پای رضاخان و زنها و کاشان را یک  
 کرده با سر نامبارکش و اردشیر از ساختند برادرش که کوچی نام دارد و کویخته بود چنان  
 چنین دید پایسه خود با قرآنی آمده پناه بارده آورد تا سرانجامش چپ شود ایالی سر  
 و سایر قبیله جات و دوات از اعلی و ادنی رجالات و نسا و صغیرا کثیرا همه اسوده حال بجا  
 کوفی بود و مسعود بنده کان حضرت اجل اکرم مشغول گردید  
 قضیه و دیگر متعارن قتیته مذکوره واقع گردید و آن این است که سابقا شخصی بود  
 از طایفه اسپوردی و پنجعلی نام داشت آن نیز در شرارت تالی رضاخان مذکور بود

ده  
 اسب چاک است  
 قریب به هزار و  
 آن است  
 قرآده  
 بر وزن قرآیه این  
 اصح است چه که در آن  
 کنگره با نموده بعضی مجده  
 بجای عین بعضی با نموده  
 بجای دال نویسنده  
 بعضی را در آن را نشاید  
 دهنده پس از آن شخص  
 معلوم کردید که  
 اصح همان است  
 که ذکر شد  
 شلیک  
 کسب اول و شند  
 حرف ثانی مرد دشت  
 و شلیک بحدت با نیز  
 صحیح است و آن  
 ترکی است  
 شتر  
 اسپوردی  
 طایفه اسپوردی که از  
 خراسان آمده و قاتل  
 سکونت دارند در  
 اسپورد و سر دشت  
 و از ایران است  
 شتر



بلکه بدتره تهاست مرده است سر پسر از او بجای مانده آنها پنهانی فساد و دزدی را که از او  
 بودند و پس باینکه صاحب طایفه وکیل و ششم بودند که قتلش را شوال بود از آنجا  
 که کرب اقبال این آفتاب چرخ سروری همیشه اوج سعادت را صاعداست حکم حکم آنجا  
 بنده کاش شرف صدور یافت که آقا بابا خان پیر محمد پسر فانی کی که کی  
 مردی بای با کفایت و سالهاست خدمت های نمایان بدو ان اعلی کرده برده سرهای  
 پنج علی را که قتل یار و دشمن را بدست گرفته و سر و پستان رفته آرد و می خورد و در  
 مشهور رفته که را بی پناه است عبور او ده صبحگاهی بر آن قوم شرور و آواره سر  
 پنج علی را بعضی دیگر را دستگیر نموده بشیر از او و احوال محروم پسند تا چرخ در باره آنها  
 جان شاد را بدو اسطه حسن خدات و کفایتی که دارد بدو بر سر یکی مقهور و سر او را از  
 قصیده دیگر نیز بخاران این احوال وقوع یافت طراری دیگر که شکر نام دارد و در  
 بدزدی و شرارت معروف است به که حکام فارس و طبلش بوده چنگلی اند آن نیز  
 باین اقبال که قند بر بار معدلت آنها آورده و می هم محسوس است  
 (غرض) سرکشی در همه فارس بقدر نیست راهبان مومن قوافل در نهایت اسودگی  
 ذهاب و ایاب دارند و بر وجه مبارک بنده کان حضرت اجل اعظم صاحب اقتدار  
 ملک فارس دعا گویند و رافت و رحمت این وجه مبارک که خضر باین نیست که  
 مسالک را از رخ و خار و جوهر اشرا پاک ساخت و راهها را از تصرف ارباب  
 و اصحاب طغیان پرور برون نمود بلکه باز خاص پسر اجناس نیز بهمت یکبار و در فاد چال  
 مسلمانان را منظره نظرمیدارد چند سال است که بواسطه غلخ و غارت رخ غلج جات  
 کلی نموده امانی فارس بمسرت و کفایت یکدیگر نماند لهذا بنده شریف صافی و جده و افغان

بکر اول قصبه است  
 از کربالی فارس و این  
 قصبه در سمت شرقی  
 شیراز واقع شده و  
 چهارده فرسخ فاصله  
 از شیراز دارد  
 فتح خان و حسن  
 ساکن این قصبه است  
 مفتوحه و در درخت  
 سیاه است  
 فتح اول در زمان  
 دین سرکشی  
 از کربالی  
 بکر هزده از آن  
 کرده اند و چیزها  
 که در آنجا  
 بکر اول یعنی فتح  
 است

و

تضا جویان از بند کان حضرتش جاری شد که از بنادر و اطراف کندم خریداری  
 علی شیر از نمایند مدتی در این امر سعی و یلغ نموده باندک زمانی کرد و باندک م اند و خشت  
 صورت این مطلب چون در پرده خا بود هر کس فتنی میبرد و هر خام طبعی بوسی سخت  
 پس بکریه حاجت مان و دارا که بی انصاف ترین انصاف اند حاضر ساخته مقترن خود  
 که بعد از این چند روز بعضی از آنها مخصوص مأخوذ داشته تان پنجه پیر میفرمودم و بنده و این  
 شیوه که از نمایند و خلقت هم نوزند از آنجا که زرد مال در نظرش از مال پست تر است  
 محبت کندم را از آنچه دارد و شده بود قدری کمتر خوب داشته و ضرر آن را خود تحمل کرد  
 حاجی محمد حسین معروف تجرید او که مرد با وجود خدا شناس شدنی است بر حاجت خود  
 ساخته تا تکفل این امر کرد و تعلقی از اجتماع بطور نرسد (اکنون) ایچند و الله و الله  
 مان آب حیات در کام خشک لبان باریه حیات جاری شده رعایا بر آید و مهاد اسود  
 بر سر تراست و استراحت نموده اند و ملک فارس از حالت انقلاب و انقراض  
 و امن و انضباط و انظام است نصیحت انصار با اگر برای این بود که  
 در اردو حکام بدانند که رعایا بجای فرزندان ایشان خواهند بود رعایت در حق آنها  
 و اجابت فتنی و کبی است (نیز بدانند) که امیر با حاکم تا بر قاعده عدل و قسط  
 مطلق نباشد محادنت بر وجه عدالت و ادای سر نخواهد شد (نیز بدانند) که چون زمان  
 مصالح انام بگفت کفایت حاکمی بدتر باشد هرگاه دست جو را باند دو پای عدل  
 و رعایت حال رعایا گراید علاوه بر اینکه افرع میامن و برکات تقاطع عیا و میر  
 راجع بجزه شش خواهد بود که در انبار دارد است یک ساعت عمل پادشاه یا حاکم را چون  
 طاعت بخت سال عبادت ببار است و خبری که دیدم که فرموده راجع به  
 والسلام علی من اتبع الهدی

بکر اول جمع ریل  
 فتح است که میگوید  
 بر آید  
 جمع بریت باشد که می  
 خلق و از کربالی  
 بر آید  
 بر وزن کتاب  
 که بواره و سر است  
 جمع آن آمده است  
 میامن  
 جمع سبت است که  
 یعنی برکت و سعاد  
 باشد



بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد بيارخ شهر ربيع الاول سنه كبريه و يازده هجري كه كوكب  
 فروزان دولت و اتقال حضرت اجل اكرم اعظم صاحب اختيار فارس از افق غربت  
 و اهدت ساطع و لامع بود اين اقل مساوات فرصت شيرازي بر حسب فرمان  
 قصا تو امان بندگانش از دارالعلم شيراز حرکت نموده براي آنكه كه ما مورم ببر شيراز  
 از دروازه اصفهان كه در سمت شمال شرقي شيراز واقع است پروين رفته و ميگشت  
 آنكه اكبر مقدار دو فرسنگ گذشته بياجگاه رسيدم (باجگاه) كاروانسراي است  
 بسيار بزرگ از بناي سلاطين صفويه در زمان سلطنت و جهاني خان مغفور  
 فخرى شاه قاجار نور الله وجهه و دارنده مشهور و معروف ميرزا فخراماي ملكه فخر  
 آن سراي خراب و اهرمت درستي نموده بقدر بازي بويراني نموده در عمارت  
 ميگردد چنين مكاني كه بهر شب و روزي اطلاقا قصد نفر از قوافل ذاب و ايا دارند  
 خوب است بهر شب يادش دارند باجمله در جنب كاروانسراي ايشه است جاري است  
 قلي دار و بسيار خوشگوار و اطراف آن صحرای بسيار و بسي است ولي بسبب كم  
 مزرعه افتاده بهر حال از آنجا كه شش بقدر سرفتنك تقريباً آه بزرگان سيم  
 در رفان قصبه است ميان مشرق و شمال شيراز بسافت مذکور و آن قصبه دروا  
 كه بسيار مرتفع واقع شده است بدو قرب دو هزار فاه دارد مخلوقش را قريبا  
 دوازده هزار نفر كويند باغستان چندان ندارد درخت رزقش بسيار است مردمان  
 آن اگر صاحب مال اند و كارخانه ي جواني متعدد دارد و در بالاي كويي كه قصبه در  
 دامان است جلگه اي وسيع است و در بعض از جاها ي آن جلگه آما عمارات و تيمچه

اما بعد بيارخ شهر ربيع الاول سنه كبريه و يازده هجري كه كوكب  
 فروزان دولت و اتقال حضرت اجل اكرم اعظم صاحب اختيار فارس از افق غربت  
 و اهدت ساطع و لامع بود اين اقل مساوات فرصت شيرازي بر حسب فرمان  
 قصا تو امان بندگانش از دارالعلم شيراز حرکت نموده براي آنكه كه ما مورم ببر شيراز  
 از دروازه اصفهان كه در سمت شمال شرقي شيراز واقع است پروين رفته و ميگشت  
 آنكه اكبر مقدار دو فرسنگ گذشته بياجگاه رسيدم (باجگاه) كاروانسراي است  
 بسيار بزرگ از بناي سلاطين صفويه در زمان سلطنت و جهاني خان مغفور  
 فخرى شاه قاجار نور الله وجهه و دارنده مشهور و معروف ميرزا فخراماي ملكه فخر  
 آن سراي خراب و اهرمت درستي نموده بقدر بازي بويراني نموده در عمارت  
 ميگردد چنين مكاني كه بهر شب و روزي اطلاقا قصد نفر از قوافل ذاب و ايا دارند  
 خوب است بهر شب يادش دارند باجمله در جنب كاروانسراي ايشه است جاري است  
 قلي دار و بسيار خوشگوار و اطراف آن صحرای بسيار و بسي است ولي بسبب كم  
 مزرعه افتاده بهر حال از آنجا كه شش بقدر سرفتنك تقريباً آه بزرگان سيم  
 در رفان قصبه است ميان مشرق و شمال شيراز بسافت مذکور و آن قصبه دروا  
 كه بسيار مرتفع واقع شده است بدو قرب دو هزار فاه دارد مخلوقش را قريبا  
 دوازده هزار نفر كويند باغستان چندان ندارد درخت رزقش بسيار است مردمان  
 آن اگر صاحب مال اند و كارخانه ي جواني متعدد دارد و در بالاي كويي كه قصبه در  
 دامان است جلگه اي وسيع است و در بعض از جاها ي آن جلگه آما عمارات و تيمچه

مشهود است ولي بكي خراب و ناچيز است و قتي ديد دام كه كاشته بودند آن بنا  
 از كشتاب يوده و چند هفتاد و هفت است و شمار آن كه چه چار است  
 (از غرايب انجاست) ثقات جمعيه ي كه قريب بقصبه است مگر آن كه در است  
 بقدر چهار ذرع كشا و دار و بقدر پنج يا شش ذرع ارتفاع آن مزارع شل باز و بهر  
 طاق زده اند و در سفر سوار با نيزه ميوانند با مثل در آن ثقات راه چايند خرا  
 سيد عالم الدين پيشي شيرازي در انجاست زيارگاه است  
 جناب ملا عجمه آقايه الملقب بقاض از اهل آن قصبه است سالها شيراز  
 توطن دارد و در فخر عتيه و اخبار و احاديث اهل ملت عظيم السلام عمرى مصروف  
 داشته و از فن حكمت البته نيز تجربه كامل حاصل نموده احكام كايي تدريس آن فن را  
 ميگردد و اندك شش از اين مزارع و عطر را محقق است بي بديل و معقبي بي عدل و خط  
 نهايت درستي و فخرى ميگردد اينضا كاه گاه شعري ميگرايد اين باغي را از انشايد  
 پس حق خود است و در نه و يك و يك است  
 از حال عدم پرس و از ماهيت  
 حشمت نام نايب ميرزا حاجي بابا جانشين از آن قصبه است از او ان شاب  
 با كزن در شيراز متوقف است و در تمار علوم ادبه و حكمت البته رنجي برده و كني  
 آورده و در انشا نيز قدرتي تمام و قوتي لا كلام دارد بكارش خط مشقه كني  
 اهل زمانه مگر منحصر در ايران است اگر امداد عظيم حشمت را رغب و منا و قش را  
 طالب اند زمان حكومت غفران باب ثواب سلطان اويس ميرزا ي معتد الدوله  
 شيرازي كني اختصاص محققى خاص داشت باجمله شيرازيكو كه بعضي بغير طرداد اين است

سپيده عمارات  
 در سبزه مشقه و  
 پشت چري مشايت  
 يا حشمت  
 معتد الدوله  
 و در ارشد محنت فخر  
 پام جنت آسكاه و  
 فراد ميرزا حاجي  
 بود و در شيراز چندي  
 داشت پس از حشمت  
 بهار اكله فطير  
 حدود سبزه كزار  
 سبزه و حشمت حق  
 پيوست

مورد

مورد











پیش از این مرقوم شد که غرض ما از نقشه قبل نمودن شکل بستن سده با طرح بنای عمارت  
 آن عرصه گاه بود و اگر چه بعضی شالوده ای آن بنیه در زیر خاک رفته و بعضی قسمتی مانده  
 گردیده ولی فقیر بدقت نظر ملاحظه نموده طرح ریزی آن را بر وجه آن کم کشیدیم تا معلوم  
 شود که بنای اولی آن عمارات بر چه وضع بوده و طرح آن را چه طور ریزه بوده اند ابتدا  
 طرح ریزی آن آثار را تماماً در ورقه گذشته ساخته و گذشت  
 احتمال میکنیم که چون وضع جگه و عرصه گاه تحت جمشید و طرح ریزی عماراتی که در عمارت  
 معلوم شد باید نقشه دیگر از آن سده با عمارات روی آن عرصه گاه بطریق دیگر  
 در ورقه برداریم چنانچه نقشه دوم چهار که در کوه بالای سر تخت جمشید است در آن ورقه  
 بناییم و بعد نقشه هر یک از عمارات تحت جمشید را که با نقشه بالا در بعضی از جدران  
 که برقرار است در ورقه علییه مرقوم داریم و تفصیل آنها را نیز بنماییم  
 اکنون مقصود ما برداشتن نقشه تمام تخت جمشید است بطریق دیگر و در همان التوفیق باشد  
 (نقشه فی التامه والمزایا)

برای ایل خبرت این مطلب واضح و لایح است که ما اگر نخواهیم نقشه تمام عمارات عرصه گاه  
 تحت راجشیم یا بنیاید که در جلو تخت یعنی در صحنه انشسته نقشه برداشت یا اینکه بنا  
 که رفته این عمل را ننمود (در صورت اولی که در صحنه انشینیم از دو حال بیرون نخوا  
 بود یا باید دور رفت پس اگر نزدیک برویم دیوار سپیده مانع از دیدن روی عرصه  
 عمارات آن خواهد بود و اگر دور برویم بهر مسافتی که باشد سر تا پای عمارات با تمام  
 مرئی نمیشود و نمایش ندارد (در صورت دوم) که بالای کوه برویم و رفت  
 بر تمام جگه تخت شویم همه عمارات و آن عرصه گاه را در نظر آوریم و اگر میکند و یکسره

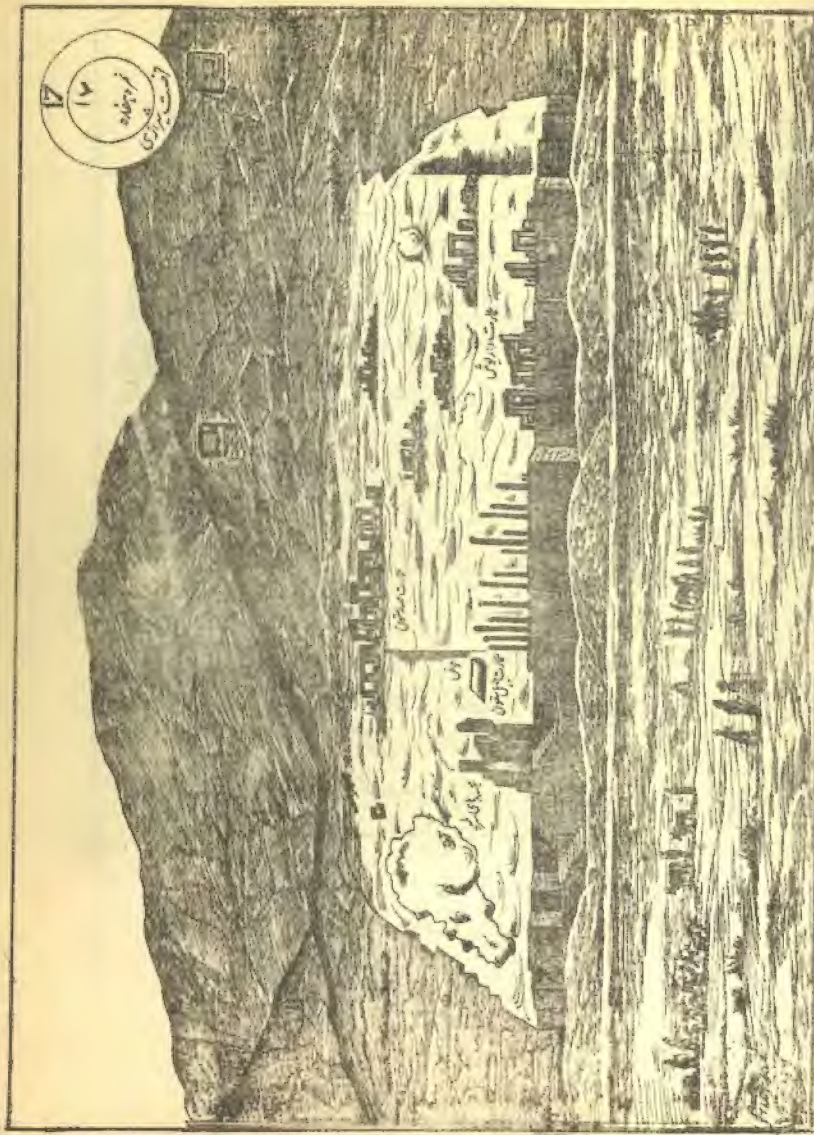
و جبهه

اینکه  
 جمع بنا است که  
 بعضی سرای و خانه  
 است  
 و جبهه  
 بعضی عمارت  
 که شست که بعضی  
 و نامدار است  
 و در بنا است  
 با صطوح نقاشی  
 که صورت نقاشی با عمارات  
 یا بعضی یا غیره که در آن  
 در نقشه برداریم  
 همان نزدیکی و کوچه  
 عدم و طرح این مکان  
 مرئی نقشه برداریم  
 شش و چنانچه خواهد  
 آن مرئی را که نقشه  
 بنیاید که در نقشه  
 نیز بهر جهت خواهد  
 شد  
 مرئی که مقصود  
 شد  
 نام مرئی است در اینجا  
 در آن است و در آنجا  
 و مسافتی است و در آنجا  
 در این علم بدون نموده  
 این مقام را بنماییم  
 و در آن  
 نیست  
 شد



استحقاق  
شاه و کتاب میگردند  
آیا در این زمان بعضی بکار  
باز میگردند که از نظر  
سازند و بنا بر مصلحت  
بالای آن نقشه بر نقشه  
و غیر آن را نمایند و اینجا  
همین مقصود است  
و در این نقشه  
بکسر بارانچه و یا چینی و  
دال مله و دال مجرای  
بر سه سکنی یا پنج پوزه  
سکون یا نقشه تختانی  
و کمره و دال و سکنی یا  
ایضا و غیره یا بر تخته  
آخر و در سکنی در آخر  
در نقشه باید یا صرف  
و در مایه صرف نمود  
چند آن است  
نقشه یکبارگی از  
بار و کمره پهنه  
عظم  
بر دو درخت  
بسیار زیاده است  
مردم است

و دیوار جلوتخت دیده می شود همچنین دهنه بادپرست سرداق میگردند لکن آن سده  
و دهنه با محروم از برداشتن نقشه خواهند بود بنا علی بنه نقشه اجال تمام تخت جشید را  
باین قاعده بر مبداریم که فرض میکنیم در جلوتخت بهر از قدم فاصله دور هستیم و در  
انجا نقشه را یکتختین که صد فرع ارتفاع داشته باشد بر پاست و ما بر بالای  
رفته تمام آن عرصه گاه و سپه طلوع و بنظر در آورده نقشه بر میداریم (یا اینکه)  
با فرض و انتقیر خیال میکنیم که مانند طایری پرواز کرده بمقدار صد فرع از زمین رو  
به اوج میکشیم و مشرف بر تمام تخت جشید از یکجمله و عمارات و دیوار جلوتخت  
و انتار بنظر در آورده نقشه بر میداریم این طور نقشه برای این است که بر ناظرین  
درست معلوم گردد و این نقیر خود مختص این وضع نقشه نیست بلکه است  
این فن از مشربا و خانه ها بهین طرز نقشه بر میدارند حتی در نقشه ان خیلی شده اول است  
مثلا اگر نخواهند از خانه و سرائی نقشه گیرند که جذران و ضمای آن نمایان باشد بطور  
که بر پیش آیند و از روی قاعده و بر بانه علی نمایند و این قسم نقشه را زبان  
بیزدانی وی میگویند (BIRD'S-EYE VIEW) بی نامند  
همی چشم انداز طایر و اینگونه نقشه در غایت اشغال است زیرا که شخص نقشه کش  
در زمین انچنان نقشه بر دارد مثل اینکه در هوا رفته و نقشه برداشته که فضا بتقدیر  
اگر کسی هوا اوج کیسره و وضع عمارت و غیره را از حیث قرب و بعد و عظم و صغر  
آن بطوری مشاهده کند که نقشه از آماشده نموده و ذکر این مطالب برای این بود که  
دانایان علم مناظر و مایا بر این طرز نقشه ایراد نکنند با کمال نقشه تمام عرصه تخت جشید  
و عمارات دسه و دهنه از ابر و دهم بنره هفده (۱۷)





**فصل** پنجم در مسو رنایا که مطالب مسطور قبل از این فصل همچنین مطالب بعد  
از این فصل را که خواهد آمد مستحکم مسافرت در عرض راه مرقوم داشته ام و لی  
آنچه را که در این فصل میکارم مطالبی است که پس از مراجعت از سفر و دشت و غیره  
بدو ماه بدست آورده دریافت نمودم هرگاه چنانچه این مطالب با مطالب قبل  
و بعد فی الجمله مناسبت باشد یعنی آنچه را که در بنای تحت جمشید اعتقاد میکردیم در این  
فصل خلاف آن ظاهر گردد و عینش همان است که گفته شد بهر صورت این فصل را در  
اینجا درج نموده مزید بر مطالب کتاب بنایم (سؤال) این فصل چرا در جای دیگر از  
این کتاب زیاد نشده که در ضمن تفصیل تحت جمشید درج آید (جواب) در جمشید  
خطوط بسیار بود و نمیتوانستیم بخواند و لایخل مانده بعد از مراجعت ترجمه آنها را دیده و نقل  
شد پس صواب چنان دیدیم که آن را در این جا درج نمایم تا مقه نه باشد بر آن  
تفصیل بهر یک از عبارات آنجا که دارای خطوط است و این فصل ما را پیدا میکند  
و برای ترجمه آن خطوط با یکدیگر این فصل مشتمل است بر تنبیهات و چند  
مسئله در عبارات تحت جمشید و غیره خطوط بسیار منقوش بر اجزاء است آن را با  
در این زمان خط می نمایند اودانی که در آن آماکن بودم افسوس میداشتم از آنکه  
آن خطوط را نمیدانستم و از اصطلاح آن خط خبر نبردم پس از مراجعت از سفر رو برو  
نمایتم جد و جد را معرفی میداشتم که شاید از اصطلاح آن خط بصورتی یابم یا جز  
آن را بدست آورم قضا را یکی از ابالی ایتالیای بعنوان تجارت در شیراز آمد و چون  
رحل اقامت آنکند بر سطح عزیزی رفته و خودش باقیه حکم کردید روزی در کتابخانه  
اش نشاندیم و سپید کجی که بعضی با کفریزی و برخی بفرانسوی و باریک خطوط دیگر بود و شنیدیم

این خط را که میگویند  
پوسته ترکیب رسم الخط  
آن است که بصورت پنج  
است و این رسم از پیش  
صورت آنرا بدو زبان تقسیم  
خواهم داشت

نقشه

ایطالی

مغرب ایتالیا است  
و آن را باغ و دیگوبند  
زیرا که هوایش در نهایت  
اعتدال است در جانب شمال  
و شمال شرقی و شمال غربی و  
باجال النهر است که جدا  
مسازد آن را از بحر منیرین  
و قنبر اندر در میان  
جانب بعد و است  
نقشه



شعبه است با راضی  
سوره که بلا دشام باشد

کبریا دل و بحرانی  
زبان بل کسان است  
و لغت چو دان  
برای  
اول و سکونانی  
است

کبریا دل و بحرانی  
حرف و لغت  
است

بعضی دلا و شمس را که  
فصل و چهل و دو سال بعد از  
هولاد آمد گفته اند

شعر و لغت  
مهر و لغت  
که در شمس و شام که پس  
بگوید و رسیده و دجله  
بند و کی شده و دجله  
در دایه فارس  
میکرد

کسی است که اول نظم  
برای که در علم الحرف  
گوید و اول من نظم  
باید

آیا که بجای رسیدیم که در آن خطوطی رسم بود که در تحت جمشید دیده بودم (یعنی خط  
مسی مذکور) چون معلوم نمودم آن کتاب در ترجمه خطوط و غیره بود و در اصطلاح آن  
که ترجمه اش را بزبان ایتالیای کرده بودند آن شخص ایتالیایی خود نیز از آن علم خبر داشت  
از شدت شوق و شغف که روی داد از جای جسته در دانش او ختم و خواش آنوقت در شوق  
آن خط را نمودم از روی مهربانی آنکشت قبول بدیده نهادم دست پر از علم و ادب  
بعد از سه ساعت از روز در منزل می نشینم فی الجمله اصطلاحی از آن خط آموختم و گفتم  
از آن ترجمه اند و ختم صلیحه (در بیان اینکه چگونه خط مسیحی یعنی زاریافت نموده اند)  
در کتابی که در تئزیه قبل مذکور گردید نوشته بود خط ایتالیایی مطالبی که ترجمه اش این است  
اولا باید دانست که بسیار از زبانهاست که بمنزله اولادند برای یک زبان که بمنزله پدر  
است یا مثل شاخه که از یک تنه درخت برویند و هر شاخه بیک شکل باشد اگر چه  
از یک تنه در پسته باشد (تفصیل این اجمال) غیر از زبان چینی و سریانی و عبری  
و عربی باقی زبانهای اول عالم همه در اصل یک زبان بوده (اما زبان چینی) از قدیم الایام  
بوده و همچنین زبان برقی و زبان یونانی که آنها نیز شبهه از زبان چینی اند و مانع اند که اصل آن  
از یکا بوده و همچنین زبان ترکی هم شبهه از زبان یونانی است (اما زبان سریانی) که آن را  
سیری و دن نیز گویند در اراضی شامات بدان حکم می نمودند و زمان فرخنده و عظیمه علیه السلام  
باین زبان سخن می گفتند (اما زبان عبری) این زبان طایفه بوده که در طرف فرات  
داشتند و آن در زمان عابر که مشهور بنو علیه السلام است بوده (اما زبان عربی)  
برای پسر قطان که پسر زاده بود علیه السلام و بعد از او عربی را تبدیل مری کرده از آن وقت  
عربی شایع شد پس زبان عبری و عربی هم از یک شجره اند (مؤلف گوید) بعضی از ادعا

که

کبریا دل و بحرانی  
زبان بل کسان است  
و لغت چو دان  
برای  
اول و سکونانی  
است

کبریا دل و بحرانی  
حرف و لغت  
است

بعضی دلا و شمس را که  
فصل و چهل و دو سال بعد از  
هولاد آمد گفته اند

شعر و لغت  
مهر و لغت  
که در شمس و شام که پس  
بگوید و رسیده و دجله  
بند و کی شده و دجله  
در دایه فارس  
میکرد

کسی است که اول نظم  
برای که در علم الحرف  
گوید و اول من نظم  
باید

گفته اند فرق میان عبری و عربی مثل فرق میان عبری و عربی است و لطافتی در این است  
اما زبانهای دیگر که در عالم بوده و هست غیر از ذکر کرات همه از یک شجره اند (میان کلمات)  
اصل اصل همه زبانها از زبان ابرایی بوده که با خدا شتاق ابر و ایران یکی است و آن را  
ایری و ازین نیز گویند و آن زبان ابتدا در وسط اسپینا در میان قری متداول بود و این قوم  
زراعت پیشه بودند چون جمعیت آنها زیاد شد متفرق شدند هر چند سفری بسوی آنکه از کوه  
در آنها با ساکن شدند و همان زبان خود حکم نمودند و رفتن قریب تغییر آب و هوا  
شدت سرما یا گرمای تغییراتی بر سپید چمن در اسطه کثرت استعمال نیز در لغات آن تغییر  
(اینکه کلیه سبب که مایه را تغییر در لغت پیدا شد محض تفاوت شفا با لفظ و لغت  
پدر بچهره اول و لغت نمیگردد قومی و سرحد رفته و سرمانده بوده و در ایام سرباز  
سستی که در لجه آنها هم سپید پیرا پیرا بکون حرف و دهم استعمال نموده بعد از  
والی آن هم تاء بدل شد نیز گفتند چنانچه در زبان پدر را پتر گویند و عقیق و ذکر آن با  
با کجور در زمانه متداوله زبان این که شایع در میان آن طوایف متفرقه بودند و تفسیر است  
بر ساسینه و این مطلب هم بدیهی است که تفسیر همه لغت در میان آن طوایف  
الکس البته بیک طریق و بیک روش نبوده است بلکه در هر طایفه و هر فرقه هم تفسیر  
بهر سبب است (مثلا) طایفه پدر را پتر گفتند چنانچه مذکور شد طایفه دیگر که در سرین  
و دیگر مسکن داشتند پدر را بسبی از اسباب رفته رفته پتر گفتند طایفه دیگر که فدی  
بجای با سه نقطه فا و استعمال نموده و همچنین فرقه دیگر پدیر یعنی جدا حرف اول  
افزودند این است که تمام زبانهای عالم اکثر لغاتشان قریب بهم است و بسیار شبیه  
در آنست مگر آن که ستای آنها یکی باشد یعنی در معنی مشترک باشند و بعضی حرف و لغت

چند







فصل در بیانهای دیگر که در جنبه و در جنبه و غیرهاست از این شعر میسند که حرکت از این

زبانهای که باز باین آریا میباشند و در هر دو است و در کتابت این آریا که در











مطلبی دیگر که بر دوازده خط پهلوی شش به یکباریم انشاء الله تعالی  
تختی ناز که در بگوش مرد دشت قریب تخت جمشید جانی است که آن را نقش ششم  
نامند پنهان جانی دیگر که از نقش برجسته خوانند که بیان آنها خواهد آمد در اینجا

[illegible]

بعض از خطوط پهلوی منقوش بر پسنک است مثل خطوط درشپور کار زدن که  
اشاره به پهلوی است زمانی که آن خطوط پهلوی را دیدم انوس پس میدانم  
از اینکه عجب آن خطوط را ندیده باشم انوسی که مرا در خط یمنی بود بعد از اینکه از سفر  
مرو دشت مراجعت نمودم و در جبهه‌ی تمام در یافتن خط یمنی معنی داشتم درسد  
آن بر آمد که از خط پهلوی نیز بی‌الفاظ اصطلاحی بدست آوردم و همچنین از ترجمان خط  
پهلوی که منقوش بر آن اجمار است آگاهی حاصل نمایم قصداً را بر خط دو  
بشخصی از اهل یورپ (مترجمان) نام آشنائی بهر ساینده کتابی از آن پست  
آوردم و چون از خواندن خط پهلوی بر خطی داشت در نزد وی قدری از آن خط بهره  
گرفته و ضمناً بهر خط یونانی پی بردم و در نتیجتاً بهر خط پهلوی منقوره را چهارم که در قلم  
که از شاه الله تعالی در موقع و موضع خود مرقوم داریم  
تفسیر پوشیده نیست که در زبان اردشیر باکان دلیله خطی معنی متروک که  
و خط پهلوی رواج یافت و خط پهلوی بر دو قسم است یکی را پهلوی ساسانی  
گویند و دیگری را پهلوی عراقی و بهر دو قسم کتابت و تحکم می‌نموده اند و در آن زمان  
در ایران خط یونانی را همی داشته (تفصیل از این اجمال) عدد حروف پهلوی  
ساسانی و پهلوی عراقی سیمده است ولی بهر یک بعضی از حروف اند دارند  
و خط یونانی عددش بیست و دو حروف است که در آن نیز بعضی از حروف است  
و این خط یونانی خطی شبیه خط انگریزی است و مثل خط انگریزی هم دو قسم خط  
یکی خط بزرگ یکی خط کوچک و ما در جدول حروف دو قسم از پهلوی و دو قسم یونانی  
مرقوم میداریم و در هر یک از دو قسم خط پهلوی و خط یونانی بهر حرفی که در کتابت







مطلبی دیگر است که ذکر آن واجب و لازم است اگر چه اظهارش اندک  
 میماند که مردمان بخرد و اشخاص بی اطلاع و خبر به دست تیر علامت سازند و بطریق  
 و آن گشاید حل اهل تاریخ و خبر را البته صدق این مطلب ظاهر خواهد بود  
 (این است آن مطلب) سر با و عماراتی که در تخت جشید است دخی بجشید  
 ندارد و از بناهای دی نیست و صوری که در تخت بر چهار آن بنیان است بجنگد ام  
 جشید خواهد بود کاشف این معنی خطوطی است که در آن انجمن نوشته شده  
 هر عمارتی که پادشاهی ساخته باشد نقشش بر سنگی است که آن سنگ در آن  
 عمارت نصب است که اشد الله بعد از این در جای خود یعنی در ذکر هر عمارتی بیان  
 بر سپرانی ذیل آن ترجمه خطوط آنجا را مرقوم میداریم و حقیقت مطلب این است  
 زمان جشید تا کنونی چهار هزار و پنجاه سال است بقای عمارت در این از دست خط و  
 با وجود اسب برف باران و افات دیگر که در شکل است هر چند کمال استحکام است  
 علاوه بر این که بعضی از اهل تاریخ نوشته اند که طوفان نوح علیه السلام در زمان جشید بود  
 با جمله دلیل وجه همان است که گفته می شود پادشاهی که در آنجا بنیادی نهاد نام خود را منقوش  
 بر سنگ نموده علی بن خلیفه که آنجا را با جشید است این است که جشید در مرو است  
 را هر و شهری دیگر در در بین مسطر که مشهور است تخت جشید است نیز عمارات عاید است  
 و در آن جلوس نموده بطوری که نوشته اند و لیکن پس از جشید این بنا با منهدم شده  
 و از میان رفته و بعد با دیگر سلاطین آن مکان عمارت بنا نهاده اند که آن را آستانه باقی است  
 و چون آن که اولاً با هم جشید خوانده میشد اکنون هر نام داشته است از این قبل بسیار است  
 میگوید پیش از این گفته است که در تخت جشید پادشاهی که بانی عمارتی بوده نام خود را بر

در این فصل  
 کتب را نشان  
 مثل آنکه شخصی مسی  
 یا حاجی یا سادات پس از سالها  
 خواب شده و بگوید آن را  
 عمارت کرده و بگوید  
 ختم داده و نام مردم آن که  
 یا حکام را با هم شخص  
 اولی میگویند  
 در چهره  
 از این قبل  
 بسیار  
 است

هر

نخاسته شش (داریوس) و (دکترس) و غیره با این غیره و لطف پس از آنکه ترجمه  
 خطوط منقوشه بر آجر تخت جشید را از کتاب اسپیک حکیم و غیره آن دریا قلم نام آن  
 از برایم بجهل ماند چنین اسم بعضی از طوایف را که در آن کتاب و جز آن نوشته بودند  
 نام معلوم بود و ندانستم داریوس کیست و در کس که نام جندی در این خیال بودم و خبر  
 بعضی از کتب تواریخ می نمود از جمله تاریخ تواریخ که در آن نامی از آن سلاطین برده  
 کرد و نذر داریوش نام که بجای سین همده شین میسر است و آنرا افزوده ای مایل داشته  
 از آن هم بجهل ماسلوم نخست و شکل حاصل کرده تا از عنایات یزدانی و اتفاقات  
 آسمانی شخصی از اهل بیرونی در شیراز بسپاحت الله در تفرنگی شهر و باقی مسکن گردید  
 چند روزی توقف نمود از بعضی استماع رفت که علم تاریخ سلاطین قدیمه را بگوید  
 و بعضی کتب معتبره در این علم را همراه دارد و فیر بدست او تری پای محضرش نهاد  
 طرح القی بیان آورده گفتش را سیر نموده از آنجمله کتابی یافتیم بخط روسی که از زبان  
 پهلوی دیونانی و غیره ترجمه کرده بودند و اسامی سلاطین هم را که در زبان خودشان  
 داشته اند و یونانی چه نام و به پهلوی و غیره چه نام همه را نوشته بودند ترجمه آنها  
 ملحق شد ماسلوم مقرون با جابجاست کردید و مقصود حاصل الله در اینجا بقدری که باند  
 این ضرورت دارد بیان نمایم  
 در کتاب کوراجد سلاطینی که نام برده و اسامی آنها را بهر چه در این از مندر شهرت  
 بیان کرده بود با تاریخ جلوس ایشان اینجا که گردیدیم تا بعد از این ترجمه خطوط معنی و پهلوی که در  
 عمارت تخت جشید بخیره است اما به خط کلماتی حاصل شد و در تاریخ جلوس آنها چنانچه  
 و مناری تاریخ اهل ایران باشد الله علیه الله علم را بر صدق کند آستانه و لیکن نیست این است

در این فصل  
 کتب را نشان  
 مثل آنکه شخصی مسی  
 یا حاجی یا سادات پس از سالها  
 خواب شده و بگوید آن را  
 عمارت کرده و بگوید  
 ختم داده و نام مردم آن که  
 یا حکام را با هم شخص  
 اولی میگویند  
 در چهره  
 از این قبل  
 بسیار  
 است







ایام و کثرت استعمال مثلا شخصی دو اسپم داشته در یک زبان یاد و زبان دیگر  
 شرح احوال آن دو اسپم یا بیشتر را علوه علیه و منوده اند با وجود اینکه مسای آن اسپم یکی  
 و بالکلیس گاه شده که چند نفر بوده اند که اشتراک در اسم داشته اند یا اینکه یک  
 طبقه را با اسمی میخوانده اند شخص موضح همه را یک مستی انگاشته برای همه یکسان  
 انصاف را بیکس را برای قاطع نیست بر اینکه فلان پادشاه که از سلطنتش قریب یک  
 پسر فلان سلطان است یا فلان سلطان از تیره فلان پادشاه همچنین برای بر عدم  
 نخواهد بود اگر چنانچه در برهان نقل است که می بینیم در لغت عرب که هر دو محل اعتماد  
 ضد یکدیگر قائل اند باجماع این اختلافات بسبب وحشت و درشت شخص عاقل نباشد  
 زیرا که اختلاف در کلام خدا و کلمات الله بی عیلم السلام نیست که باعث اختلاف  
 در وی کسی شود و در صفت قرآن است که خدای تعالی فرموده که تو کان این غیر الله  
 توجه و آقا چنانکه کثیرا بر حال میجویم که اعتماد بر خطوط منقوشه را بجا را البته  
 تا آنکه در اوراق و دفاتر است زیرا که خطوط بر سنگ بهمان است که در عهد حبش  
 خط فقر کرده و تغییر و تبدیل پذیرفته است برخلاف آنچه که در کتب ثبت است  
 (در کتاب در التیجان مسطور است) خطوطی که از سابق ایام در منقورات ایجا  
 و در الواح اقطار مانده همه خوانده شده اسلوب خط و میزان صرف و نحو  
 و بیان آن بدست آمده و اگر قاموسی محیط مثل برجل پنجاه هزار لغت معمول آن  
 زمان بدست نداریم که آنچه محتوی بر سه چهار هزار لغت داریم مرکب از عبارات  
 چند که همان تولید صرف و نحو کرده و شکل معانی میانی داده است از داستان آن  
 بجائی توانیم برده از آن زبانهای متروکه چیزی از روی صحت می توان فهمید

و در کتاب تاریخ  
 صدر از خط و بیان است  
 اخذ شده بر روی آن  
 و در کان من منقوشه  
 یعنی با سبک و بیان  
 در معانی آن و اگر بود از نزد  
 غیره این کلام بر زبان  
 هر آینه می دانند در آن  
 بسیار از آن که در مسطور  
 است خط و بیان آن  
 در کتاب  
 در التیجان  
 تاریخ بنی امیه  
 از مصنفات جناب  
 جلاله کتاب اعتماد  
 محمد حسن خانی زهر  
 انطباعات  
 و دارالترجمه  
 تهر

(نیز در کتاب مذکور مسطور آمده که از منقورات مصر و بابل عراق عرب ایران الهند  
 ابالی ایرانیهای قدیم منکشف گشته و این الکتسابات از زبانای عصر و زمان است  
 غرض غیر منکشف این است که چنانچه بعد از این در این کتاب نامی از پادشاهی برده شود  
 و نسبت وی بدی داده اند که خلاف آنچه در بعضی تواریخ است باشد و بان بطعن بخشاید  
 و هر که کوئی نمایند زیرا که ما از خود گفته ایم بکلی نقل از اشخاصی است که آنها از خطوط  
 منقوشه را بجا رفته اند که در عبارات و آثار قدیمه موجود است و اشعاری که در حال  
 سیوطی در آخر کتاب البیروتی که در مقالات تاریخ بنگون مناسب در خواست قائل است

یاسین طالع	قاف طلع
لا تدر فایمینه	تو لطفی است
در ورض الذین	سید و ناله بخار
فلیس بارت	تعدای لخصف

شبهه را قوی نموده کویم با مقالات موثرین و مترجمین خطوط اجماع میجویم که در  
 الاصححت نداشته مطابق واقع نباشد در امثال عرب آمده است که  
 ان الله واسی فی الافاق تترس  
 مسلم در اول این فصل که مثل بر تنبیهاتی چند بود مذکور داشتیم که مطالب مسطور  
 در آن را پس از مراجعت از سفر مرده و شت و غیره محقق با من کتاب سابقه  
 اکنون رجوع می نمایم بذكر آنچه که درین مسافرت کاشته ایم مانند توفی علی  
 چون نقشه جنگ و عرصه گاه تخت جمشید نموده آمد در مقام تفصیل برانیم و گوئیم که  
 و سده های جلوه بقدره و سعی ارتفاع دارند که مذکور شد یعنی از آنجا که در نقشه  
 شده

یاسین طالع  
 طالع لعل و راست  
 مطالع و حسن آن چنان  
 گفته اند که در دود شود  
 بکثرت ضرورت یعنی ای  
 رنگ و آبی می شود و رنگ  
 کن در این کتاب که بر روی دارد  
 در شست و روید و در اهراب  
 شست و روید و در اهراب  
 یعنی تمام و در آن  
 صحنه را با یک رادطاب چوب  
 این را طاب هر بار  
 یعنی روشن و پاکیزه کن  
 و در راه کار و مشکلی طاهر  
 شود و سادرت پاکیزه کن  
 و مشکوک شود  
 شست و روید  
 یعنی پس شست و روید  
 عیب کند یعنی از برای  
 این کتاب پس شست و روید  
 است شخص انصاف  
 در انشا یعنی اگر که  
 عیب کند باشد  
 انصاف و نه  
 است  
 در التیجان  
 یعنی به سبک و بیان و برای  
 عقیده در عالم ازها میگویند  
 و مسکوب بعضی آنها معنی  
 نشان می شود  
 که در وی از آن دست  
 میگویند خدا را بر زبان  
 راست با و شخصی با  
 گفت شایسته نباشد  
 از آن دست که شست و روید  
 از آن دست که شست و روید  
 از آن دست که شست و روید  
 از آن دست که شست و روید



علامت (ع) تا (ع) دیگر که مسقط الحجر است و در این سده ها سنگهای بسیار بزرگ  
 بر روی هم گذارده شده بسته اند و کفیم که هر سنگی بقدری بلند و در بعضی بیشتر و کمتر از پیشتر  
 و طول است و در سمت جلو تخت که در جنوب غربی است پلکان عظیمی  
 که بالا میروند (وضع پله با از این قرار است) دو رسته پله در دو جا ساخته اند که از  
 هر کدام بخوابند بالا روند یک رسته در طرف دست راست و یک رسته  
 در طرف دست چپ پائین دو رسته پله با که بر زمین میرسد نزدیک پله ها  
 که چون شخص خواهد بالا رود و غیره است از هر طرف که قصد بالا کند میتواند عرض  
 از آن پله یا یکی را یک است و ارتفاع هر کدام یک کره و عدد پله ها هر طرفی قریب  
 بیست پله است و در آتشی این دو رسته پله با که در دو طرف واقع شده اند دو  
 فضای مسطح میباشد و از آن دو فضا باز آید و در طرف دیگر است که از  
 نیز شروع میشود و رفتن بالا و این پله های ثانی بر ضد پله های اول می باشد عرض و ارتفاع این  
 پله ها نیز مثل پله های اول است اما در عدد و کمترند یعنی هر رسته قریب به پنجاه پله است  
 و این پله های ثانی و پله های اول بسبب کوتاهی ارتفاع بطوریت که شخص چنانچه  
 صعود کند محتاج باینکه زانو را خم نماید نیست بلکه از پائین بالا و از بالا پائین میتواند بیرون  
 رفت و آنکه کند و سوار هم بسوالت بالا میروند و پائین می آید و پله های مذکور هم  
 از سنگ سیاه است وضعی آنها را تراشیده اند که هفت رسته پله با است  
 رسته بعضی جا پله از یکجا پاره سنگ است و صورت پله ها اگر چه در نقشه  
 کشیده نموده شد ولی بحیث وضع و بازنقشه که درست وضع پله ها نمایش داده شده  
 باشد بزرگتر کشیدم و در هر تیر نه پله چیده (۱۸)

هر یک از آن یک  
 میگویند و از آن  
 عرضی است که قدم از آن  
 مسکن اند و بالا میروند  
 و در آنجا پله ها  
 نیست  
 صعد  
 وضع اول بالا  
 رفتن است





چون از پله های مذکور تحت بالا میروند میرسند بان میدانگاه و در آن وسیع که چندین  
 قصر و ایوان بر روی آن است (این مطلب مخفی نماند) که عمارت عرصه کاخ است  
 جبهه بنامی یک پادشاه و کارکنان نیست فقیر و قنی در یکی از کتب تاریخ انگلیسی دیده ام  
 بود که بنیاد کیان و استخوانیان و پستانیان در آنجا عمارت ساخته اند است  
 و فقیر هم که آن بنا را دیدم یقین در این مطلب نمودم که سلاطین متحد و ده آن سران را  
 ساخته اند از وضع لباس صورتها که منقوش بر اعمار است این معنی را اهل خبرت  
 منکشف و مبرهن است با کمال بروی آن عرصه نزدیک به پله های طرف و صیقل  
 یکبارست که آن دروازه و دالان بوده (تفصیل این است) چهار پایه عظیم یک  
 در چهار موضع که آمده اند و چهار مجسمه جوان عظیم ابجه و عجیب شکل بر آن چهار پایه  
 کرده اند و بر پشت آن جوان بانی نهنگها نهاده اند بار تعلق نه ذرع و طول هر پایه که آن  
 حیوانات بر آنها نصب است شش ذرع و دو کرده است و عرض هر کدام یک ذرع  
 نیم تمام از سنک سیاه و چنان سنگها بر روی یکدیگر نصب است که با وقت نظر دوز  
 آنها را میتوان یافت و در میان سنگها بجای ملاط سرب کار کرده اند (اما فاصلا چهار مجسمه)  
 چون آن چهار مجسمه مذکور چهار پایه دالان بوده و شکل دالان برین مستطیل است فاصله  
 میان هر دو پایه که در عرض آن بنیان واقع شده چهار ذرع است و فاصله میان هر دو پایه  
 که در طول واقع است بیت و سه ذرع و بقدر اربعه ذرع دور تر از هر یک  
 از آن چهار مجسمه چهار پستون بوده که اکنون دو ستون از آنها بریاست و دو ستون  
 دیگر بر زمین افتاده و ارتفاع آن پستونها سیزده ذرع است که خود مساحت نمودم  
 و قطر هر یک چهار ذرع است از سنک سفید تراشیده اند و بر بالای ستونها

حلی  
 خسته دوم از سلاطین  
 عجم اندیش کیباد  
 و کعبه و کلمه عرب  
 و کتب و طبقات اول  
 پیش از این بنیان  
 استخوانان  
 طبقه دوم از سلاطین  
 مشایخ است پس در آنجا  
 و شاه و اول و دوم اول  
 و هم از غیر ذلک  
 ساسانیان طبقه  
 چهارم از سلاطین عجم  
 مشایخ از و شیخ با کمال  
 که در کتب تاریخ مسطور  
 است  
 سلاطین  
 پیش از این مرقوم شده  
 است که بان استخوان  
 تحت با سنک را فصل  
 گفته در هم  
 نیست



کبریا الف و سکن  
سین صلا و لا مکتوب  
بیا و صلی بر دود و مکتوب  
و یا ایضا در اکثر مکتوبات  
نقاشان شایع یکی است  
که مکتوبه و از اراج فم  
بیشتر بر مکتوب

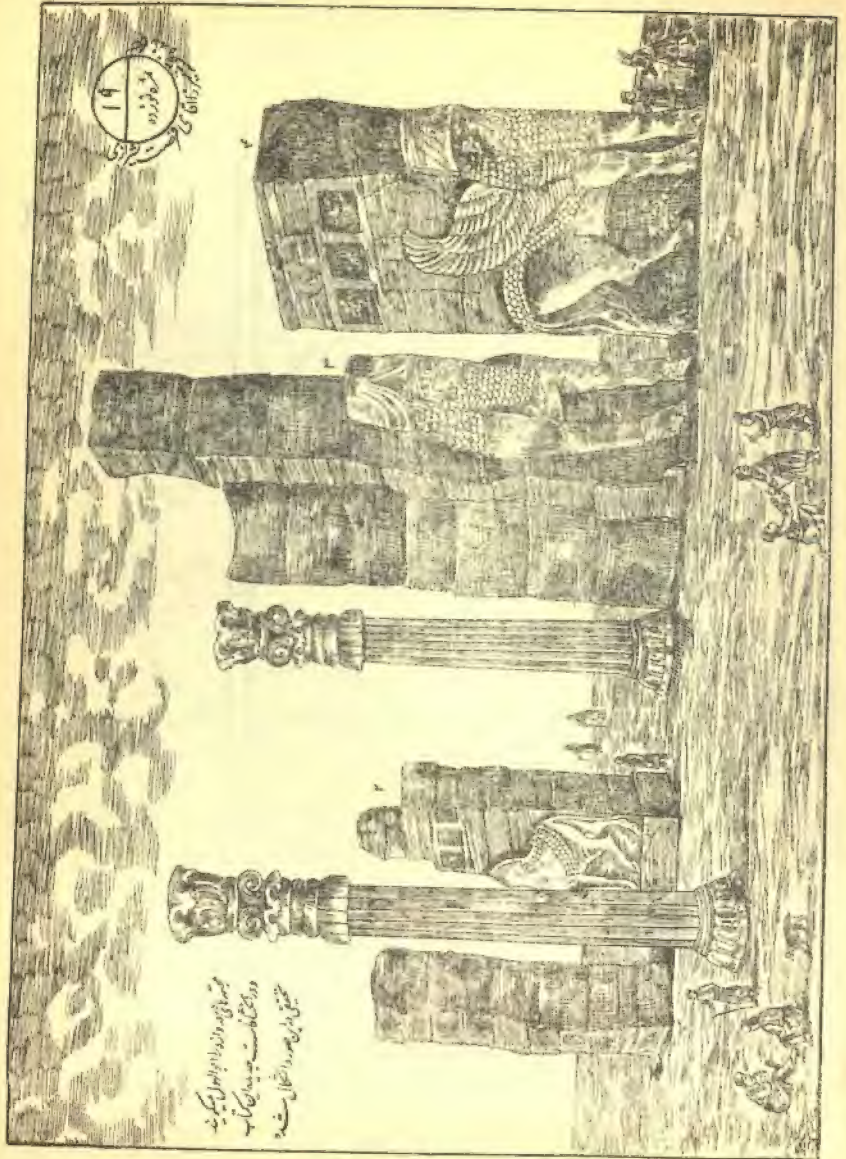


سکون حرف اول  
که پسین جمله است  
و کسرا فاعول و کاف تانی  
و پسین جمله بر مکتوب  
و این که گفته می شود  
اول مد بیان اکثری  
فراستوی ابد است  
و مثل کلمات عربی که ابتدا  
سکون محال است در  
اکثری محال نیست  
و تقریباً همیشه است  
چنین تلفظ کنم

ابو الهول  
اشکالی را گویند که  
بیشتر در مد و را  
ترس و در حاصل  
مکتوبه

بیشکل و برک و بطور استیلا جاری نموده اند بسیار خوب و ممتاز و بدنه تنه ها از پان  
تا بالا ترک مرکز است (اما تفصیل آن حیوانات مجسمه) دو حیوان از آن چهار عقرب  
آنهاست و الا آن است و سر آنها و بطرف پروان دروازه و دو حیوان دیگر که در  
اما آن دو حیوان که قریب به پله تخت هستند هر یک بر روی دو دست بسیار  
قائم اند و تنه آنها مانند کاه تراست و دمی از عقرب دارند و سر آنها را تا گردن  
ولی ببال در پشت کردن آنها باقی است اما آن دو حیوان دیگر که دور از پله اند  
تنه آنها نیز چون تنه کاه است ولی مثل مرغ پرواز دارند و صورتشان چون صورت انسان  
بارش و کلاه بر سر آنهاست خیلی مایه حیرت است و بالای سر هر یک از آن چهار  
حیوان سر لوح از سنگ است که روی هر یک بیت سطر خطی نوشته اند که  
به شیوه خط نوشته شده و مانند اینم که این اشکال غریبه و عجیب برای چه است و کجا  
چه چیز است دیده ام بعضی از اهل یورپ این شکل حیوانات در تخت جمشید را  
(SPHINX) که ترجمه آن بصری ابو الهول است و گویند آنها وجود خارجی  
ندارند فقط از برای تماشای ساخته اند مثل اینکه در این زمان اکثر دیده میشود که در تخت  
سلاطین صورت شیر و بر میازند که تاشان و شوکت سلطان را نمایند و هم  
اפשר است تماشای باشد همچنین بر بالای سردر کاخ عمارات عالیه دیده میشود  
که صور عجیبه مثل صورت سیمرغ که وجودش در خارج نیست یا اینکه بر بالای سردر  
که مابه با صورت دیو و غیره را نقش نمایند پس آن حیوانات شاید از این  
قبیل باشند العلم عند الله تبارک و تعالی با آنچه نقشه هر چهار پایه را با  
ستون که بر پاست در ورقه بر داشتم بنده نوده (۱۹)

فصل



نقشه ای که در این کتاب  
در این قسمت دیده می شود  
توضیح دارد و نشان شده



**فصل** ششم از این وعده نمودیم که هر عمارتی را که پادشاهی ساخته و نامش نقشه ششم  
 سنی باشد که در آن عمارت نصب بود پس از ذکر آن عمارت بنیل آن ترجمه  
 خطوط آنجا را مرقوم داریم و مخفی نیست که پیش از این در نقشه ششم شازده (و ا ح خطا)  
 از حروف تہجی که آمده ایم یا صریحا نامی نوشته ایم برای اینکه در هر عمارتی که خطی باشد  
 و ترجمه آن خط را بنامیم اشاره کنیم که این مطلب در فلان عمارت است که در نقشه  
 فلان علامت را دارد یا فلان نام بر آن نوشته شده است یک میگوئیم که بالای  
 سر آن چهار حیوان که در کشکدشت شکل آنها در نقشه نموده و در نقشه ششم (و ا ح خطا)  
 نوشته شده الا ای است که خطی بر آنها نقش است مطابق نقشه آن را باین کیفیت  
**ترجمه خطوط بالای پر حیوانات و روانه**  
 خدای بزرگست آفریند این ولایات که منتهی بشود باستان و مردمان و مردمان  
 من گشتاسب عطا فرموده و مرا با آنها حاکم نمود من گشتاسب پادشاه بزرگ و  
 شاه شاه و شاه ولایات دور و شاه ولایات محمود بزرگ که پیش از این متعلق بود  
 به ارا پسر چغنی یا میگوید گشتاسب پادشاه بزرگ که از قدرت او مردمان دور و  
 جهت مملکت خود ساخته ام و بسیار بسیار خوب و مرغوب ساخته ام در این فارس و  
 نزدیک عمارت پدر من هم عمارتی ساخته و بنا کرده ام خوش منطری بنا نموده ام  
 و این همه از قدرت او مردمان است میگوید گشتاسب پادشاه او مردمان پادشاهی  
 من و ولایات من و ولایات پدر من را به فرماید و او مردمان را نگاه میدارد  
 چون از دور و از ده مذکور و آن حیوانات مجید میگذرند و در طرف دست راست  
 تخت زمینی است بدون عمارت دور و وسط آن حیوانی است از یک پا چرخش

نقشه ششم شازده  
 نقشه است که بدین  
 هند در عصر تخت جمشید  
 مساحت شده و در عصر  
 طویش معلوم گردیده و  
 اول نقشه از نقشه ای  
 تحت جمشید است  
 و این نقشه  
 باستان کنونی از این  
 که بناهای آن خراب شده  
 است  
 و این نقشه  
 تشکیل آن نقشه را و این  
 کتاب پیش از این نگار  
 داشته ام و این  
 نقشه



باین معنی که در اینجا قطعه از کوه بوده همان را عرض قرار داده اند طولش پنج ذراع و عرضش چهار ذراع و نیم و عمق چندان ندارد و مادر نقشه شازده (ع) آنجا که حوض است صریحا اسم آنرا نوشته ایم از قراین معلوم میشود که آن زمین فضائی بوده و اطراف آن حوض باغچه یا دیشاید نیز غرس اشجار و ریاحین نموده بوده اند از این فضای بی عمارت که گدشتند ایوان و سرانی بسیار بزرگ و وسیع است آن عمارت مشهور بچهل ستون است که از چهل ستار نیز میگویند اکنون سیزده ستون از آنها بمانده است بقیه نیست و بعضی از ایل تاریخ ایران این ایوان را نسبت میدهند به تاهی بنت جشن و گویند وی ساخته است و بعضی هم نوشته اند که بهارین عمارت کنونی داشته و الا از بناهای دیگر سلاطین است (مؤلف گوید) از ترجمه خطوط انجاء آمده میشود که این عمارت را هابسنا نهاده است بهر حال وضع عمارت چنین است که جنبائی بسیار بزرگی بسته اند چون دامنه اش در زیر خاک است و همچنین بعضی جاها بالای جنبائی را از میان برده اند که پائین بعضی از صورتها که بر آن منقوش است بجا مانده اند از آن ارتفاع جنبائی معلوم نیست و در یک طرف آن جنبائی چهار رسته پلکان دارد رسته در سمت راست و در رسته طرف دست چپ این معنی که از مذهبای طرف دست راست که نخواهند بالا روند و بشرق و پشت منتهی میاید گردان پله های سمت دست چپ که نخواهند بالا روند بعکس (اما ارتفاع پله ها) آنست که پله های پایینی تخت جمشید ارتفاعش کم است که میتوان سوار بسولت بالا رفت و پائین سایید و در بدنه آن جنبائی صورت های بسیار بزرگ نقش نموده اند که بیا نشغالند اما طول آن بدنه از پشت تا درج متجاوز است از پله های جنبائی مذکور که بالا

دختر همین گویند  
می سالی با درختا چو کرد  
در امرای پس در آب سپهر  
خود را که بدو در آب نهاده  
نموده این بقول مورخین ایران  
است و چهار ماهی آزاد  
چهار آواز میزد  
می نامند  
سینه  
همین  
بقول ایل تاریخ ایران چو  
استقدار است و او را در  
دست شکفته اند چو که او  
دست نهاده اند و او را  
و بعضی گویند از آن جنبائی  
در از دستش گویند که وی  
در امرای چو سواد  
بسیار داشته  
استاد علم  
نقشه

ف

قطعه زمین مطقی است که بر روی آن ستونهای مذکوره است و اکنون سیزده ستون بجا مانده است و ستونهای دیگر افتاده ولی ساق آنها هنوز باقیست عجیب است که بعضی از ستونهای نصب آنها حیران میشود بعضی از آنها را که بر پاست مساحت نمودم متجاوز از نهصد ذراع است و قطر هر یک پنج ذراع است و ساق آنها هفت ذراع میشود و بر سر ستونها صورت حیوانات مجسمه مختلفه بوده مثل اسب و شتر و گاو و غیر ذلک و آن حیوانات و دوسری بوده اند یعنی یکبار چه پستک را از دو طرف دو کلک حیوان مجسمه بایستند که پا پا را کرده اند ساخته بر سر آن ستونها قرار داده اند بعضی از آنها بر سر بعضی ستونها باقیست و بعضی بر زمین افتاده و ستونهای مذکوره هر یک از سه پارچه سنگ است و بر روی هم نصب نموده اند که در آنها معلوم نیست که اینک بواسطه جنبش زمین از جای این مطلب شده و در اصل خود آن عمارت چهل ستون بوده که مذکور شد ولی قریب عمارت ستونهای دیگر نیز بوده است (اما تفصیل صورتهای که در بدنه جنبائی است) گفتیم که در آن بدنه صورتهای از بر قبیل نقش نموده اند بعضی از آن صورتها صورت سگ است یا تیر و تر کشش گمان بعضی نقطه نیزه دارند بعضی لباسان بلند با استیلنهای و بعضی بالاس کوتاه بعضی فقط سپری از پهلوی خود آویخته اند و بعضی در دست حربه دارند مثل مطر و بعضی بهر دو دست چندین نیزه را مجتمع گرفته همچنین صورتهای و صنعت و دو باقیین را نیز نقش نموده اند بعضی افسار اسبی را بدست گرفته و او را دره مثل اینکه را پیش باشد بعضی دیگر چهار شتر را میکشد و بعضی الاغ و بعضی گاو را بعضی ترازو به دوش میکشد و از عقبش شخص دیگر سنگ ترازو بر روی دو دست گرفته مثل اینکه نخواهند چیزی را بکشند و صورت کالسکه نیز در اینجا منقوش است که آن

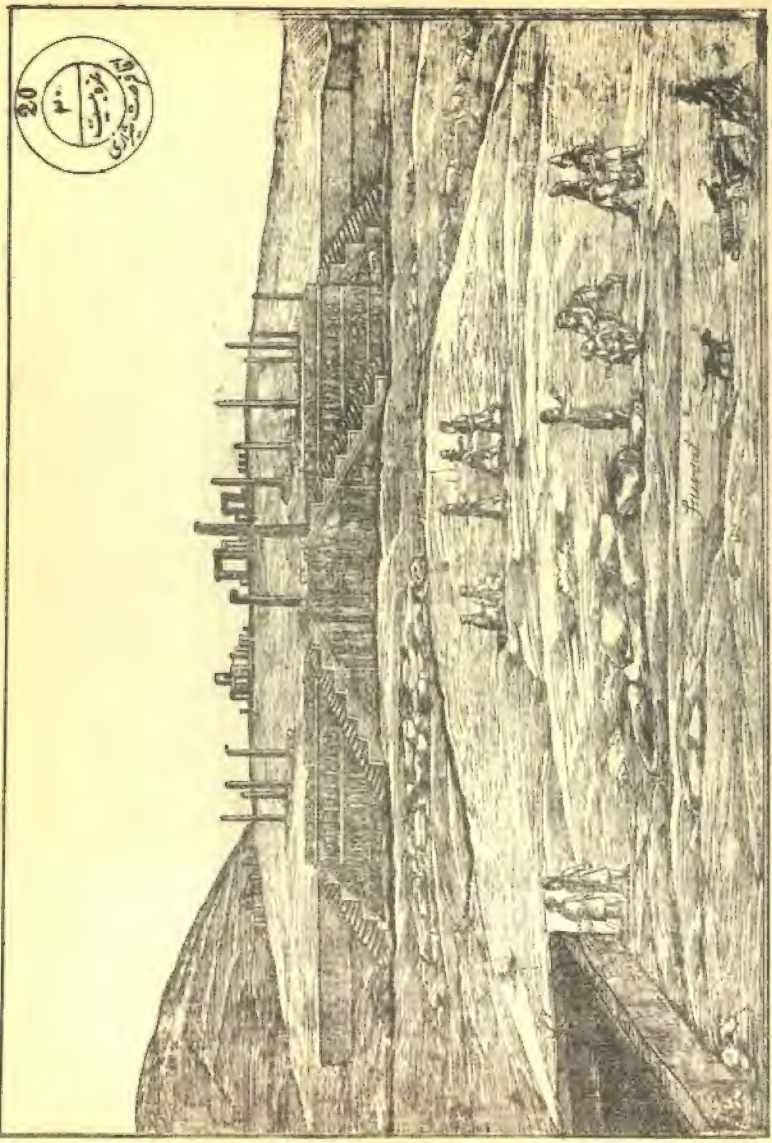
مهرنگش  
بر روی سرکش یعنی  
تیر و این است و آن  
خفت تیرکش است  
مهرنگش  
بکسر او را اسیر است  
که در قوس غایب و بکسر  
و سکون چهارم نام دارد  
که کچش معروف است  
و باقیین  
جمع و جهان است  
و در جهان عرب هم گمان  
و آن مرکب است از ده  
که بعضی قریه است و گمان  
که کلا نیست است معنی  
کسی که صاحب و فرمانروا  
و باقیین  
چاکر و سوار و کسب و نیاز  
تقلید و در بعضی از روض  
است یعنی جوف  
وادی



بدواسب بسته می کشند و بعضی را در دست ظرفیت که گویا تجویزی آورده اند  
و بعضی را بر روی دست جامه و لباس است که گویا جامه دار است یا اینکه خیاط است  
که لباس دوخته و آورده و نیز صورتی است که گویا فراس یا میر غضب باشد که دست  
شخصی را گرفته و آورده و آن شخص اتعاض از آمدن دارد مثل اینکه خلائی کرده باشد  
میخواهند او را بقصاص رسانند و صورت های مکرر که مثل یکدیگرند بسیارند  
انجاست باجمله اوضاع سلطنتی را توسط آن نقوش مجوده اند و سیاحت آن را نیز نشان  
داده اند و در انتهای پله های مذکوره جایی شکل شمشیر آتش شده و در آنجا صورتیست  
که بر کفل کاوی بسته که میخوانند از آب کشند و در عقب سر آن شیر و گاو چند شاخه کل با برک  
ساخته اند و در فاصله هر از چند صورت از آن صورت مذکوره شمشیر درخت سر نقش  
نموده اند تا فاصله باشد میان هر صفتی از اصناف اشخاص مذکوره و در آن  
بدنه های مذکوره و در لوح بسیار بزرگ از سنگ است که در یک خطوطی نقش نموده اند و در لوح دیگر  
خطی نقش شده و در آن اصناف و هموار نموده اند از برای نوشتن و نقش نمودن خط کو یا  
فرستی یافتند لهذا بی خط مانده است و پیش از این گفتیم که در بدنه آن متناهی است  
مکرر مانند هم ساخته اند خاصه صورت های اشخاصی که سپاهیانند و همه بر حسب کلاه  
و لباس مانده یکدیگرند لهذا باید از این در ورقه علیّه آن اشکال را بعضی دهن بعضی بزرگ  
خواهیم کشید و بجای خود آن در قهرا در این کتاب قرار میدهم و آن پد و صورتها  
و خط مذکوره در نقشه شانزدهم (ع ۱۶) انجاست که علامت (ش) است  
اکنون نقشه آن متناهی که چهل ستون روی آن بوده با نمایانی از آن پد با و قطعه از عرض  
مذکور را در ورقه برداشتم بنده بیت (۲۰)

سیاحت  
یکی از جمله کتابهای علیّه  
است و آن پاس داشتن  
میکند و حکم را ندان بریت  
و منبسط است از این اشکال  
و آن کثیر است

کبر حوت در دلف  
یعنی با شمشیر است و مجازا  
یعنی پشت سر و در هر  
استمالی شود





**فصل** قبل از این که روش که در بدنه جهانبی عمارت چهل ستون و دلوچ است که در یکی از آن دلوچ خطی منقوش است و آن بخط معنی نوشته شده که ترجمه آن اینست

ترجمہ خط جلوہ منہائی عمارت چیل ستون

خدای بزرگ اور مردمان زمین و آسمان را از برای مروتان خلق کرده است و او به  
کشتاب پادشاهی داده است در یک تن واحد حکمرانی و ولایت داده من بستم کشتاب  
پادشاه بزرگ شاه شایمان و شاه ولایات بسیار معهود پادشاه ولایت های بزرگ  
که مال دار پدر من بوده که او پسر خفیه پیا است میگوید کشتاب پادشاه بزرگ  
که از رعیت اور مردمن این عمارت را ساخته ای اور مردمن و جمعیت مرا حفظ  
کن و نگاه دار است

چون ان عمارت چهل ستون میگذریم در طرف جنوب چهل ستون نیز متبانی دیگر  
است انجا عمارتی است تمام از سنگ سیاه عوام الناس استخار الفینه نامیده اند  
از بس این عمارت شگفتایش صاف و براق است تا کسی نبیند باور ندارد که چه  
قدر آن عمارت روشن و درخشانست پس از قرون بسیار عجب است که سنگ تا این  
براقی باشد مخصوص کپلا قهر در آن است که بائینه از افریق فیتوان گذارد و برست  
صورت شخص در آن مرقی است و این عمارت در نقشه شانزدوم (ع) انجا  
که نوشته ایم (دادریوس) با بجله این قصر و سراب روی متبانی واقع شده که چهل فرس  
طول متبانی و سی فرس عرض است تقریباً و در سمت جنوب متبانی از دو سمت دوت  
پله ساخته اند که شخص مخیر است از هر کدام خواهد بالا رود و هر رسته کیمت پله دارد  
و هر تکه کمر و نیم ششادی و عرض هر پله یک چار یک و ارتفاع هر یک یک گره

اور نزد  
تسکین و معنی آن در متن  
کتاب پیش از این گذشت  
که بعضی خداست و بسیاری  
این اسم ذات است  
مثل الله در عربی

[illegible]



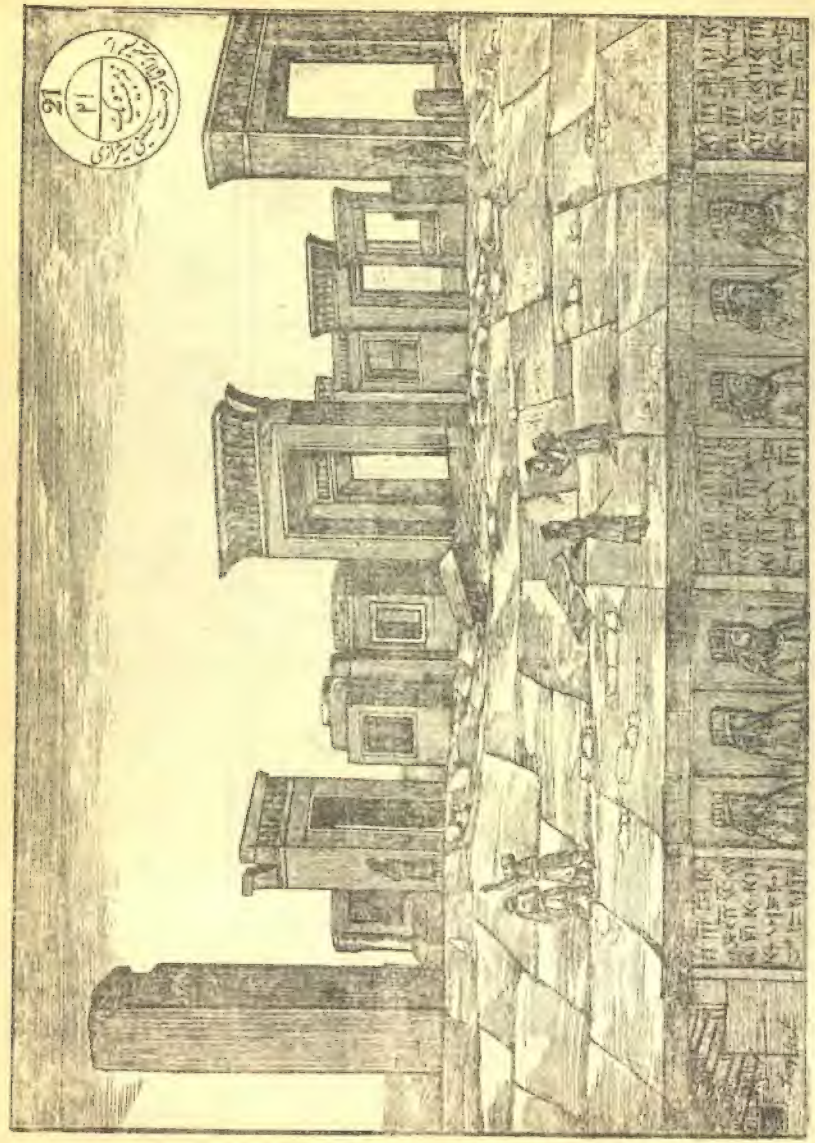




اسباب کس ای  
 است که در کتبی  
 تحت مجسمه و غیره  
 ذکر شده که بایستی  
 پادشاهان گرفته اند و عوام  
 اندر دم در این وقت باخته اند  
 و چون کس بکسی گویند این  
 واس است که بآن عباد  
 نرسد چنانچه بایستی پادشاه  
 گرفته اند پادشاه با عباد  
 پیش برستیم و غیره و کس  
 هم بافته و نوشته اند که  
 عفت حال آن است که  
 است بر این کس است این  
 وقت قریب بزمین می افتد  
 شده و آنرا از روی دم آب  
 می ساخته اند یعنی موی را  
 می بافته اند بطوری که از آن  
 بافتی مثل ریش برده و پادشاه  
 داشته و پشته پس آن را  
 در دست می قرار میدادند  
 و در دست گرفته حرکت داده  
 کس و غیره را می پراکنده اند

بکشفه زنی آن عمارت و سایر عمارات را فرمود آتش زنند که در این مطلب را بعد از این  
 این کتاب مرقوم خواهیم (اما تفصیل صورتی که در این عمارت منقوش بر سنگ است)  
 در عمارت دارا بدو طرف اسطوانه هر در می صورتی نقش نموده اند روی یک اسطوانه  
 پادشاهی است باریش بلند و با پس فرانس بیکست عصاره دارد و بدست دیگرش  
 کلی است و در منفرد از عتب سر پادشاه میرود بدست یکی چیزی است که بالای سر  
 پادشاه گرفته و بدست دیگر دیگر چیزی است مثل اسباب کس پرایدن و بدست  
 دیگرش دستمالی است و بر اسطوانه که مقابل اسطوانه مذکور است نیز همین صورت را  
 بنیة نقش نموده اند و این درگاه در سمت جنوب عمارت است و در درگاه و بدست  
 شخصی است شاهزاده مانند باریش کوتاه و نیز نموده بدست گرفته و در عقب  
 نیز توری است که آنهم نیز در دست دارد و در درگاه دیگر صورت پادشاه  
 که جافوری را شکم پاره میکند که تفصیل آنرا بعد از این بجای خود مرقوم خواهیم داشت  
 و در درگاه دیگر صورت پادشاهی است که با شیر جنگ میکند با تفصیل که  
 یک دست بگردن شیری در آورده و آن شیر را از زمین بلند نموده و شیر سر خود را  
 برگردانیده است که گویا میخواهد از دست پادشاه خویش سار بائی دهد و آن شاه  
 با دست دیگر چنگ گرفته میخواهد شیر بزند باجهد صورتی دیگر با شکل مختلفه در آن  
 عمارت و سر مستقر بر اجمار است و آن نقشه آن اشکال را در درگاه سابقا و  
 نموده که بعد از این در آن اشکال متفرقه را بکشیم و در این کتاب قرار دهم البته بگویم  
 کشید چنانچه عقیق بیاید اکنون نقشه ایوان دارا با قطعه از آن سنگ با  
 که خطوط بر آنها نقش است و آن سنگ مکعب کور و بر داشتیم بره میت یک (۲۱)

چرخ





فصل بازر حسب وعده ترجمان خطوط منقوشه بر اعمار عمارت دارا که نقشه آن

ترجمه خطوط منقوشه که در عمارت دارا هست

اورمزد خداوند بزرگ پیشانی است از مقام خدا بزرگ تراست و دارا یوس پادشاه  
داده است و سلطنت باو بنشیده است و از مهربانی اورمزد دارا یوس پادشاه  
کرده است و اریوس میگوید این ولایت فارس که اورمزد بن داده است تنگ است  
و اسب بسیار دارد و آدمای خوب و معمور است و جمیعت خیلی دارد از مهربانی  
اورمزد من که دارا پادشاه چپم از سبب دشمن ترس ندارم و دارا پادشاه میگوید اورد  
من ملک بکنم و حمایت بنمایم بر این ملک که پادشاه خاوند من پستند و اورمزد  
خطه فرماید این ولایت را از لشکر و تنگناهی و در و کوهی و کوه دارد دشمن در این ولایت  
بنیاید و نه تنگناهی و نه در و کوهی این مهربانی را من از اورمزد و الهامش در خوا

ترجمه خطوطی دیگر که نیز در عمارت مذکور است

من هستم و اریوس پادشاه بزرگ و شاهنشاه پادشاه ولایات که بشمار سیه آید  
کتاب کیان و اریوس پادشاه میگوید از مهربانی اورمزد این ولایات هست که  
بیشتر ماری نگاه داشته ام که از من رسیده و بجهت من باج و پیشکش آوردند  
بابل عربستان مصر ارمنستان یونان بلخ بلخارستان بختیاری هند  
خراسان و غیر اینها و دارا پادشاه میگوید چون بپنداری من از سبب دشمن منسخر  
این لشکر ماری خطه و نگاه داری میکنند و قوی که لشکر ماری خطه داشته باشد خوشتر

میشد  
که ماد چند و صحران  
پادشاه بلخی و دود  
کوئی را که کوفی بزرگ  
اند و اگر اهل اینان  
مسلمان میدادند خوب  
قدری حیرت انگیز  
شوم که در جنگ با پادشاه  
ماست و در کوهی و در  
پادشاه دامن تنگناهی  
مکرانه و در کوهی و  
سار و ماری که خوب  
سخت است و تنگ  
افزون و تنگناهی  
و اگر از این  
این ولایات  
مشار اینها شهر پادشاه  
است که در دین نام برده  
از بابل و عربستان  
و مصر و غیره  
و دیگر



دشادمانی نماند زمانی خواهد برسد ارماند اورمزد با تپا پس با برسد

ترجمه خطوط لوح دیگر در عمارت دارا

خدای بزرگ اورمزد که این دنیا را آفریده است و آسمان و زمین آفریده است و آدم آفریده است و آسایش برای مردم آفریده است من بستم زر گرس پادشاه بزرگ  
دشادمانه پادشاه این ولایت که بسیار جمیعت در است و پادشاه و در تر از این  
ولایت پسر پادشاه دارا زر گرس پادشاه میگوید از بهرانی اورمزد این قصر که  
تمامت را نشان میدهد ساخته ام و در ایران هم بسیار جای دیگر خوب است که من  
ساخته ام و پدرم ساخته است این جور کارها که خوب بنیاد بهرانی اورمزد است  
که ساخته ایم زر گرس پادشاه میگوید از خزانه مراد دولت مرا خط کند و آنکه من ساخته  
ام و آنکه پدرم ساخته است استی

مؤلف گوید معلوم می شود از ترجمه فوق که آن عمارت را اول دارا ساخته چون تمام بود  
پسرش زر گرس تمام کرده و عمارت بر آن افزوده چنانکه در ترجمه کتاب فرانسوی مذکور  
بود پیش از این گفته آمد و الله اعلم

و دیگر از جمله عمارات تخت جمشید عمارتی است که روی متهالی دیگر بوده باشد که فاصله از  
عمارست دارا که مذکور شد و در آن متهالی سرائی عروبه و منهدم است بلکه دروا  
دار کاش متلاشی شده و در آن راه متهالی چیست صورت است که پوست شیر  
بر سر کشیده و با دو دست و پوست دست شیر را گرفته اند مثل این است که  
شکار شیر کرده باشند و به پیش پا پادشاه آن پوست آن را نشان میدهند و صورت  
دیگر یکی دیگر نیز هست نقش آن صورتها را نیز در نقشه آتیه که نقیض اشکال متفرقه

پیش از این کشید  
این نقشه شده  
و گذشت  
مقتدران کشید  
مردم را کشید  
و انوار  
مردم را کشید  
از او  
بکسر اول و از او  
مردم را کشید  
و از او  
زیر جاده است  
و در آن عمارت و دروازه  
از او که کشید  
شکل عمارت و دروازه  
است و آنکه در آن  
مردم پر از شده است  
نقشه

در است خواجه شمس بنجله آن عمارت عروبه در نقشه شانزده (۱۶) انجامست که گفته شد  
نقشه شده و در آن خراب نیز لوی است که بخاطر معجزی نوشته اند  
فصل پس از اجابت از سفر از جمله ترجمه های که بدست آمده مطالب لوح در آن عمارت

ترجمه خطوطی که در لوح خرابه مذکور است

خدای بزرگ است اورمزد از آنکه سرسبز پادشاه میگوید که در یوس پدرم از  
مرحمت اورمزد عمارت را بخوبی کشک ساخته است و فرمایش داده صورت  
کنند اما خط نوشته بعد من فرمایش کردم که این خط را اینجا بنویسند و اورمزد  
مرا خط کند و سلطنت مرا و کار مرا انتی

ترجمه لوحی دیگر که در آن حوای نصب است

من بستم از آنکه سرسبز پادشاه پسر او شیردار پادشاه پسر دارا و شیردار پادشاه  
پسر او شیردار پادشاه پسرک تاسب دارا پادشاه پسر دارا از طاعت و تقوی  
انتی (مؤلف گوید) در یکی از کتب تاریخ انگریزی دیده ام که این از آنکه سرسبز مذکور چشم  
بود و از ترجمه فوق در تقدیم و تالیفات استنباط میگرد که بر یک از آنها هم  
استمال می شد هم لقب

و دیگر آثار عمارات بسیار در عرصه گاه تخت جمشید است که آنها در سمت جنوب آن  
عرصه است و آن عمارات نیز شباهتی تام بهمارت مشهور باقیه خانه که منسوب به  
میباشد و مذکور شد داشته اند ولی خیلی خراب و منهدم و در هم شکسته اند که قابل دیدن  
نقشه نیستند و در آنها نیز صورتهای بسیار است اکثر آنها بحد صورتهای مذکور  
لی بسبب جا به صورت شخصی است که شایع بوده اگر قند و آنرا میراند مثل اینکه میکش

که علامت نماده شده  
خصوصی ندارد و فقط برای  
نشان علامت در آن بود  
است از یکدیگر و فضا  
لفظ بشر بنیاد است  
اورمزد است  
نقشه  
پیش از این در عمارت  
مردم کشید که این  
نقشه  
اینکه گفته شد  
هم لقب استمال شد و هم  
اسم برای این است که  
سرسبز دارا است  
تحتین بنایند در لوح صواب  
کتابت دارا و یوس که دارا  
باشد و من است پس  
اورمزد باشد لقب باشد  
که بعضی بنیاد است  
چنین در نقشه دوم دارا  
اورمزد باشد و دارا  
لقب باشد و او را  
استخفاف تا افری  
لفظ دارا و کشید  
لقب قرار داد  
عبادت بزرگ  
دیده شده است  
بزرگ است حال  
نقشه شده و ذکر  
ترجمه که در آن  
سرسبز باشد  
با نام است







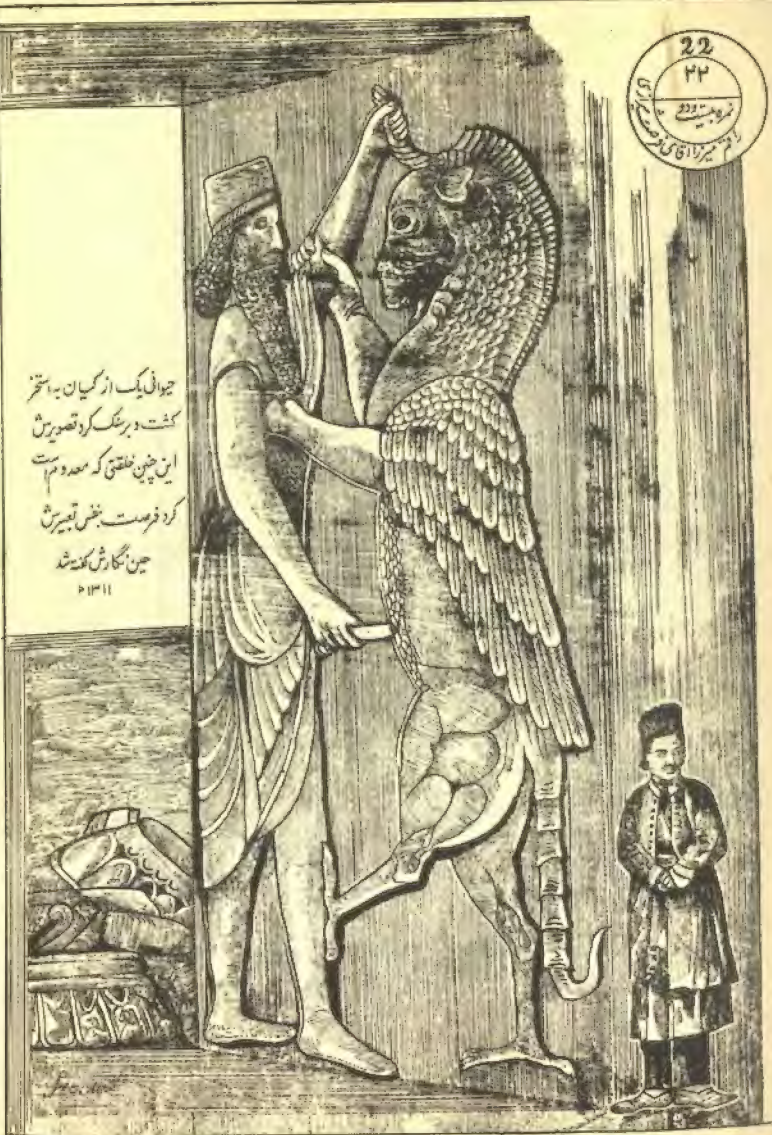




انواع است که میگویند از باب انواع اسما و اقسامی اند پس هر نوعی از موجودات  
طبیعی در تحت اسمی از آن اسما و بر بند و بعضی این شش ششتر را  
زنج با برکی حلی و قبی است معاده مبدی هر یک از این است  
استشاد آورده که در ادش همین مطلب است با جملة تحقیقات پیش از این  
دارند که ذکر آنها این کتاب را کجایش نیست (پوشیده و تانده) یعنی که صورت  
از برای از باب انواع نقش میکند مقصود این است که آن افراد عظامیه بر  
در عالم حق در اینند باین اشکال باشند این است مختصری از بیان از باب  
انواع و اصحاب طبایع بشری اشرافین و از تقریرات سابقه معلوم شد  
که رب النوع از برای هر نوعی است که افرادی یا فردی برای آن در عالم اجسام باشد  
به مطلقا چنانکه آن شخص مورخ مذکور در کتاب خود بخواند و متوجه شود که در این  
خلاصه پیش از این مرقوم شد که در عبارت صد ستون و غیره در تحت جمیع  
میب معنای دوم آنقدر بعضی جاها سر آن چون سر شیر است بعضی جاها سرش مانند  
گا و بعضی جاها سری همچون سرنخ دارد و تفصیل هر یک از ترکیب اعضای آن نیز  
مسطور آمد و مانند آن حیوان را در حالتی که سرش چون سر گا و یا مرغ باشد در  
در حالتی که نقشه های متفرقه در آن است می نمایم و در اینجا صورت آن را  
در حالتی که سرش چون سر شیر است و پادشاهی که با آن در جهل است می کشیم  
و این صورت در دو در ب شرقی عبارت صد ستون مذکور است و صورت  
این حیوان و مجاوله پادشاه با آن هر جا نقش شده در مقابل نیز همین صورت است  
تقریر و بدین این نقشه کشیده شد بنوعیه است و در (۲۷)

ششتری  
شش محمد و سعد الدین است  
و ششتر قره ایست  
قره تریزه و عویش مذکور  
سایر سال بوده و ذات  
آن در سینه چاقو است  
و ششتر افاده قرش  
ششتر مذکور است و  
کتاب کلید راز  
از منقشات  
اوست و شش  
مرقوم در متن  
از این کتاب  
است  
مقدم آنقدر  
معنی آن مذکور است

چرا



حیوانی یک از گیاهان به اختر  
کشت و بر سنگ که تصویرش  
این چنین خلقی که معدوم است  
که فرصت بخش قیصرش  
چین نگارش گفته شد  
۱۳۱۱







بمعنی ملائکه ندیده ام اما قولی که صورتی بود هرگز در لست بمعنی خدا و فرشته و سائر فرشتگان  
معنی اخیر مناسبست آنچه گفته و نسبت پرستش بآن داده است اما غیر احتمال میدهد که  
این صورت رت النوع کی از فرشتگان باشد یا صورت رت النوع کی از ساکنان که خیال  
کرده است که اگر آن رت النوع در عالم حسن شکل کرده باین شکل خواهد بود چنانکه شنیده شده  
که بسا حکایاتی آمده می بوده اند که در عالم مثال صورت رت النوع فلان که باین شکل بود  
(اما در پرستش آن صورت) آنچه نظیر سید سلطانی بیان بدو اعتقاد و مردان است که گفته اند  
شخصی از پرستش ساکنان بعد از مردان پاک که بر راست خیر که ساکنان مقرب و دانند و شرف رت  
دارند و در ساطع خواهند بود و نیز اعتقادشان این بود که چون نفوس پاک از بدن گسسته و در بدن  
ساکنان پیوند و از کلمات آنست که میگفتند که گوهر مردان پاک را بر پیروی خود و از دست  
نشان باین ساکنان که بر پیوستن باین اند و هر چه در عالم کون فساد است از آنجا که است  
نیز ستایش نمودند و اینها کلی برای کوکب شبیه ساخته بودند و هر روزی از بنده اعتقاد و سبکی بآن  
ستاره داشتند چنانکه کوئی را ستاره نسبت داده پس فری که اقتساب بکلی داشته و سبکی که بنام  
ساخته بودند نیز گفته و لباس خود را بر یک آن قرار داده می پوشیدند و اغذیه را از آشیانی  
که تاثیر آن کوکب و آسمانهاست ترتیب میدادند و صورتی برای رت النوع که در خیال  
کرده و از آتش نموده در آن سبکی قرار داده و در می ستودند و تحصیل این مطالب را در اکثر رت  
غاری زشته اند اینجا که پیش نمیدانست مقصود ما از تقریرات سابقه نیست  
که صورت مذکور بالایی هر پادشاه که میانش گذشت احتمال دارد که خیال آسمان صورت رت  
و النوع کی از ساکنان باشد و میساید که رت النوع شتری بود بنا بر آنچه موضح مکرر گفته بود که  
مذکور شد با آنچه گفته صورتهای مذکور در کاه جنوبی را بداشتم بنهره پست سر (۲۳)

عاشق  
عالم برزخ است این  
عالم عالم است این  
عالم احوال و کشف و عالم ارواح  
چورد و بیار و بیاری عالم  
است باین عالم  
و عالم آخرت  
و عالم  
معنی و ساطع است بوقت  
ایشان ساکنان است  
باین عالم و کشف و کشف  
آتش خدای تعالی را در  
شناخت  
بروزن و کشف و کشف  
و در دست  
بیشکل  
چشمه و کشف است  
و اینجا بی بای مفتح  
و قیامت است  
و کشف  
بخت کوکب ساخته اند  
می فرمودند و در کاه  
مشرق  
و کشف

عاشق



در تحقیق  
این صورت بای دار (فرج)  
که گویند رت النوع است  
جسده کتاب بنام تحقیق صورت  
۱۳۱۱







پیری بر صمد نور میاید (میرزا عبدالحسین) و از آن سه اولاد که ارشد آنها (میرزا علی) نام داشته و از آن چپند اولاد (میرزا عبدالحسین) مشهور میرزا بابا (میرزا رفیع خان) (میرزا سید علی) و غیرهم از میرزا بابا اولادی بنه و میرسد (میرزا بدیع الزمان) شهر میرزا بزرگ و دیگری (حاجی میرزا احمد) و غیرهم اما مردم میرزا بزرگ در زمان فرمانفرانی و حکومت نوآب نصرت الله و فرزند میرزا در فارس بسیار و در باب قلم اصحاب اختیار بود و از آن چند فرزند باقی مانده یکی از آنهاست مقرب الخاقان (میرزا عبدالحسین) شهر میرزا آقایی مستوفی لمعت بخت و فقر که در قواعد حساب طاق است و در قوانین سیاسی و حقوق دیگری (حاجی میرزا سید حسن مستوفی) دیگری میرزا محمد کاظم سابق الذکر که شرح حال باید و از میرزا رفیع خان مذکور فرزند می است (میرزا محمد مستوفی) و از میرزا سید علی چند اولاد بر صمد آمده اند (میرزا علی) (میرزا نصر الله) (میرزا فضل الله) مستوفی فی غیرهم از میرزا علی ولد است (میرزا سید علی) و از میرزا نصر الله سه فرزند موجود است (میرزا محمد صادق) (میرزا علی نقی) که هر کدام دیوان تحریر و انشا و دراصلاح اند و در باب حساب و استيفاء و انفسار و از میرزا فضل الله بنده بقیت مقرب الخاقان (میرزا ابو الحسن) مستوفی که شریک قلم را فارس است و در کتب لم را جالس اما از مردم حاجی میرزا احمد مذکور اولادی در میرزا محمد (میرزا سید الله) (میرزا محمد حسین) مستوفی از میرزا محمد خط الله تعالی اولاد می آید (میرزا نعیم) (میرزا حسینعلی) و غیرهم این بیان سلسله کو چون مقصود حال میرزا محمد کاظم بود و میگویم مقرب الخاقان میرزا محمد کاظم مستوفی در مردم میرزا بزرگ که در شیراز بهل استخفا اشتغال دارد گفته اند که از علمی سابق صاحب کبر و انشا و اظهار مال که قابل علوم عربیه است و قد فو فی ویت صاحباه برین کارش ایگلات تقصیدند که شاهانی صمد مستوفی و در شهر بیه چهار (۲۴)

حکومت  
این شاهزاده  
شاهی در فارس  
میرزا و در دست  
شش بوده است  
سابق بر او  
قواعد و شش  
است  
میرزا  
رقاب  
کسر اول و غیره  
لغات است که  
بسی کردن باشد

دیگر





و دیگر مطلبی است که ذکر آن در این کتاب واجب لازم است آن افسانه چرخ الناس  
در تخت جمشید است که در افواه عوام الناس شهرتی دارد میگویند سوراخی است  
در آن چرخ است آتش فشان کمی که در آنجا رود و پلاک خواهد شد و صدای حرکت کردن  
آن چرخ را همه کسی شنود خلاصه از این گونه باطل و سخنان موثر میگویند  
(حقیقت این مطلب) این است که هرگاه که تخت جمشید بطرف جنوب این  
بر روی زمینی سوراخی است که عمق آن با اندازه بالای یکر دست و بمقدار سه چارک  
عرض دارد از آن سوراخ که پائین میرود و منقسم میشود و طرفش جدول است  
و از هر طرفی چند قدمی چرخ و صد از آن سی قدمی با چرخ منقسم میشود و اما پیشتر  
بسیب احتیاج به افغانی از اسکالی نیست و این جدول که شش سران شب است  
بر اسطحی بود و شش هرگاه هوای مجاور بان توج پیدا کند صد میکند این است که میگویند  
صدای چرخست با تکرار این سوراخ و جدول راه آب بوده است و این فخر در اکثر  
اراضی و عمارات آنجا و در خارج از آنجا آثار بسیار از جدول و قنات دیده ام آن  
جدول در بعضی عمارات که درش میگرد و فاضل آب همه میآید و در سوراخ مذکور و در  
میرفته از زیر مانند قنات بصحرای مجاور میروند و راهی که آب از آن راه بصحرای  
سمت جنوب تخت جمشید میرود و بار و بسد که کشیده اند نمایان است و فخر  
آن راه را پیدا کردم و این قنات را ندانم است که نقب زده باشند بلکه در زمین  
تخت جمشید و اطراف آن از هر طرف و هر سمت تا آنکه بجانب صحرای برده اند نگاه  
روی آن جدول را تخمین بکنم انداخته اند و هر کس آن سوراخ مذکور را بچشم بیند  
میشود که حرفهای عوام را نترساند و این فخر در آن سوراخ باد و نفوذ دیگر رفتن چرخ

در لغت جوهری است  
سوروت و کتا از تیغ و  
شیر و چرخند و در  
است بعضی این کلمه را  
دانه و الف و لام  
جز کلمه بعضی علی و  
الف و لام و الف و لام  
کلمه اند  
در لغت  
بعضی آن در دفع  
راست قرار گرفته  
که بطاهر است نماید



چنانچه که این کند باشد در حالت

که پیچیده است

(۲) گان دان است

(۳) تیردان است

(۴) حربه است که گویند

(۵) حربه است که گویند

(۶) حربه است که گویند

(۷) حربه است که گویند

(۸) گان است

(۹) گویان است که گویند

(۱۰) تیردان است

(۱۱) تیردان است که گویند

(۱۲) حربه است که گویند

(۱۳) حربه است که گویند

(۱۴) حربه است که گویند

(۱۵) حربه است که گویند

(۱۶) حربه است که گویند

(۱۷) حربه است که گویند

(۱۸) حربه است که گویند

(۱۹) حربه است که گویند

(۲۰) حربه است که گویند

(۲۱) حربه است که گویند

(۲۲) حربه است که گویند

(۲۳) حربه است که گویند

(۲۴) حربه است که گویند

(۲۵) حربه است که گویند

(۲۶) حربه است که گویند

(۲۷) حربه است که گویند

(۲۸) حربه است که گویند

(۲۹) حربه است که گویند

(۳۰) حربه است که گویند

(۳۱) حربه است که گویند

(۳۲) حربه است که گویند

(۳۳) حربه است که گویند

(۳۴) حربه است که گویند

(۳۵) حربه است که گویند

(۳۶) حربه است که گویند

(۳۷) حربه است که گویند

(۳۸) حربه است که گویند

(۳۹) حربه است که گویند

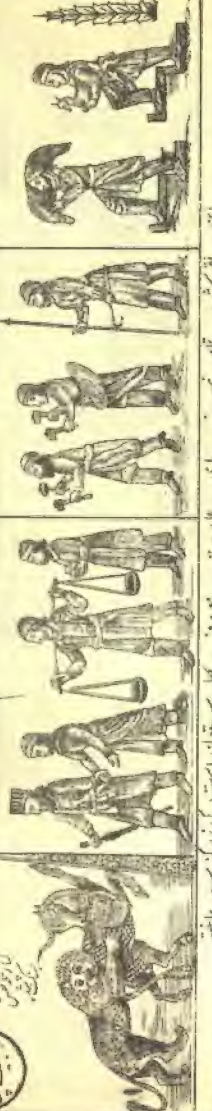
(۴۰) حربه است که گویند

روشن بود پس چراغی افروخته شد نور پناه قدیمی که پیویم زمین نماند شد و کل مدخل  
گردید معلوم شد که آب باران در زیستان انجا جمع شود چراغ هم از اعتبار بود از کتب  
بود خاموش که در اجابت میهم این بود حقیقت بیان چرخ الحاس موهوم که در فاه عوام بود  
چون از تفصیل اینده عمارات در عرصه کاه تخت جمشید و صورتهای در آن چراغ  
حاصل آمد باید بر دایره بکارش اشکالی که وعده نمودیم در ورقه عجله و بکشم و صورت  
غیر مکرر را در آن در قد بخاریم و گفتیم که در عمارات تخت جمشید اشکال بسیار است  
وضع و بیک حرکت بر اجماع منتقدش است و برداشتن نقش که بر حاصل خواهد بود  
پس مکررات را ترک نموده از هر صنف از هر طایفه که به یک یک نگذارد بصورت کشیده میشود  
(در ضمن فائده) که در ضمن اشکال تخت جمشید شبیه آلات حرب و شمشیر و غیره  
و لک آن زمان که از ملاحظه ام گذشت نقش آنها را نیز خواهم مشهود سازم همچنین  
شاهد کل و بر یک درخت سرد را بنمایم بر صورت آلات و طرزه و غیره و لک آن  
مجرد از همه و عدد ساخته بعد اشکال تفرقه که در کتاب منجم (شبهه) آلات و غیره است



اینکه که بخواهم اشکال مذکوره را بنمایم چون یک و در حال نیست بلند در دود  
باید گذاشت مرقه اول بنده پست پنج (۲۵) مرقه ثانی بنده بیت شش (۲۶)

ولی در این



این تصویر شش پای کارت چهل ستون نزدیکش بر سقف است

بیت شش







پس از آنکه از بره داشتن نشسته بای تخت جمشید فراغت حاصل کردید زخم سمیت خود  
 که در کوه انجاست (تفصیل این است) از عرصه گاه تخت چون بجانب  
 روند و بخت دار پا صد قدم بالا رفته در کوه انجاست اینجا قطعه از کوه را سطح نمود  
 اند عرض آن سطح پست چهار ذراع است و در بدنه آن کوه که در جانب جنوب  
 غری دارد قوشش و اشکالی بر سنگ منقر است و آن بدنه ده ذراع ارتفاع دارد  
 (بیان آن صور) در بدنه مذکور شکل چهار پستون را از کوه مجسم کرده اند که خیلی مجسمه  
 است و بر سپهر پستونی دوسر کا است و بر بالای پستون دوسر بای کا و دوسر  
 آدم نقش نموده اند همه بصورت و حرکت مانند هم یعنی همه دستها را بلند کرده اند مثل  
 اینکه تخت پادشاه را بر روی دست داشته باشند و بالاتر از آن آدمها مثل  
 پادشاهی است ایستاده دست راست را بلند کرده و بدست چپ یک کمان را  
 گرفته و سر دیگر آن را بر زمین نهاده و در زیر پایش سه پله است که پای بر آن  
 در مقابل پادشاه رو به بالا صورتی است که سر تا کمرش مثل انسان است اینجا  
 اسافل اعضا پر دارد و در کوه خود را در حلقه نموده و دو بال او را است این صورت مثل  
 همان صورتی است که در کمرش در عمارت صد ستون گذاشت که کفایت آن را فرمود  
 می نامیدند نیز در برابر پادشاه مجمره ایست که آتش از آن مشتعل است و بالای  
 از مجمره شبیه قرص آفتاب است و اینکه پادشاه دست راست را بلند کرده مثل اینکه  
 اشارت بآتش آفتاب می نماید و در حالت پرستش آنها باشد (ولی مخفی نماید)  
 که اگر سلطان بنعم زان پرست بوده اند و انتم در شرح یزدان پرستی آنها را  
 پیش از این مرقوم داشتیم و بعضی کلماتشان را اینجا شستیم و نوشتم که کواکب را

دچار  
 بهی سواد  
 معانی است که باریا  
 مردکان شود را در کجا  
 که از آن  
 شد  
 مجمره  
 خود سوز داشتند و از آن  
 که سوزند  
 شد



وسایط و مرتبی میدارند چنانچه آتش را اندک بنظر بعید می آید که آتش با آفتاب  
 واجب مطلق دانند از اشخاص جزو نیست این عقیده تهای فاسده دور است اگر چه  
 در اعتقادی که بقصد رسان و اریح میان کردیم هم محل نظر و تأمل است  
 (تفصیل اندرون و خیر باین دو پستون از متونهای چهار گانه مذکوره سوراخی است  
 مربع که مثل دهن است بقدر یکدیگر کشا و کی دارد اینجا طاقی است که کوه  
 بریده اند سه ذرع طول آتش دوده ذرع عرض علاوه بر این فضائیست طاقی که چلی است  
 که چند آن متعین نیست در صفا که زمین این طاق باشد و دهنه آن  
 حوض یکدش یک حوض که میان بندی برای آن باشد و اینها مقبره اند هر دهنه  
 دو ذرع فی الجمله بیشتر طول دارد و یک ذرع کمتر عرض و عمق آنها کمتر از دهنی است  
 و مرده را در آن می نهاده اند و بر سر هر یک از آن مقبره ها سنگی انداخته بوده اند بسیار  
 بشکل نریج پستیل و لی طری که در بومست است سطح و سستی که در و بیلاست متعین  
 لیکن آن سنگها را از روی قبر برداشته اند و بکار انداخته و بعضی را سنگته اند و جهت تن  
 و بر انداختن آن سنگها که باین باشد که چون سلاطین عمر را با که در تاج و بعضی اسباب  
 حرب دفن نموده اند چنانکه حکیم فردوسی در شاهنامه اشاره باین مطلب فرموده است  
 یکی دهنه فرمود خسر و بخر بر آورده آن سپهر گردان سپهر  
 نهادند در چهلوان را بجایه کمر بر میان و بر سر رکلاه  
 انداز ای انداختن اشیاء نفیسه شاید پستکهای مقبره بار آسخته و بر افکنده باشند بجا  
 بجای نیست احوال نیز از شقی خاک و زبل حیوان چیری نیست انگشت الله الواعده  
 القهار نقشه بیرون دهنه را که صورتهای مذکوره اینجا شبیه آتش تیره بیت هفت (۲۰)

این است که بعضی  
 از طرف راست نشان  
 مخالفت است با شریع  
 انبیا و علیهم السلام مثل  
 کواکب آتش را  
 و سلاطین  
 که در شقیست و خفته  
 است

دهنه



مستور نیست  
 که این شکل من آنکال نشد  
 و است اینجا دیگر برای خدا  
 ساخته شد

آنکال

آنکال



و خمر دیگر در کوه مذکور که پیش از این مرقوم شده که آنرا کوه رحمت می نامند نیز هست  
 (این است تفصیلش) این دخمه در طرف جنوب دخمه ایست که بیان شد گذشت  
 بمقدار پانصد قدم دورتر از آن اینجا رفته تماشا نمودم از غرایب اینکه عرصه بیرون  
 دخمه و سطح و بدنه و نقوش و صور و چاری آن بعینه مثل بیرون دخمه سابق الذکر است  
 بدون کم و زیاد که گویا بالفرض و امثال این دو دخمه را یعنی نقوش و اشکال آن را در یک  
 قالب ریخته گری کرده اند اما فرقی که دارند در اندرون دخمه که تفصیل گذشت و دو قبر بود  
 در این دخمه شش قبر است (بیان این مطلب) از سفیدیان و پستون که داخل دخمه  
 میشود عرصه ایست بمقدار ده ذراع طول و دو ذراع عرض علاوه بر این فضای نرسیده صفا دارد  
 که سقف آن صفا طاق مانند است مثل دخمه سابق الذکر و در هر طاقی دو قبر در سنگ حفر  
 نموده اند مثل حوض بیان تفصیل که سابقا در دخمه اول ذکر نمودیم و این شش مقبره طول  
 هر یک دو ذراع و عرض آنها یک ذراع است این معنی بسیار شایعات دارد باینست که  
 مردم حایه بردان قدیم میدانند در عهدی قد و قامت و انرا قاتل بی اندازه  
 و حال اینکه مقبره های مذکوره که اهی بر حد قاضی آن مردمان میدهند از این گذشته بعض  
 از دریا که نگار است تحت جسد است شاید بر این مدعا است بلی شاید قدری بلندتری  
 بیکل تر و مظهر تر از ما بوده اند با بجهت بر سر این قبور نیز سنگهای عظیمه مربع مستطیل که در  
 سطح و طرفی قدس است بوده بعینه مثل سنگهای که بر سر دو قبر و دخمه اول که ذکر شد و این  
 شش سنگ را نیز شکسته و بر انداخته اند و در این دخمه با مقبره های اثری از  
 جسد آن سلاطین هم نیست معلوم بود که بعض از احشام است که در آن حوالی  
 مسکن کرده بودند که کوفته های خود را در آن دخمه جای داده و اینجا را نیز مشغول کرده اند

کبر اول و دوم  
 معرب شده است  
 که یعنی لفظ و کلمه  
 است  
 گذشت که بعضی کوزه  
 پشاست  
 مرصع  
 بروزن مجلس عالی  
 که کشف و آن را  
 کوفته



بکر اول یعنی بر کس

بکر اول یعنی بر کس

بکر اول یعنی بر کس

بکر اول یعنی بر کس

بکر اول یعنی بر کس

بکر اول یعنی بر کس

بکر اول یعنی بر کس

بکر اول یعنی بر کس

بکر اول یعنی بر کس

بکر اول یعنی بر کس

بکر اول یعنی بر کس

بکر اول یعنی بر کس

بکر اول یعنی بر کس

بکر اول یعنی بر کس

بکر اول یعنی بر کس

بکر اول یعنی بر کس

بکر اول یعنی بر کس

بر جای بدنهائی که سر یا غرقه را بر کران با بودند الحال جز بزل کوفتند و خاشاک حشری بود  
 میشود و سبحان الذی لا یدوم الا ملک و سلطان  
 نوشته بود که بعضی از آن نوشته کلمات نفیسه بود قدری از آنها را در این جای سوم  
 لعل سلطانین حصار و مردمان سبکتره را تسلی باشد این باریت العالمین بدو است  
 چند سطر بود و در آخرش نوشته بود ندین کلمات از دره نادری نوشته شد این است  
 این متن و ذکر و تعقیف و جمع المال علی المال فکر کردم است و اگر جامه که جام مرگ را  
 در کشیدی است و اگر واراست و اگر داری که داری اصل اینش در قفسه خطب  
 نقابوسیدی جسمی بقا پسیدی انسی بجای دیگر نوشته بودند اشعار اسدی طوسی است

یکی جامه زندگانی است تن	که جان دارد شش پش پش
بفرساید آخرش چرخ بلبند	چشمه سود جا به بیا به کند
بمیرد و هر آنکس که زاید دست	شود نیست چون میست و خست
کجا شد که مرگ شاد بلند	کجا هم و طهور شاد دیو بند

فیر من کف هم بجای دیگر نوشته این اشعار در بار حضرت امیرالمومنین علیه السلام  
 یا و علی علی الحب الی غیره  
 و استر و از حدیث قرن قلنا قلیم  
 نادیم صابرین بن بیه و فوا  
 این الوجوه الهی کانت محبیه  
 برداشتن نقشه پیران این عهد لازم بود چه که کفیم صوران ما منند و حمد اول است  
 برداشته شد نقشه ندون این عهد را برداشتم بر و میت و شست (۳۸)

بکر









و الساعات اوراک التیمات (از آنجمله) ایام صحایف احاکم فخلدو باجنس انعامکم  
(از آنجمله) من الزاوی اللعواو القعدوان علی النیابو کلانش بسیار است این مختصرا  
کجایش پیش از این نیست و بیشتر از اینها گفته که جمشید و دویزار و چهار صد و نوزده  
سال بعد از هبوط آدم بوده و نیز مذکور است که ششم که تفصیل آنش زدن اسکندر تحت  
جمشید را مرقوم داریم و آن این است

اسکندر رومی گویند چهار دویست و هشتاد و یک سال بعد از هبوط آدم علیه السلام  
در مملکت ایران استیلا یافت و این تاریخ مورخین باختلاف نوشته اند ولی بحدی  
قلیل مختلف است به حال زمانی که با ستر خود رنوزنی که طین نام داشت و  
بجز ابد وجودش در حالت مستی عرضه نموده که مردم ایران سالها مالکیت یونان را خراب  
و ویران ساختند خوبست بکفر و مکافات این مطلب فرمان دبی استخر را خراب  
کنند اسکندر قن در داد و در همان شب حکم نمود تمام امول مردم را بغارت برونند  
و عمارات استخر را آتش زدند و خراب نموده و تحت جمشید را ویران ساختند که گو  
این مطلب مفصلا در کتب تواریخ مسطور است هر که خواهد با آنها رجوع نماید

(مؤلف گوید) بر اهل دانش و بینش واضح و لایح است که آن عمل که از اسکندر  
سرزد نمود که از بخودی و آن بخودی نبود که از سستی درین از انسانی که خوشی است  
شراب مدام و اوقات را مصروف باده و جام دارد پیستید بآئینهای  
منع انبیاء و ایای خدا را از شراب مسکرات افشانند باینهم و سخنان ایشان باور کنیم  
چگونه میستوانیم انکار کنیم مفاسد و شروری که از شراب مسکرات میشود معلوم  
ماست علیکم بالا صاف دیده اند که هر کس که آن قطع نظر از ناخوشی و یزدان شران

ایام تاریخ  
یعنی روزهای تاریخی است  
عمر شصت و سه ساله  
بدان بر این روزها بجز  
احمال خود حاصل نمیشد  
عمر خود را طوطا می کشید  
با حال حسد  
بخش گزاران  
یعنی بدو شمشه است  
بسی معاد و عالم آخرت  
و دشمنی بر بندگان  
فصل  
بعضی ظاهر و بعضی مکرر  
یا و آن در پیش  
تقصیر در  
است  
بعضی اول خبر  
است

دو جهان چه در ملامتها از خلق می شنود و بار تکاب این عمل از کده خدائی و حرفه که دار و کابل  
می شود و از شغل خویش باز نیامد و در امر معاش حیران میگردد و چنین شخصی ناچار میشود  
اینکه هر که روی مناصبت کند و اکثر اوقات خود را بر دامن سپت و فزاید بگذراند  
و با شخص او با شتلاش محالست کند و موافقت و رزد کمتر دیده شده است که مجلس  
شرعی منعقد شود و در آن قتل نفسی یا قتل از آن جراحی یکی نرسد یا قتل اقل نزاعی واقع نگردد  
و پای رنجش میان نیاید ای کسانی که این کلمات را بینید مبادا بگویند مؤلفان  
این سخنان را از آن گویند که خود شراب مدام نموده و بخشش نبوده و کیفیت از آن حاصل  
نگرفته و با مردمان اهل محاشره نموده (بگویم) الحمد لله باینکه رنگ نبوده و نیتیم که رنگ  
شراب مسکرات چون من دانند کیفی کیفیتش را حاصل ندانم که در جوانی با کسانی که  
رنگ نبوده اند مخالطه بودم پس از این و تحال مسکت کردم و در انابت کوفتم  
زیرا که ندانم این شربت بقوم فوایدش را بگویم بوشش شنودم از آن اشخاص که گاه  
راه اند و شرب مدام نموده و ملاحظه نمایند که اهل فرنگستان باینکه شرب مسکرات  
حرام نمیدانند در این اوقات در بعضی از ممالک خود در روزنامه با اعلان کرده اند که  
اگر کسی خدمتگذار دولت باشد و شراب مسکرات را رنگ نماید موجب وجیره آن مملکت  
خواهد شد و آن روزنامه که بکمریزی و بهم بنارسی بطبع رسیده نزد فقیر موجود است  
و در آن معایب و مفاسد سی با اندازه یک جزو از کتب نوشته است بعضی از فقراتش  
این است که نوشته میشود بهترین مشروبات آب خالص کو اراست است اینک در  
مملکتها اطباء بنا بر سبب فقدان آب کو ارا صاف با مقتضیات هر یکی از شراب  
تجویز میکنند که برای برع تعلیلت آب را با آن مزوج کرده بخورند با اعتقاد ما با جهان است

مناوبت  
همیشگی کردن است  
انابت  
بخدای تعالی بازگشت  
نمودن  
من شربت بقوم  
حدیثت یعنی گفتار  
شود بقوم پس آن سخن  
عقل ایشان است مثل  
اینگ در مجلس مصیبتی  
جلوس کند اگر چه خود  
مرغبت نشود در کنار  
شرکت خواهد بود  
مقدان  
کم شدن بجز  
پارسی و بعضی با بود  
شدن  
منه



بهر است و اما مرضی که منظم خوردن شراب است نباشد فایده در شرب آن نیست  
تمامی مسکرات بود و آبی مضراست و مردمان فرزانه در باب مضرت مسکرات  
آنچه گفتی است تفصیل گفته اند و تصور فایده از مسکرات ازینش غریب نوش چنین را  
ماند هرگاه زهر را خاصیت تریاقی حاصل آید از شرب مسکرات نیز سودی چند است  
توان نمود و هرگاه شخص صافی شرب از ماهیت آن آگاهی حاصل نماید اگر هر قطره اش  
روحی تازه باشد بر آینه بکلمه صفای طبیعت از شرب آنها امتناع میکند شراب خوار  
اگر اهر و زرا ببرد و آنگاه وجه کندان فردا را نیز از مزاج میاید که از اینک بی مفاسد  
از شرب آنها بر دوز میسازد که سبب بیماری خاوندی بخانی گشته خرابی نماید مناسب  
بزرگ را نیز باریا آورد هرگاه بیدیه انصاف بگویم خواهیم دید که ظهور یاره از عقل و  
هنگام از شرب مسکرات استعمال مسکرات زیرا که در ملکتهای که شراب سایر مسکرات نیست  
و یا بکلمه دیانت منوع است مسکن آن ممالک از بعضی امراض این اند سهل است که  
قوتی البینه و تندرست هم هستند و در میان شان کسان عسر دیده باشند و در میان  
خیلی پیدا میشود که بکسرین از تحصیل معاش و ته اراک و بیخارج خودشان در غلظه اند ما  
در جایی که مسکرات با انواع پیدا میشود و استعمال آنها را نیز تعظیم حاصل آمده است شفا  
یا ندر ساله تندرست کمتر یافتند باور ندارم که یک تن از مردمان خردمند باشند  
در حق مسکرات به خلاف این رای بدید باطل از این گونه مغالات نوشته از چنان  
روز نامه دیگر و بدیده که در بسیاری از ممالک یوروپ حکم سخت در منع استعمال  
مسکرات شده حتی اینکه کارخانه های آن را حراب نموده اند این نوشته من  
خود شراب خواهر شخص بر چند شراب خوار استدعا میکند که از روی انصاف تجربه

ترباتی  
مهری که گشت  
هاتن و آبی است  
که متداوم در کشتند  
بخت و در زهر را خاکی  
با و زهر را خاکی نیز  
گویند  
دیانت  
دین داری و بر بزرگ  
است  
پور و  
فرمان است  
و پیش از این  
مستور کرد  
خدا

کند افعال و حرکات و سکنت و شاغل و بر در نکالات و مدخل و جالب منافع گناه  
خود را در حالتی که شرب مسکرات هم میکند بسنجید در ماه دیگر حال که نیکو تارک از شرب  
نیز آن مذکورات را بنجیده ملاحظه نماید که چه قدر تفاوت در عمل دارد (عزیزان مرد  
عاقل نباید با فسانه شعریه که شاعری توصیف شراب کرده باشد قریب خوردن  
مقصود شاعر چیزی دیگر بوده و معنی دیگر را قصد کرده بالغرض که مرادش خرقه طبری  
باشد خیالات شعریه شخص حسد و مندر از راه بدی برود شاعری که غزل سرای باشد  
و مجاز گویند و آخر در غزل چه بگوید جز اینکه تعریف خط و خال معشوق موهومی بگوید یا تو  
و دام در این کتاب پیش از این در ترکیب بندی سخن در این معنی منظره نگاشتم  
نمیدید که کفتم منم از جمله ایشان که گفتند که خدا خرد گفت کردن من اگر بگویند  
شراب کنندگان مسکاتی که تودیده و در مجلسشان حضور داشته مردمان خرد بود  
اند و نا ابل و برای اسکات بعضی اشعار را اینجا می آید مثل این شعر و باعی و امثال این

باده فی در هر سری شیکند	انچنان را انچنان تر میکند
کر باده خوری تو با خرمندان	یا با صنی لاله زنی خندان خور
بسیار خور و در کن فاش مساز	کم کم خور و که گاه خور و پنهان خور

میگویم آواخیالات شعر برابری با این عقلیه و لامل حسیه نخواهد کرد و من خود این  
سیاق اشعار بسیار گفته ام که در دیوانم حاضر و موجود است بسا که باز هم خواهند  
که لازمه شاعری افسانه گویند در صورتی که شاعر مجاز گو باشد ثانیاً عرصه  
میدارم بخدای که سر رشته کاینات بدست اوست اشخاصی را دیدم که آنها  
دانش سوخته بودند و خرد اندوخته از علم و فضل بیره یاد داشتند چنانچه مردمان

خیالات شعریه  
در نسبت که در این  
اشاره کرده باشند و در  
کست منطق و غیر آن حکم  
نظری که گفته اند عقاید  
تفسیرا محبت که اعا  
و اعتقاد قرار دارند  
فقرت بکن مژگی شوند  
اجتماعی و غریب و  
نرسب چون با عقل شرف  
و انحراف تو نیست  
درگاه مظهر و شادمان  
سجود و زین است  
زاده ای شود  
آتش باشد خیالات  
سجده







[illegible]

۵۲

پس از هفتین روز از تحت جمید حرکت نموده زخم در تنگی که از بخار انقباض رجب گویند  
(و نقش قهرمانش نیز خوانند) و آن تنگ که در همان کوه رحمت است که عجیب است



در پایان آن واقع شده و نقش رجب تا تحت جبهه مسافت نیز نیک است یعنی از پای تحت روبروف جنوب در دامن که میروند تا میرسند آن نقش با و آنجا دست در که در آن قدره فضائی است که چاک مثل کرباس که از کوه پس است و کوههای اطراف آن کرباس بسیار کوتاه است در آنجا سه مجلس صورت بر سنگ کوه نقر کرده اند یک مجلس در طرف دست راست شخص است هرگاه بجنب بایستد یک مجلس روبرو و مجلس دیگر در طرف دست چپ است

(تفصیل مجالس نه گانه) مجلس دست راست مسطح است که ارتفاع آن بقدر دو فرسخ و عرض سه فرسخ و نیم است و آن مجلس تا زمین چندان مسافت ندارد در آن مسطح صورت دو سوار بر پست نقش کرده اند روبروی یکدیگر و حلقه معابد که در آنجا سا بقا مرقوم شد در دست دارند سوار که در طرف یسار شخص نشسته است سوار بر سر دارد و پنج دور کردن سینه اسب حلقه های بزرگست و یکپهلوان از طرف راست اسب او نیخته که رفته آن زنجیر است سوار دیگر نیز صورت پادشاهی است که در پارچه پشت سر سینه و باد آن پارچه بار حرکت داده این پادشاه نیز یکپهلوان بر زنجیر از طرف اسب او نیخته و دامان جامه هر دو پادشاه دراز و پرازمین است با و کلاه آنها محشود و از سنگ ریزش نموده و دم اسبهای ایشان مثل این است که پاهای با شند یا دور آن ریسمانی پیچیده باشند (اما مجلس روبرو) مسطح است که ارتفاع آن سه فرسخ است و عرض چهار فرسخ و نیم در آن صورت دو پادشاه پیاده است که حلقه مذکور را گرفته اند یک پادشاه بر پیسار بزرگی بر کلاه نصب کرده و از تحت سر آن دو پارچه او نیخته پادشاه دیگر در چپ عصائی دارد و از پشت سرش نیز پارچه

کرباس  
کرباس را تا کشت  
کرباس با کلاه است  
و بعضی در بار و جلوه خانه  
نیز آمده اند  
بعضی موقوف به کوه  
و بعضی که بعضی با پیاده  
در درجه است  
و در پارچه  
پایان کعبه بند است  
که در متن کتاب تفصیل  
آن مرقوم شده  
است

آویزان و در پائین آن دو پادشاه صورت و طفل نزد سال است یکی کلاه بر سر دارد و دست راست را بالا گرفته و دیگری سرش برهنه و در دست راست عصائی دارد و در دست چپ یک پادشاه دو نفر ایستاده اند در دست یکی الت کس بران است و دیگری دست راست خود را بالا گرفته و دست چپ آن مثل این است که در پارچه باشد یا اینکه دست را در آستین کشیده و پنهان داشته و قدری دور تر از آن دو نفر شخص دیگر است که با پشت اشاره میکند به یکی که در آن خطی است بجهت پهلوی و این شخص نیز از آنجا پس نقصان سنگ کوه نقش کرده اند اما پشت سر پادشاه دیگر که سینه است که نموده اند و در عقب ستون صورت دو نفر است که آنها پشت ساشا نموده اند یکی از آنها نیز با پشت اشاره میکند بجائی این عرصه مسطح تا زمین نرسد و در آن دو دست با آنها میرسد (اما مجلس دست چپ) در مسطح است که ارتفاع آن سه فرسخ قدری بیشتر است و عرض آن چهار فرسخ و نیم و این مجلس نیز در یکت در آن مسطح صورت پادشاهی است که سوار بر اسب است تاجی بر سر دارد و در تاج نصب نموده و در پشت سر نیز دو پارچه بسته و باد حرکتشان داده و طوقی بگردن دارد و دامان جامه اش چین چین است پاور کابش محمود ناموده شده و دنیا که دو پارچه بر پشت کفش یا رکاب کرده زده بوده و بر پیشانی اسپش پر کوه چله زده شده و سه تهم که بر سر آتاکویت از بغل اسب او نیخته و در سینه اسب آن چند سطر خط بسیار ریزه همچنین مقابل سینه اسب در متن مجلس طوری چند و چهاری که ده اند بجهت پهلوی و یونانی و در عقب سر آن پادشاه صورت ده نفر که نقش نموده اند همه ایستاده و در دست دو نفر از آنها حربه ایستاده اند

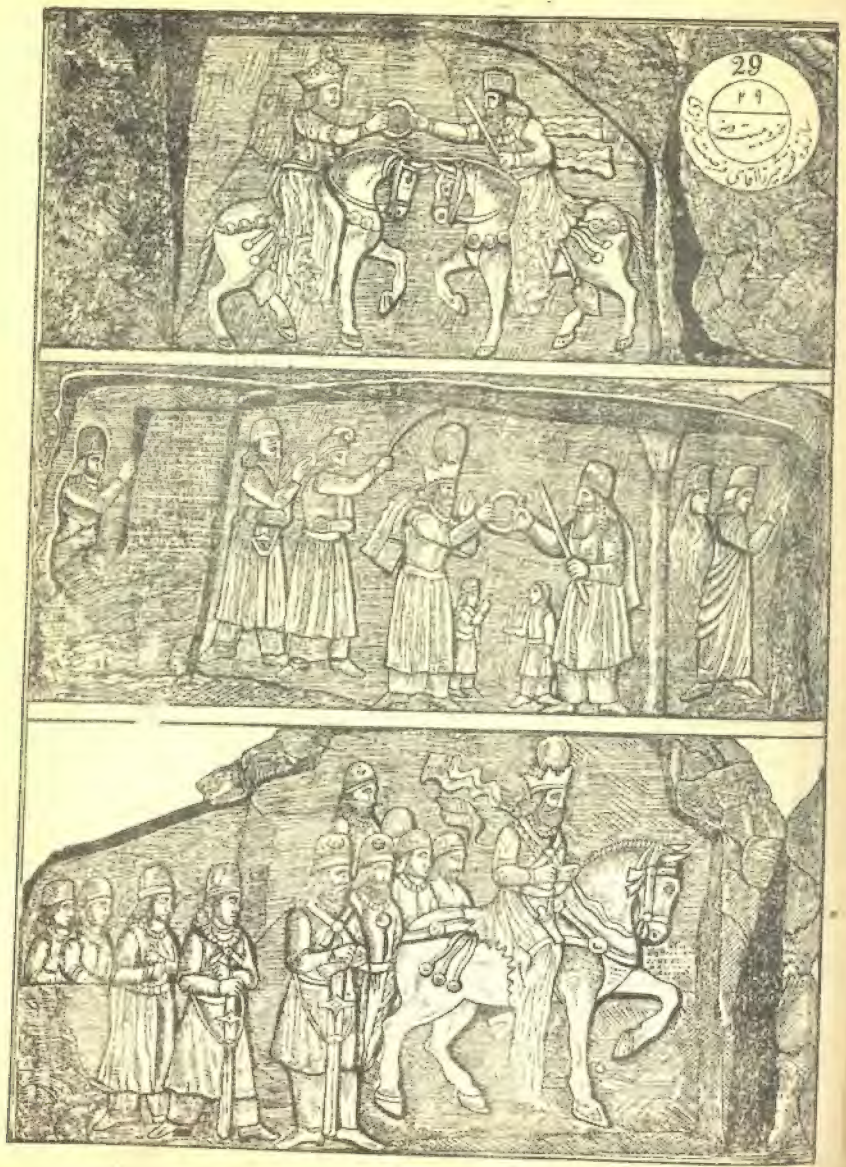
در پشت سر  
این پادشاه است  
جای پای و کفش صورتی که در  
مجلس از مجلس نشسته  
است که بعد از این  
خواهد آمد و آنجا که در  
در آستین کشیده  
مستور و معلوم  
نکردند  
است و معلوم  
نکردند  
پایان سوره است  
که مذکور شده  
است



که بنده آنها را بکمر بستند و بگردن دسینه شان کردن بند و طوق است و در کلاه بنفشه  
 نشان است و دو نفر از آنها نصف تنشان در پشت جایلی است که نقش شده  
**فصل** در باب ترجمه خطوط مذکور که در درو مجلس نوشته شده (خطوط مجلس بروج)  
 از ترجمان معذوریم زیرا که اقتدر آن خطوط محو نبوده و از سنک ریزش کرده که در دست  
 معلوم نمی شود و اشخاصی که از ترجمان ربطی داشته اند این را دیده اند در کتاب خود  
 ترجمه درستی ننموده اند مگر از هر سطر چند کلمه را بفیله و از این کلمات خلاصه یافته اند  
 که مذکور شد (آن خلاصه این است) که پادشاهی که نامش از سنک محو شده بود  
 من شاه شاه اسپتم و بسیار جا پاد اگر قتم و این دین زردشت را که از میان رفتند و خطا  
 ساختم و روح دادم و شری هم از طریق دین زردشت را در اینجا بنسک نقش نمود  
 (مؤلف گوید) آنچه بنظر فقیر میرسد این پادشاه باید اردشیر بابکان باشد زیرا که در  
 زمان سلطنت آن پروان زردشت در طریق خود مختلف شده بودند بچندین فرقه و  
 سایر مردم هم بنای بت پرستی را گذاشته بودند اردشیر که کورس از انتظام کاسطنت  
 دین زردشت را روح داد و بت پرستی را منسوخ کرد که تفصیل در کتاب تاریخ مکتور است  
 (ترجمه خطوط مجلس دست چپ که در متن و در سینه لب بخط پهلوی و نانی است)  
 این است صورت او در زرد پرست خداوند کارشاپور شاهنشاه ایران و غیر ایران  
 حاکم از جانب خدا پسر او در زرد پرست خداوند کار اردشیر شاهنشاه ایران حاکم  
 از جانب خدا پسر خداوند کار بابک شاه انتی (مؤلف گوید) از این ترجمه  
 تقریب معلوم میشود که مجلس رودر که مذکور شد همان اردشیر بابکان باشد نقشه  
 هر سه مجلس مذکور را در یک و در قدردان شتم به نزهت و نه (۲۹)

جایلی است  
 مثل اسکورت و در  
 یا طاق را کشیده  
 و آن دو نفر را در پشت  
 آن قرار داده باشند  
 که اسافل آنها  
 ایشان باشد  
 سینه  
 اردشیر  
 که در کلاه  
 که نام خداست  
 و معانی دیگر دارد  
 که اینجا مقصود  
 عین  
 شده

پایان نوشته





چون از نقش معروف نقش رجب فراغت حاصل شد حرکت نموده رقبه بگانی گشت  
نقش رستم است نقش رستم در طرف جنوب تخت جمشید است بر بروج فرخ دور  
از آن و دیگر از نقش رستم گویند بی معنی است و ما سابقا در این کتاب ذکر نمودیم که  
ایلی دیات و روستاها هر صورت قوی یکی را که بیند از نقش رستم میخوانند  
با نقش رستم مذکور در کوهی دیگر است غیر از کوه تخت جمشید که سابقا آن را گفته  
میامیده اند زیرا که مقبره سلاطین در آنجا است که مذکور خواهد شد و ایلی آنجا  
این زمان آن کوه را که حاجی بابا گویند بجست آنکه دیهیمی باسم مذکور قریب  
بان کوه واقع شده و قطعه از آن کوه را که نقش رستم بر آن جاری شده اقامت  
میامند یعنی کوه سفید و در پایین کوه مذکور کوه تخت جمشید رودخانه سیوند است  
که سابقا نامی از آن برده شد

اما تفصیل نقش رستم قریب بر زمین قطعه از کوه را صاف نموده اند که در آن  
نقش دو صورت است ارتفاع آن مسطحه ذرع فی الجمله کمتر است و عرضش سه ذرع  
و ارتفاع از زمین تا پای آن صورتهای دو ذرع و یک چار یک است (خلاصه) در آن  
صورت دو نفر سوار را نقش نموده اند که در دست یکی از آنها حلقه ایست آن دو  
در از نموده سوار دیگر دستش بسوی آن حلقه برده (این همان حلقه معا به و چیت)  
لباس و جامه های آنها بسیار بلند و دامن دار است سواری که در طرف دست راست  
واقع شده تاجی برپس دارد و سواری که در طرف دست چپ است پری بسیار  
بزرگ برکلاه زده و یک نفر پیاده عقرب سر آن آلت کس بر آن دارد و دو نفر هم پشت  
نم اسبها بک افاده اند یکی زیر پای اسب یک پادشاه دیگر زیر پای اسب پادشاه دیگر

نقش اول نشان دارد  
سابقا گفته شده که  
بست و پشت جمشید را  
گویند  
حاجی بابا  
دیو است دور از  
نقش رستم مذکور در این  
محل از آن کوه مذکور  
آنجا ریخته است از  
دخه و تجارتی که  
ترشیده و اند  
در آنجا خطی  
نقش نموده اند  
بجمله پهلوی







بصفتی غافل است  
 ایضا از باب تفهیم  
 اسم غافل است  
 بگویند  
 بجهت آنکه قلم را  
 ایشان نشاندند که خدا  
 مخلوقات و تخیل کرد و او را  
 بجای آن  
 فرغانه  
 چندی که در هر  
 طریق تشریف می فرستاد  
 مثل آنکه مشیت غافل  
 ساخته و مانند که غافل  
 الهی اند و غافل اند بجهت  
 حرکت و انتقال حلول در  
 اجسام و بعضی از ایشانند  
 مشیت خدای که قائل شده  
 باشد که خدای تعالی جسمی  
 نه مثل اجسام و حرکت  
 گوشت و دفن است اما  
 نه مثل گوشت و دفن کردن  
 و از برای او اعضا است  
 و گویند جاز است مخلصین  
 و زیارت کنندگان او را  
 که در امضا یافته اند  
 کنند  
 تعالی ربنا عاقبتون

و لیکن آنچه محال بخاطر رسیدن این است که آن پارچه درشته با سوزی بند باشد زیرا که  
 کیوان اکثر سلاطین علم انبوه بوده و از او دستپسته کرده بر دوشانشی انگنده آویخته  
 می ساخته اند و بواسطه انبوهی محتاج به سوزی بند شده اند و سوزی بند پارچه پنبی بود که  
 بر سر بسته و از عقب که میزدند تا چون حرکت نمایند یا سب به و مانند مویشان  
 و در هم نشود و آن سوزی بند و ماله داشته و از پشت سر انگنده می شده  
**فصل پس از مراجعت از سفر مرد دشت و غیره که ترجمه خطوط معنی و پیروی پر ختم**  
 چون ترجمه خطوط نقش رستم را بدست آوردیم مطابق بود با ترجمه که شخص انگلیس سابق ذکر  
 نموده و است ولی حیرت دارم از اینکه بر اسب سوار دست راست و فوشت  
 این صورت خدا است چگونه میتوان برای او تعالی صورت تصور نمود گمانی که از برای  
 مسطور است خالی از حکمت نیست و عقل تصدیق ندارد باینکه شخص حکیم برای خدای تعالی  
 صورت تصور کند طایفه از یهود و فرق از عاتقه اند که آنها را مجسمه و مشبه خوانند عقیده  
 ایشان این است که خدای تعالی سر و دست پا دارد و باینکه این بی البطالانست که اگر  
 جسم باشد محتاج بمکان چه اید و در هر محتاجی چار مکن است واجب و بر این سوار کتب مشایخ  
 در این معنی اقامه کرده اند که اینها را کجایش فکر آنها نیست و حقیم خبر نمانا السید استاذ  
 الرشید جناب شیخ مفید قول القدره و شکر الله سید از فرقه مذکوره سوال نمودم آنجناب  
 مختصری از کتب علماء در صفت مرقوم نموده باین بند مرحمت فرمودند این است  
**بیانیه در اعضا و طایفه مجسمه**  
 آنچه معلوم گردیده آن است که مشبه و مجسمه از اهل اسلام در اعتقاد و کفر و در  
 شریعت فرقی چندند مثل آنکه بعضی از اتباع ابو خنیف و برخی از اصحاب مالک

سپیدان  
 در زمان حضرت مسافر  
 علیه السلام بود و در  
 سلطان در سینه کعبه و  
 شخصت مجری است  
 و بعد  
 و بعد و است  
 و بعد  
 نعم از راه دینی  
 احوال است و بعد  
 است  
 و غایت  
 و غایت و غایت  
 در کتب و در غایت  
 در آنجا ادب است  
 و بعد

و جمعی از مردم شافعی و مجتهد شیطان توری و احمد بن حنبل الی غیر ذلک میباشند  
 و ایشان از برای خدای تعالی جا و مکان اثبات نمائند و این بجهت آنست که خدا  
 ایشان هر چیز را که جا و مکان نباشد محدود بود و گفتند که خدا بر عرش نشسته  
 و پایابر کسی نموده و از برای او جلا اعضا اثبات کنند شخصی از کبار ائمه شیطان  
 که جمعی احادیث نزد او میخوانند از او پرسیدند که خدا اعضا دارد گفت بل جلا  
 اعضا دارد چنانکه ما داریم مردی در آن میان اشاره بعورت خود کرد آن شخص گفت  
 این را نیز دارد و از او پرسیدند که کتاب روایت کنند که از رسول خدا پرسیدند که  
 خدا از چیست گفت از آب لیکن نه از آب زمین و نه از آب آسمان بلکه از سبزه  
 و او را به او سینه نام عرق کرد پس خود را از آن عرق آفرید و گویند از عبد الله بن عمر  
 بن عاص روایت شده که رسول خدا افرو و ملائکه را خدا از سوزی پنبه و دستهای  
 خود آفرید و نسبت باین عباس دهند که گفت رسول خدا از مودر خرمز و خدا از شتر  
 و خدا را ویدم بصورت جوانی و محمد سوزی جامه زرین پوشیده بود و گویند خدای تعالی  
 شب آفرید بر خری نشیند و بر زمین آید و از عابدین سبزه روایت کنند که خدای  
 تعالی بر اشتری نشسته و پیراهنی زرین پوشیده و در عرق در عرقات فرو داده  
 و گویند در اصفهان یکی از فقهای مشبه بود و پاره از شتر در حقه نموده و بنگ  
 و بعد از آن بخورد داده میگفت چون احمد بن حنبل بجهت رفت خدا را در عرقات دید  
 بر اشتری نشسته و جامه زرین پوشیده احمد او را شناخت و در آن شتر او  
 خدا شتر را بگفت و در رفت پس پاره از شتر آن شتر در دست احمد بماند و این  
 این شتر است و هر گاه یکی از مشبه چار می شد زری چند نزد آن شخص میفرستاد



بالعجب از چو  
عادت است  
تربک است  
بهر اول و در اندیشه  
جمع تربک است که بخت  
باطل و بخت بی فایده  
باشد  
است و الله اعلم  
خدا که است و بخت  
نزد الله است  
و زاننده شده است  
نموده است از برای او  
شش و مانند چرخ ازین  
است و ازین شده است  
می آفریند آنچه را که نخواهد  
جهان و آخر آن و خود جسم  
نیست صورتی بندد  
آنچه را که نخواهد و خود صورت  
شست تربک است  
و بگردد است نامهای او  
از آنکه از برای او است  
باشد آن خدا عز و جل  
بخت نماند او بخت  
است شش و چنان

پس آن شخص آسمه را برداشته بخانه پادشاه میرفت و این شهر را در کلاب فرو برده و آن  
کلاب را برنجور میداد و پاره در وی میباید و گویند شی که رسول خدا بمعراج رفت و آن  
به نشیند کوزه پوری در آنجا بودایش بکوزه برآمد کوزه بشکست خدا دست دراز کرد و  
روی او را بگردید و گفت کوزه باز فرست و درای خود را بستان و گویند شخصی  
معاذ رفت و دید طعام میخور و از او پرسید که خداوند را خوردنی و آشامیدنی هست  
گفت بلی چنانکه شما را هست ای غیر ذلک من ترایتم و منقر یا تیم و گویند بانی این  
مذهب در اسلام از یحیی بن محمد بن احمد بن حنبل و صفیان ثوری و داود اصنافی  
و بعضی دیگر شده ده آن مذهب سابقا در سایر فرق از قبیل یهود و غیرهم بوده و هست  
(در لغت گوید) در کتاب اصول کافی است که شل در این باب بحدت شتر  
امام حسن عسکری علیه السلام عرضه کرد و آن حضرت در جواب او فرمود  
الله واحد احد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفو الله خالق و پیش خلق و یخلق تبارک و تعالی  
تعالی یا شایعین الاجسام و غیر ذلک و این سخن بحدت و تصور زایش و پیش صورت  
جل شایع و تقدست است و آنرا که چون که شایع بود و غیره پس بگفته و چون  
التمیز البصیر

(خلاصه) چون ارویثه معتقد دین زردشت بوده و زردشت هم مجتهد نموده  
لذا احتمال میسر آن داد که مرادش از کلام او زردشتان باشد زیرا که بغیر از اینکه سابقا  
گفته این کلام معنی خدا هست نیز معنی پستاره مشتری و نام ملکیم آمده شاید مراد  
یکی از این دو باشد الله تعالی بجز العالم بخاک الاله (بهر صورت) نقشه  
آن مجلس را برداشتم در دفتر بمره سی (۳۰)





از نقش رستم که میگذرد بمقدار چند قدمی در همان کوه بمسقطه دیگر چند نفر صورت بعضی بر  
 فاصله آن مسطحه تا زمین تپا و زرد و ذریع است (تفصیل صورتها) صورت پادشاه  
 پیاده در میان که گویا سوار بر دگر و گاوین باید بر کلاه خویش پری نصب نموده عصا  
 بدست گرفته لباس را بسته بدوین چین در بر دار و کسواش خیلی انبوه است و  
 بر طرف پادشاه چند نفر ایستاده اند که از کمر تا پای آنها پیدای نیست مثل این است که  
 پشت دیوار درگاه یادست اند از عمارت باشند بعضی از آنها دستها را بالا برده  
 بآنکشت اشاره میکنند و کسوی آنها انبوه نیست ولی تاپیده است و بر کلاه ایشان  
 نشانی است و یک نفر از آنها که در آخر جمعه است و در طرف دست چپ پادشاه  
 واقع شده قافش سرانمایان است و آن پشت پادشاه کرده و میرود اما صورت  
 برگردانیده و بر شانهای آن نشان و علامتی است مثل نشانهای که سرتیپ یا  
 سر یگان این نشان بر سر شان میگذارد و چنین بنیاید که این شخص از صنف آن تخت  
 نباشد چون مجاری صورتهای مذکوره را خیلی بد نموده اند بلکه طراح آن نیز اتیانزی  
 لهذا از برداشتن نقش آنها چشم پوشیده اکتفا همان تفصیل نمودم که گذشت  
**و ذکر و خمد بایستی که در نقش رستم است**  
 از نقش و صورتهای مذکوره چند قدمی گذشته در آن کوه سه دخراست بر دایره  
 روی آنها سمت جنوب شرقی است و یک دخمه دیگر نیز قریب بآن سه دخمه است  
 که روی آن سمت جنوب غربی است و این دخمه طوری واقع شده که وصول بآن  
 محال است دست رسی بآن نیست و کوه مذکور فسطوح و دانند دارندیت بلکه مسطح  
 (ارتفاع آنها) از مسطحه ای که تا بسور آن هر دخمه ذریع است (یعنی خفته نماد)

که بر کلاه افشاست  
 شبیه بطلال ماه است  
 بر شانی و دوش  
 نشان است که در این  
 فرمان دارند  
 نشانهای که  
 بر شانهای آن است  
 نشان دوش آن  
 که در دوش آن است  
 نشان را در این  
 است  
 نشانند  
 نیست



قبل از آنکه این قبر نسبت برودشت بروم از بعضی بی شنیدم که در کوه نقش رستم خند  
 است که کس را دست رس نیست تا پانی در آنها گذارد و حال است که راه وصول به  
 قبال باید مگر اینکه بعضی از اهالی برودشت هستند که گفته اند بالای آن دهنه بامیسه  
 بر کس بخوابد مبلتی معین داده بوسیله بند و طنابی ادا را بالا میکشند پس از نماش فرود  
 میاورند و نیز شنیده شده که دو سال قبل از این شیاجی از اهالی یوروب در آن مکان  
 رفته بنحیفی ساخته و بوسیله نخیتی در آن دهنه با قدم گذارده و دهنه از صورت دهنه را بر روی  
 یک بر داشته (بیان اولک) صورتها را که منظور بر احوال است سخت از کوه و غیا  
 شست و شوره و خشک ساخته پس بار و غنی آنها را چرب نموده انگاه کجای خوب سیاه  
 نرم و لایق را با آب سرشته نزدیک بر بستن کج بر آن احوال زده و با آب بتانی کج گشت  
 نموده بعد از چند دقیقه تا بنور رطوبتی در کج بوده با کار و کج را تخمه تخمه بریده و از روی احوال  
 برداشته و حال کج که عکس صورت بر روی کج برداشته شده یعنی هر جا که روی کج  
 تخته داشت بر روی کج تقریباً نموده و بالکس بالکس (بالجمله) این قبر خند  
 اشخاص مکرور با اتفاق در آنجا برده و بیل معین را داده تا از زمین بد آنجا با صعود دم  
 ابتدا آنها بالا رفته از مشاهد رفته نشان بالا تو حشی داشتیم چه جای اینکه را بالا کشند  
 (محل) طنابی که برده برده بود از بالا بر نموده و دهنه دیگر که پایین بودند آن طناب را بکمر و شاک  
 محکم بستند و دهنه را بالا میکشیدند با هزار کوه و شست که از بر ایم دست داده بود  
 چون در آن بلندی پستتر کردیم هرگاه نظر بپایین کوه و بجانب صحرائی افکندیم و  
 بروشتم می افروخته اند چشم از نظاره صحرائی پوشیدیم صورتها را که در جلوه  
 دهنه بود عینه مثل صورتهای جلوه دهنه های تخت جمشید است و تغییر بی آن صورتهای

نقش رستم  
 در اصل محال بود  
 لام از غلام شده  
 کسی است که می  
 بند یا نه بان یا نخیتی  
 از کوه بالا برود و فرود  
 آید و این کار را به نیت  
 کوه بر شکران سید  
 بر جسته  
 بر جسته و کوه  
 پشت کرده این  
 کوه رستم که این  
 فرود رفتن

چنان صورت پادشاه بر روی پله های سه گانه در آشفتن کمان در دست و صورت دیگر که از  
 لاکر انسان و اسافل اعضایش چون مرغ و بال کشاده و صورت قرص آفتاب و چرخ  
 و علامت ستونها و صورت آدمهای زیر پای پادشاه که دستها را بلند کرده و تحفه  
 گرفته اند تمام بدون کم و زیاد مانند دهنه های تخت جمشید که کو با یک استاد ساخته باشند  
 از روی دهنه های تخت جمشید نقشه برداشته در اینجا بکار برده باشد و تفصیل طرازی  
 آن صورت را چون پیش از این نگاشته ام اینجا حاجت به بیان و تفصیل نیست (خلاصه)  
 داخل دهنه شدیم در اندرون دهنه نیز همان طاق و همان رواق و همان مقبره و همان  
 روی مقبره که در دهنه های تخت جمشید است الا فرقی که دارد مذکور خواهد شد  
 پس از نماش باز بوسیله طناب به پهلوی دانه و آن اشخاص پائین کوه حایل داشتند و چنان  
 از افتادیم می نمودند و در دو دهنه دیگر هم همین قاعده بالا رفته و فرود آمدیم ولی این دهنه هم  
 کمتر بود و صورتهای جلوه این دو دهنه نیز مانند دهنه اول بدون فرق است  
 (تفصیل اندرون دهنه و فرقی که با هم دارند) دهنه اول که نسبت نقش رستم است در  
 آن طاق و صفحه ایست که جای دویست را در سپینک خنجر نموده اند و دهنه دوم  
 به همین دهنه سیم فقره دارد که مقبره نه نفریت است و سنگ روی قبرهای دهنه  
 مذکور را نیز بر داشته و بر کنار اکلنده و شکسته اند و در آن قبور هم مانند قبرهای دهنه  
 تخت جمشید پرا خند جلوه و خاک و خاشاک است و در جلوه دهنه سومی در اطراف  
 و جواب صورتها از بالا تا پائین خطوط بسیار نقش نموده اند بجز میخی و حجار می نموده اند  
 وقتی که از صاحب نصاب انگلیس که از اهل سیاحت بود با هم گفتگوی در نقش داشتیم  
 مذکور میکرد که دهنه سومی در آنجا را دارا ساخته و یکی از آن قبور که در اندرون دهنه

چند  
 بنشیند می خرد  
 اندک  
 باضم کشته  
 دگر دال و کوراف  
 است  
 مرادش در این  
 سردار است  
 بود  
 شد



فرموده اراست که از خطوش معلوم گردیده و نیز میگفت و خمد اول اگر چه خلقی ندارد  
ولی از فرقه و از تاریخ اگر بزی معلوم است که مقبره فریدون منج است که از ترا چشیده  
بوده استی زمانیکه در خمد اول بودم و تماشای اینجا را می نمودم دیدم بر روی سنگی تجلی منج  
یکی از باالی ایران که اسم خود را عبید الله مترجم و منشی رقم کرده مرکب نوشته بود که در سنه  
یک هزار و دو ست و هشتاد و هجری با اتفاق یکی از صاحبان انجلیس آمدیم در اینجا صاحب  
مذکور را فرموده این اشعار فرمودی را بر این سنگت بنویس نوشته

فریدون زگاری که کرد آید	تخت این جهان را بدست آید
فریدون فرشته فرشته شود	ز خود و ز غمبهر سرشته نبود
باد و دهرش یافت این نیکوئی	تو داد و دهرش کن فریدون توئی (آتی)

از تقریر این شخص انجلیس و حکم آن بخار شش اشعار مذکور چنین بر می آید که آن نیز این شعر را  
از فریدون سیدالپشته و احتمال هم دارد که سیتاح اگر بزی سابق الذکر از این شخص شنیده  
باشد که این دهر فریدون است و هم محلی است که بر فرض بودن آن دهر از فریدون  
و خالی از خیال گفته نویسنده و اتفاقاً متضاده و متعارضه واقع شده باشد و محلی که  
از اینها که گفته اند و گفته ایم نباشد الله اعلم دیگری در آن دهر از شیخ سعدی نوشته بود

مشقت نیز و جهالتی داشتن	گرفتن تبشیر و بکذا داشتن
که را دانسته از خروان عجم	ز عهد فریدون و ضحاک و عجم
که بر تخت و کفش نیاید زوال	نماند مگر ملک ایزد تعال

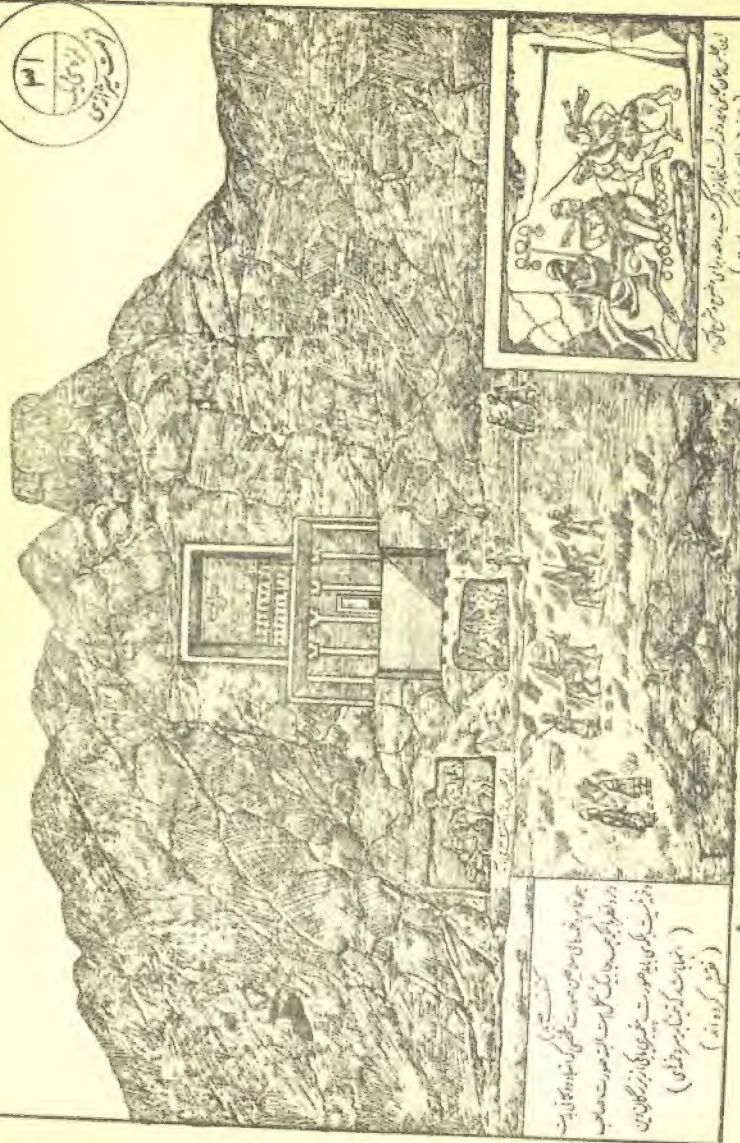
چون پروان آن سه دهر مذکور به حسب ارتجاع و عرض و نقوش مثل هم اند اگر چه نمودم  
بر بداشتن و دهر سوم که خطوطی بر آن منقوش است آن بهر هسی و حکمت (۳۱)

نویس  
لقب فریدون  
دیده دوی مردی  
و الله و فرزند  
صاحب نقاشی  
است علامت خوب  
و بخور راوی کسبت  
دیده  
مصادف  
در لغت معنی پشته  
و این صریح است  
و معنی متعارف نیز  
استمال شده  
همان چشیده  
است

۱۴  
کتابخانه



صورتی که در کتابت این کتاب در این کتابخانه است



(نقش کرده اند)  
(نمایند که این تصویر بر روی سنگی است که در این کتابخانه است)



**فصل مستوفیت که در این کتاب هر جافصلی است مطالب مشهوره در آن است**  
 مراجعت از مغربی در حضرتش شده و طبعی کتاب گردیده از جمله آن مختصات ترجمه  
 خطوط یحیی و پهلوی بر اجمار است بتضمینی که گذشت و از جمله آن ترجمه با ترجمه خط  
 است که در دهم ذکر کرده است (یعنی دهم سیم) و خط یحیی است از اخبار قوم میشد  
**ترجمه خطوط دهم سیم در کوفه نقش رستم**  
 خداوند بزرگست اورمزد که این دنیا را آفریده است و آن آسمان را آفریده است و  
 آدم را آفریده است و آسایش و راحت از برای مردم آفریده است که در این کتب را  
 پادشاه کرده است یک تن و احد پادشاه بر جمیع مردم است من سیم دارم  
 پادشاه بزرگ و شاهنشاه حاکم ولایات تمام طوایف و هم دورتر از این ولایات  
 پادشاه این جهان بزرگ پسر ویشتاسپ پسر جمشید فارسی و قبی که می سپه اری  
 میدانی چه قدر در لایها بودند که پادشاه دار پس در آنها سلطنت میکرد و نگاه  
 کن باین نقش باین که تحت مراب میدارند تا آنها را بشناسی اوقت هم هنوز شمشیر  
 داشت که تیر مرد فارسی تا دور میرسد و هنوز نخ اخی داشت که مرد فارسی  
 از ایران مجادله با کرده و جنگ نموده است و از پس پادشاه میکود این کار را  
 که کردم همه از غایت اورمزد کرده ام اورمزد از برای من حافظ بود تا و سیه که  
 کار را تمام نمودم اورمزد مرا خط بخت و طایفه مراد این ولایت را و این را از اورمزد  
 القاپس یکم که بمن بخشید ای انسان فرمایش اورمزد این است که کار بد میکنی  
 و چیز خیال کنی از راه راست خارج نشوی و کنه نخی است  
**چون در دامانی که مذکور باین دهم در جالی چند صد تنهای متعدد منقوش**

که در اینجا با نموده ایم  
 از قول قدیمی فرستاده  
 است و در بعضی از کتب  
 دیگر نیز این ترجمه را یافته  
 دیگر کرده اند بطور بسیار  
 داشتند با شد دل فرستاد  
 مطلب تغایر بی نیست کرد  
 الفاظ آن نهایت مطلب  
 انهم پس پیش است و در  
 ترجمه های دیگر در این کتاب  
 نیز این طور واقع است در  
 هر حال منتقصی به اصل  
 مطلب نیست  
 و پیش  
 پیش از اینها تکمیل  
 و معنی آن شده و همین  
 کارش این جایشگاه  
 حاضر است که آن کلمه را  
 جستجو نوشته یعنی بجای  
 و او با وجود زنده این  
 تزیینات و اسطوره ای  
 است که در بلاد دانسته  
 حرفی بگفته اند  
 کرده و  
 پیش  
 پیش از این گذشت  
 که چنانچه فیض زیارت است  
 و  
 مرده و زنده است  
 اش را با این کتاب  
 که کلک است و بسیار  
 و در این کتاب



برسنگ است بیانی از آنها باید بود و نقشه بعضی از آنها را باید کشید انشاء الله تعالی  
 محاذی و خند اول متصل زمین مجلسی است که ارتفاع آن دو فرسخ و عرضش چهار فرسخ است  
 در این مجلس صورت دو نفر سوار است که با هم جنگ میکنند یکی از آنها با نیزه زده است  
 سوار مقابل خود را و سوار مقابل نیزه زده در دست دارد ولی ایشان از عقب نیزه خود  
 و آن سوار اول که به نیزه وطن زده است در زیر شکم درافوی اسبش بر زمین کپله با  
 او خنجره از یک طرف گفل آن اسب دو کپله بزرگ بارشته بلند نیزه آویزان است در  
 تنای این سوار مردی است که آن هم سوار است در دست علم غری دارد و آن  
 علم چوبی است که بر سر آن سبزه نهاده اند و دو کپله از آن آویخته اند و در پشت سر  
 هر یک از آن دو نفر که با هم مجادله میکنند دنیا که کیسه نو از آن است  
 در این حال که تحریر این مطالب مشغولم بنظر رسیده که آن شخص سلاح اگر نیزه را بکند  
 در وقتی که تفصیلی از نقش رستم بیان میشود ضحاک گفت که در اینجا بر سنگ صورت  
 جنگ اشکانیان را کشیده اند ظاهر امر آن شخص اگر نیزه را بکند و کور بود و نیز  
 مجلسی دیگر که بیانش خواهد آمد و باید همچنین باشد زیرا که این مجلس جنگی  
 که نه از آن مجلس نقش رستم و غیره است و گفته که نقش رستم صورت اردشیر بابکان  
 دارد و اردشیر بابکان از چند ساسانیان و طایفه اشکانیان قبل از آنها بوده اند و جنگ  
 مجلس جنگ که کور را بخواهد و محو شده که اشخاص بی تمیز محال است که بدقت نظر  
 نگذارد آن صورت را از چهره و اسب را از آدم برانند شناخت مگر آنهایی که از این  
 در آشی بهره داشته باشند و بعلاده اینکه آن صورت نابود و محو شده و طرح آن  
 و تجاری آنها در نهایت بی و بی تمیز نیست و جهت این است که اشکانیان

سوار مقابل  
 با دست قتل است  
 انان با خنجر در پشت  
 است که با نیزه  
 نیزه را به هم خنجر  
 به هم که با دست  
 فاش است آن جنگ  
 ولی در صورت جنگ  
 خردان که اشکان  
 طرف مقابل این را  
 فدا می کنند و کشتن  
 که کشتن به هم  
 نیزه شده است که  
 روی می دهد و این  
 قرین شدن دلیل است  
 زیرا که کشتن است  
 و کشته به هم در  
 صورت و کشته و کشته  
 از اشکانیان جنگ  
 که کشته شده اند بر  
 است و این قرین  
 طایفه اشکانیان  
 اند

افزون

از صنایع لطیفه بکلی بهره بوده اند و الهای با جاد است اعلیه عالی و توش متنازه و  
 هر چه صورتش از آنها در عالم باقی مانده و با جاد و خشن و بد و ضعیف و نامر و طراحتی  
 و تجاری غیر متنازه است بنا علی بن ازب و داشتن نقشه آن مجلس جنگ چشم  
 پوشیده و کتابه که کشش نموده اند  
 چون نامی از اشکانیان برده شد حصری از پنجه و نام و سلطنتشان در اینجا مرقوم شد  
**در ذکر اشکانیان**  
 چون اسکندر بر ملک علم استیلا یافت و شکم گردید شاهزادگان که انبای ملک  
 خرس بودند همه را محسوس گردانید و آنکه که غنیمت بجانب هندوستان داشت  
 از ارشاد حکیم مشورت نمود که در حق شاهزادگان ایران چه حکم را دارم حکیم فرمود  
 اگر ایشان را در انبای و مطلق العنان کنی و در غایت که قتل بر پانده و در مملکت را متضرر  
 شوند و اگر خوشان را بر برتری از رسم عدالت و انصاف و در است که بی گناه  
 کشته شوند پس همان که هر یک از آن ملک زادگان را و لاتی دمی و مکرانی  
 آنجا را تفریق بوی کنی و بیکدام را بر دیگران ترجیح دهی اطاعت میکند که را  
 بکنند و چون با هم مؤلفت نداشته باشند با تو هم مخالفت نخواهند ورزید  
 اسکندر هم چنین کرد که حکیم فرموده بود و خود بنده و پستان و دیگر بلا گرفت  
 این بود که ملک الطوایف شد چون اسکندر وفات یافت شخصی از اهل روم  
 (آپشمن) نام داشت و بعضی مورخین او را (سلوکوش) نامند  
 و در کتب تاریخ ایرانی (بلطش) نیز پند آن یکی از سرداران اسکندر بود  
 و وارثش ملکش خوانده بود و در مملکت شام و بیت المقدس و بابل حکومت داشت

اشکانیان  
 آن جهت که  
 اسکندر و این جنگ  
 از او و در این جنگ  
 و بعضی که گفته اند  
 بود  
 مشهور است  
 که بختش  
 بود و در این جنگ  
 قوتش و با وجود  
 است  
 سلوکوش  
 بنام سپین ملوک  
 مشهور و در مملکت  
 آری مشهور است  
 و او سپین ملوک  
 است  
 و بعضی  
 و در این جنگ  
 سلوکوش  
 و در این جنگ  
 و در این جنگ

بسی







114

(چون تفرقات است حال برعکس باصل مطلب خود)  
از مجلس جنگ اشکانیان که گذشتیم خاندی و دودوم مجلسی است قریب پیرانی ستاع  
این پنج ذریع و عرضش یازده ذریع است در آن صورت پادشاهی است سوار بر اسب  
طرف چپ هر دو را در کفبه اثر گرفته لباسش خلی دامنه دارد و پرازیصی است  
و کردن بندی بگردن افکنده پیرزکی بر تاج زده و میوهائی انبوه و پیچیده دارد و مبالغه  
بند از تقاضای او نیخته و دم اسبش منقل است مثل اینکه آن را تابیده و بر میان پیچیده باشد  
و غنچه روی که شاید از پادشاهان باشد در جلوش زانو بر زمین زده التماس بنی خیمانه  
پادشاه دست راست یکی از آنها را گرفته که بگوید عطف میکند و آن دستی که پادشاه  
در دست دارد و شایع است که در پاره پاره باشد یا اینکه دست را در آستین زد و بدین  
صورتی که در نقش رجب مذکور شد و در تقاضای یکی از آن رومی پاپا پرازیصی کن  
از بیض سیاهان شنیده که این مجلس صورت شاد و راست نقشه آن بزره می دوات (۳۲)

از پنجس





از مجلس سابق آنکه ذکر کردیم شتر مخاومی و خدمت سوم نزدیک زمین نیز مجلسی است و آن هم

از مجلس سابق آنکه ذکر کردیم شتر مخاومی و خدمت سوم نزدیک زمین نیز مجلسی است و آن هم  
 بجنگ است مثل جنگی که مذکور شد جان دو نفر سوار نیزه بدست و سوار دیگر که معلم  
 دارد و نیزه دنگت تفصیلی که گذشت بدون کم و زیاد که گویا این مجلس را از مجلس جنگ اول  
 گرفته کرده باشند و این صورتهای تیرغراب و ناجیه و محوشده و طراچی و جاریش و جرس  
 بسیار بد بوده و دور نیست که این هم جنگ استخوانیان باشد بهر حال قابل بردن  
 نقش نیست از آن در یکدیگر

از آنجا که نیز چند قدی گذشتیم بجای که که میخواستیم بهر چه مجلس دیگر است که در آن چهار  
 صورت نقش است ارتفاع مجلس دو ذرع و نیم و عرضش از سه ذرع قدی کمتر است  
 (تفصیل صورتهای) دو نفر مردوزند که هر دو تاج بر سر دارند و با هم حلقه معابد و پیلان  
 بدست گرفته اند یکی از ایشان پری بر تاج زده دو پارچه از سوی بند در پشت سرانها  
 اوخته و با آن پارچه پارچه حرکت داده کیسوی یکی تا پیده و منقول است و دیگری نیو  
 و مجتهد و طفلی کوچک که سر تا گردنش محوشده و از سپنگ ریزش نموده است  
 و در میان آن دو پادشاه ایستاده و یک نفر هم در کنار مجلس ایستاده است در  
 حالتی که دست راست خود را بلند کرده مثل اینکه در دست او چیزی بوده و اکنون  
 معلوم نیست و این شخص گویا نوکر باشد و پایای هر چهار صورت مذکور تا زانو  
 در زیر خاک رفته که پیدانیت این مجلس هم بحسب طراچی و جاری بسیار بد  
 بی نیز نیست نقش آن نیز لازم به برداشتن نیست  
 تفصیل و ضم چپا روم  
 قریب مجلس مذکور که صورت چهار نفر در آن بود و ذکر شد نیز خدمت است

خارجی که در آنجا  
 مردوزند که در آن  
 مجلس نقش شده  
 در بعضی از ساحتها  
 اگر زیاد دیده ام نوشته  
 آن پادشاه و مردوزند  
 بهرام بن طایفه و آن زن  
 مکندین او است و در  
 اینجا آن تاج شکسته  
 و نیزه او را شکسته  
 و شکسته و باقی مجلس  
 و شکسته و باقی مجلس  
 و شکسته و باقی مجلس  
 و شکسته و باقی مجلس



از این مرقوم شد که روی دهنر سمت جنوب شرقی است و در حقیقت این دهنر چهارم  
 و از تعلق دهنر از زمین تا بالا متجاوز از سی فرسخ است و از مسقط الحرام آن تا بر سه یک  
 آنجا که صاف و هموار است که اگر بای خیال بر آنجا رسد بر آینه می نغزود ناچرند  
 پای رجا لاهی آنجا که مرید داشته که تا امروز احدی با آنجا دست نیافته  
 و از این پیش گفته که وصول بآن از محلات است که بعضی تدابیر صورتها را که در  
 ایوان جلوان دهنر است و از پائین نمایان است بعضی مثل صورتهای سایر دهنر  
 مذکور است و بدو اتفاق ندارد و نقشه این دهنر بطور دور نمایان از این خواهد آمد  
 انشاء الله تعالی

کعبه زروشت نیز یکی از جمله آثار است که در آن حوالی است (توضیح نیست)  
 دورتر از کوه نقش رستم محاذی و در بر روی دهنر دوم در صحرایانی است که مردم  
 آن را کعبه زروشت می نامند و فاصله آن سب تا کوه مذکور پنجاه قدم است تقریباً  
 و بنای مذکور مربع است عرض هر ضلعی از آن چهارده ذراع است و از نقش بنا  
 بر مساحتی که نمودم نه فرسخ است اما قدری از آن بقعه اکنون در زیر خاک رفته و معلوم  
 است که از نه ذراع پیش ارتفاع داشته باشد باجه تمام آن بنا از سنگ سفید است  
 که طاقه بانی از طرف پروان دارد که آنجا از سنگ سیاه اند و آن طاقه با هر یک  
 از یکپارچه سنگ است که کار برده شده و بجای طاقه در جوف فاصله سنگها  
 عمارت سرب کار کرده اند و در بدنه آن بهر چهار سمت فاصله فاصله شکل مربع  
 مستطیل سنگ را بقدر یک انگشت کوه نموده و فرو برده اند و این نقطه  
 کار نمایی و بروز کمال است و در یکطرف آن بقعه که بجانب کوه است درستی

کعبه زروشت  
 بنای بی نظیری است  
 که از سب تا کوه  
 پنجاه قدم است  
 و بنای مذکور  
 مربع است  
 عرض هر ضلعی  
 از آن چهارده  
 ذراع است  
 و از نقش بنا  
 بر مساحتی که  
 نمودم نه فرسخ  
 است اما قدری  
 از آن بقعه  
 اکنون در زیر  
 خاک رفته و  
 معلوم است  
 که از نه ذراع  
 پیش ارتفاع  
 داشته باشد  
 باجه تمام  
 آن بنا از سنگ  
 سفید است  
 که طاقه بانی  
 از طرف پروان  
 دارد که آنجا  
 از سنگ سیاه  
 اند و آن طاقه  
 با هر یک از  
 یکپارچه سنگ  
 است که کار  
 برده شده و  
 بجای طاقه  
 در جوف  
 فاصله سنگها  
 عمارت سرب  
 کار کرده اند  
 و در بدنه آن  
 بهر چهار سمت  
 فاصله فاصله  
 شکل مربع  
 مستطیل سنگ  
 را بقدر یک  
 انگشت کوه  
 نموده و فرو  
 برده اند و این  
 نقطه کار  
 نمایی و بروز  
 کمال است و در  
 یکطرف آن  
 بقعه که  
 بجانب کوه  
 است درستی

بالا از زمین بر تعلق سه فرسخ پای بردوش شخصی نهاده بالا رفته داخل اندرون آن نهادیم  
 اطاقی است ساده سطح زمین اطاق مساوی است با ستانه آن در معلوم نیست که  
 زیر آن سطح که در ذرع بالا از زمین است آینه است و پراست یا اینکه جوف و فضا  
 احتمال میدهم که در آن زیر مقبره باشد و کسی را آنجا بدهنر نهاده باشند در بعض  
 کتب نوشته اند که کعبه زروشت را کتاب بشارت زروشت بنام نهاده  
 العلم عند الله و در بعض تواریخ مرقوم داشته اند که احکام دین زروشت را  
 بر روی پوستهای گاو که در باغی نموده نگاشته بودند و در آن بنای مذکور نهاده مردمان  
 پاک اعتقاد را بجا داشتند اما نگاشته داشتند شخص مدین در مقام ضرورت بدو آنجا  
 کتاب آن احکام را می نمودند

پس از آنکه در آن سرزمین از برداشتن نقش نقش رستم و غیره فراغت حاصل نمود  
 میخواستیم نقشه کعبه زروشت بردارم عقل دور اندیش فکر کردم بر این طریق میتوان  
 آنکه نقشه آن عمارت را چنان بردارم که در ورده آن نمایشی از دهنرهای چهار کعبه کوه  
 و مجالس صور مسطوره نیز باشد تا بر ناظرین در قه معلوم گردد که محل هر یک از آنها کجا  
 هست و جهت قدیمی از بقعه کعبه زروشت دور تر رفته در جایی که اکنون مذکور شده  
 در باقی نقشه مشغول برداشتن نقشه بودم قضیت بر روی داد (این است)  
 بعضی از عرهبای بادینشین از آن راه عبور میکردند تا به سیلابی بروند بار بار از آنجا  
 مثل خورشید و طرف و در میان وین و زمین اسب و براتی آن بر خطه سنگی در آنجا  
 کوه که از ده بودیم و خود و آدمی که به سمره بودند از اسباب دور شده و نقشه نمودیم  
 ما که آن سپردار بلند نمودیم دیدیم هر یک از آن عرهبای چیزی از آن اشیا و کوزه

بسم اول گفته شد  
 پراست بشارت  
 و پیش آن که  
 نوشته شد  
 بنای بی نظیری  
 است که از سب  
 تا کوه پنجاه  
 قدم است و  
 بنای مذکور  
 مربع است  
 عرض هر ضلعی  
 از آن چهارده  
 ذراع است و  
 از نقش بنا  
 بر مساحتی که  
 نمودم نه فرسخ  
 است اما قدری  
 از آن بقعه  
 اکنون در زیر  
 خاک رفته و  
 معلوم است  
 که از نه ذراع  
 پیش ارتفاع  
 داشته باشد  
 باجه تمام  
 آن بنا از سنگ  
 سفید است  
 که طاقه بانی  
 از طرف پروان  
 دارد که آنجا  
 از سنگ سیاه  
 اند و آن طاقه  
 با هر یک از  
 یکپارچه سنگ  
 است که کار  
 برده شده و  
 بجای طاقه  
 در جوف  
 فاصله سنگها  
 عمارت سرب  
 کار کرده اند  
 و در بدنه آن  
 بهر چهار سمت  
 فاصله فاصله  
 شکل مربع  
 مستطیل سنگ  
 را بقدر یک  
 انگشت کوه  
 نموده و فرو  
 برده اند و این  
 نقطه کار  
 نمایی و بروز  
 کمال است و در  
 یکطرف آن  
 بقعه که  
 بجانب کوه  
 است درستی











اکنون حقیقت مطلب را در اینجا بنماید و در آوریم تا شخص بصیر بداند که چون تسلیم در  
 نشستن تاریخ شود بکمال اختلاف کثیره در احوال هم میرسد فقراتی چند  
 که جداگانه از یکدیگر باید بسطور کرد و حقیقت مطلب بدست آید  
 (فقره اول) استخر نخست اول و سکون سین مملو و شش تا شش قنایه و خا و مچر است  
 و راه مملو در آخر در لغت بمعنی تالاب و آبگیر است و چون تالاب بزرگی در قلعه استخر است  
 بدان جهت استخر را استخر خوانده اند و این از قبیل تشبیه کل است با هم جز  
 (فقره دیگر) شهر استخر پیش از این بنام ششم که همان از شهر که تا امروز بوده است  
 (فقره دیگر) در صحرای حایله مرودشت که سابقا شهر بوده و قلعه از کوه پسته  
 بر پاست که در یکی آنها تالابی است بسیار بزرگ که تفصیلش بسیار  
 (فقره دیگر) قلعه اشکنان در مرودشت نیست در ابرج است ولی در جلگه مرودشت  
 آن قلعه از دور نمایان و هویدا است نیز ذکر آن خواهد آمد  
 (فقره دیگر) در زمان خاقان منصور در نزدیکی تخت جمشید قلعه از پشت وکل شت  
 بودند یعنی قلعه رعیتی و باغی هم در جنب آن بوده الحال بغیر سر در باغ اثری از آن نیست  
 و آن قلعه شتی را امیر خا صکان میگفته اند و الحال هم از ارضی آن همین اسم معروف است  
 (فقره دیگر) صورت جمشید یا کس دیگر که آفتاب می پرستد در دهنه بالایی کوه تخت  
 جمشید است که تفصیل آن مرقوم شد پس از ذکر فقرات مذکوره میگوئیم  
 که ام قلعه بفارس است که تخت جمشید در آنست و امیر عضد الدوله در آن آب انبار  
 ساخته همچنین قلعه امیر خا صکان کجا از قلاع قدیمه است که آنرا با قلعه استخر ضم نموده  
 هم نام برده اند که هر کس بشنود کان میکند قلعه امیر خا صکان نیز از قلاع قدیمه سلاطین است

چهار  
 نصب این بنا را بنام  
 کمال باشد یا مفضل  
 مطلق و این کمال را از  
 استنداده و کشیده  
 شدن امری آورده  
 تمیز کل با هم  
 باینش در علم بیان مکتوب  
 یعنی در ذکر جایز است  
 ملاک که آثار را برست و  
 قسم ذکر کرده اند از قبیل تالاب  
 است در وی آنست چون  
 استمالی در قدرت  
 و کمال است حال پیش  
 و ملاحظه در قیاس دیگر  
 مثل بنیمه جز با هم کل  
 چون اشغال آنست در  
 آنست نور تالابی بکانون  
 اصحاب میراث از این  
 تأیید است و پنج قسم کا که  
 فی المثل و غیره  
 پس این که این قلعه را  
 گفت از قبیل اشغال ششم  
 طایفه که پیش ازین  
 فتنه بر  
 تالاب و مفضل  
 مفضل و مفضل

همچنین صورت جمشید کجا در قلعه استخر یا امیر خا صکان است که آفتاب پرست باشد  
 بعضی از مورخین بحقیقت مطلب رسیده چیزی ننویسند و حقیقت حال بیان است  
 که مرقوم داشتیم الحال بر داریم بذكر قلعه بای مذکوره بعون الله تعالی  
 در بیان قلاع مذکوره  
 کتیبه در صحرای مرودشت دو قلعه از کوه طبعی است و یک قلعه در ابرج که آن نیز کوه  
 طبعی است که در صحرای مذکور از دور نمایان دارد که آنها را سه کنبه اند می نمایند  
 و آن سه قلعه از دور چون نمایانند که کربا آنها را خطی کرده اند (تفصیل آنست)  
 قلعه سنگه نسبت به قلعه بای دیگر قریب زاست تخت جمشید یعنی مقدار دو فرسنگ  
 تقریباً و در آن تخت است و این قلعه بسیار متین و محکم و باشکوه است ولی در فترات  
 کمتر از قلعه استخر است که مذکور خواهد شد و بر بالای آن آثار عمارت و سده و سنگر مشایخ  
 میشود و چشمه نیز در آنجا است که قلیل آب بی از آن جاری است و این قلعه در طرف شرق  
 قلعه استخر لایق الذکر و اتع کر دیده  
 قلعه استخر این قلعه را بعضی از اعیان تاریخ قلعه ماران خوانده اند و آن در طرف  
 شمال قلعه شکسته مذکوره است در متاقش این پس است که کسی را پس بر فرا  
 آن نیست مگر اشخاصی که رو بپشتند و اگر هم کسی بر آن برآید باشد البته دست از  
 جان شسته پس هزار رحمت و شفقت خود را بدینجا رسانند بگویند جمشید چون بنا  
 شهر استخر را تجدید کرده و عمارت نموده در قلعه مذکوره نیز بنیانی نهاده و تالابی هم  
 آنجا ساخته بوده و بسیار لیان در آن خراب و نابود گردیده پس در روزگار فراموشی  
 امیر عضد الدوله و علی تالابی در آن قلعه بفرموده وی ساختند و عمارت بسیار در آنجا

بکمال اول جمشید  
 است  
 ابرج  
 حقیقتش بوی است  
 همه که پستان در فارس  
 سرد است و بیش  
 عقرب در قی  
 خرابی  
 کوه  
 معینش گذشت















الکون نشئت و فرار و انی بلوک مردشت و خنک و غیر با کف کفایت اوست خلاصه  
 از آنجا که شتر سپیدم بصیدان مذکور می است آبادان بستانش مسراوان  
 رعایای آن ده تمام سادات اند اناری که در آنجا بعل میاید کمتر جانی دیده شده در  
 نهایت خوش طبعی و شادابی پرستش در نزاکت چون برگ گل این ده متعلق است  
 بجناب جلالتاب نصیر الملک ابراهیم خان برادر کتر محمد صادق خان مذکور جناب  
 مشارالیه چون بر مردم حاجی نصیر الملک میرزا حسن علی خان و ده مردم حاجی میرزا علی  
 قوام الملک تحت مصاهرت دارد و آن مردم دست زبانی در فارس و دیرو در آن  
 آن مملکت مشیر بود بعد از اینکه بدو در جهان فانی و انو حضرت اجل اکرم افرغ نظام  
 و صاحب اختیار دام عزه واجب الامر شده وزارت را بکف کافی جناب نصیر الملک  
 حایه نهاد و لقب و منصب آن مردم را در حق مشارالیه برقرار داشت وزارت  
 مخصوص و مختاریت مخصوص گردید بافت در ری رفیع و عزیزی شیخ روزگاری میگذشت  
 با آنکه در ده مذکور در عمارتی که مشارالیه بوضعی ممتاز و طریقی با است یاز ساخته  
 فروخته که در فسخی نموده از آنجا حرکت نمایم اتفاقا میرزا ابوالحسن مستوفی که سابقا در  
 ذکر سلسله میرزا بدین الزمان دشتکی نامی از ایشان برده شده در آنجا شرفیافت  
 از ورودم مشتخص شد از آنجا که عمو به دست نوازی مشهور و خصوصا با تخریب  
 مشهور دارد از تر حکم مخالفت نموده با قاضی ابراهیم فرمود روز دوشنبه بمصاحبت  
 مردم مشارالیه اکنون در خدمت جناب نصیر الملک مذکور بعلو قد  
 و منزلت از اقربان و امثال مناز است و در فنون انشاء و تحریر عیش و انشاء باز  
 از آنجا حرکت نموده آمد تا پسوند سیوند و خوبی است آبادان با جمیعت در پای

موقوفه مسجد کبیر  
 موقوفه مسجد کبیر  
 موقوفه مسجد کبیر  
 موقوفه مسجد کبیر  
 موقوفه مسجد کبیر  
 موقوفه مسجد کبیر  
 موقوفه مسجد کبیر  
 موقوفه مسجد کبیر  
 موقوفه مسجد کبیر  
 موقوفه مسجد کبیر

کوی عظیم واقع شد قریب پانصد در خانه و مخلوقش تقریباً دو هزار نفر است باغستان  
 چند و شمار و کارخانه های دو شتاب پزی بسیار دارد و مکرر افغانه در آنجا است این  
 متعلق است بجناب جلالتاب اجل صاحب دیوان میرزا قحطی خان ابن مرحمت پنا  
 حاجی قوام الملک شیرازی اوصاف جناب نصیر الیه پروان از آنست که تخریر  
 آید مع خورشید جهان مع خود است در جلالت و قدرش این پس که بتوان گفت  
 پس از صد ارت عظمی شخص اول ایران است (غرض) قریب بانچه پل است  
 آن را پل سیوند نامند از بنا های جناب صاحب دیوان مذکور است از آن  
 پل که میگذرد اول خاک نمین است بقولی و خنک است بقول  
 کمین غیر تیره ویر است جلگه آن ایضا در سمت شمال شرقی شیراز واقع است  
 بسافت هفده فرسخ تقریباً در آن و حاصلش غله و نمیه و جویات آبش از رود  
 و قنات با آنکه آمدن تا بقوام آباد آنجا نیز دبی است و کاروانسرای بسیار ممتاز  
 بنایش حکم و ارکانش مشتمل بر شخص از دیدنش سیرنی شود و آن جناب جلالتاب  
 قوام الملک مجد رضا خان ساخته و ساخته در این کتاب سبب نامی از معزنی الیه در ذکر  
 دارا بجز بتقسیمی برده شد مسا است که خود اجداد او در چهارست بلاد  
 رتبه حال عباد بهی میکارند کتر جانی است در فارس که بنا و بنیادی از این سلسله  
 نباشد بهر اهل مال در این راهها نموده و میباشند خلاصه از قوام آباد که  
 آمدن بقصر الدشت کمین که ساعتی است از آنجا که مردم این ده متعلق اند  
 بجناب موثق الملک میرزا حسین خان و لا ارشد جناب جلالتاب صاحب دیوان  
 و متصدی آنجا عالیجا و مختل میبک و زمان امور آن ناحیه بدست عالیجا و غیر از آن

موقوفه مسجد کبیر  
 موقوفه مسجد کبیر  
 موقوفه مسجد کبیر  
 موقوفه مسجد کبیر  
 موقوفه مسجد کبیر  
 موقوفه مسجد کبیر  
 موقوفه مسجد کبیر  
 موقوفه مسجد کبیر  
 موقوفه مسجد کبیر  
 موقوفه مسجد کبیر



کینی است نظر بر اقصای سابقه و مواضع لاحقه را حله ام و ابار بر انداختند و در  
 اقامت رانزل پرداختند آسایش یکساعت بارش کرد و رسید و کار در  
 کشید و چون اقامت یکشب با سقامت هفت انجامید ملحق و نا نشان از حد گذشت  
 که موجب خلع شد چون دانستم که طول اقامت مورت سامت است یکبارگی  
 دل از استقامت برداشتم و بار مسافرت بر بارگی گذاشتم باران را حذر نخواست  
 و دواع گفته روی براه آوردم تا به شد ما در سیلیمان رسیدم  
 مشهد ما در سیلیمان را مشهد اتمانی بنی خوانند بلوکیت سر در پیش  
 پاره ده در سمت شمال شرقی از واقع مسافت پست فرسخ تقریباً دور از  
 آن حاصلش غله و حبوبات و چمن آبش از رودخانه است که بسوز میرود سابقاً  
 نامی از آن برده شده منبع این رودخانه از جایی است که آن را گردش و کار  
 گویند با تجله اول و با ت مشهد ام المی دبی است مشهور به شیخان و سیل  
 اسم اصلی آن خاری است قریب بان ده قصبه است از سنگ که گویند قیر و سیل  
 اما بنا بر آنچه مورخین فرنگستان را تخمین کرده اند آن مقبره پادشاهی است که نام آن  
 گوروش بوده (دان را تخریش نیز نموده اند) از سلاطین عجم و تبارخ ایشان  
 دو هزار و چهار صد و پنجاه سال قبل از این زمان سلطنت داشته و سیلانی که این  
 بقعه را نسبت با در آن می دهنده معلوم نیست کدام سیلیمان باشد بر فرضی  
 که مقصود سیلیمان نبی علیه السلام بوده باشد نیز معلوم نداریم که ما در آن جناب  
 در اینجا مدفون باشد (بهر حال) بنای آن بقعه از سنگهای بسیار بزرگ است هر  
 سنگی بقعه در دو ذرع و سه ذرع طول و عرض بر روی یکدیگر نهاده بقعه ساخته اند

مطلق بارش را گویند  
 خواستند از راه مرکب  
 و غیره  
 از آن  
 بر روی دهنی آسایش  
 است  
 سامت  
 فتح اول و در حقیقت دوم  
 یعنی در این  
 بارش  
 پنج حرف هم در میان  
 کاف فارسی است  
 کوئیل  
 چشم کاف تازی و سکون  
 را در اول حلقه شین می بیند  
 مضمون و در او  
 در آن است  
 کاف تازی و فتح  
 حرف چهارم است این  
 کاف و گردش و مذکور  
 سرحد چهارده اکتاد  
 است  
 بنابر  
 بعضی خاندانها و کسوف  
 چهارم  
 حرف تازی و فتح  
 و سیلانی که گویند  
 این پادشاه را یکبار  
 و سایرین نیز می گویند

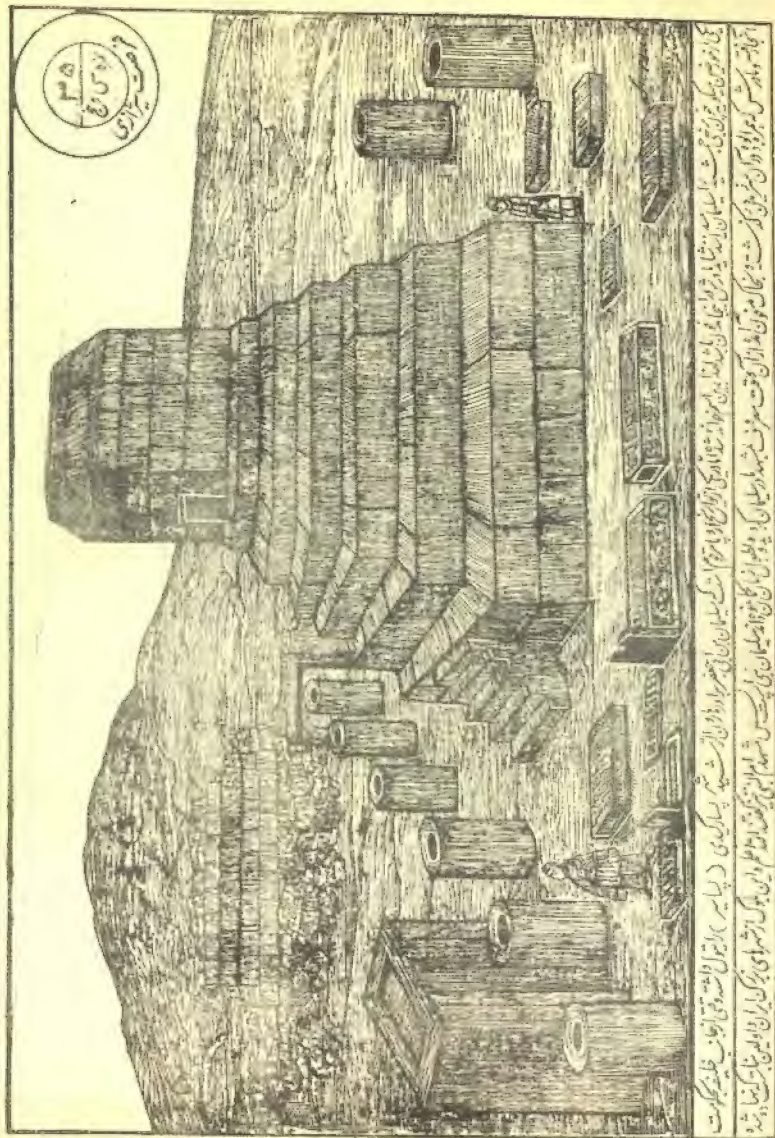
(وضع بنیان آن بقعه) بنیانش مربع فی الجمله مستطیل است و آن شش طبقه است بطول  
 مربع (طبقه اول) طولش دوازده ذرع و نیم است عرض آن یازده ذرع و نیم ارتفاع یک  
 نیم (طبقه دوم) از طبقه اول برضلعی یک ذرع کمتر است همچنین از هر طبقه که در  
 از عرض و طول کم می شود تا طبقه ششم آن طبقه هفت ذرع و نیم است عرضش شش ذرع  
 و نیم اما ارتفاع طبقه دوم و سوم هر کدام یک ذرع و ارتفاع طبقه چهارم و پنجم و ششم از نیم ذرع  
 است بر بالای صقات مذکوره بقعه ایست که شش ذرع طول و پنج ذرع عرض  
 دارد ارتفاع بقعه چهار ذرع است و در هر جانبی از آن چند سوراخ گذارده اند و  
 آن از طرف پرون بطور شیب بامی است \* و در سمت رو به شمال غری آن بقعه  
 که یک ذرع و نیم ارتفاع آن در است (خلاصه) از طبقات مذکوره بالا رفته داخل بقعه  
 شدم تازی در آن بقعه نیست الا در طرف قبله آن محراب کوچکی تراشیده اند  
 آیات قرآنی در اطراف آن حجاری کرده اند پیش از این گفتیم که سقف آن از طرف  
 پرون بطور شیب بامی است ولی از طرف درون مسطح است انداز پشت این  
 سقف مسطح اندرون تا زیر سقف مسطح پرون محوف است بشکل مثلث و اینجا  
 محل دفن مرده بوده و در زمانهای گذشته پشت بام را سوراخ کرده و سنگهای را بشکلی  
 بعضی از بالای اینجا بالا رفته آن حفر را دیده اند مذکور نمودند که در آن تابوتی از سنگ نهاده  
 و مرده در آن تابوت بوده اکنون جسدش بسیار مشهور است با تجله محاذی در بقعه  
 بر روی زمین متصل طبقه اول پنج پله از سنگ تراشیده و نصب نموده اند از برای  
 بالا رفتن طبقه مذکوره که یک ذرع و نیم مرتفع است اما در اطراف بقعه مذکوره بنا  
 چند قدسیه دور تر ستونهای نصف شده و شکسته برپاست (تفصیل آن در سیلیمان)

مربع  
 که گفته شد  
 که بعضی بایست  
 است  
 بامی است که سقف آن  
 از دو طرف سرازیر شده  
 به شکل گوی  
 بسیار مشهور  
 یعنی چهار برکنده  
 چون بسیار غبار و گرد  
 در هواست و مشهور  
 مشرق و برکنده  
 است



در زمان آنجا که فارس چند رسته ستون از سنگ در اطراف بقعه نصب کرده اند و  
فضائی بجهت داری و چهار ذرع عرضاً و طولاً ساخته و آنجا را مسجد مسلمانان قرار داده  
و چهار درب در چهار طرف آن فضا از سنگ برپا داشته اند بر دو در اسطوانه یکی  
از آن درها هنوز خطوطی باقی است نوشته است در زمان آنجا که سعد بن ابی سرح  
بهت مسلمین سپاخته اند و قریب باین مضامین در درون بقعه مذکوره که کفیم بود  
محرابی بعضی آیات قرآنی را نقش نموده اند معلوم است که آن نیز در زمان بنای مسجد  
نقش شده بقعه آن بنای مسجد منهدم گردیده جز آثار بی از پستونهای شکوفا  
و سنگهای چهار درب چیزی باقی نیست و در آن عرصه که مسجد بوده قبر مسلمانان  
و قبرستان است و سنگهای قریب سیار بزرگ از طلا و فضلا و عرفا در آن مکان نیز  
 دیده شد و در نزدیکی آن بقعه آثار رومی یا سمرانی است که آنرا هم آنجا که سعد بن  
بوده ولی تمام خراب و منهدم است از امور عربیه اینکه آفریدی از اهل آنجا که  
مقدس پس زاهدی است لوح فراری که نصف آن ز خاک رفته بود بفقیر  
نشان داد گفت نام آنجا که روی آن لوح است فقیر عقیقه را کفتم خاک را  
از آن سنگ عقب نموند این کلمه بر آن نقش بود بن آنجا که سعد بن ابی سرح  
تاریخ کلمه پس باقی مانده بود معلوم شد که آن قبر یکی از اولاد آنجا که سعد  
بوده و پیش از کلمه مذکوره (بن آنجا که) نام صاحب قبر بوده و همچنین قبل از سعد  
(سجده) از عشر است و احادیثی داشته که از پسنگ محو جایی آن مشهور بود  
باجله نقشه بقعه مذکوره را با چند قطعه پستون که باقی مانده و آثار دو درب از چهار  
درب را برداشتم در درجه پاره می پنج (۳۵)

آنجا که  
فارس  
پارسیان را که در  
فارس است مسجد مسلمانان  
قرار داده و در آنجا  
درب را بر چهار در  
نقش کرده  
مقبره  
بقعه مذکوره  
بقعه است که آن را  
باسم قریب مسلمانان  
میخوانند و نصبش  
کند



آنجا که مسجد مسلمانان قرار داده و در آنجا در را بر چهار در نقش کرده و مقبره و بقعه مذکوره را با چند قطعه پستون که باقی مانده و آثار دو درب از چهار درب را برداشتم در درجه پاره می پنج (۳۵)



از بقعه مشهور بادرسپهان بمقدار یکدان اسب دور از آن در طرف شرقی بقعه در صحرا  
جائی است که چند آثار دیگر مشاهده شد (از جمله) سه قطعه از دیوار عمارت که  
طایفه اردو از سنگ که برپاست بر روی یکی از آنها چهار سطح بخط منقش شده و  
ستون هم از سنگ سفید بجای مانده که چهار پاچه است بر روی هم نصب نموده  
آن را محاسبت کردم از سیزده ذرع متجاوز است در اطراف آن ستون و جلد  
مذکوره آثار عمارت بسیار ظاهر است یعنی شالوده های بزرگ و سنگهای خرد خرد  
روی هم انبوه انبوه ریخته بنیاد که در شکستن آن شکافته کرده باشند و در عرضی  
آنها اهتمام نموده اند در قطعه زمینی بمقدار یک زمین سنگ خرد شده ریخته که روی  
آنها علامت چشم و منی و پنجه دست و پا و کفش و غیر ذلک می باشد که گویا آنها را با  
سنگت باشد و پایه ستونها نیز در آن حوالی که در زیر خاک رفته دیده میشود معلوم است  
که عماراتی بسیار عالی بوده و یک ستون دیگر که مقتدر پنج ذرع است و این  
نصف از ستون است در کودالی افتاده ابالی استجا میگفتند سال گذشته یکی  
از کمریز با اینجارا کنده و ستون را ظاهر ساخته

(از جمله آثار دیگر)

در طرف جنوب جلگه بیصد قدم فاصله از آثار مذکوره باز علامت عمارت و بنا  
است که از آن بنا غیر از جداری باقی نیست اجزاء آن همه خرد شده و بهم ریخته بطوری  
که معلوم نمی شود وضع آن بنیان چگونه بوده است بعضی از سنگهای رخ نشاوده  
که بر زمین منصوب است روی آنها نقش چپه پنجه پای انسان تا باقی و روی  
سنگی پائین تر از آن شخصی است که در مقابلش پای حیوانی است مثل آن صورتی که در

جانب

و علامت که مشاهده  
شود دلالت دارد بر  
اینکه در این سرزمین  
بسیار بزرگ بوده و بعض  
از سیاحان انگریز  
در سیاحت نامرغوب  
شهر را بسیار دیدند  
نوشته اند باین  
وسیع و عظیم و  
مطلوع و کاف فارسی  
و اهل هند و اهل  
هند و آفریقا و  
آن شهر را با هم  
میخواهند اند



جمید ساخته اند معلوم می شود که آن هم صورت پادشاهی باشد که شاخ حیوان  
 بر دارد اگر گفته و خمر در کش فرود برده که تفصیلش در ذکر تخت جمشید گذشت (از بعضی)  
 آثار اینجا پارچه سنگی است باز قطع سه ذرع و عرض آن یک ذرع و نیم روی آن  
 مردی است ایستاده دست راست را بالا گرفته جابه بندی که اصلاحین نداری  
 دور تا بدوران ریشه نهاده اند و در پشت ریشه با حاشیه ایست در آن کل و برکن  
 نموده اند در بر دارد و چهار بال از شاخهای آن مرد رسته و آن بال بار آتش ده  
 و باز نموده مثل اینکه بخوابد پرواز کند و بالش رو به بالاست و دو بال دیگر رو به پایین  
 و مندر از نگاه آن دوشاخه رسته و سه کوی به دور در میان آن دوشاخه رسته از او  
 و سه چیز مثل ظرف بر بالای آن سه کوی گذارده این شکل خیلی مثل حیرت است  
 پسوی آن صورت در این از سنه شخصی از اکبر بنام خطا اکبر بنی به او نوشته بود  
 این در عهد پادشاه پارسه که روس نام ساخته شده و همین شخص اکبر بن  
 در درون نقشه مادام النبی نیز پیدا نوشته بود که این قبر کوروس است و آنچه  
 که پیش از این گفتیم از اهل اینجا است نقل نموده که وقتی اینجایی اینجا به خطوط میخیزد  
 میخواند گفت که این صورت بال دارد آن نقشه مذکوره را پادشاهی ساخته که  
 نامش کوروس بوده و اهل روم او را چستریش می نامیدند با بجه کمان  
 می کش که صورت مذکور با حقا و خودشان صورت ملاک یارب النوع ستاره  
 باشد و از این قبیل خیالاتی که داشته اند (همه حال) نقشه صورت  
 مذکور و نقشه جدا بایه سنگی و ستون مذکور را در یک و در نقشه اردام  
 و آن بمنزه می و شش است (ع ۳) بتوفیق الله تعالی

علامه یارب النوع  
 ستاره باشد این  
 خیالی است که گفته اند  
 و یکی در ستاره  
 سیاهی از اهل فرنگ است  
 است که در خیالی  
 دست دارند و در اینجا  
 ذکر اهل کوروس است  
 دید دایم و از نقشه آن  
 با جسم می بیند که  
 صورت بال دارد که  
 بنیالی رسته النوع خود  
 کشیده و چنین برساند  
 که پس از اقطاع از  
 عالم عالم بالا پرواز میکند  
 یعنی جان من به اینجا میخیزد  
 و آن استیانی را که  
 فرودگاه نهاده اند  
 که در دنیا تحمل کار دارند  
 سکین بوده اند  
 استقامت









ملاحظه آن زبان که داشته اند و موم بسیار کم و بیش از این که باین طریق ترجیح خطوط  
تحت جمشید و غیره منظور نگردد ملاحظه اختصار بود و در اینجا چون مطلب آن تمام  
بسیار نبود بدین روش پیش آید کم در ضمن هم دانسته شود که سطر را از طرف دست  
چپ شروع می نموده اند چنانکه پیشا بقا اشارت باین سینه شده است

۳۳۳	۲۲	۴۰۲	۱	۲	۳	۴
ا	د	م	علا فاصله	ک	و	ر
۳۳	۳۳	۱	۲۲	۳	۳۳	۴
و	ش	علا فاصله	خ	ش	ا	ی
۲۲	۲۲	۲	۱	۳	۳۳	۳۳
ث	علا کسره	ی	علا فاصله	ه	خ	ا
۴۰۲	۳	۲۲	۳۳	۲۲	۲	
م	ن	علا کسره	ش	علا کسره	ب	

ترکیب حروف مذکورہ وترجمہ ان

آدم	کوزوش	خاستیجہ	ہمایہ
منہم	کیخسرو	پادشاہ	کیان

اہل فرنگستان فوشته اند کہ کھنجر و تاج از ملک مصر آورده بودہ خطوط و نقوش و تصاویر  
عمارات و تاجزارا چہاری مناسبہ آنجی دیگر از جلد شامی کہ در مشهد ام البیت  
است نمائی است بچینہ شکل کعبہ زرد وشت کہ در نقش رستم مذکور شد و نقشہ

[illegible]

منوچهر آمد ولی از این بنا بغیر از یک بدنه پیش باقی نمانده تمام بر زمین ریخته و در هر  
سکته شده (خنی نمانده) در کتابی که ترجمه خطی منی مذکور را منوچهر بنو و مانان را نقل  
نمودیم نیز صاحب کتاب طلبی و دیگر نوشته بود و آن این است که بغیر از سنگی که  
چهار سطر خطی منی بر آن منقور است و ترجمه اش گذشت الواج دیگر هم در آنجا بود  
از جمله دو سنگ که بر آنها خطوطی است و آنها را از آن سرزمین برده اند و من آنجا را  
دیدم و ترجمه آنها را یافتیم (در یکی از آن سنگها نوشته) ای انسان من هستم  
گوروش (سیروس) پسر کاخیز (کامیسیس) پیداکنده پادشاهی و شهریار  
ایران و پادشاه کل زمین شرقی از این پسب حد بر عمارت من مبر (در سنگ  
دیگر نوشته بود) ای انسان تو هر طور باشی و هر طور می آئی من هستم گوروش پسر  
دارنده سلطنت یک مشت خاک بدن مرا می پوشد از برای آن حسنه شده  
باشد است

از جمله آثارش که در مشهد ما در سلیمان است نقلی است بسیار بزرگ بر بالای آن  
آل دیوار رسیده بسته اند بعد از پشت دروغ طول همچنین است عرض آن و ارتفاعش  
ده و دوازده ذرع تمام از پستکهای کلان و بفرار سطح آن اجازت شکست خورد  
و آثار عمارات و عظمت حوض دیده می شود معلوم است که در آنجا قصر با آوازه  
عالیه بوده ایست آنجا آن مکان را تخت سلیمان می نامند و آثار عظمت  
و دیگر در آن صحرای نزدیک و دور دیده میشود که تفصیل دادن آنجا موجب طول  
کلام است الحمد لله تعالی و المندک از بیانات و نقشه  
ما در سلیمان وحوالی آن فراغت حاصل آید والسلام

استخوان  
 کوسه کوه دودمانه  
 که در تو گستان از چه دانه  
 ز بار که اگر در آنجا نشیند  
 انورن و سبب انشال از آنجا  
 اهل تو گستان از سبب آن  
 حل و فصل نوده برود و بر  
 از برای آنجا شده  
 علوم  
 کلام  
 یا که میبوسش از این  
 کعبه که تر جوشش است  
 است  
 است







در زمان خودش نژاد کیش یا (زرکپس) می نامیده اند و نیز میگوید این نژاد  
ندان کس است که در ایران با مرتش نام میبرد و افسانه های نویسنده انبئی  
مؤلف کوید صورت ترجمه خطوط میخی آن دروازه را همان طور می گوید که پیش از این  
خودش نموده ایم نموده الا اینکه علاوه دارد بعضی کلمات دیگر و آن کلمات این است  
که در اینجا نگاشته شود

و دیگر در عمارت دارا که فرمود آن (۲۱) است ترجمه سطره اول از خطوط میخی  
 استخار اسپتیا می نموده همان طریق که ما مرقوم نموده ایم ولی استخاکه یادش میگوید  
 او را مرد خط فرماید این ولایت را از استخوانی و در و غلجی (علاوه دارد) و غلام  
 و بنده گیری استی مؤلف گوید مرادش از بنده گیری شاید اسپیری باشد  
 یعنی خدوند اهل این ولایت را از اسپر شدن میخظ فرماید

و دیگر در بیان آن حیوان میباید مدوم افکنده کبزه (۴۶) نقشه اش نموده اند و  
نقشه این صورت در تخت جمشید مکرر نقش شده بال دارد و بادم عقرب  
عباسیست بضمی که گذشت و تحقیقات قوم رادرتی آن مرقوم داشتیم سیاهی  
میگوید آن حیوان وجود خارجی ندارد ولی آن صورت را مکرر نموده اند از آن  
حیوان مثل شیر و مرغ و عقرب و غیر ذلک و در نقش آن اشاره ایست و  
آن این است که تا سلطه داریم بر پشایع و طیور و حیوانات موزیه است

در کتب  
 نقل آن را در این  
 خود را به دفتر خود  
 که آن را از کتب  
 می کنند  
 خط  
 بسیار اولی در  
 کند مانند شمس و  
 و در دفتر خود  
 به دست نقل اول  
 عثمانی است  
 خط  
 در  
 در دفتر خود  
 و از آن  
 خط

و دیگر صورتی که بالاتر از آن چون انسان و پائین تر از آن چون مرغ است و آن در حقیقت آن  
بجالت پرواز است و کفیم آن را فرود هر که گویند و صورت آن یکبار در فرود (۲۰)  
بهست و تحقیقی در حقیقت آن نمودیم چند نفر از پیستیا جان و حکمای فرنگ در دست  
نامه بای خود نوشته اند آن صورت جان است یعنی وقت پیرون رفتن از بدن و  
اشاره میکنند که روح پس از قطع بدن بعالم بالا عروج مینماید و مادیده ایم در اکتبه بسیار از  
ایران و غیره در نقشهای قدیمه که آن صورت را بسیار با خصوصای بالای و صفای  
اموات کشیده اند و در بعض جاها آن حلقه را نقش نموده اند بدون آن حلقه  
اشاره باینکه روح از حلقه عالم بدر فرقه بهر حال آن صورت روح بایه باشد انشی  
مؤلف گوید این نیکو تعبیر نیست و فقیر را بدان اعتقاد است که خیال بسیار بکلان  
آن صورت همین بوده

و یکم در مجالس نقش رجب که بنزد (۲۹) نقشه اش را فرود ایم و تفصیل این را  
در نوشته ایم در کتاب سیاحی فرانسوی نوشته شده که مجلس دست راست آن عرصه  
پنج بخشی ارد شیر است که تاج خود را بر پسرش شاپوری بخشد همچنین نوشته است  
که مجلس بر برو که همه پیاده اند استخارج تاجی بخشد و اورمزد است شاپور اول را یعنی خدا  
پشاپور تاج می بخشد شخص دست راست با قضا دپارسی با اورمزد و شخص دست  
چپ شاپور است و گوید در نقش رستم اورمزد را سواره کشیده اند که با رویش  
تاج میدهد و در اینجا پیاده کشیده اند که بر شاپور پسر ارد شیر تاج می دهد و او را پیاده  
میکنند و آن دو نفر که حقیقت مجلس کرده اند یکی از آن زمانها در شاپور است و آن دو  
طفل که در میان اند دو پسر شاپور میباشد انبئی مؤلف گوید در بودن شخص دست

تجلی و حق از آن  
ساقا نموده و گفته ایم  
و گفته است  
خلف  
بمع اول می گویند  
است  
و بعضی می گویند  
که حلقه که در قفس  
است و در میان  
این شکل است





راست صورت اورمزد همان ایراد بانی که سابقا در نقش رستم نمودیم اینجا نیز وارد است  
 که یس کشته شده و پهلوی بصیر  
 دیگر مجلسی که در کوه نقش رستم است که تفصیل آن را نوشته فقط دو نقش و کتیبه  
 پادشاهی است با چند نفر که گویا پادشاه اندر گاهی میخوابد پسرون باید در ساق  
 نامه اکریزی مرقوم است که آن صورت بهرام دوم است از سلاطین ساسانی  
 و وفات او را بانی تاریخ مادیست و نود و دو سی نوشته اند اینجا  
 دیگر مجلسی که منبسط در کوه نقش رستم است و به نمره (۳۲) نقشه آن را کشیده ایم  
 نوشته است صورت شاه پور اول است و دو نفر در جلوی آن یکی از نو بر زمین زده  
 است آن ولترین پادشاه روم است اسیر و مغزول کرده و دیگر یکی که شاپور است  
 او را گرفته شیر بدس پادشاه جدید روم است از آنجایی ولترین غضب نموده است  
 مؤلف گوید که پیش از این در میان آن مجلس گفتیم که در اینجا خطوط پهلوی نوشته شده  
 و کشته در دست خوانده می شود آن شخص اکریزی چون در ازمنه قدیم اینجا رفته آن خطوط را  
 خوانده و ترجمه نموده است در اینجا مرقوم می شود

(ترجمه خطوط پهلوی مجلس شاپور در نقش رستم)  
 این صورت خداوند کار شاپور پرستنده خداست پادشاه پادشاهان عالم زاده از  
 آسمان پسر خداوند کار ارد شیر پرستنده خدا پادشاه پادشاهان ایران غیره  
 با بکت زاده از آسمان

و دیگر در مسافت ناهمچگی سیاح انگلیسی تفصیلی نویسد در حلقه که گزیده نام آن را  
 برده ایم و گفتیم که بعضی از اهل یوروپ نوشته اند آن حلقه در معابد پارسی با آویخته

پسر برامی هر دو است  
 که در از غایت شوق بوی  
 نام خود را بدو نهاد و در جلوی  
 چرخ را در چرخه دست سال  
 بعد از مبط گویند

مجلسی که با کشت  
 سیرت  
 کبر اول و سکون دوم حرف  
 سیرت اول و سکون دوم حرف  
 سکه بعد و ال و من و من

زادگان آسمانی  
 معلوم است که در این از این  
 در این از این از این از این  
 چنانچه قول از قول از این از این  
 و غیره که گفته اند و حضرت  
 علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب  
 و غیره که گفته اند و حضرت  
 علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب  
 و غیره که گفته اند و حضرت  
 علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب

و یکی که گفته اند و حضرت  
 علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب  
 و غیره که گفته اند و حضرت  
 علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب  
 و غیره که گفته اند و حضرت  
 علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب

و یکی که گفته اند و حضرت  
 علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب  
 و غیره که گفته اند و حضرت  
 علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب  
 و غیره که گفته اند و حضرت  
 علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب

و یکی که گفته اند و حضرت  
 علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب  
 و غیره که گفته اند و حضرت  
 علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب  
 و غیره که گفته اند و حضرت  
 علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب

و یکی که گفته اند و حضرت  
 علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب  
 و غیره که گفته اند و حضرت  
 علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب  
 و غیره که گفته اند و حضرت  
 علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب

و یکی که گفته اند و حضرت  
 علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب  
 و غیره که گفته اند و حضرت  
 علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب  
 و غیره که گفته اند و حضرت  
 علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب

بوده که چنان و شایق آورده دو نفر که با هم معا بدو داشته اند بدست گرفته چنان خود را  
 حکم می نموده اند و لیکن این سیاح میگوید آن حلقه سیرت است یعنی حلقه زریسن  
 می باشد اندر ستم کام تاج تختی پادشاهی دیگری می داده انتهی مؤلف گوید  
 این توبه و تحقیق بدین نماید و لیکن فیس در بعض از جا با که آن حلقه را بوضوح دیدیم  
 بشکل دایره حقیقی نیست بلکه یک طرف آن ضلع دارد و شکل آن را با بقادر  
 حاشیه کشیده ام نظربان معنی تصور نیست آن کرد که چگونه آن را بدور سپه خود  
 می نهاده اند الله تعالی اعلم

و دیگر بعضی نوشته اند که در مجلس آثار قدیمه هر جاشیه اشخاصی است که در  
 خود را پیش می برده اند اشاره باین است که خاموش اند و صحبت نمی کنند اینجا  
 الحال باید دیدیم پسند امیر و از راه رستخانی میرویم تا آنرا غریبه اینجا را هم دیده ایم  
 از شنید ما در سیلمان بازگشت نمودم صحرای کین که سابقا مظهر گردیده و از  
 کین قریب سه فرسنگ است که ما از رستخانی در عرض راه بجنگل بسیار بود اما راه را  
 و همسوار است صعوبتی ندارد

ارستخانی قصبه است در طرف شرقی شیراز مسافت پیچیده فرسنگ تقریباً  
 دو در آن مثل بر توابعی چند و آن سرزمین سردسیر است آبش از چشمه سارها  
 و قنوات حاصلش غله و برنج و موه جات خاصه انار و در غایت خوبی و تنها  
 مطلوبی است زنی که از انار اینجا سازند منحصراً است در فارس و در خود  
 قصبه تحقیقا بهشت قدرب خانه است مساجد بزرگ و باصفاد دارد و مدرسه  
 باشکوه و زیبا که در زمان شاه سلطان حسین صفوی بنانداشته شد بر پاست برکت

این سیاحی که در اینجا  
 است که چنان حلقه سیرت  
 میورده اند و سلفت میورده  
 و در اینجا از رستخانی  
 اندر مسکه و دی بر  
 یک که از راه که سیرت  
 او داشته  
 الله اعلم

ارستخانی  
 پنج هزار و سیصد و پنجاه  
 هزار و سیصد و پنجاه  
 بنویسده باشد و در  
 و آنست که  
 سر و دست



بسیار وسیع بار و دگرش در میان باغستانش واقع شده که همواره دو جلد آب  
در آن جاری است و در آن قبرستان لوح مراری که خیلی بزرگ است نام  
طهاسب بر آن نقش است و میگویند این شخص شاهی بوده که شش ماه در آنجا  
سلطنت نموده ولی معلوم نشد که از چه سلسله و در چه زمان بوده است باجمه  
او قاتی که از سپهسالار شدیم نیابت آنجا بجناب میرزا محمد حسن خلیف از چند مرحوم  
میرزا زین العابدین بود که اباعقیل جد از ارکان شیراز بوده و میباشند محاسبات و  
چیزهای شیراز بدین خانواده جلیل تعلق داشته و مرحوم مذکور همواره معزز و محترم  
می زیسته جناب میرزا محمد حسن مذکور تخصص باقیان در حساب پیوسته و فضلا  
محموده لوامی شهرت افراشته و صحبت اهل کمال را آن فرزند گشته و  
نیکو میگوید دوره از منطق و بیان و عرض و قوائی نزد فقیر دیده  
(آناری که در ارستان و توابع آن است)

از جمله شکفتن ضحاکت مایل بطرف جنوب قصبه بسافت و دفرنگ و غم  
میگویند فرزند و ضحاک را در پستیک ساخت قبل از آنکه او را در کوه دماوند جسد نماید  
چندی هم در اینجا جو پیش داشت و این شکفتن از جامای غریب و عجیب است  
بسیار بزرگ و طولانی و عمیق بعضی آنکه داخل آن شوند و شش عظیمی روی میدهند  
که بی چون و چنان است و بعضی آن جز با جمعیت و با چراغان متسه و فیلان  
رفت اما بعضی که رفته اند انتهای آنرا یافته اند و از استیامی آن که دوستی لی نیاید  
دارد هر سال ابالی آنجا بار باری بسیار از فضل که برآورده در زراعت کج  
برند و رفته از بایگین که آید آن شکفتن خالی از اشکال و صحتی نیست و بعضی

بسیار با وسعت و گسترش  
و قریب به سده و نیم  
آخر صبی باشد که بر اقصای  
و اهل حرف و صنعت  
می بینند و آنرا بشیبه  
یک کوه سفید بزرگ میگویند  
چون در آن صحرای  
و در آن

در طرف شرقی هراس افت  
سی و نه نفر را واقع است  
بسیار مرتفع و بارش فراوان  
در آنجا کوههای بسیار  
در آنجا است و کمتر  
کوهی با این قوت  
دید نشده

یک میل راه در طرف قبل شکفتن مذکور چند چشمه جاری است یکی از آن چشمه بار  
شیر خوان نامند

از جمله کوهی است ما بین مشرق و جنوب قصبه ارستان بسافت نیم فرسنگ  
آن کوه و حوالی آن آثار بسیار از اشیاء و عمارات است که تمام از سنگ و گچ بوده  
معلوم است که خیلی آبادی داشته و آن کوه چندان مرتفع نیست بلکه توده سنگها  
از جمله آناری است که در قلاتها است (قلاتهای یکی از توابع ارستان است)  
و آن در سمت جنوب شرقی قصبه است بسافت یک فرسنگ و این ده تعلق دارد  
بر مرحوم میرزا علی صدر که الحال کجک داشت به تصرف او و او صاحب او است و در آن  
و اطراف آن آثار عمارات و بنیان عالیه مشهود است و بنزدیکی آن خمی است که  
آب از آن جاری است کوهی است آنجا آتشکده بوده است

شیرنگ خامه که در میدان این نام جولانی داشت از کت باز مانده پشت  
کرده روی کبک دی آورده از تیرکامی پسر می پدید و بار ای بای می بند همانا  
این گام خانی و سپک خانی را بسبب این است که از آن قلات خارش  
در پارتمه و از خد او نه قلات خارش خار خاری بسینه نمفته خان خورش بخارش  
احوال وی منقطع میخواند و تکاپوی را از غیر این راه منحرف لهذا احتیاط تمام  
آن را بطرف توجش مرغی داشتم و شمه از احوال صدر و والد و اولاد اجماعا  
نخاستم مرحوم میرزا علی صدر و له مرحمت ماب حاجی اکبر و اب طالب شیراز است  
ذکر احوال آن سلسله این است که نوشته می شود

جناب حاجی اکبر و اب طالب از قدوه علماء و پیر و زبده فضلا شهر در فقه و اصول

رشته و در کت و  
کندشت  
قلات خار  
کوهی چون خارستان  
است و خار بسیار دارد  
بسیار قلات خار مانده  
شده و با یک بعضی قلات  
بر باد می رود و بعد از خاک  
نویسد ظاهر غلط  
باشند  
قلات خار  
کوهی از پسر کوهی و نام آن  
کردن است  
قلات خار  
کوهی از تیر و دگر و قلات  
ظاهر است







بنده اند و از وسط آن دور پسته پر ششم جاری است و اطرافش اشجار است جای ایضا  
آنرا حمله نام دیگر در همان کوچه پشت حد کماه مذکور بجای است مانند اطاق ولی از کو  
طبی است و تفصیلی از آنجا نوشته اند بلکه از نامی آنجا نیز شنیدم

(این است آن تفصیل)  
 شیخ قطب الدین مبارک که بطول مقامات و نمودرات مشهور و مورد  
 مذاق مذکور ریاضت نمیکشید و او را حال حق دست میداد که چند روز رنج و پادان  
 یاد بان بازپوش افتاده بوده و هیچ درد بان نشانی نداشت ساخته الله اعلم وفات  
 وی در پسته شصده و هفت بجزی است قبرش در کمره است یعنی در کین بقعه  
 دارد زیارتگاه مردم است اجناس فقیر آلوده ام  
 قوی از اوقات حکایت مذکور را نوشته فرستادم بجهت اوزاعارف کامل و عالم عا  
 استادان اشراف جناب شیخ حنفیه غنی سؤالی از جناب بنومم انچه را که در جواب  
 مرقوم فرستد نمودن بعهده نوشته میشود این است

جناب میرزا ی فرست از جذبه سؤال نموده بودی مجله جذبه تیر و یکونال  
مجموعه و مفتوحه و در آخر با مجسم لغت عرب از برای مژداست یعنی یکا کرشید  
و باطل و اصحاب عرفان مشکل است در معنی کوشش های و از این است  
جذبه تیر جذبات آتش تو از می علی آتش

نماز که از جانب مشرق نباشد شش  
کوشش عاشق پیاده بجای ربه

بدانکه ما عتقا و این طایفه فرق بسوی حق تعالی بعد و نقضهای خلائق است شمع فار  
و این فرق با کثرت عدد آنها محصور در مدفع است (مدفع اول) طریقه بسیار

20

۱/۲  
 چشم میوه پسته  
 توان و چشم میوه پسته  
 است و خصوصاً در  
 عمل و بعضی خرمی  
 آید و بعضی میوه را  
 مفقود دانند  
 ۲/۳  
 چشم میوه پسته  
 میوه پسته که در  
 عمل است و گوشت  
 اصل که در هر دو  
 حال است و در هر

است  
چندین بار  
یاری کشی از کشکشی  
حق برابر است عمل چن  
والله را  
ثقلین محرک شد ثقل  
به و حق است حاکم  
در قول خدا تعالی  
سبحرکم انما انزلنا

معاملات است بکثرت صوم و صلوة و تلاوت قرآن و حج و جهاد و غیر آن احوال  
ظاهره و این طریق اختیار است و داصلون باین طریق در زمان طویل اقل از طویل  
(نوع دوم) در طریق اصحاب مجاهدات و ریاضات است در تبدیل اخلاق و  
ترکیه نفس و تقصیه قلب و تخلیه روح و سعی در آنچه تعلی دارد و تجارت باطنی  
طریق ابرار است و داصلون باین طریق اکثر از آن فریقند و لکن وصول  
آن از خود است

فصل فی طاعت النیایں کثیرہ  
و لیکن از باب التوسل پس

چنانکہ نقل کنند کہ ابن منصور از ابراہیم خواص رسول کردنی آبی تمام از دامن  
نفسک قال از دامن نفسی فی تمام التوسل منہ غشیش تنہ فقال اقیقت تمکون  
فی عبادتہ الباطنی فاین أنت فی النیایں فی اللہ (مخمس سیتم) طریق سائرین الی اللہ  
و از باب محبت است کہ سالکند بعبودت واصلون از ایشان در بدایات  
اکثر از غیر ایشان است در نہایات وین طریق اقرب طرق الی اللہ و ارض  
دار شد آنهاست و آن معنی است بعبودت بارادت چنانکہ از سبعین صلی اللہ علیہ  
و آکرم و سبت کہ مؤثرا قبل آن مؤثرا و آن محصور است در اصولی چند کہ اول  
انباتوبہ است و آن رجوع بسوی خدی تعالی است بارادہ چنانکہ موت رجوع  
باوست بغیر ارادت و بان حمل شدہ است قول حق تعالی کہ فرمودہ است  
الی ربک راضیہ مرصیۃ و آن خروج از ذنوب است تماما و ذنب چیز است  
کہ محبت میکند تو را از حق از مرایب دنیا و آخرت پس واجب است بر طالب  
خروج از ہر مطلوبی سوا حق و خود خود صریح و خود ذنوب لا یتعاس بہ ذنوب

[illegible][illegible]

10



صرح تو خود مجاب خودی حافظ از میان بر نیز این است تو بساتین الی اللہ الی غیر ذلک من الاصول و در این مقام سخن بسیار است که ذکر آنها موجب تطویل است بلکه میستوان گمانی در این باب نوشت

از یکی پیش تو کفتم غم دل ترسیدیم بهی که دل آزرده شوی و نه سخن بسیار است مذکور چون شرح احوال چند نفری از عرفا و فضلا ی بعض از قصبه بار آورده ایم

از ار پس جان نیز چند نفری را ملاحظه فرمایم  
**جناب ملا احمد اعلی** الله مقامه جامع فضایل و حاوی خصال بوده پس از فراغت از تحصیل علوم ریسیه و فنون عقلیه و نقلیه و عواین و منویه را ترک نموده خلوت را بر جلوت اختیار فرموده اکثر ارباب حال و اصحاب کمال فضل یا صحبت این جناب بوده اند و تبارشیر از وطن گزیده و بذکر حق آرسیده تصنیفاتش ترا و نظار دارد از جمله مشنوی سمی بشو ریه منظوم فرموده و جدا آنها را فقیر مفصل دیده ام باجمود در پسته کجزار و دویست و هشتاد و چهار در شیراز و قافا

یافته و در دار السلام قبرش زیارت گاه است (اولاد آن جناب)  
مرحوم میرزا عبد الکرم فاضلی است بلند پایه و کاملی که انامیه در حرکت الهی و ریاضیه رتبه بلند و مقامی ارجند حاصل داشت فقیر مائل قدرتی حرکت در خدمت استفاده نموده ام در پسته کجزار و سیصد و ده در شیراز بر حمت حق پیوست جناب میرزا اگر مصلی برادر گستر آن مرحوم است در جمیع صفات و پاکانی ذات سلم اهل زمان است و در شیراز متوطن اند

مرحوم ملا علی عسکری شیراز قصبه ارستان است از معارف سالکین و اکابر مجاهدین

معنی از اصولی که پیش ذکر شد در مورد آثار حضرت است در راه و لی چند که کی از آنها توبه بود و در میان صاحبان علم و ادب و اهل بیت و اولاد آن حضرت است که به معنی فرموده است

بوده و دست ارادت بر حرم طاهره مذکور داده و در خط نسخ خط نسخ بر خط طاعت من مشاخرین کشیده و در سنه کجزار و سیصد و ده در قصبه ارستان رخت از جهان فانی بپوشی جان باقی برده و تراش بهایش است (اولاد آن جناب)

آمار و بهو حاج ملا محمد شفیق و تبار علوم عربیه و ادبیه ربی کشیده و تا از فضلا عصر گردیده و در خط نسخ از مرحوم و الد که رانیده شهد الله کبریا از مرحوم شیراز احقر خط مذکور را احدی بیایه مشا را لید نوشته است قوی است که چنگی برانسته اند اکثر کتابت قرآن مجید و فرقان حمید اشتغال دارد و در سرودن اشعار خاصه غزل صاحب طبع سپید و ذوق مستقر است از ادب است

در پیش روی دفتر حضرت نباده ام	لیک از میان مجسمه و تصور ایشان
کس را ز غریب تو حکایت مجال نیست	چیزی که پیش جلالیت نباده ام
از وصف آفتاب خفت بسته ام زبان	چیز با صفت و چشم تحسیر کشاده ام
تا چند با خد نک دکان ایستاده ام	من خود ز تیر غم خسته ز با و فاقه ام

از جمله اولاد مرحوم ملا علی عسکری مذکور که نیز در خط نسخ نامی پدر و برادر است  
**جناب حاجی ملا محمد حسین** است در حسن اخلاق طاق و بجدت طبع مشهور افاق است در شیراز متوطن گزیده و کج از نو آرسیده

**شهاب** انتم شرفش میرزا حسنعلی است ملقب بصدر الشرا و از اهل ان دیار در بدایت حال تحصیل کمال اشتغال داشته و از علوم عربیه بهره مند آمده ادبی است و انپشتور و لیکن سخن گستر در گفتن اشعار قادر خاصه به یک کس و در راه است و اکثر اوقات را در شیراز بسر میبرد از اشعارش حاضر نشدیم

میرزا احمد از اهل شیراز است یکی از قصبه های فارس میباشند در خط نسخ مشهور افاق است در زمان صفویه بود میرزا بکسر حوا و مله حیوانی که از آفتاب پست کوه

از

از



(خلاصه) از اسپهان حرکت نموده آمدیم بهلوی که ببال که بعد بروم به بندامیر که  
تفصیل آن انشا الله تعالی خواهد آید

**کربال** بگوئید وسیع و سرسبز مثل بر دشت کثیر واقع در سمت  
شرقیه شیراز بافت دو از دو فرسنگ تقریباً این از رودخانه حاصلش غله  
و برنج به ایش چندان نیکیست ولی برنجش در نهایت خوب است یکی از جمله  
دبالت است و موسوم به شلاق است که قریب بآن بر لب رودخانه آثار عمارات و  
بنایست و مشهور چنین است که آن ابنه از امیر عسکری الله علیه و آله و سلم بوده فقیر سیر آن  
این عزیز اب رفیع نظر نمود و غراب تر از انش باقم که قبل از من شده در ذهن تصور  
امیر که حاصل اینک غیر از غله چند بنظر نمی آید علی بعض جاها در زیر خاک سنگ و  
اجر در هم ریخته دیده میشود و مشهور میگردد که آن سر از دست رودخانه با  
و غرقه باداشته (خلاصه) از آنجا گذشته رسیدیم به بی موسوم به قنوج آباد و این  
مکث را مکث است

**مقرب الحاقان** میرزا علی محمد خان مستوفی دخترزاده مرحوم سیادت  
انتساب میرزا محمد رضای مستوفی که در شیراز وزارت آب و اهل و فقر را مکمل کتاب  
بوده اکنون معزنی الیه نیز در دارالملک تحریر باصابت رای و تدبیر مرجع برناو پیرا  
با آب انباشت ممتاز و در موسوم آدمیت بی انباشت اتفاقاً آنجا بودین نزد  
تشریفاتی بنده در در دوم زحاتی معمول داشت که پس از مدتی و بعد از مدتی منصرف آمدیم و رقم  
باجمله از کربال آمدیم به بندامیر و این بند اگر چه از آثار قدیمه گمان و ساسانیان  
نیست ولی چون از بناهای عجیب در فارس است بهنگام حرکت از شیراز حکم می نمود

کربال  
بروزن دجل نام  
بلوکست از فارس و این  
نام مرکب است که کربا  
رودخانه است که بر آن  
امیر عسکری الله علیه و آله  
بنده و بال معروف است  
پس ملاحظه بالا در برود  
یک کور کربال گفته اند که  
آن اراضی دو قسم است  
قسمی را لادقی می  
گویند و قسمی  
تفصیل  
کبر حریف اول است  
صاحب  
آنکست در و رانست که  
و صاحب کفنی

عزیز

جانب شریک آنجا حضرت اجل اکرم اعظم نظام الملک صاحب اختیار شرف  
صدور یافت که نقشه بندامیر را نیز بردارم لهذا بقدم بهمت بدینجا آمدم  
**بندامیر** میان خاک مرده دشت و کربال واقع شده از تحت جوشیده تابین بندر  
فرسنگ است و از اطراف بند مذکور قریب دویست و پنجاه خانه است و تقریباً  
نقره خنوق دارد در کنارهای رود قریب پنجاه چرخ است که بجای و غیره از آن خانه  
آب کشیده از اعست ینماید حاصلش غله و نه و غیر ذلک است و بنا  
مرقوم شد که آن رودخانه از سمت کاشمیر و راه دبر و دشت نزدیک پل فنان  
بارد و خانه سوزنی شده از بندامیر میگذرد و دیگر ببال و از آنجا که شش شصت  
میکرد و بر پایه که قریب به نیریز است باجمه در وضع بنای آن بند عقل خیر است  
وزبان از تقریرش قاصر و آن را امیر عسکری الله علیه و آله ساخته و مانعش می نمود  
شرح احوال امیر مذکور مرقوم میسبب ایم

**امیر عسکری الله علیه و آله** ابو شجاع قنوجی رکن الدوله حسن بن بویه الله علیه و آله پادشاه  
بوده دارای علم و صاحب فضل بدیانت و یکی ذات موصوف و بعدالت حسن  
صفات معروف اودا که کسی است که شایسته پیش خطاب کردند و بر سر  
در خطبه پس از نام خلیفه که الطالع بالله باشد نام وی را امیر بوند در سپادی  
از کتب مسطور است که او یکی از علمای عربیه و از اهل ادب و فاضل و شیعی بود  
بوده و در هر علمی از علوم اجماعات نیکو و اقوال پسندیده نوشته و از این رو اهل علم  
و فضل را کرامی میداشتند خاصه شیخ محمد بن محمد التهان لقب بمفید را که از جمله  
قدسی و حمید و متحلیان شهر است از اشراف و کرم میزد و ابوعلی فارسی که در این کتاب

بندامیر  
بروزن دجل نام  
بلوکست از فارس و این  
نام مرکب است که کربا  
رودخانه است که بر آن  
امیر عسکری الله علیه و آله  
بنده و بال معروف است  
پس ملاحظه بالا در برود  
یک کور کربال گفته اند که  
آن اراضی دو قسم است  
قسمی را لادقی می  
گویند و قسمی  
تفصیل  
کبر حریف اول است  
صاحب  
آنکست در و رانست که  
و صاحب کفنی  
بندامیر  
بروزن دجل نام  
بلوکست از فارس و این  
نام مرکب است که کربا  
رودخانه است که بر آن  
امیر عسکری الله علیه و آله  
بنده و بال معروف است  
پس ملاحظه بالا در برود  
یک کور کربال گفته اند که  
آن اراضی دو قسم است  
قسمی را لادقی می  
گویند و قسمی  
تفصیل  
کبر حریف اول است  
صاحب  
آنکست در و رانست که  
و صاحب کفنی



فکر فسانه ای از آن مذکور شد با امیر معاویه و صاحب بوده که کتاب اصلاح بخورا  
چون تصنیف نمود با امیر فرمود و امیر شش تحسین فرمود ولی گفت بنی از برای کدگان  
خوبست زیرا که در آن چیزی زیاد و از معلوم است من نیست پس ابوعلی کتابی دیگر  
مستی به تحفه تصنیف کرد و امیر از آن نیز خطاطی نموده گفت آنچه را که در کتاب اصلاح نوشته  
بجان را با یاس دیگر جلوه داد و آورد که نه من آن را می فهم و نه خود خواسته فیه  
**حکایت** یعنی نوشته اند روزی امیر به حکام سواری از ابوعلی پرسید که  
مستی بخور چیز است جواب گفت بتقید (آهستگی) امیر فرمود چرا بتقید  
(آهستگی) نباشد تا مرفوع شود ابوعلی عاجز مانده گفت این جواب میدانی بود که  
گفتم و گویند بعد با جمیع بکبت نموده جواب را پسندیده داد  
و نیز نوشته اند که ابوالحسن الصابی کتابی موسوم به ناجی در انبار نشیند یو به باسم امیر  
ذکور نوشته و گویند از برای دانی خود و سخا که امیر عصفه الد ولد ابو اسکندر  
از قول شرا قصد درگاه امیر نمودند و جایزه بایکرقند از آنجمله ابو العلیت شنبی است  
که تصدیق بسیار در مدح وی گفته و امیر خویش شرا در دکان لطافت میفرمود  
فقیه شنیده ام که دیوانی دارد و سه کله میده ام و این دو شرا از آنجا را دست  
نویس شرب الریح <sup>الاصح</sup> و عینا اینم جوایبی از شمر  
خانیات سالیات <sup>الاصح</sup> لغات و تشاعف اثر

و احوال خیر او در جهان بسیار است از جمله عمارات عالیت که بر سر روضه مطهره  
امیر المؤمنین علی حسین بن علی علیهما السلام بنا کرده از جمله حصار مدینه منوره  
حضرت رسول صلی الله علیه و آله را عمارت نموده از جمله رک و در قلعه شتر شتر

که پیش از این تفصیل مرقوم کرده باشد بنده میزگرد است که در زمان سلطنت و حکومت  
در فارس پس برود که بسته که تفصیل آن خواهد آمد از جمله دار الشفا و درینده احوال  
زیبایی و صفا و دنیا و اعلای راجع آنجا وقف نموده از جمله بنای ای دیگر در شیراز  
دار شده از ایوان و سرا و بازار و خانقاه و غیره آنکه که اکنون اثری از آنجا باقی نمانده  
نیست بجز خاکی و سبزه که در تنگ الله اکبر نزدیک رگ ناد است و در بالای  
آن طاق بقعه ایست که در آن قرآن بزرگ که از رویان اقرآن پیخته و من کوبیده  
تواضع از زبان حمید و مرود می نمایند باطله امیر مذکور مدت سی و چهار سال پادشاهی  
نموده در هر سینه سیصد و هشتاد و دو حاکم و نیک از عمرش چهل و هشت سال تقریباً که  
بوده چهارم از دوازده قبرش در حوض اشرف در پیمان روضه مقدسه است و قبر  
الله علیه و علی سریره

محمد مصطفی  
 از این که در کتب معتبره  
 در آن زمان محمد  
 من است الله  
 ام  
 امیر داور  
 گویند چنان که در حدیث  
 کرد از معنی او با حسن  
 حضرت امیرالمؤمنین علیه  
 السلام تفسیر کرده اند  
 از معنی دیگر می گویند  
 زعفران را زعفران حضرت  
 بر زمین در روز قیامت  
 گفت بر زمین این آیه را  
 و گفته اند بر زمین در روز قیامت  
 و آن حضرت را پهلوی از  
 دفن کنند  
 محمد



مکشاید مانند است و در وقت فرو رفتن آب خیلی تماشا دارد و در سمت شمال باشد  
 به دو طرف رودخانه و دوار و پسته و عظیم کشیده اند بسیار طولانی که بمقدار دوسه هزار  
 قدم طول آنهاست پس بسبب آن دیوار باد بواسطه ارتفاع بند مذکور ناچار آب  
 بالا آید و مرتفع میشود چون این مطلب دانسته شد گوئیم که مسافت یا مسافت  
 قدم و در ترابز بند در طرف بسیار رودخانه و جدولی بزرگ بریده اند که آب که رودخانه  
 بواسطه مرتفع شدن در آن دو جدولی سوار شده میرود بجانب کربال از برای رخت آلود  
 و در دیوار و پسته و طرفین رودخانه مسافت چند قدم و در ترابز بند و در جهت  
 که بر یک سو در ارتفاع دارد و یک سو در عرض از یکپنجاهی بسیار بزرگ  
 در بار بار یاد داشته اند (و آن دو در ب کاد شیر میماند) و از پشت دو در  
 مذکور نهری بجانب مغرب بریده اند که عرض آن متجاوز از شش فرسخ است و  
 هر چه پیش میرود عرض تر میگرد بعد از آن که در از جانب مغرب خفت  
 کرده و پهن شده اند بجانب جنوب متصل شده به رودخانه دیوارهای طرف  
 آن تمام از سنگ و ساروج ساخته شده و در جلو آن دو در ب مذکور  
 که کاد شیر نام دارد آن کجوبهای قوی مسدود است که آنها را قفل و بسته نموده  
 و میخ زده اند که آب رودخانه تمامه از آن در ب بابه نهر مذکور نزد دیوار  
 چوبهای جلور با آب قلیلی فرود میسر زود داخل نهر میشود و تا پشت بند و در  
 محلی میگرد و این آب هم نیز از رودخانه کربال میرسد که بان نیز زراعت می نمایند  
 این مطلب بیانی دیگر دارد که مرقوم میشود  
 تقسیمه در بون کربال زمینهای است که بیت است و زمینهای که بلند است بعضی

طرف بسیار  
 مقصود طرف بسیار  
 است که با عرض و ارتفاع  
 در میان رودخانه باشد و  
 بدان خاطر که آب جاری  
 نمی کند  
 طرفین  
 مقصود کس مذکور در  
 است بین طرفین  
 شخص که شلا در رودخانه  
 باشد و هم از آب  
 میرانند

علیاء بالا دست و بعضی راستی و پایین دست میماند پس آن دو جدولی که تقسیم  
 در جلور بریده اند که آب در آنها سوار میشود آب آنها بجهت زراعت اراضی علیا  
 و بالا دست است و آن بعضی که کفتر از عقب کاد شیر ساخته اند آب  
 آن برای زراعت اراضی سفلی و پایین دست است و طماچرچین میماند  
 که قبل از سپاه حق بنده و قبل آن این دو در ب کاد شیر و نهر را ساخته اند و آب را  
 گردانیده و سمت نهر مذکور آنجا که بند و چل ساخته و پرداخته اند و با تمام  
 رسیده آب را بجانب چل رسانده اند و در بهای کاد شیر اسد و کرده اند  
 و رخت برای آن که کرده اند که نخکی آب از آن رخت بانه نبرد  
 چون مطلب فوق دانسته شد با تفصیلی دیگر است که بیان میشود و آن این است  
 که در زیر دست آن دو در ب کاد شیر مذکور به دن فاصله یک در ب دیگر است  
 که آنرا در ب آهینی میگویند و از پشت این در بنده جدولی بریده اند که آن را او  
 به نهر مذکور و این در ب مشهور به در ب آهینی اکنون نیز خوب و غیر مسدود  
 میباشد ولی این هم رخت دارد که قدری آب از آن جاری است از نهری که از آن  
 مرود میکند و داخل نهر کاد شیر می شود (یعنی غنائم) که در آهینی مذکور گفت  
 زینش پایین تر از دو در ب کاد شیر است بعبارة اخری سقف و آهینی مسدود  
 بگفت دو در ب کاد شیر می و چنین میباشد که این در ب آهینی خلاص رودخانه  
 باشد (توضیح) مثلاً با فرض و التقدیر اگر در ب آهینی را تمام بکشایند  
 خواه دو در ب کاد شیر می باز باشد یا نباشد آبهای رودخانه با تمام از در ب آهینی  
 عبور خواهد نمود و از آن دو در ب کاد شیر می و از طاقهای چل مذکور و از دو جدولی

علی و سفلی  
 در اینجا باطلان معلوم  
 مساحت است که در میان  
 و مقصود آن علی و سفلی  
 نیست که برای آن کاد  
 و آب هم بسیار است  
 علیا و بعضی راستی و پایین  
 و علیا  
 به نهر اول طرفین  
 یا در طماچرچین و ترابز  
 و این کاد شیر است  
 مقصود  
 به نهر اول هر چه بزرگتر  
 است و این مقصود  
 مقصود  
 مقصود آن می  
 مقصود کرده



بند سابق الذکر قطره آب نخواهد رفت پس معلوم شد که درب آهنی بر سر  
 خلاب است (وجه تسمیه درب آهنی دکاوشیر) اما درب آهنی از  
 آن گویند که سابقا در بی داشته از آهن که بسته و کشاده می شده اکنون از  
 عالم جدا ترقی نموده بعالم نبات رسیده یعنی درب آهن را از میان  
 برده بوجوهی چوب برجای آن نهاده اند که پیش از این گفتیم اما درب کاوشیر  
 در وجه تسمیه اش همگانی گویند که قابل ذکر نیست این بود تفصیل بند افریقایی  
 از جمله مطالبی که نیز باید گفته آید این است که بنیز از دیوارها بسته های مذکور  
 چهار بامی بسیار طویل در اراضی اطراف رودخانه از هر سمت ساخته اند تمام  
 از سنگ و ساروج و این چهار بامی استیحا م آن بند و پل قرار داده اند  
 زیرا بعضی از آن چهار بام در زمین کشیده شده تا بدامنه کوهی که قریب بانجامست و  
 کف رودخانه را بمسانت می فرسوده اند از سنگ و ساروج این فقره  
 در حوالی بند و دورتر در صحرا بسیار سنگهای بدو در عظیم مثل سنگ عصفه  
 دیدم افتاده معلوم شد که با آنها اکتف و ساروج می ورزیده اند و قریب  
 به بند مذکور در بسیاری از جاها آثار عمارات و سربلایه ایوانها ظاهر  
 می باشد تمام از سنگ و گچ بوده و آنها را نیز میر عصفه الله و کزبان  
 که بند را ساخته بنا نهاده است در تحقیقت شهری بوده ولیکن مهر  
 و ناجیه است (الغرض) نقشه بند امیر را و همچنین نقشه کاهوشیر و  
 دروازه آهنی و بنده مذکور را برده ایشتم بعون الله تبارک و تعالی در یک  
 ورقه بفرمده سی و هفت (۳۷)

در وجه  
 تسمیه کاهوشیر میگویند  
 وقتی امیر خواست آن  
 بند را بسازد در یک  
 پلست شویک  
 کاهوشیر کرده آرد  
 صرف خارج آن بند  
 نمود این حرف گفت  
 در سی و هفت





**مذنب** در سمت شرقی بندهامیر مذکور یکبار رودخانه اسپایای بسیار بزرگ  
 بهم ساخته اند که متصل در گردش اند و کاریکنند اجناس بلوک کربال و مرشد  
 و غیره را از طریق بنمایند و این اسپایا بوضع غریبه مثلا در یک عمارت  
 دو سنگ و سه سنگ و چهار سنگ و بیشتر کار کرده اند و از یک چشمه آب شیر  
 متحرک اند از جمله در یک جای هفت سنگ اسپا در کار است که آنها بدو  
 هم واقع شده اند یعنی بردیف نمیکند بلکه چون حلقه کرد اگر بهم اند و از سمت  
 عاری که سنگهای مذکوره در آن نصب است آب از رودخانه داخل میشود و بعد  
 میباشد که همه آن اسپایا با گردش بنمایند و آب از زیر پرده هر سنگی از اطراف  
 آن عمارت بدو در شعبه شعبه خارج میشود و فرو میریزد بسیار تماشا دارد و  
 آن عمارت که در آن نگاه است با شعبه های آب که از اطراف خارج میشود  
 خیلی شبیه است پیرخی که در آتش بازی بسیارند که از جانش آتش افشانی میکنند  
**حکایت** بخاطر دارم دو سال از این پیش که هسنوز به بندامیر قدی  
 گفته اند بودم رفیق شوق و صدیق شوق میزاجها که هر که مختصری از شرح احوالش بگویم  
 گناشت بجهت محقق در این سیر زمین آمده و اسپایای مذکور را دیده بود پس  
 از مراجعت بشیر از نقل نموده که در بندامیر آسیای است هفت سنگی جنین و  
 چنان وصف آن را چنانکه گفته گناشتم مذکور داشت و نیز مرا حکایت کرد که  
 زمان وقوف در آنجا بگوشت نشسته بودم و تماشای آن اسپا مشغول بودم  
 ناگاه طفلی از بالای آنجا بسن چهارده یا پانزده سال از کتب آمده چند کتاب زیر  
 بغل گرفته گذارش بر من افتاد و چند دقیقه ایستاد از او پرسیدم از شما

از باب تحقیق و تبارک  
 کردن چسبیده را

بشیر میگوید و قاف که  
 سیاهی آنها را معلوم باشد  
 بر وزن رفیق یعنی  
 برادر است  
 و در اینجا  
 میباشد



چه کتاب است اسامی آنها را بیان کرد از جمله غلامی بود آن را گرفته قدری کا  
کردم قطعه کاغذی در ضمن ادراک کتاب یافتم که چند شعر آن نوشته بودند  
اشعار بوزن و قافیه صحیح بود و بجز پستی میثون که در بعضی آنها دیده می شد بجز  
نقصی نداشت از آن فضل پرسیدم این اشعار از کیست گفت از من است  
گفتم مگر شعر می توانی بگوئی گفت آنچه را که خواندی دلیل است بر اینکه می توانم گفت  
چنانچه راست باشد بدیهه شری بگو گفت برای که بگویم کم این آسپاب  
وصف کن بر زمین نشت خامه و دواتی من نهادند و قیقه بکفر و دلت

بر ورقه این دو بیت را نوشته بدستم داد

اتش افشانی کند چرخ فلک  
ز آنکه چون چرخ فلک باشد ولی  
بر خلاف آن بود این ایستاد  
جای اتش و مبدا افشاند اسب

از طبع دود قش قبت کردم و بر استعدا دشتانف خوردم و شعرش را شستم  
پس رو بین کرد و گفت اگر تو از این طبع شعر شاست و از این می توانی بگو اگر چه  
مقصودش از شعر و شاعران طفل نبود ولی مثل خاطر ادب این رباعی را بدین آتش نمودم

در بند امیر آسیای عجب است  
گرفت حاکمان همه از هر سو  
گرفته چو آسمان بھر روز و شبست  
در آن رشحات آب چون ذره نیست

این فقیر مؤلف بجز زانیکه گفته مختل است که آن خلط و دومت مذکور را از کس  
خفا داشته گفت با شمار دیگر استخاش نمودم بدهد کوئی کرد باین فقیر در  
این اوان که بربند اندام از آن خلط سرخ گرفته نمک خندان مرک شد و صیغه  
(مختصری در بیان احوال مشارالیه)

استیاب  
و استا بر روی ست  
دشمن از این قوم  
داشته شد  
مده  
تشیخ  
شهر فرمتنی و خورا  
شان نمایانیدند  
استه  
سته  
تشاخیر  
مزاجت و اختلاف  
باسهم بودند  
مدیه  
مده  
زورب

[illegible]

امیرزاجا بیکر برانی است بلند همت عالی فطرت از مبادی عبد حیثا  
کنون که سپنین عرش در حد و پست است تحصیل کالات صوری و متغییه  
راغب و مصاحب الی کمال را طالب از هر گوشه گوشه و از هر فرنی گوشه  
اندوخته در ریاضی و نجوم ریاضتی کشیده و در قرب این زمان نژاد فیه  
مختلف دوره از منطق دیده و خوب فهمیده خط این خوب می نویسد و شعر را  
نیکو میگوید مختص با هم میکند رباعی مذکور بر طبق سیم مذوقن ستیقم و کی گاست بهم این  
دولت را ازاد خاطر دارم

ترکی که عقل و دین و دلا از ما گرفته است ما خود نداده ایم به نجا گرفته است

اگر کونند مهر او ز دل خوش کن بر دل  
کی میستوانم این که بدل جا گرفت

خلاصه از بسند امیر که حرکت کرده از برای شیراز پاره راه که پیروم کسانند  
داد نزدیک باینکه از پای در آیم پس عنان مرکب را بجانب دی که سمتی بود  
آباد است منتظر ساخته تا ساحتی بیاسیم در رخ کاسی تنایم این دو باینکه  
کیفر سنگ است در خاک مرد دشت واقع شده عالیجان نور علی

و رجعی بیک که غم و برادرزاده اند و مصدق آن ده و غیر آن مردمان  
به دوستی بی عیب و در مکارم اخلاق بی ریب چون از ورودم خیر یافتند بابتضا

[illegible]

جسٹ  
ہائیکورٹ کے  
جج  
بار کیلبر  
اسٹریٹس وغیرہ  
نہیں

و لم يلقه الخ  
و نه بستانه اندر پای  
خود و نذر دیوان خود  
نیشه بینه خدمتکار  
و در ساعت غدا خور  
و در خانه رانده بستان  
یکه فرسوس بینه که  
او قاتل بر بستان  
تجاشه و نه  
مذکور است  
و کل سابقه شده



فخامت مضاب مسعود ولد حاجی فضلعلین وکیل الزحایا ولد محممت پناه حاج  
میرزا مهدی خان برادر ناظم الملک ساکن است که این سلسله جلیل در دولت علیّه  
ایران ناظم منظم همان و دافع مصاحبه پیداد نشان بوده اند و جناب مشایخ  
که بصفت کیاست و وزارت رای موصوف است و بحسن فراست و عودت  
ذهن معروف با قدری رفیع و عریض میگذراند  
باجمله از انجاسرگشت  
منموده آمدم بر زنان در سپاری کی از ایشان فرو داده تاشب را میگوید کرده  
فردار از انجاسر از روم

اتفاقاً آن شب را شخصی در آن منزل میمان بود و میزبان را یکی از اعراب  
خویش را شاعر میخواند و در این فن ماهر و تخصص نداشت و در شعر  
شبهه غزل پس از گفت و شنود بسیار سخن میبکاگشت که هر غزل را  
خفیف تر است از دیگران و لطیف تر نفوس این بک را میتر طالب  
و طباع بدین طرز اکثر راغب آنگاه خواند از خود غزلی که مطلعش این بود  
غزله نوش لبی این دل ریش کرده چون خانه زنبور زیش  
و اکثر آن شب را بخواندن و گفتن شعر اوقات گذاریدم و در بخور خفیه  
انجم این فقیر شری نامعقول انشا نمودم یا بطارح در آن شب غزلی از  
طبع فضول سپردم و خوانم الترتید در این تمهید بکاگم و در صفحه و کار بکاگم  
(غزلی که در آن شب گفتند)

تبار افشاده برخ زلف پریش	زده بر مسم دل صد سلسلیش
گفته ام دوش آن زلف سیاه	موبو شرح پریشانی خویش

نامشکوک  
 میرزا محمد خان احمد  
 سالار است  
 نموده  
 درکات  
 قطع اول کاشانی  
 دارمید و استوار  
 درکشت  
 عورت  
 باطنی یکی از اولی  
 و درکشت  
 عورت  
 درکشت که  
 شب روز آورده  
 باشد  
 طبع  
 کبر اول عود  
 سرشت و فوی  
 وجه طبع مزده  
 و اینها بین  
 آرد  
 بکار خفیه است  
 بر کجی از کبر می  
 درن با  
 کبر و خفیه  
 عود و کبر خفیه  
 در روض کجی است  
 حسین

کند از غم سوز دلم بریش وزند  
 شده ادم از آن رخ سخی و خط بزم  
 زان لبم بوسه دهد پس شام  
 آستینا با تو خانی امی دوست  
 از تو ای یار چه تریاق چه دهر  
 کریم کند از آزار چه باک  
 پس از آن لبم بر دل بریش  
 بچو هستی و خوش خوش  
 که بود از پی هر روشی نمیش  
 که غدارم سپهر کای خوش  
 و ز تو ای دوست چه دوار و دوش  
 سبک بود دشمن جان درویش

فرست از پیش تو جانان تو رفت  
تا تو را باز چه آید در پیش

این غزل در شب مذکور خوانده شد و از غزلیات قدیم بود و آن را استماع فرمود

مرد دل من بر آن دلیل است  
 از دست تو هر سلیس است  
 دشنام اگر دهد جلیل است  
 مانند طب که بر خلیل است  
 مسکین بچمن چو من علی است  
 از زلف تو قند و طویل است  
 دور از تو کس از بهر ازل است  
 در هر کز دی دو صد قبل است

این جسم ضعیف فرصت و عشق  
موریت که پایمال بل است

[illegible]



[illegible]

و بنیاد این مذهب بعضی قدما  
و اگر مستغنی است

[illegible]

یار من کرد و تجلی چو در اطوار وجود	دو جهان گشت زانو از جالش بر جود
خال بر چهره او عکس سواد می آید	یا سواد می دل از خال وی آید بود
بشوین بخت که دل در غم زلف جانان	گاه در تو پیش نزول است کمی تو
یار تو دیگر از مردم چشم است بمن	غیبت از بی صبری چشم من نور شود
(خلاصه) از باجگاه مشارالیه را دو اعراف کرده	و خباب میرزا اسام الدین فکیم

[illegible]

یار من کرد و تجلی چو در اطوار وجود	دو جهان گشت زانو از چالش بر وجود
خال بر چهره او عکس سواد می آید	یا سواد می دل از خال وی آید بوجود
بشوین بخت که دل در غم زلف جانان	گاه در تو پیش نزول است کمی تو
یار تو دیگر از مردم چشم است بمن	غیبت از بی صبری چشم من نور شود
(خلاصه) از باجگاه مشارالیه را دو اعراده و خباب میرزا اسام الدین فکیم	



وله از چند ایشان که بشایست پدر بزرگوار آید و چون مراجعت گرفته فقیر را  
مراقت نموده تا بشیر از جنت طراز <sup>الحمد لله الله که از غایات پائین</sup>  
کرد کار و از مراحم بندگان حضرت اجل اکرم اعظم نظام السلطنة و صاحب  
اختیار اودام الله تعالی آیام دولت و خدمات محله این سپهر را با بنجام رسانیده  
صحیحی با ما بجز ترش مراجعت نمود منت ایزد اگر این خدمت نطفه  
نظر آفتاب اثر و مطلع بصر انور مبارکش گردید مرز عد مقصودم از حساب کوشش  
طراوتی پذیرفت و کاشن بر ادم از رشحات مرحمتش خضرتی یافت  
تبدیل نهیم از نشر الطاف و بسط اعطاف آن دو جو مسود فایض البحر و شکر  
دارم بلکه حقوق اکرام و انعام برادران کامکار نماند ارشش را نیز شکر دارم از  
توجبات و تفقدات ایشان از چنگان ممتاز و باطفت و ملاطفت این و  
آن بین الاماثل و الاقران مقهور سپهر افرازم لطفشان عظیم است و دستشان گرم  
را ایشان رزقین است و عزیشان یقین این هر فلک جلالت است و آن کائنات

**بجراصات (ملفوظ)**

بعد همین صاحب اختیار معظم	زین دو برادر شده است فارسی
دولت شد راز هر دو مرتبه مایه	کلت جسم راز هر دو قاعده محکم
هر دو بصورت سپهر محمد عالی	هر دو بیضه مدارم که عالم
ملکت کمال از برای هر دو	جاء و جلال از برای هر دو
ادب هم کردن بر بند هر دو	اشتب کیتی بدایع هر دو
آید این از شرف نخل مریز	و آن شده است از کرم بد

بفتح اول صبحه اسم  
سكان كل كرسيه اسم  
كأن كل شدة اسم  
جای بلند و است  
نظر  
تبدیل  
بر وزن شکر  
دوازدهمین کردن  
بشر اول کسی است  
اسب خاک شکر  
کرین خضرت اولی  
عزم و طلق  
اسب  
کرین  
اشب  
اسی که بر بای میله  
بر سپاهین قلاب شده  
خسرو صاعده و طلق  
اسجد  
کرین  
از باب تخیل تعبیر  
مقدم لایوسم حاضر شده  
و بمن داغ نهاده شد  
آید و اینجا برین مقصود  
است

لوکب این جت نامبارک و میون  
روی چنانی بقبله در این راست  
این سیکه از جو دکاه بزم خوشرو  
این شده بر بارک زمانه چو خمر  
نه زهرالم راست حب این همه تریاق  
ما باز به پیونجم این شده غمخوار

هر که سپهر از حکم این دو میر باید  
باد سرش بر فراز سینه چو پرچم

چرا در پستان خاکی این نام بخاک که بر شاخسار بوستان سرای تحریر سخن گذار  
بنفحات صبر و لب پذیرد که احوال آن دو اصل بر دست سرکته پرداز می دارد  
و بهای ترانه سازی تابان نامی و اسپم کرامی ایشان نماند بی زبانی انداز  
امیر الامراء العظام امیر تبه حیدر قلی خان حضرت صاحب اختیار را برادر آ  
و بجل رحمت مکی و قبض و بسط ملکوتی او را یاور ذات مکی صفاتش جامع فضایل و  
کالات است و منبع انواع خصائل و کمالات

**جناب قنات نصاب سعد الملک محمد حسن خان نیز برادر کتیری است**  
و نیک اختر خجسته بی قوت بازوی سعادت است و دست استین جلالت  
بجمله نقود کشور و نظم امور لشکراوقات فرخنده ساعات را مصروف میدارد  
تمتته از آنجا یک حضرت اجل اکرم انعم صاحب اختیار را گذشته از عدالت محبتی  
در عیت پروری در مقامات معقول و مقالات منقول و مدارج عربیه و منال

بفتح حرف بی حرف  
مطلق بی است کلام  
ابریشم سازند و با  
علم و نیزه دست اند  
چهار چوستان  
مدخل است مدون انجمن  
بل صبر بایستی کرد  
از آری که پیش رفتن  
از سلم بر آید  
طلوت  
دیر و جا لا که کرد  
جمع شریعت  
که بمن سرود ملک  
باشد

هر که







نایب نواب نصرت و قائم مقام فتح  
کوی و دامغانه سپهر آفتاب  
از کجوش نهاده بر تیغ جان شکار  
میرا شده است که ز سر او که خود  
بر خنجر از عطار و در تیغ کلک و تیغ  
تیغ کلک بدست تو در انتقام خصم  
تغییر در کف تو بی غمی ای شکفت  
شرح فضایل تو برون است از حشا  
اسرار و هر نزد تو رمزی است میخانه  
عهد تو را خل نده سپهر سعد و خشن  
فی دشمن از عطای تو محروم شده اند  
نزد بد بکاره کردن خصم از حشام تو  
که در در الفضل و کمال است افتخار  
مدح تو را اگر همه خود گفته من است  
تا کلک در مصاح ملک است کار

در وفروزارت کلک تو را کذا

بر تارک مخالف تیغ تو را کذا

جناب نثار امش میرزا محمد از اهل شیراز جنت طراز است حمیدی  
علوم عبیه و مجسمه نحوی از فنون ادبیه صرف نموده اکثر صحبت دل را بایل است

سپهر  
انتقام  
دکشت  
دشمن  
بهره دادی قد شکر  
و غلام ساد و دوست  
و این بخت تو  
است  
سنگ  
جمع هم و کسر را  
جمع معرکه است  
که جای جنگ باشد  
ست

دکتر

و معاشرت اهل حال را از ایزد تعالی سائل کلاش بر کاش بر نانی است قاطع  
و مقاشش بر مقاشش دلیلی است ساطع چندین سفر بندگان رفته و با تو بانی  
آن مالکک جالسا کرده و ندیم بوده دیوانی دارد که قصه بر آن دیباچه نوشته ام  
از اشعار در و بارشش پیش از این که نگاشته میوه و حاضر ندارم این است  
عید قربان شد و من سخت پریشانم  
جان من لایق قربانی در پای تو نیست  
کاش صد جان عرض بجان میبود مرا  
جان از آن در بر من هست کرامی و عزم  
من نمی خواهم تا گشته تیغ تو شوم  
قوی از کعبه بود خواه جانم و مرا  
خیزد بی و سوره نفیس که چونیم دلیم  
حجره را از شک گلستان کن و با نغمه رود  
ز آن سپهر طره که پیرایه سر و دگر است  
فصل و بادام اگر خست میسر چه غم است  
ساق سپهر را با لادن و از زیر کمر  
نرم نرم آهن در کردن جانم و خیر  
که کان بنا از ابر و کالیه شمشیر  
یاد ما و نگذر لعل لب جان پرورد تو  
تو بی نغمی کای شاعر طالع بس است

چنان  
بروزن مکان نام  
سازی است  
مکان  
جمع غناست غنم  
اول و مکان برانی  
در دشت و دشت  
برستان رانیز  
کوسند  
مینه  
نیزه است  
و سر و است  
ست

دکتر



بهره آلی اختیار  
سیده  
برقی پان  
برقیست که درین  
در نشان شاد برقی افشا  
شده است و بیان  
منسوب برین است  
که نام کلی است  
مردت  
شام  
بکبر اول خلقت  
است  
حکیم  
جانی است در کردار  
بیان رکنی است که در  
جهان سود است و بیان  
زیرزم و دیوار کعبه را  
حکیم گویند  
شام  
بعضی منقول  
فراهم آمده  
ست

تو بخشم اندی کشی اگر صبر شود  
مهر را حیدر انداخته خطت که بود  
اکند در زم بود و پستش چون ابروی  
اکند چون او توان دید بعد عهد قرین  
ره قدرش نیز در دست توانست ز بیم  
مرد و انگشت و بنامیت که شمشیر ملوک  
کز خلقتش کس با خاک سخن بر خواند  
ما که از کعبه و از زمزم دار ز کن و حقیقت

سده کعبه قدرت که سپرد گراست  
از شرف ما و ز ما ز کعبه امان جهان

جناب نقیب الملائک میرزا مهدی که حکیمی است ادیب و طبعی خداقت  
تصیب نیز از جمله مستدین آن پیشگاه است و در سخن سرانی صاحب قدره  
شرح حال او را با بعضی از اشعارش در این کتاب از این بخش نهم  
حاشیه ثانی از عاقلان حضرت صاحب اختیار انشاء الله تعالی و آقا قس  
اشارتی رفت که سفر قصیده کا زرون را چنان کارم و از آنجا بعضی ای شاپور  
قدی گذارم و از آنجا نیز نقل کرده ام و تفصیلی از آنجا بنکارم پس  
آن بنکارش را که نقل آید بدین کتاب ملحق سازم و امیدم  
توفیقات ربانی و تائیدات سبحانی که من کار  
نیز انجام پذیرد بحمد و الوطانی  
کتابت العبد میرزا محمد مهدی  
شیرازی

هو الله

ابن خیر السانی من کمان

انار عجم تالیف الحاکم

الفاسک فی الخاطی

التحقیق محمد نصیر الحسینی

المختلص بجز

ین











اصطلاح  
شمار کردن

عصه الدوله بدشت ارژند اذ برای اصطلاح در فقه بود و ابو الطیب متنبی ملازم فقه  
بوده در آنجا اشعار بسیاری گفته بعضی از آنها این است **عربیته**

ببین المروج البغی والاعمال	تقیالده شربت الارژند الطوال
زانی انما یصلح الایمال	مجادیر انما یصلح الایمال
مستغنی الدین علی الخیر	مستغنی الدین علی الخیر

از دشت ارژند که شش فرسنگ است که کاروانسرای میان کتل رسیده  
و در عرض این راه کوه و کتی است (موسوم بکتل پیرین) راهی بس صعب است  
تمام سرب بالا و سرج اندر سرج در هر قدمی هزاران پست است و هر خطه از آن  
بجهد فرشتگان در خستایی می افتد نیز اسباب مزاحمت برای این اشعار فرخی است

همی که دیو و دوا کشته و بوقت دل	چو مردم من در تنگ همیشه وقت سحر
در از تر زخم پستند سوخته دل	کشیده تر ز شب در دند خسته جگر
بهرای آن درم و باد آن چو دودم	زمین آن سیه و خاک آن چو خاکستر
همه درخت و میان درخت خاکستر	نه خار بلکه سپان خنده و خنجر
زمر در اسرار کاندر آن نمادی	فرغ دل آن کا در آن کشادی

کاروانسرای میان کتل بالای کوه واقع شده و اطرافش همه دره های کشته و  
منهاری های عمیق است چشند و در حالی آن سرا جاری است آبش بسیار زلال و گوارا  
و کاروانسرای مذکور از بناهای مرحوم حاج میرزا علی اکبر قوام الملک شیرازی است  
حاجی قوام الملک طباب شرافت خلف مرحوم حاجی ابراهیم خان احمد  
الدوله پاهای دراز در فارس کلانتر و فرمانروا بوده و بقتل مهات ابا انجا

احمد بن حسین بن حسن  
ابن علی کتبی اسما  
عرب است و از جمله  
وادی رود کاروانسرای  
کوه در فاجی بند احمد  
قلاع اطرافش و در آن  
قتلش در سینه رسیده  
بنام و جاده افتاده  
است  
می پیاپی بکنده اسیر  
کردن دشت ارژند را که دشت  
در از و طویل است میان  
چو کاه و کوه و سواهی است  
است و بیش از دشت  
(شتر و قو) یعنی آن دشت  
مساحت گران و شیر است و در آن  
است چو گران و شیر است و در آن  
شیران یعنی آن زمین را پس  
شیر دارد که از آنجا میگذرد  
در شیرین یعنی آن دشت  
محل نظر فرس است برادر  
محل اجتماع دشت و اینجا  
و اشکال است  
کشتن  
بیشکاف فارس  
و شیرین مجرور  
بمن آمده است

رو کار می میگذرانیده و بکفل مرمت و عمارات بلد اذ قاقی صرف نموده از ملک  
اناران عاقبت بخیر کاروانسرای مذکور است و دیگر تجدید مسجدید شیراز و دیگر  
مرمت مدرسه خان و غیر ذلک و بر که بای بسیار نیز احداث نموده از جمله  
بسیار بزرگ عیسی در بند روشهر که خیر دیده ام با بجز در او آخر عمر بنده خست  
رضا علیه الاف التبه والثناء مجادیر چندی اقامت گزیده و در همانجا وفات  
یافت و آن در سینه یکزار و دویست و هشتاد و هجری بود و طبیب الله تریه  
از اولاد مجادیرش جناب بلاء نام اجل صاحب دیوان میرزا فتحعلی خان است که تا  
نامی از آن مذکور کردید در این کتاب (دیگر) مرحوم میرزا علی محمد خان قوام الملک  
اسکنه الله تعالی فی الجنان همه عمر خود متکذّر دولت علیه ایران بوده و در غارت  
نموده و خداتش منقشه شود در سینه و جلوه ظهور کرده در نیکی نظرت و پاکی  
طبیعت بی بدل بود و در علوه و حسن عقیدت ضرب المثل و فاقش در سینه  
سینه و یک هجری اتفاق افتاد بدو روز فاصله از فوت مرحوم مشیر الملک مذکور  
قبرش در تخته موسوم بقوامیه در جف تکیه حافظیه شیراز است

حلف ارجنده آن مرحوم جناب قوام الملک حایه محمد رضا خان است که نیز تا  
نامی از ایشان در این کتاب مرقوم گردید و از این قوام حایه هم یکم دوه و دو  
ساعتی بر صحنه وجود آمده موجودند (یکی) بیکلر یکی ملک فارس حبیب الله خان  
از آنجا که منصب مذکور منصوص در خانواده آنهاست لهذا مخصوص بشمارالیه است  
(دیگری) میرزا محمد علی خان که منصب سرتیپی دارد و اگر جوان و پس صغیر است  
ولی کاروان و بقتل پیر است اللهم اعظمهم محمد و آل الطاهرین المعصومین

عزیزت  
جمع خاوه است که  
کتاب باشد  
منقشه  
بنوعی هم از آن  
دشته بد صا و طه  
منقشه بدینی نامی ظاهر  
شدن هجری و کبریه  
تیر صغیر است  
کتاب  
کسرا دل و کبریه  
و بزرگ را گویند

رو کار











بسی جزا و حکایت  
میباشد

استغفار  
برج اول و پس و کبریا  
و هم گشتن نام حکمی است  
در عرش برپا بود و در  
پزار و خنده و در دست  
سال پس از به طاقم طبع  
استلام است

جالیس  
شرح احادیث کثرت  
شهادت

منع اول رستی و درستی در  
کفایت کردار

منع غیبت شدن از شایسته  
رفیقان

بیشتر کردن و فراهم کردن  
یکترب و غلبه و غنی را

فنا کردن  
کبر و اولی علی است در میان  
و منتهی است و استوار است  
چار هزار و خنده ده سال است  
از به طاقم طبع آن کسی است  
که خنده ده سال آن بود که آن  
ساک و زمین و محفل است  
سند خنده و چلی و خنده و چلی  
این سخن در میان غالی و کثرت  
شهادت

شرح احادیث کثرت  
شهادت

در حقین و از امر خست و خسته  
ذکر احوال آن سیادت مآب است

**جناب میرزا محمد حسین** این مرحوم میرزا عبدالعلی طاب ثراه در شهر  
جراحی و طبابت را بهر دو دار است در آن ثانی استغفار است و در این  
جالیس پس گذشت از حکمت طبعی صاحب مقامات انسانی است و طاب  
مطاب عرفانی و له سعادت و آفتاب میرزا علی محمد جانی است آراسته و  
از هر عیب پیراسته اکنون تحصیل علوم عربیه و فنون طبیعی اشتغال دارد و  
از توفیق میرزا حکیم با صلاح و شهادت میرزا محمد اداقباس انوار کالات یافت  
چون حکم الکلام میرزا حکیم مشارالیه نایب برده شد و در سطره که محتو  
بشهری از احادیث زینت افزای این کتاب میگردد امید که جوهریان کنوز  
رموز بر تفکرات خالصه و تفهیمات نامفروده بخیرند

**جناب میرزا محمد جاد حکیمی** است یکانه و طبعی فرزانه در علوم عربیه و یسع  
الصدر است و در فنون ادبیه رفیع القدر و در حکمت الهیه صاحب مناقب  
است و در طبیعت دارای معارج متعالیه در ریاضت رشک و فنا غورس گشته  
و در بند سده از اقلیدس گشته مولدش شیر از جنت طراز است  
خلاصه از (دریست) گذشته اتم تا بجلک شاپور در آن جلک و دات بسیار  
است و در دهانه از میان آن جلک میکند که ذکر آن خواهد آمد در سمت جلک  
مذکور تمام که است و سمت دیگر که جنوب شرقی باشد صحرای کشاده (عجیب)  
در تمام صحرای شاپور تا برسد بکازرون و از آن طرف بالاتر از شاپور تا چند فرسخ

عنه

همه آثار عمارات و ابنیه و آنگاه و غیر ذلک است معلوم است که شهری تنگ  
عظیم و در سه نبسات معظم بوده با همه بعضی از دہات صحرای شاپور و در  
رودخانه واقع است و برنجی در طرف دیگر در جانب شمال شرقی آن جلک  
است که شجره از رودخانه مذکور از آن تنگ میاید و در آن تنگ صور تهاست  
که بر احوال نقش نموده اند و در آنجا درختی و درخت است و آثار دیگر نیز هست که  
شرح آنجا خواهد مرقوم شد (تفصیل رودخانه شاپور و بیان سرچشمه های آن)  
و رودخانه در آن جلک جاریست یکی از تنگ مذکور است که گفته در آن صورت  
و از آن تنگ چکان میکنند و سرچشمه این رود و دوات یکجا در رنجان است  
رنجان اسم مکانی است در کوهره (این کوهره از کوهره است که قریب شیراز  
است کوهره شیراز را کوهره شکفت نامند و این را کوهره فشفوه گویند) رنجان  
که سرچشمه رود فرور است در کوهره فشفوه است و این سرچشمه تا شاپور و در  
و نیم است سرچشمه دیگر آن رود جانی است موسوم بچشمه ساسان آن قریب  
شاپور است (در همان تنگ چکان) و دو چشمه مذکور یکی شده رودی میگردد و از  
تنگ مذکور داخل جلک شاپور میشود اما رودخانه دیگر منبع آن نیز  
در دو موضع است یکی چشمه ایست مسی بچشمه سر اشیب که آن در خود جلک  
میباشد و در امن کوپی که در شمال شرقی جلک است یکی دیگر در جانی است  
آنجا را چنار شایگان میخوانند در سمت شمال جلک است بسافت بکفر سرخ  
و این دو چشمه نیز یکی گشته رودی میشود میاید در صحرای شاپور پس این رود  
بارودخانه که سپ تا مرقوم شد متصل میشود آنگاه از جلک گذشته میرود و بسمت

عنه

کبر راء و مله و سکون  
دن و جیم و الفت و نوا  
در آن  
کبر رشین و جیم و نوا  
تانیست  
بهره نافت و نوا  
میان آنجا شایگان  
ساکت است  
چنار شایگان  
صرف چهارم را از جلک  
ساکت است



و در تمام بار و دخانه و الکی یکی میکرد و میرود و تا بدیای فارس که سب در شهر در کتا  
است این بود تفصیل سرچشمه های رودخانه شاپور چند دیگر نیز در  
جلگه شاپور هست که آنرا سرآب و خزان نامند این چشمه هم داخل رودخانه نمیکردد  
**در بیان آثار قدیمه شاپور**  
مقوم شد که در سمت شمال شرقی جلگه شاپور تنگی است که آن را تنگ چکان گویند  
و رودخانه از میان آن تنگ میگذرد داخل تنگ که میشود در طرف راست  
راست و در طرف دست چپ مجالس صورت منقوش بر چهار است که تفصیل  
داده میشود (تفصیل مجالس دست راست) در اول تنگ در دامن که میزند  
بر زمین قطعه از آن را صاف نموده اند بار تفاع چهار ذرع و نیم و عرض ده ذرع و در  
آن صورت دو سوار را نقش کرده اند بحسب اندام و لباس خیلی شبیه اند به کوهها  
نقش رستم در مردشت که تفصیلش و صورتش مرقوم افتاد سه دکل و سید دست  
سوار با بکلی از پستک محو نبوده شده چیزی معلوم نیست و در زیر پای اسب  
که بر طرف دست راست واقع شده شخصی است بر زمین افتاده که گویا پادشاه  
اوراپایمال هم مرکب میاید و در میان آن دو سوار شخص دیگر نشسته یعنی زنو  
بر زمین زده روی خود را بسوی سوار دست راست کرده و دست بای خویش را  
بجانب او دراز نموده مثل اینکه نفسش را بکشد و بجز نمیاید و این صورتها خیلی مجسم داند  
خاصه آن شخصی که پایمال شده بعدی بکلیش بر آمده از پستک است و مجسم  
میباشد که گمان میرود از کوه جدا باشد بعون الله تبارک و تعالی و تالی تایید  
نقشه آن مجلس را بر داشتیم بر بنه سی و هشت (۷۸)

دست راست  
مراود دست راست شخص  
نظر است  
با و نگاه  
ظاهر است شاپور باشد  
یعنی سوار و شیر زار کرد  
کتابی با کمر زنی دیده شده  
تفصیلی از آن مجلس نشسته  
بود و آنرا شاپور مذکور  
فراشته بود و نقشش را  
در سنده دست چپ  
عربی و فانتش را بکلیت  
و نقاشی دو کوه مظهر  
در سنده بود  
تایید است

تفصیل





از مجلس مذکوره که نقشه از آن نمودیم و گذشت تفصیلی بنماطر دارم چندی قبل از  
 این یکی از پسیا جان انگریز نقل نمود که در که شاپور در طرف دست راست  
 مجلس اول پادشاهی سوار است مردی را پایمال مرکب نموده و شخصی در جلو  
 براندر آمده آن شخص پادشاه روم است و در قرون پیش که هنوز سرگشته  
 آن صورتها محو نشده بوده پسیا جان دولت مایه بخواند نقشه از آن برداشته  
 و بالای سرتها خطی هم بوده که اکنون نابود است چنان اوقات آن خط را ننویسد  
 نوشته بوده این شبیه شاپور است که (دکترین) پادشاه روم را در شکست  
 آورده و او را بجا بخشاید و در شاپور حکیم فردوسی هم اشاره باین مطلب کرده اینجا که  
 برافروش جنگی بقلب اندرون گرفتار شد بادی بر زخون  
 تا آخر حکایت و مراد فردوسی از برافروش همان دلربا است انشی مؤلف که  
 قصه که در شاپور است خلاصه اش این است که برافروش نامی از سرداران روم  
 با شاپور بن اروشیر جنگ کرد و شکست خورد پس چون صلح کردند با یکدیگر دید شهر  
 مذکور هم در ضمن همین قصه است و در داستان شاپور ذوالکاف پسر پسر  
 نیز برافروش دیگر نامی میبرد که در روم پادشاهی داشت و پدر بار ذوالکاف  
 از در صلح درآمد او را گرفته حبس داشتند اما در ناسخ التواریخ نیز این دو حکایت  
 مطور است حکایت اول خلاصه اش این که در سلطنت شاپور بن اروشیر را که  
 نامی که از جانب قیصر روم در اخطا که حکومت داشت با شاپور رومی ساخت اینجا  
 اسیر و زند شد بعد بواسطه تحف و پیشکش با مستخلص از جانب شاپور نیز بجا  
 اخطا که برداشت و در قصه شاپور ذوالکاف آن ذکرین نام میبرد خلاصه اینکه ذوالکاف

درین  
 تشکیل آن سابق  
 مرقوم شده و گذشت  
 برافروش  
 باد و موصوفه و راه  
 است در همین شرح  
 بجای را و موصوفه  
 نوشته اند معلوم  
 نشد که کدام صحیح  
 باشد  
 اخطا که  
 از شهرهای شام است  
 که صرف اود  
 فتح آن بر دو قسم  
 است

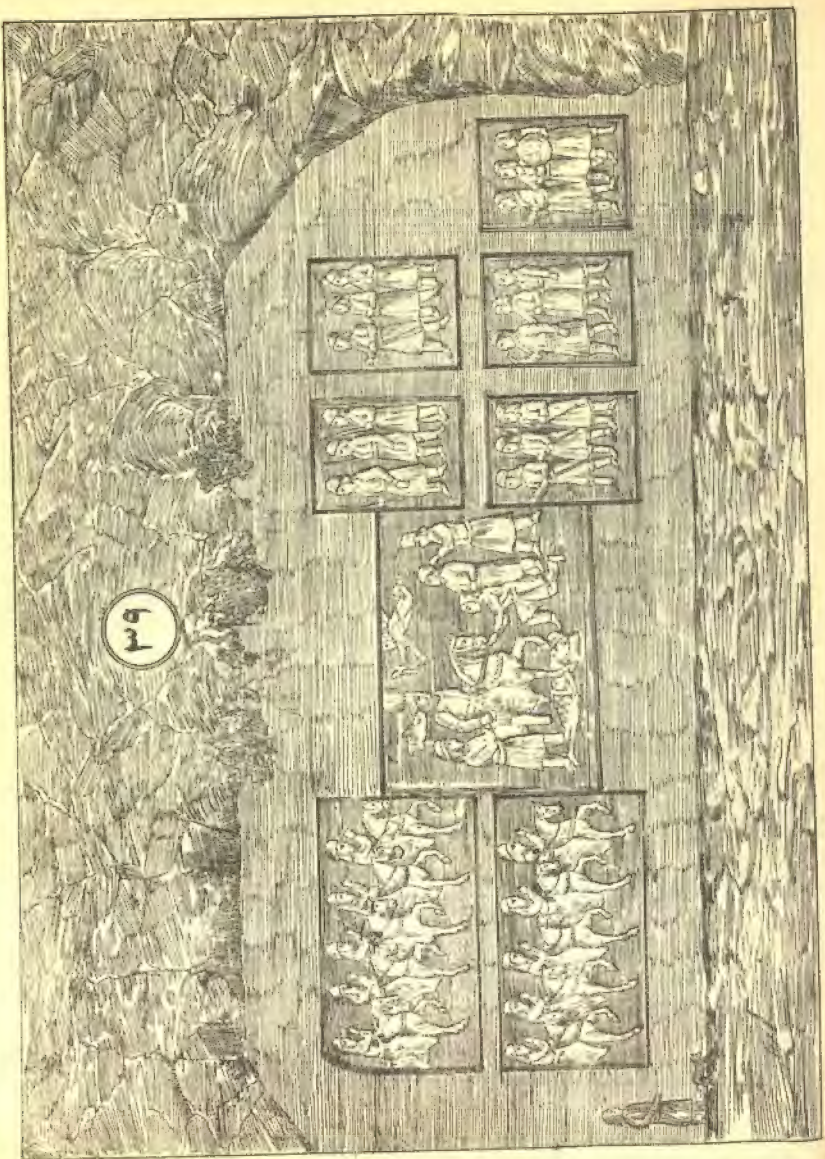
بجای



باو شاهی  
که سوار بر اسب است  
بعض از سپاهیان که بر  
اعضا و آن است بطور  
شاه پر است و نوشته اند  
مجلس را پیش از آنکه  
دولین پادشاه دوم را  
پیراهن آفریده و فرزند  
اهل منابع را از روم آورد  
که به معاری انجاشی در  
بنایند  
نوشته اند در اینجا نقش  
نموده اشارت می کند که  
است که با اشارت میدهم  
بودن دست انجاشی  
صورتی است که در نقش  
و غیره است که تحقیق  
در این مطلب  
و گذشته

باقیصر دوم که در این باشد چهار پیکره در این که قمار شد در اجوس نمودند هرگاه  
ذوالکاف میخواست سوار شود در این را حاضر میافتند پادشاه پای برشاند  
که از روم سوار میشد همین طور بود تا مرگ او را در رسید (مؤلف گوید) اکنون بر  
محول است که آن پادشاه که صورتش منقوش بر سنگ است کدام یک از دو پیکر  
باشد همچنین نمیدانیم برانوش جان و درین است یانه و در صورتی که یکی نباشد  
ایا آن صورت منقوش در کوه که ام یک بود و لی از قراین باید آن پادشاه شاپور  
از شیر باشد (تفصیل مجلس دوم) از نقش مذکور چست قدی که میگذرند نیز در  
جان که در سطح است که سیزده فرج عرض است و چهار فرج و نیم ارتفاع دارد  
در آن صورت پادشاهی است سوار بر اسب پر بزرگی بزاج نصب نموده  
از پهلوی راست او نیمه یکفر پای و نیز در طرف راست است که پادشاهی  
و پادشاه دستش را گرفته و در زیر سم اسب شاه شخصی افتاده که گویا در پایمال  
میناید و سه نفر از اهل روم در جلو اسب اندکی از آنها برانور آمده مثل این است  
که تشریح میکند و دست مجرب سیدی پادشاه میبرد و در مقابل صورت آن پادشاه  
بنیادهای است که گویا از پهلوی آمده باشد و در دستش چیزی است مانند نصف  
حلقه و در سمت جلو پادشاه در آن سطحی خطا قهر نمایش داده اند سقا قهر  
پایین و دو طاقچه بالا در هر یک از آنها صورت سه مرد سپاهی است اکثر با جرم  
و دو نفر از آنها یک پستان مثل این است که در استین پنهان باشد و در عقب  
سر پادشاه و رسته سوار است که به دست راست خود را پیش صورت رفته  
نقشه این مجلس را نیز برده ایشتم و در دفتر بنبره می و نه (۳۹)

ص





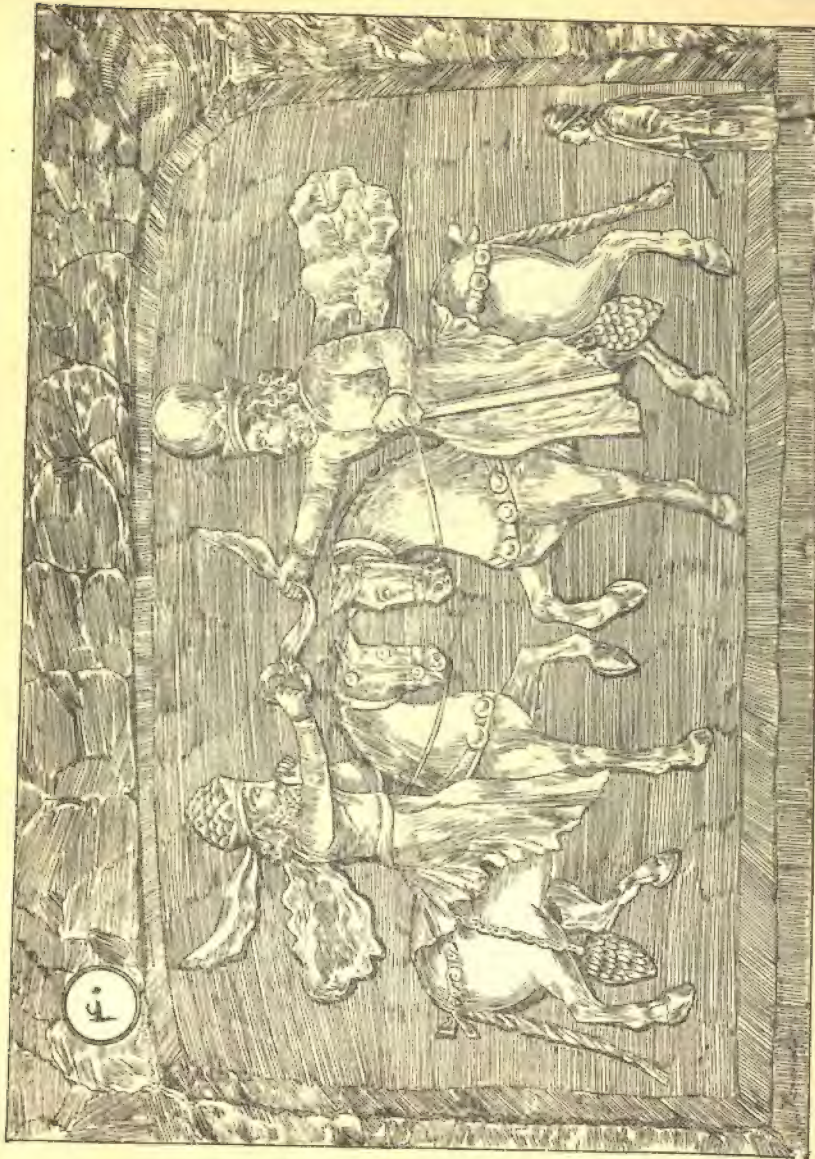
**فصل** شخص انگیزی که (بلکن) نام دارد و فقه خطوط پهلوی را از وی اخذ نمود  
و سابقا نامی از او در این کتاب برده شده مذکور داشت که در مجلس دوم که بیان  
گذاشت و نقشه کشید آن خطوطی بوده که حال تمام محو گردیده ولی در دستیم بعضی از  
کلماتش باقی بوده و ترجمه آن باقی مانده که ضبط در کتب انگریزی است این است  
(اوربزد پرست شاپور شاهنشاه افغانی)  
چون بالای سپه مجلس مذکور بر فراز کوه قلعه ایست از آنار قدیمه صواب چنانست  
که در اینجا بیانی از آن بنمایم آنجا به تفصیل مجالس دست چپ و راستیم  
**قلعه شاپور** بالای کوهی است که در دامنه آن دو مجلس صورت مذکور  
مرقوم واقع شده و آن قلعه منهدم و خراب است تمام از کج و سنگ بوده  
عجیب بنایی است غریب بنیانی عماراتی تو بر تو ایوانها و سراپای شاهانه ساخته  
بوده اند و سنگهای عظیمه از آن بنا و سپهر بر زمین افتاده عمارتش در وضع و طرز  
قریب است بقلعه های دیگر که بر بالای کوه های فارس است مثل قلعه و خضر در  
فیروز آباد و غیره که ذکر آنرا نموده ایم و گذشت اما قلعه شاپور از حیث محل چنانست  
که اطراف کوه از راهی است که فته در راه عبور در اینجا مسدود بوده که یکطرف  
از کوه که راهی داشته که بالا میرفته اند و در آن طریق هم چند جاسنگها هست  
که از یورش لشکر دشمن محفوظ و مصون باشند و گویند این قلعه از شاه پور است  
(تفصیل مجالس دست چپ در سنگ چکان) در دامان کوه دست چپ آن  
سنگ چند جا صورتها بر سنگ نقش نموده اند به تفصیلی که مذکور میشود  
(از جمله) مجلسی است که قلعه از کوه را حاصف و هموار نموده و در آن صورتها

کتاب مراد  
تواریخ انجمن  
مجلس  
و قلعه شاپور  
ایلی آنجا قلعه و خضر  
مثل بعض قلعه های دیگر  
فراتر که چنان فارس است  
که مذکور شد  
شاپور  
مراد شاپور بن اردشیر  
است



کرده اند اما آن عرصه که در آن صورت است شکل نیم دایره میباشد در آنجا چند  
رسته صورت است که اگر آنها اسب سوارند بر مکتل و مسلح و صورت با و  
تیر کشیده اند که بر فیل سوار است و صورت کالسکه نیز ساخته شده مثل کالسکه  
که در تخت جمشید کشیده اند ولی این اشکال بعدی نبوده و نمی باشد که کسی معلوم  
نست که آنها چه باشند جز بدقت نظر از نقشه آن چشم پوشیده از آن چشم  
(از جمله) چند قدمی که از نقشه که در کد کشیم بر سیم بسطیده و یک که در آن صورت  
پادشاه است سوار بر اسب پی بر کلاه زده و تیر کشی از طرف راست او دیده در  
مقابل پادشاه چند نفر ایستاده اند و بعضی اسب بخنجر آورده اند برخی شتر  
این مجلس نیز نموده و ناپدید است که از نقشه اش نیز باید دیده است  
(از جمله) چند گامی از مجلس بر سیم کشیده و یک بر سیم که ارتفاع آن چهار  
ذرع و عرضش نه ذرع است در آن صورت دو سوار است یکی از آنها تاجی در دست  
بر سپر نهاده بری چند بر آن نصب کرده و کیسند نیز دارد و پارچه عرضی بر  
شانه بسته که باد آنرا حرکت داده زنجیری که یکدک بر سر است از جانب راست  
او سخته حلقه در دست راست گرفته و بسوی سوار مقابل دراز نموده اما بر آن  
پارچه بسته اند که سوار مقابل دست خود را برده آن پارچه را گرفته و این سوار هم  
تاجی که در داری بر سر دارد و بر بزرگی بر آن زده و در دست چپ قبضه کرده که  
کمانه است دارد از پشت سر پارچه عرضی را نیز افکنده و دم اسبها را میست  
که گویا آنها را تاب داده اند و در پس سر این سوار بر سنگ خطوط پهلوی نقش  
کرده اند نقشه این مجلس را بر دایره ششم بر نه چهل (۳۶)

پادشاهی  
که در این عرصه نقشه است  
بعضی از فیلی است نقشه  
صورت هر دو است  
که از بلاد برای او بیاورد  
طرح کرده اند و بر آن  
شتر با تخت و دیبا  
بار است  
پادشاهی  
که در این مجلس است  
بعضی از سپه سالاران را  
عقد و این است که  
آن شب آورده است  
که پادشاه و سپه  
تاجی که  
و در پادشاهی  
مکتوب  
نقشه





فصل بازر حسب و حد که سابقا نمودیم و گفتیم در هر مجلسی از مجالس صور با و نشان  
که خطی باشد در ترجمه از زبانهای ششم

از سفر بدست آورده مرقوم میداریم انشاء الله تعالی هم

ترجمہ خط پہلوی در مجلس سابق الذکر  
آوردہ مرقوم میداریم انشاء اللہ تعالیٰ

این است نقش اور مزدپرست خداوندگار زرتشت شاهنشاه ایران و غیر ایران  
 زاده از آسمان پسر اور مزدپرست خدایان شاهپور شاهنشاه ایران و غیر ایران  
 از طایفه خد او نگار با تیره اردشیر شاه شایمان است

مؤلف گوید مورخین ایران دو نسی را نام برده اند یکی از اشکانیانست و دیگر از  
ساسانیان و هر چند که در بلاشبده از ساسان است و ایشان (یعنی مؤرخین)  
نسی ساسانی را پس برام نوشته اند بخلاف آن که در ترجمه مرقوم افتاد پیشین  
شاپور پسر نسی نام هم داشته و شاید شاپور را هم یا برام را شاپور نیز خوانده اند  
و هم احتمال دارد اینکه گفته پس شاپورم یعنی از ادلا و شاپورم چنانکه مجازا بعد  
در مسکونده هر حال مانده انیم حقیقت امر را خدا می داند و پس

از نقش در آن کوه سطح دیگر است از نقش مذکور که صورتش کشیده شده قدمی چند که بگذرد قطعه از کوه را صاف نموده که عرض آن که در ذرع است ارتفاعش چهار ذرع و نیم در آن سطح سه مجلس نمایش داده اند یک مجلس بالایت دو مجلس پایین در مجلس بالا صورت پادشاهی است در وسط بر روی کرسی نشسته با چهره مستقبل (یعنی نیم رخ نیست) حصائی در دست دارد و در طرف آن پادشاه در رسته آدم است ایستاده اما رسته طرف دست راست پادشاه

نور محمد  
تسلیم آن پیشانی  
در این کتاب مکتوب  
کرده

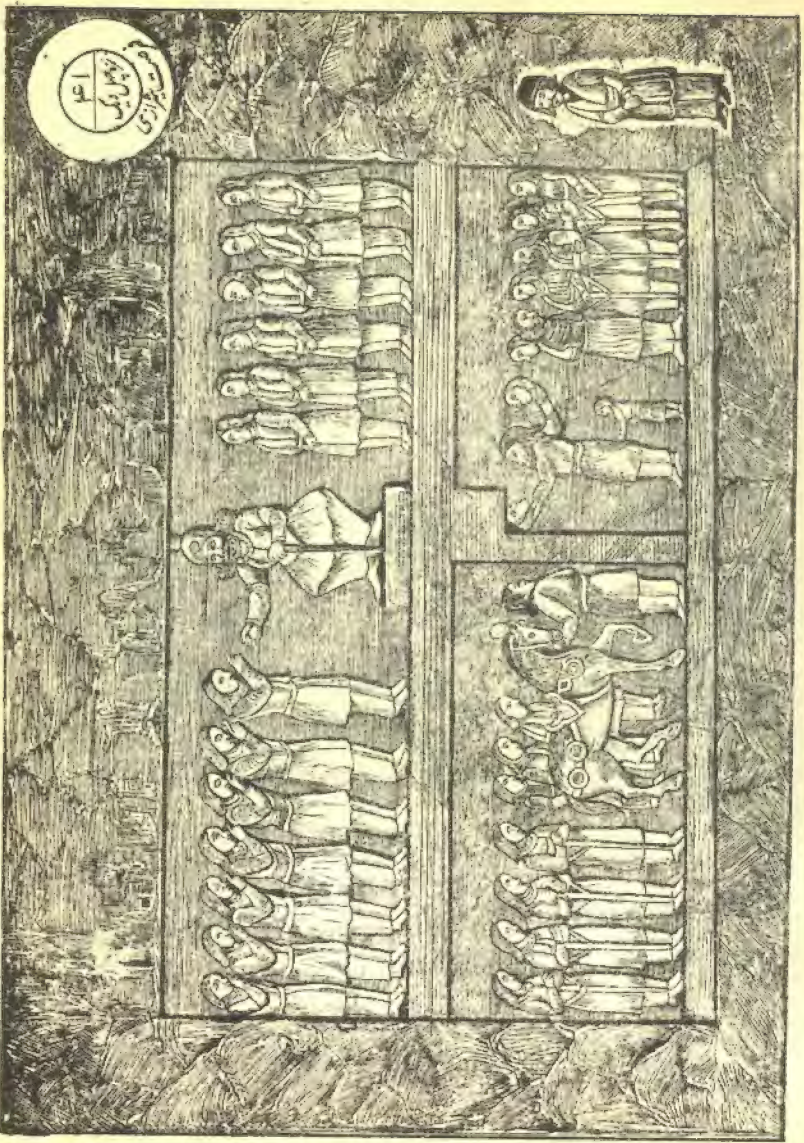
نادر شاه افغان  
سابقا در ترجمه خطوط  
پهلوی مجلس شاهپور  
نقش بر سنگ مرمر  
مردم افغان



دست راست  
که بعب برده اند  
است که یک دست  
بعب برده اند  
بشده  
برورن خدا و دولت  
تا با زدن راگون  
مها و سپاهیان  
و با یکدیگر  
سبب هم اند  
است  
سبب  
بروزن شده و شرف  
است و در میر غضب  
جاست  
در یکی از کتب  
انجمن مظهر است که در  
مقام شده و در نظر  
دیدم نوشته بود آن پادشاه  
خبر برده است برین  
تا جی که بر سر راه  
در طاق بستن  
شده  
در وقت  
بالق خوری و داری  
از باب انتقال آری  
کردن

هفت نفرند با سرهای برهنه و تمام دست راست خود را جلده اند و پیش صورت برده  
و با گشت اشاره می نمایند و سر خود را فی الجمله بر زمین می اندازند و می باشند تا  
دست چپ پادشاه شش نفر نیز ایستاده هم با سرهای برهنه دست راست خود را  
بعب کمر برده اند اما در مجلس پائین که بجانب دست راست پادشاه است شصت  
اسی است زمین بر پشتش گذاشته اند و گویا کلان در سپینه و کل آن بر کمر کشیده  
شده یکفر آدم دهنه از گرفته و ایستاده و هفت نفر بقطار در عقب آن ایستاده اند  
و در مجلس پائین که بجانب دست چپ پادشاه است شخصی مثل  
ایک میر غضب باشد بر روی هر یک از ده دست او سر بریده است که با  
و کس را سر بریده از حضور پادشاه سر را میگذرانند و صورت بکف بسیار  
بملوی آن میر غضب است که بدست خود و اما آن میر غضب گرفته و در عقب  
آن طفل شخصی دیگر که آن هم بنظر میاید جلاد و شاف باشد آن نیز سر بریده را آورد  
و در پشت سر آن جلاد چهار نفر ایستاده اند مثل اینکه سپاهی باشند صورت های ده مجلس  
پائین نیز سرشان برهنه است و قتی از زمانهای پیش در یکی از کتب تاریخ  
آکرزی دیدم نوشته بود در شهر شاپور مجلسی را صورت کرده اند که شاپور اول  
بیایقی است که بر کرسی نشسته و میر غضب و سر بریده آورده بنظر شاپور میرساند  
و چون شاپور امیر اطور روم را که در این نام داشته (یانش سیری میس بوده)  
اسیر کرده بوده سفرای روم بطلب و استخلاص وی بجا میفرستادند اما  
در خدمت پادشاه ایستادند و نهی و در تاریخ سر جان لکم اشاره مینماید  
نقشه مسطحه مذکوره را در ورقه برداشتم بنمره چهل و یک (۴۱)

در یک





متنی دیگر غیر از ما ذکر در اینجا یافت نمی شود جز در خبر شاپور که مذکور خواهد شد

### در بیان شکفتن و ختم شاپور

بن دهن از آن بسیار غریبه و عجیب و غریب است تفصیلش این است از تنگ مذکور  
(یعنی تنگ چمکان) بقدر اینم فرسنگ که می رود نسبت خود آن (خود آن)  
از توابع کا زرون است در طرف دست چپ در همان کوهی که نقشه پاک  
مذکوره در آن است بر بالای کوه دهن است و در این آن دهن و بجنوب است  
در فتن در آن غار بدون جمعیت اسکان ندارد زیرا که جانی خوف و هولناکی است  
و در جهت آن شکفتن هم بدون چرخ و دره ششانی نمیتوان رفت با وجود آن  
باز هم وصول به آخر آن از جمله محالات است با بجهلش نفر از ابالی اینجا را  
با عطار جایزه همسرا بردم و سه نفر اتفاق خودم بودند این ده نفر با جراح  
از دامن کوه بقدر اینم فرسنگ که برابری میکرد و بدو فرسنگ رو بسالار رسیدیم  
نموده بودند از صعوبت آن راه همه سبک و بسیار از جاها پر تگاه بودند آن یک  
نزدیک آن شکفتن صعبی دیگر پیش آمد اینجا قطعه از کوه مثل دیوار صاف  
بارتفاع سه فرسنگ تقریباً و از اینجا می باید بر سپیده چنگ زدن در آن و خلال  
فرج کوه بالا رفت آنجا داخل در شکفتن شد و صعود از آن قطعه کوه در حقیقت  
است که زیر پای شخص در بسیار سراسیمه و غلبه واقع شده و در ترازو بهر نقطه  
آن قطعه کوه سه ذریعاً ابداع و سخت ندارد که شخص بتواند در آن کند با  
همه این در خلال کوه چنگ در زده و نقشه فتنه در خیال اینک از این سیر و سیاحت  
بگذرد و مراجعت نمایم آخر با صبر او و ابرام ایشان بنیلا در داده هر طور بود

در آن  
بجهت اول  
است که نون باشد  
است که نون باشد  
از آنجا است که  
سر از راست



بالا رفتم از آن مملکت چون نجات حاصل شد باز بمقدار بیست قدمی سر بالا بود از آن  
 طی نموده داخل شکفت شدیم عرض دهن آن مغاره تخمینا پانزده ذرع و ارتفاعش  
 کمتر از آن است اما دست داخل آن عرضا متجاوز از بیست ذرع و طولانی  
 ما شاء الله تفصیلی که مذکور میشود ابتدا که داخل آن شکفت شد بمقدار  
 پانزده قدم پیش رفته بمحضر دیدیم که صورت پادشاهی بود تاجی در سر برادر  
 ریشش کوتاه و مجعد است و کلاهش خیلی انبوه و حلقه طلقه از دو طرف بر سر دو شاخ  
 ریخته گردن بندی گردن افکنده و حریر گتاره مانند جایل نموده لباسی که در بر دارد  
 فاصله بفاصله آن ریش را ریخته و هر ریش از آن بلند است بدم (یعنی بخاکفتن)  
 از سر آن است و پاریه از پشت گردن آن گذشته بر پشتش افتاده و آن گینه  
 است و کفشی در پا دارد طول قامت آن از بالای تاج تا کعبه بایش میفتد  
 مقام است و آن صورت را بر روی یک سنگ کعبه بسیار بزرگ قرار داده  
 باین معنی که آن مجسمه و آن سنگ کعبه یک پارچه است در وسط غار واقع شده  
 ولیکن در این سنوات دو پای او را از بالای ساق بضرر تیره شکسته اند که  
 مجسمه سپر نگون شده و بر زمین ده دایره ای محل اندوس و درین است و معروض  
 که آن مجسمه شاپور است از شباهتی که آن مجسمه صورت منقور بر سنگ در  
 اول سنگ دارد که کفیم صورت شاپور است می نماید که این قول صحیح باشد  
 در عتب آن مجسمه بسافت چند قدمی و دو حوض است که در سنگ حفر نموده اند  
 بشکل مربع مستطیل یکی سه ذرع طول دارد و دو ذرع عرض حوض دیگر طول یک  
 ذرع و نیم و عرض یک ذرع است و عمقشان چندان نیست و هر دو حوض جنب هم

ریشه کلاه  
 که از آن بیست و پنج  
 محفل است که بر این  
 دوخته باشند و می  
 کلاه را بر پا است  
 چون آن باشد چه از  
 یک حوض که در آنجا  
 حوض شطوط که در ده  
 باشد چنانچه در این  
 زانی در غار و شتاب  
 و در راهی که از آن  
 کشت  
 جبهه منقور بر سنگ  
 که در شاپور است  
 کوه

و

واقع شده اند چند قدم از آن حوض گذشته اسباب تماشائی دیگر است (یک  
 اسباب و حشت) قطعه از کوه بشکل پلنگی که خفته باشد واقع شده اما آن را در  
 اول بجل مذکور ساخته و جاری نگردانده بلکه قطعه از سنگ بوده که بر دو  
 تغییر در ترکیب آن بر سیده و شکل پلنگ شده بواسطه اینکه از سقف آسمان  
 آب قطره قطره میچکد و بر آن سنگ نیز تغییر آب شده و خال های سیاه و در آن  
 پیدا شده و از قدرت خدا در که در او آنا چشم ظاهر شده شخص بخیر و خاف که  
 در آن شکفت داخل شود تعین میکند که آن پلنگ زنده است تا باین حد  
 که مذکور شد عرصه آن شکفت روشن است در کمال روشنائی و در بدنه و جدار  
 آن از دو طرف آثار و علامات صورتهاست یعنی دیوار را صاف و هموار نموده  
 و طرح صورت بر آن ریخته اند اما عکسها نداده و متوق مانده با بطلان از آنجا  
 که شقیه نامی تاریکی شدش عددش هفت روشن کرده شش نفر بدست گرفته و پیش  
 میرفتند و سه نفر هم تفکما را بر سر دست گرفته آماده که اگر جانوری پیدا شود بزنند  
 و هر چه پیش میرفتیم سرازیری بود مقدار شصت قدم تخمینا فرود رفته از آن پس بنا  
 سربالا رفتن شد ایضا شصت قدمی بفرز آمدیم و لی عرصه میان آن سرازیری  
 و سربالائی بسیار وسیع و کشاده بود و ارتفاع سقف استخوانها و از چهل ذرع  
 بنظر میآمد از آنجا هم که شصتیم رسیدیم به عرصه کاهی که در آن حوضی بود لی آب  
 شیه بجل اسب (یعنی قریب بشکل پلنگی که در یکطرفش دیوار راست بود) دو تار  
 آن از بیست ذرع متجاوز بود و آن حوض سرازیر ساخته شده بود بطوریکه  
 یکطرفش یک و جوب عقب داشت طرف دیگرش یک ذرع در کمر آن حوض

مقدار آن  
 و انهم حج عداست  
 که در آن باشد که  
 بشکل پلنگی  
 به شکل است که در اینجا  
 کشیده می شود



م

و



سوراهی است که راه آبست (بمان ذکات) آب از اطراف و جوانب و تقف متصل فرسجیکه و بیکه از مری گذشته در آن حوض شکل نعل میانه پس در آن سوراه راه آب فرو میرفته از زیر کوه دال مذکور بر راه کوه جوریکه و پس بالا میاید در دو حوض اول شکفت سرایت می نموده و آن حوض با پر آب می شده و از آن بر خفا قدیمی گذشته دور شدیم بوجه رسیدیم و خبری که بسیار وسیع و آن ملو از آب بود و متصل از سقف آن قطرات آب در آن غایر فرسجیکه و در حاشی آن غایر ریکامی در آن همه نمایان بودند ولی کم کم عقب سپید امیکرد و آن آب تقدیر گوار بود که در غر خورشید آبی نمید و در نورد بودم

عَدَبْتُ إِذَا مَا عَدَبْتُ فِيهِ نَائِلٌ	كُنَّا فِيهِ رَيْقِي حَبِيبَتِي
عَدَبْتُ قَلَامِي أَمَّا مَا بَا	عَدَبْتُ الْمَدَامُ مَا رَجِيحِي وَنَائِلِي

از آن غایر نیز قدیمی چیده گذشته عرصه دیگر دید که وسه طاق سپید باشد یک طاق مقابل دست راست یکی سمت دست چپ دیگری بجانب مقابل و ماطق مقابل را اختیار نموده خواستیم داخل آن شویم بعدی برانته و تا یک بود که شش چراغ کفنی از روشنائی نبود یک دست شمع دیگر که شش عدایتی فخر روشن کردند و آنها که شمع دار بودند هر یک دو شمع بدست گرفته و سه نفر تفنگدار هم همان قاعده تفنگدار اسر دست داشتند قدیمی راه رفیق مثل کج بود که در دو طرف آن دیوار کشیده باشند و نیز متقف باشد و هر از چند قدیمی که پیش میرفتیم از طرف دست راست و دست چپ آثار در و درگاه نمایان میشد چون کم شمع و تنویش از راه پراه کردین را داشتیم لند او بته رسیان

سر کوه دال  
مراد از محاسن که گفتیم  
سوراه بر سر قله و مقداره شکفت  
ضلع فرود شکفت فرغ  
بالا آمدیم و تقبیل  
گذشت  
عذب الایح  
الوقت از باب ضرر هر چه  
خوردن آب با دین خوردن  
از مری بجهت کوه اول  
بار مجرب و دوست  
(معنی شراول)  
معنی آن است که تفنگدار راست  
هرگاه در هر کجا در و درگاه باشد  
پس کوباد آب و آن مجرب  
باین گذارد و می کشاد  
(معنی شمرده)  
تفنگدار راست آن آب چهر  
پس نشید انیم آب است  
آن نزد چشیدن با شرب است  
تفنگدار است

بازگام

هر که ام تباد از صد فرح سسراه بود بهر درگاهی که میرسیدیم کامی چند بان نم  
چند فرعی رسیان در حالتی که سرش را بسنی بسته از در آن درگاه میکند رانیدیم و بر  
دیگرش را با زبنت دیگر می بستیم همچنین این کار معمول بود برای اینکه راه را  
کم نماییم با بکله بقدر دو سیست قدم تقریباً که پیش رفتیم نقطه سنگی عظیم بسیار بزرگ  
و کعبه رسیدیم که گوشه از آن شکفته بود و چون معلوم شد آن سنگ را بر سر  
چاهی افکنده اند از شکافت آن سنگ بزرگ چند پاره سنگ در آن جا  
هر سنگی که فرو میرفت پس از دقیقه از وصول سنگ باب صدای ضعیفی بگوش  
میرسید از آنجا که گذشته بقدر اربع ساعت راه رفیق کم خاک فکاک گشت  
و رفقه رفته کل شد پس فقط آب نمودار شد بطوری که بدو طرف دیوار اتصال  
داشت و هیچ جا امکان گذشتن از آنجا نبود و بجلا و چراغها از اشتغال افتاد  
نزدیک بود خاموش شوند و صدای عجیب نیز استماع میشد لند امر اجبت را  
تقسیم نموده هدایت علامات و بستن رسیانها بازگشت نمودیم باول دخر  
(اجتماعی که فقیر در آن شکفت نمودم) میاید اینجا و دخر صاحب مجسمه مذکوره  
باشد خواه شاو پور خواه غیر آن یعنی در حیات خود آن مجسمه را بشکل خویش در خود  
ساخته اند و در آنجا نصب نموده و در زیر آن و نمبرها کرده تا پس از فوت  
در آن گذارند و در آنرا مسدود نمایند فقیر از آناری این مطلب را با فخر اعدا علم  
و در آن دخر بسیار از آن شاخص که آمده اند از اطراف و حاشی امی رسیانها  
از جمله چشده سطر می نوشته شده و عبری مضمون آن را یافتیم ولی چون بعضی عبارات  
مخلوط و برخی مخفی بود عین عبارت را ترک نموده مرقوم شد هشتم و آن مضامین را

صاحب مجسمه  
باید شاو پور پسر دیشتر  
باشد بدلیل اینکه صورت  
او در جای دیگر نیست  
بر روی سنگ مایه نقش  
شده پس متباد را از آن  
است که شاو پور مذکور  
باشد  
چند سطر می بینم  
که نوشته شده بود در و درگاه  
بازگام بود و تا پسر نائیل  
زمان قریب صد سال  
پیش و مضامین آن عجیب است  
غریب است ولی الفاظ  
مخلوط و از قاعده علم خوانم  
معلوم بود که قاعده آن  
عربی داشت تا بعد از  
بدی شکفته

بازگام



اگر چه مجسمه مذکور با پایش شکسته و جسمش بر زمین افتاد و چنانچه رقوم قدیم  
ولی این مجسمه نقشه آن را چنان برداشتم که بر وضع روز اول بر سر پا باشد  
از برای آنکه ناظرین را معلوم باشد و آن نقشه نیز به پهلوی دوتا (۴۶)

منزل  
سوی چو پند  
مست  
چرخ  
دن ملک و امین  
در وقت است  
یعنی قدر فراز آید  
دور را بنی جبین  
است  
پند  
از به  
اول و ثانیاتی  
هم یعنی نسبت در  
و صفت است  
فرا  
بنی ملک است  
پند  
فرا  
مراد از دای  
حق است و در دور  
بازی خواست  
میباشد

2134 44/













دارشاه میخواند از قلعه نور آباد کفر پستک که نشسته آمده در جلگه و ارشاد  
 مذکور رسیدیم دین دره رو به شرق است و مقابل آن دره قلعه سپید مشهور است  
 که در کیش خواهد آمد با جلگه داخل آن دره شدیم که بسیار تنگ است و بمقدار  
 میدان اسی طول آن است و راهش بسیار در غار و پستک است چشم  
 در آن دره جاری است چون نمی از آن تنگ را طی نمودم طرف دست چپ  
 در بند کوه دو غار است بمسافت سی ذرع تقریباً از زمین بالا و از آن غار با تا  
 قلعه که به جهت دره دره می شود و آن دو غار خیلی نزدیک هم اند و دهن ایشان  
 بشمال است و در غار اول گمان محمود است یعنی بقدر یک ذرع عقب تر از  
 غار کان که از ده مثل اینکه از پدیدار کنده داده باشند نصف بیشتر مشهور است  
 و باقی آن در پناه است صورت از او اینجا بدون ملاحظه فرما گشیدیم



دارشاه است  
 حرمت بسیار است  
 و کله دار شاه  
 نیست  
 چنانکه  
 جان نیک و دره  
 و میان دو کوه و کل نیست  
 و درخت

در آن نشسته  
 بر روی از آن دره  
 که علامت دره است  
 شده کان دیگر  
 که مشاهیر می شود  
 قله

و این کان را قبل از آنکه بسیم کان دیگر دم از پستک باشد یا بر پستک نقش کرده  
 باشد پس از ملاحظه کان معلوم شد که آن کان خطا بوده و از بعض مردم که  
 شنیده شده بود جنس آن طلاست این نیز ناصواب است همانا که چون ریش در دست  
 چنین گمانی را کرده اند و آنچه بحسب ظاهر بنظر رسیدیم باید که از استخوان و ازلی  
 ساخته شده چنانکه مرسوم است و در اینجا این غیر از آتش باشد و میسر و حاصل  
 طپور و مرغهای پهلوانی آمده روی آن کان فی نشسته و بر میخواستند و مذکور شد  
 شد که بمقدار ذریع از دهن غار عقب تر است لهذا از اقباب و باران و برف  
 مصون و محفوظ است و بدین جهت از عهد سابقان تا کنون باقی مانده است  
 (جهت دست نیافتن آن کان) قله بالای مناره که کان در آنست سرش رو  
 به پیش است و بسوی تنگ کردن کشیده و پنجه ریشه کوه به عقب رفته یعنی  
 بطوریت که اگر فی المثل ریسانی از آن قله فرو آید نیز تا بزمین مقدار پنج و شش  
 ذرع آن ریسمان از مسقط الحجر دورتر خواهد بود و بدینگونه هم چنان صاف و پهن  
 است که کسی نمیتواند بالا برود و همچنین قله آن و سنگهای ندارد همه طرز سخت  
 و ناموار محل ایستادن نیست که باندگی را از بالا پائین کنند بجا می آن مخا  
 بر سپرد و مستی بان کان رسانند این است که وصول بان محال است  
 (مقدار کان) از پائین که آنرا ببینند در حالتی که از زیر پای کان رود بعبت  
 برود و بجائی بایستند که آن مرئی شود باندازه گانهای این زمان دیده میشود و  
 در نفس الامر چون مرئی هر قدر دورتر از چشم باشد کوچکتر نماید میاید و در  
 گانهای حالا باشد این بود تفصیل آنچه بنظر رسید از آن کان و لیکن چیزی

از عهد سابقان  
 که میگویند اسطوخودوس  
 که در آن اراضی آن تنگ  
 و از آنست که در آنجا  
 و باقی نقش داشته اند بر این  
 که آن کان هم آن ریشه  
 باشد  
 مسقط الحجر  
 که در امتدادی مظهر گردید  
 شد



که باین غیرت و تعجب کرده و طلبی است که معلوم میگردد در این شهر  
 بود که هر شبی نظر آید و در بصره از او باید و فاصله میان شخص ناظر تا آن شهر بسیار  
 باشد که با صطلح ترس بود البته کلود فنگس بان خواهد رسید و گمان مذکور  
 نیز خیال است که مرقوم گردید مع ذلک این غیرت تعجب افتاده و حیرت دست  
 داده که چگونه با حال آنرا به قف کلود فنگس اند با اینکه مردم او باش ایران از  
 این قصه بسیار دارند و اکثر صورت های قبیله بر احوال ایشان نشان تیر  
 نموده اند چه شده که از کان مذکور غافل بوده اند با شخصی که از ایلی آن سرزمین بود  
 این مسئله را در میان آورده گفت که منم مذکور نمود که آنچرا تو کان کرده برخلاف  
 است بکرات و مرات کلود بسوی آن افکنده شده و شخصی بدان پرسیده  
 وقتی از اوقات هم کسی را بهزار مشت و در حمت با آن مغاره فرستادند از آنجا  
 مقداره دو دو از ده من سرب پائین ریخت معلوم شد که آنها کلود بوده و چون  
 زیر آمد گفت آنجا کافی ندیدم بلکه از پائین بنظر میاید که کان است و آن اصلی  
 است این مطلب سبب حیرانی و مایه سرگردانی است اگر بخوان آن  
 شخص را دروغ بدانم میگویم چرا تا بحال نباید بسوی آن کان تیر کلود افکنده  
 باشند تا چیزی معلوم نکنند و اگر اقرار وی را راست دانستند و با و سخن  
 چگونه متصرف از خیال کردم که بچشم خود آنچرا دیدم یقین نمودم که کان است  
 آنجا نداده و آنرا نیست و آنم سرانجام اندک فاصله بود العالم اذن و چه  
 آمده و فرقه بجانب قلعه سفید

**قلعه سفید** از قلاع معروف و مشهور در فارس است و آنرا سپید زینت

بجانب شاهزادگان  
 در استخار قلعه  
 قلعه را احاطه میبند  
 یکشنبه  
 سپید  
 در اصل سپید و در دور  
 بواسطه آنکه دور آن  
 و آنقدر شده و یکی را  
 حذف نموده اند

محمی

بعضی میگویند که این همان قلعه ایست که فردوسی در شاهنامه نام آن را برده  
 و در وی گوشتش خوانده میسید به این دژ بدایران را امید  
 بعضی دیگر را اعتقاد است که مراد فردوسی از آن دژی که در شعر مذکور است قبیله  
 در راه قراسان است سید رضای دانشمخلص کاظمی در صفت قلعه  
 سفید فارس گفته

کوهی فلکند سایه بر چهره آفتاب	حصنی نهاده پایه بر فرق فرقان
بر پای او دنیا رفت گذر کرد بارها	اندیشه کرد ساختن سرخ زوان
از راه او بخت خرم و در راهی	از جاده اش ندانند دشمنان

باجمله کوه مذکور از هیچ طرف اتصال بمکه و دیگر ندارد و منقطع است و آن فوج  
 بیک فرسنگ مسافت است (فوجان شهری بوده از کوره شاپور کونی بخت)  
 و دور دامنه آن قلعه چهار فرسنگ است تقریباً و از پائین آن تا بالا قریب نیم فرس  
 و قدری از آن راه را سواره میتوان رفت و بعد باید پیاده گردید و بی غیرت از  
 آن راه را پیاده رفتم زیرا که سیم افتاد و آن را دادم ششم و آن قلعه چهار راه دارد هر کدام  
 موسوم با سیم (سیاه شیر) (زین کلاه) (کاپستان) (شتر خب)  
 بعضی از آن را بهامد و دامت و سپاه در دانه داشت و در آن از غلاد و آن  
 در اکنون در صحرای متنی نزدیک قلعه نور آباد بر دام زاده نصب است  
 که سابقاً مذکور گردید خلاصه بالای قلعه مذکور جنگه ایست بلکه صحرایی بسیار  
 وسیع و مسطح و سبز و فرم خاکش نرم که در آن زراعت میتوان کرد و اشجار بسیار  
 نیز دارد مثل انگور و انجیر و نار و بادام و بلوط و درخت های دیگر چون بید و چنار و غیره

بکسر و ال قلعه را گویند  
 فرقان  
 و فرقه سیم است  
 آنجا نام دو شهر است  
 از کوه و قلعه شان  
 کنگرستان  
 نام جاده نیست در آنجا  
 که از شهرهای نزدیک  
 با هم آشفته دیده میشود  
 شتر خب  
 یعنی محلی که در آن شتر خب  
 و از آنجا بهر میتوان  
 بالا رفت

در جاده











(۱) این کتاب در میان شیعیان بسیار مشهور است و در بعضی نسخ آن عبارت است از: **کتاب الفوائد** و در بعضی دیگر: **کتاب الفوائد العظمی** و در بعضی دیگر: **کتاب الفوائد العظمی فی بیان فضائل ائمه اطهار** و در بعضی دیگر: **کتاب الفوائد العظمی فی بیان فضائل ائمه اطهار علیهم السلام** و در بعضی دیگر: **کتاب الفوائد العظمی فی بیان فضائل ائمه اطهار علیهم السلام و در بعضی دیگر: کتاب الفوائد العظمی فی بیان فضائل ائمه اطهار علیهم السلام و در بعضی دیگر: کتاب الفوائد العظمی فی بیان فضائل ائمه اطهار علیهم السلام**

(۲) این کتاب در میان شیعیان بسیار مشهور است و در بعضی نسخ آن عبارت است از: **کتاب الفوائد** و در بعضی دیگر: **کتاب الفوائد العظمی** و در بعضی دیگر: **کتاب الفوائد العظمی فی بیان فضائل ائمه اطهار** و در بعضی دیگر: **کتاب الفوائد العظمی فی بیان فضائل ائمه اطهار علیهم السلام** و در بعضی دیگر: **کتاب الفوائد العظمی فی بیان فضائل ائمه اطهار علیهم السلام و در بعضی دیگر: کتاب الفوائد العظمی فی بیان فضائل ائمه اطهار علیهم السلام و در بعضی دیگر: کتاب الفوائد العظمی فی بیان فضائل ائمه اطهار علیهم السلام**

(۳) این کتاب در میان شیعیان بسیار مشهور است و در بعضی نسخ آن عبارت است از: **کتاب الفوائد** و در بعضی دیگر: **کتاب الفوائد العظمی** و در بعضی دیگر: **کتاب الفوائد العظمی فی بیان فضائل ائمه اطهار** و در بعضی دیگر: **کتاب الفوائد العظمی فی بیان فضائل ائمه اطهار علیهم السلام** و در بعضی دیگر: **کتاب الفوائد العظمی فی بیان فضائل ائمه اطهار علیهم السلام و در بعضی دیگر: کتاب الفوائد العظمی فی بیان فضائل ائمه اطهار علیهم السلام و در بعضی دیگر: کتاب الفوائد العظمی فی بیان فضائل ائمه اطهار علیهم السلام**

(۴) این کتاب در میان شیعیان بسیار مشهور است و در بعضی نسخ آن عبارت است از: **کتاب الفوائد** و در بعضی دیگر: **کتاب الفوائد العظمی** و در بعضی دیگر: **کتاب الفوائد العظمی فی بیان فضائل ائمه اطهار** و در بعضی دیگر: **کتاب الفوائد العظمی فی بیان فضائل ائمه اطهار علیهم السلام** و در بعضی دیگر: **کتاب الفوائد العظمی فی بیان فضائل ائمه اطهار علیهم السلام و در بعضی دیگر: کتاب الفوائد العظمی فی بیان فضائل ائمه اطهار علیهم السلام و در بعضی دیگر: کتاب الفوائد العظمی فی بیان فضائل ائمه اطهار علیهم السلام**

بقدر فرسنگی دورتر از آن مکان جایی که آن را سراب بهرام خوانند آنجا میرفتند  
 منقوره بسیار است ولیکن همه آنها محو و خراب شده که نیز قابل ذکر نیست پس از  
 خاک منشی مراجعت نموده آدم بشاپور از شاپور چون راهی است بجانب آن  
 دو آن به استجاره فرمودی و شبی را در آنجا توقف نمودم  
 و آن از جمله توابع کارزون است و در سمت شمال آن مسافت دو فرسخ  
 تقریباً و آن ده شل است بر چهار صد خانه جمعیتش تخمیناً ده هزار نفر بالای آنجا  
 اکثر و اغلب شیخی مشرب اند زیرا اعتشان کندم و در باخشان بسیار دارد  
 بیشتر کمور و نام راست منقره علاء و دوانی طاجلال قدس بستره نزدیکی ده  
 است بقعه دارد در صحن کوچکی و بقعه بر آن بقعه افراشته و در جنب آن بقعه  
 محجوف بقعه دارد و دوازده فرسخ تخمیناً و پله آن مار در جوف است که از آن  
 بالا میروند و در آن بندهای تمام محوطه و صحاری آنجا نمایان است  
 ملا جلال الدین محمد علاء و دوانی ابن سحره الدین اسعد و دوانی در بدایت  
 نزد پدر خود علوم ادبیه را دیده پس شیراز آمده خدمت ملا محمدی الدین انصاری  
 ملقب نموده همچنین از پیام الدین صاحب شرح طوابع اکتساب علوم و معنی کرده  
 بانکه زمانی صیبت فاضل و کمالش با طراف عالم رسیده جاعی کثیر اقبالی  
 انوار علوم از ضمیر منبیرش میروند سلاطین ترانکه چون امیر حسن بیگ و  
 سلطان خلیل و یعقوب بیگ جنابش را محترم داشتند و در خدمت او نشینیدند  
 و اقصی القضااتی مملکت فارس را با تدویض کرده بودند و در بعضی ممالک مانند  
 عربستان و تبریز و غیر ذلک سفر نموده اموال بسیاری بدست آورده اند

(۵) این کتاب در میان شیعیان بسیار مشهور است و در بعضی نسخ آن عبارت است از: **کتاب الفوائد** و در بعضی دیگر: **کتاب الفوائد العظمی** و در بعضی دیگر: **کتاب الفوائد العظمی فی بیان فضائل ائمه اطهار** و در بعضی دیگر: **کتاب الفوائد العظمی فی بیان فضائل ائمه اطهار علیهم السلام** و در بعضی دیگر: **کتاب الفوائد العظمی فی بیان فضائل ائمه اطهار علیهم السلام و در بعضی دیگر: کتاب الفوائد العظمی فی بیان فضائل ائمه اطهار علیهم السلام و در بعضی دیگر: کتاب الفوائد العظمی فی بیان فضائل ائمه اطهار علیهم السلام**



مردم در توفیر شری از دوزخ و آفتاب مال را اسباب ترویج علم و تزیین  
کمال دانسته در بعض از اشعار خود فرموده **بلیت**

ما تخریب معلوم شد در آخر حال | که در مرد و بعل است قدر علم مال  
غرض تصنیفات جناب علامه لایحی است از آنکه در رساله در اثبات  
واجب تعالی دیگر حاشیه قدیم و حاشیه جدید بر شرح تجرید دیگر شرح بسیار کامل باشد  
تهذیب منطق حاشیه بر شرح مطلق حاشیه بر شرح عقده حاشیه بر کتاب  
محاکمات حاشیه حکم تعیین دیگر از فروع العلوم رساله ذرا مع حاشیه رساله در  
تقریب علم کلام حاشیه بر شرح چینی حاشیه بر شرح شمشیه شرح خطبه طایع  
تفسیر بعض از سوره باو بعض آیات قرآنی رساله در حل مغلطه مشهور بچند اصم شرح  
رساله تفسیر رساله تفسیر اینها همه بر بی نوشته شده بنامی نیز اینها در  
از جمله کتاب اخلاق جلای رساله تسلیت رساله در جبر و اختیار رساله در خوا  
سروفت رساله صیحه و صدا نور الهدایه و غیر ذلک چنانچه بخواهیم بجه نامیم  
این کتاب را که بایش نیت وفات علامه رحمه الله علیه در سنه تصدیق و هشت  
هجری اتفاق افتاده قبرش در دهان مذکور است که ذکرش گذشته و متجاوز  
از هشتاد سال عمر فرموده بوده و از اشعار فارسی است

ای مصحف آیات الهی رویت	وی سلسله اهل ولایت محبت
سرچشمه زندگی لب و بجوبیت	محراب نماز عارفان بر رویت
فصل ایامیکه در شاپور بودم مکتوبی از موصی کامل و مجرد و اصل استاد وی علم	
شرح مفیده ادا و الله مجده رسید شعر را یک از شاپور بعض اطراف و اکث	

بزرگ دانشمند  
از خواص تفسیر لایحی  
طوسی است و شرح  
منته در بر آن از مکتوب  
دورانها را در شرح کتاب  
جاست که علامه در  
برای حاشیه بر شرح  
شرح خطبه طایع  
در منطق از کتب  
الدری را زنی است  
چینی  
کتابی است در بیات  
شرح شمشیه  
در منطق است  
مذکور است  
و خطاب علم  
حساب  
منته

آن خاک که در پیش کرده و تحصیل آنها را با بنویسم چنانکه پیش از این مرقوم و مذکور کرد  
و در حاشیه آن نامه نامی نیز مبطور بود این مطلب که از شخص فاضل متدی و تفسیر قدیم  
که جلال الدین دوانی اگر چه معروف به شش هست و از کتبهای او نیز چنین معلوم شد  
و لکن رساله در وصی بنور الهدایه فی الاما که صریح در تشیع است و در وانی  
و گازرون شخص نام با یکسان رساله را بدست آری اشتی این فقیر در آنجا که  
فصل نمودم نیافتم تا اینکه از سفر مراجعت بیشتر از نمودم چون بخدمت جناب است  
مشرف شدم فرمود که از توفیقات آتی رساله مذکور به طبع رسیده و نسخه ترا بدست  
آورده ام پس بفرمود از آن رساله خلاصه و مختصری در این کتاب مرقوم میدارم بوالله تعالی

از نور الهدایه علامه دوانی است  
معروض میدارم که این لایحی تا یکدیگر آنچه معنی عقل و تمیز است در نیافتم و در  
تعلیق خود را صدیق نگاشته تصدیق باصول فروع دین محمدی داشت و معتقد تقلید  
چنان را می کشید که تشنه و در تصدیق از جمله جدا که بر پیغمبر داشت با این مرض فاضلانی که  
جمل برک عمارت آن اسطوره کتب درایت و روایت میکرد تا آنکه فواید  
بصالح سسته که همه جهات تهت سنی است رسیده و در آنجا حدیثی دیدم که  
عقل این الفاظ که توفیر تمیز به اشع عن انباطل و در معنی این کلام بلاغت انجام حواله  
تمام نموده و سنویت خود را مخاطب ساخته و گفت ای نفس این معتقدان که داری و میباید  
که حق و مطابق واقع است از روی تمیز عقلی است یا بعض تعلیق نفس جواب داد که اگر تعلیق  
است مانا ناشی است از امر حقیقی و تمیز عقلی و بر این دعوی دلیل گفت که من معتقد فلاح شدم  
در معتقدات خود و جمله معتقدات او حق است زیرا که ناشی است از تمیز عقلی پس معتقد است

در این  
روایت در اینجا  
مقتضی عقل و عقل  
فایده است  
نسخه  
نسخه کردن در کار ترجمه  
نمودن آن منته  
صحیح است  
شرح کتاب است از  
نام در اشعار و احادیث  
که اعتبار را در معتبر  
رساله اند و احادیث  
بآنها ادا  
در اینجا  
من عقل داری است  
که چه بیشتر و بسبب  
حق را عقل  
منته



من مذهب حق باشد و صورت این استدلال اگر چه در اول حال محلیه کمال اگر است پس  
 لکن چون میزان عقل در آوردن ذی نداشت پس باز خود را در پله معارضه انداخته از  
 نفس پرسیدم که اعمدا و تودیع چه حیثیت تواند بود که خطائی در معتقدات خویش  
 از او واقع شود یا نه نفس اختیارش اول کرد پس بدو گفتم که بدین تقدیر دلیلی که برای  
 حقیقت معتقدات خویش ترتیب دادی حق نباشد چه هر که واقع الخطا باشد محققا  
 او یقین نشاید کرد که بر صواب و مطابق واقع باشد و این قیاس نتایج این است که جمله  
 معتقدات مقلد حق نباشد و نیز تقدیر حقیقت دلیل مذکور لازم آید که معتقدات  
 هر ملت و دینی حق باشد بعین جریان دلیل مذکور پس نفس از جواب عاجز آمد و جوشش خود  
 که داشت و چون شعله سرکش میگرد و فرو نشست و از پای درآمد پس دست بکلام با  
 المضطرب زدم و بحسب استغشای مرض حیرت فال کشودم صورت آیه کریمه و جواب  
 فی الصدفین جهاده در دیده رمد کشیده جانود پس نظر کردم بتفسیر محققین که در بیان  
 این آیه فرموده بودند فهمیدم که حکم آیه مذکور عاظم است هر بانی و عاقلی را عیلا و عملا  
 و چون رخصت ضمنی در حق اجتهاد یافتیم پس کتب اشاعره و معتزله و فلاسفه و امامیه  
 و صفویه و تفاسیر و احادیث مختلفه الروایه را جمیع نموده راه دید و باز دید بر انبانی زان  
 که غولان طریق یکدیگر بدست هم و خود را از لباس هر مذهب عریان ساخته در کنج نشستم  
 خود را مرکز دانستم پر کار و از بر صفیحات صحیف مذکوره بر شیل شویقه النسب سیر و در  
 میکردم و طریق سلوک را می نمودم تا آنکه نقطه افتد آیه بآول رسید و از تفریق و تصفی کتب  
 معتزله و معتزله و معتزله گردیده آنکه نسأل معتزله و معتزله را قضا نفس یکدیگر دیدم الا چند  
 مسئله که بر حقیقت آن شش یافتیم اسب سیاه و ادا لیا و حکما و علما و کافه علماء را یکی

و چاه و داغ  
 یعنی چاه و کوشش کنی  
 در راه خدا حق کوشش او را  
 با اعدا و ظاهر و باطن  
 علامت  
 یعنی اختصاص به بعضی  
 دون بعضی ندارد  
 اشاعره  
 و معتزله و فلاسفه از  
 مقلدین عامه اند و بیش از  
 این ذکر احکام و کلام  
 فلاسفه  
 حکمای یونان مراد  
 است  
 بر سبیل شویقه  
 البته بهیچ بطور عدل  
 و انصاف

از آن است که چون دو قول متناقض بر گوش صاحب هوش گذر کند واجب است  
 که هر یک از آن را راجع بقول ساخت میزان عقل بنگهد پس معنی هر قول را که موافق  
 حکم عقلی و برهان یقینی یا بدینا بر وجه ترجیح آن را معتقد خود سازد و قول دیگر را که  
 نقیض اوست متوکل ساخته راجع بآول کند مانند آیه یا الله انی که متناقض  
 ترنیه است و اجبیت که مؤل سازد بایه ترنیه که عقل صحیح بآن حکم است و  
 همچنان در احادیث و روایات دیگر پس چون این مسئله متفق علیه را معقول  
 خود کردم از سعی خود مشکور گشته بهین یک اصل را قانون ساخته اصول فروع  
 خود را درست نمودم و با آن استخراغ فی الشبهات و قضا منتهانی وجود واجب  
 الوجود زیرا که جمعی را باین اعتقاد یافتیم که وجود واجب الوجود زائد است  
 ذات و صفات و کرد و دی را بر آن دیدیم که وجود عین حقیقت اوست پس با  
 قانون مذکور در صورت مقالات هر دو طایفه بیکدیگر پیوستیم که متفق در معنی وجود  
 آن نزد هر دو عبارتست از چیزی که شئی بآن مصدر آثار باشد پس از تقوای  
 مسئلت نمودم که بر تقدیر زیاده وجود امر است ثابت علت بوده آن حد جواب  
 گفتند که علت وجود حق است مطلق است دانستم که انکار عینیت وجود همان بجهت  
 بحسب صحت وجدان و بر این معنی اشارت نموده ام در تعلیقات عصاره  
 فقه من فتم و چون بحسب قانون مذکور حکم بحقیقت طایفه دوم نمودم پس آیات  
 و احادیث که طایفه اول برای اثبات مذهب خود آورده بودند تباه و بل پروردم  
 و خود را از تقلید بیکانه ساختم و منتهای حد و ث عالم و قدمه باید دانست  
 که در اطلاعات علماء و محققین استعمال لفظ حدوث بر سه معنی است حدوث

آیه ترنیه  
 شئی غیر که شئی باشد  
 پس طایفه که یا الله را  
 تباه و ثلث است  
 برهان متناقض آن  
 خلیفه  
 عین حقیقت  
 اوست بهین است  
 مذهب حق  
 مصدر آثار باشد  
 یعنی اثر در ظاهر و باطن  
 مثل حدیث از آن  
 حقایق  
 کتابی است از فاضل  
 عبد الرحمن بن علی که در بیان  
 (راجح حکان است از فاضل)  
 و ذات فاضل و دیگر در  
 سه مقدمه و صفت  
 بوده و علامه بران  
 کتاب حاشیه  
 نوشته



ذاتی و حدوث دهری و حدوث زمانی حدوث ذاتی عبارت است از  
 فعلیت مابیت و موجودیت بعد از ملاک و حدوثیت وی در ملاحظه عقل بود  
 خارج و این معنی شامل است جمیع موجودات مکنزه را و حدوث دهری عبارت  
 از فعلیت مابیت بعد از عدم واقعی که تحت یکیت باشد و نزاع در میان  
 بعض حکما و متکلمین که واقعیت در این سلسله یکجاست معنی اولی حکما نیز قابل اند  
 و مقتضی اینکه عالم حادث بعد از ذاتی و در حجب معنی ثالث چنانکه از  
 مابین عقل است و عاقل بر یک این امری شود که وجود عالم با وجود مسبوق بعد  
 زمانی باشد با آنکه زمان نیز جزئی است از اجزاء عالم پس نزاع بحسب معنی مابیت  
 و متکلمین حکما بر آنست که وجود عالم مسبوق است بعدم صریح خارجی باید  
 حکما بر آنست که وجود انواع اجزاء عالم نتواند که مسبوق بعدم خارجی باشد و گویند این  
 قول مستلزم آن نیست که عالم از حد امکان بر آمده پاسب سرحد قدم ذاتی که مختص بجناب  
 سرمدی الوجود است بگذارد چه قدیم ذاتی و سرمدی الوجود آن است که وجود  
 وی منزله باشد از سبب و قیوت عدم هر نحو که باشد و عالم اگر چه مسبوق بعدم صریح  
 اما مسبوق بعدم ذاتی است بحسب ملاحظه عقل پس قدیم ذاتی سرمدی الوجود  
 نباشد بعد از تمسید مقدم مذکور و معروض میدارد که چون در اول  
 عقلیه و تعلیه فریقین نظر کردیم دیدیم که تحقیق هر دو طایفه مقتضی که فاعل و عامل عالم  
 واجب الوجود است عزوجل و تقدم واجب بر کل اجزاء عالم ذاتی است پس  
 حکما و مذکور سوال نمودیم که آیا واجب الوجود در نزد شما ذاتی سوای وجود خارجی  
 هست یا ذات مقدس او عین وجود عینی است با اتفاق در جواب احتیاطی

جمیع موجودات  
 از جواهر و احوال  
 و مجردات و مادیات  
 کلیت  
 جزیی و کلیت  
 معنی ثالث  
 که حدوث زمانی باشد  
 و حجت و صریح ذکر کرده  
 و این عبارت از خود  
 شیء و سبب از عدم آن  
 در زمان سابق  
 وجود عالم  
 بنا بر این معنی باید زمان  
 حادث نباشد و حال آنکه  
 حادث است بحسب  
 آنکه از اجزاء عالم است  
 معنی ثالثی  
 که حدوث دهری است  
 در حجب معنی  
 در ذات و حادث  
 و جزئی  
 یعنی وجود خارجی

عالمی

ذاتی نمودند و گفتند این سبب است که ذات مقدس وی محال است که بعینه در دنیا  
 در آید و قوه علیه کمالات عین او را عقل کیسه در علم عبارت از حصول مابیت  
 شیء است در عقل بجهتی که آن شیء معری از وجود و شخص خارجی باشد و تقریر آن  
 واجب الوجود که عین وجود خارجی است معدوم و محال است پس عقل او بعینه  
 محال باشد پس بحسب معیار قانون عقل دانستیم که عالم حادث بعد از  
 دهری زیرا که عالم در مرتبه ذات واجب الوجود که عین وجود خارجی است و  
 است با اتفاق پس وجود عالم با جزاء مسبوق است بعدم خارجی و این عین مطلق  
 حوادث دهری نیز از این الا که مسبوق بعدم خارجی باشد یعنی آن عدم متصف  
 بیکیت باشد پس از تعلیه در ستم و تحقیق بیستم و مسمی الا نبیاء عن الخطایا  
 امی فی وجودها و عدمها افتقار مابیت مکن بجناب حضرت واجب الوجود و در  
 کمال باشد نه در مدارج نقصان چو اصل این مدارج نقص را عدم سبب باعث است  
 و این صفت نقص از لوازم ذات مکن است از سبب صفت بسیط عدم و ذات  
 شیء در لوازم خویش محتاج بغیر نیست که تابع وجود آن شیء اند بخلاف مراتب کمال  
 که مکن در استحصال کمال مقتر است بغیری که صاحب صفات کمالیه بل عین  
 باشد و صاحب چنین صفات واجب الوجود است پس احتیاج مابیت  
 مکن بسوی واجب متعال بر وجه استحصال کمال بود و ظهور مراتب کمال و صدور  
 آنها از واجب بی مثال در افراد عالم شدت و ضعف بحسب تفاوت استعداد  
 ایشان است قبول و شأن و از اینها معلوم شد که از فاعل مطلق چیزی صایر نبود  
 که ذات معلول مقتر بآن باشد مکن و در فی التشریع لا اگر اذ فی الدین پس

معنی اولی  
 که در اول  
 در مراتب کمال  
 مثل علم و قدرت  
 در این نظام  
 مثل جبل و غمسه  
 در لوازم خویش  
 که صفات قس باشد  
 از عقل مکی و غیر  
 و اگر اذ فی الدین  
 معنی اگر چه در این  
 نیست مقصود این است  
 که بی استعداد  
 فاعل مطلق بر شیء  
 چیزی صایر  
 نمی شود







در خط این مجلس تیس  
 بعد از آن سرور معلوم  
 شد حق و اسرار  
 پس از آن در احدی  
 در جهان که در حد  
 بعد از آن در حد  
 خلعت و در حد  
 صادق ال محمد  
 کشت بر شایسته  
 کما حق الله و در حد  
 شد زنده بر سر  
 پس در حد  
 تا ششم شریعت  
 بعد از آن در حد  
 کشت مصوب  
 پس حق را  
 بعد از آن در حد  
 حسن عکرمی  
 بعد از آن در حد  
 پس از آن در حد  
 و او را نجاست

بودم که نفس شریف ایشان قدسی و علم ایشان لدنی است بخلات خلایق شایسته ذکر  
 چو ایشان با اتفاق خبرین اولین و آخرین شرک بودند و ده تهای دیدم خود  
 در بت پرستی و در امور یکدج محل صیج حرام است صرف نمودند و بعد از آنکه  
 در صدد و این بر آنکه بشرف ایمان شرف شوند بجز قول جناب مصطفی صلی  
 دلیل عقلی ایشان ایمان نیاوردند و توحید الهی قائل نشدند و بعد از آنکه بجز  
 کردن نماندند و ایمان آوردند و بعد از آنکه ایمان آوردند و در امور دین غلطا میکردند  
 و اعتراف بر آن نمودند چنانچه حدیث تواتر علی بنکات محمد شریف از آن است  
 که کسی بیان نماید که در مجلس گفتند و از این معلوم شد که استخفاف نفس ایشان  
 بعضی اوساط ناسس که مرتبه کمای اسلامی است مثل تعان و بطراط و افلاطین  
 و ارسطو هم نبوده و در کتب متفق علیه مکتوب است که ایشان بتقل خود توحید  
 دانستند و ایمان آوردند و اصلا بت پرستی را ضعیف نشدند بل بعضی از ایشان را  
 بر من از بت پرستی بدرجه شهادت رسانیدند پس یقین دانستم که طایفه  
 برخی بعد از نبی مطلق امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و بعد از آن امام حسن  
 بعد امام حسین الی المهدی الهادی علیهم السلام انتی این بود شرح احوال  
 علامه و اوقاف حدیث سوره العزیز و پاره از اقوال وی پیش از این قوم  
 داشتم که روزی و شبی را در دو آن بودم شب را در منزل یکی از اکابر صبح  
 آوردم میزبان و چندین نفر دیگر که از شایخ بودند حاضر شدند نهایت  
 احترام را بجای آوردند که کم گفتگوی علمی در میان آمد رفته رفته در آن کشید سوالات  
 و جواباتی رد و بدل شد هر چه می پرسیدند اگر میدانستم چه جواب میدادم و اگر

نمود

جناب  
 مشارالین  
 پادشاهی  
 سرسایان  
 شریف  
 اصالت  
 چون در میان  
 است که در حد  
 یا بهیبت  
 پس ایشان  
 کردیم بر او  
 که این است  
 یا جد که در حد  
 شد و است  
 شهادت  
 باقی و شد  
 که قرب  
 بنده و در حد  
 یا یکی است  
 از آن  
 یعنی اگر باشد  
 بر او اصل لازم  
 بر چیزی و در حد  
 لازم میاید  
 اول که عقل  
 حقیقی داشته  
 بر او اصل  
 یا اگر باشد  
 یا چنانکه گفته  
 غرض از آن

نمیدانستم محذرت میخواستم یکی از ایشان پرسید بخدمت جناب عالم ربانی  
 حاجی محمد خان سلمه الله تعالی شرف شده عرض کردم بی در شرازه یا چهار سال  
 قبل که از آنکه مسقط و قبات عالیات مرا جبت فرموده بودند در ک حضورشان را  
 در مجلس نمودم گفت سالی که از آن جناب نمودی جواب شنیدی بیان نمائیم  
 (صورت مجلس این است) پس از آنکه یکی از حضار فقیر را معرفی نمود آن جناب  
 الهمار مرحلت بنایت فرمود سخن از هر کون در میان آمد تا به بنیاد رسید که عرض  
 کردم در سلسله اصالت وجود یا اصالت باهیت مرد و دم جناب در این مطلب چه  
 میفرمایند فرمود هر دو اصل اند عرض کردم چگونه میشود هر دو اصل باشد قبول  
 باصالت هر دو دیده نشده دست مبارک را بسوی فقیر دراز نموده انجست شایسته  
 و وسطی را بهم قسم کرد و فرمود این طور هر دو اصالت دارند عرض کردم از این شایسته  
 مفهوم میشود که وجود ما بهیبت و عرض یکدیگر باشند یا اینکه مقصود وی دیگر در این  
 اشارت است بهر تقدیر که بعضی از حکما گفته اند لو کانوا فی صلیب لزم ان یکون کل  
 شیء شئین قیاسی و لزم التکلیف الی تحقیق فی الصا و الا قلی و خواندم بعضی از این  
 قسم کلمات را که بخاطر داشتم در جواب فرمود این مسئله تفصیلی دارد و موقوف است  
 بمقامی و بجای پس منصرف و عزلی از گفتاری خود بخوان تا آن را در میان بکرمان برم  
 عرض کردم این زیره بکرمان بر دل است متعجبی نمود باز اصرار فرمود است شایسته  
 این غزل را عرض داشتم و برخاستم

مانند و خبر باقی و در حد	پوشیده که در حد
از آن باده که در حد	پیدا است که تا شام

در حد  
 یا یکی است  
 یا اگر باشد  
 یا چنانکه گفته  
 غرض از آن



او از استاده گفتیم علی را	زان کعبه بلاش هم از درون
دو شیه بگشتم یک قبر دو جگم	امروز بیک جام دو صد تو بگشتم
یکبار ز هر سلسله بوند بریدیم	دل تا که بزنجیر سر زلف بگشتم
بگشتم ز سر باره عشق نبادیم	بر خاسته از جان نیم بگشتم
در دست سر رشته بگردیدیم	خود سلسله عالم تعلیق بگشتم
بر لفظ وحدت سر تسلیم نهادیم	وز دایره کثرت موهوم بگشتم
بر باجقارت منکر تا که چو نصرت	در تیر بلبسیدیم اگر از هیچ بگشتم

باجمله علی الطلوع از دوان سیر دوان ایدم بجهت کازرون چون الله تعالی  
**فصل** هر صبری از این معنی خیر است که سیاحان جهان از زمانی که قدم سیاح  
 بر زمین وساحت را می پیمایند و بدیده عبرت همراه و عارت را مشاهده نمایند  
 تا بهنگام مساوت و بازگشت و طری پوینده خانه و انکشت و اندام و درشت  
 گشته از اینکه در مسافرت ناچه خویش شرح مشاهدات عجیب و معانیات غریبه  
 مسطور میدارند بسا که فتورانی سلیب یا منطوقاتی غفیه که گفته یا شنیده باشند در  
 ضمن مطالب درج میکنند و در ذیل مقاصد بخرج میدهند لکن در این سفر ضربت اثر  
 صیقل ذباب و ایاب و نقاط مذکور و یا زمان و قوف و اکنه مزوره و غیر اینها  
 از او بیان نکته طرازی یا بازیابی برخی از لیدیان سخن پرواز مطارحه او معاهده و مجامع و تمام  
 مشاهده اشعاری که از خاطر فائز و فکر قاهره موقت سر زده و بر ادوات متفرقه  
 مسطور آمده و در اینجا ثبت و ضبط میگردد و بتایید الله تعالی

توبه لبری و دشواری بسبب دل پری را | پری از تو دلبر است خوش طریقی و لبری را

مطارحه  
 ضمیر اول به معنی  
 در اکنه  
 معاهده  
 بکسی بیان نمودی  
 معاهده  
 با هم سخن گفتن  
 جواب داد  
 مشاهده  
 بکسی شعر خواندن  
 و سبک نمودن  
 معاهده

کنجی کنی و از کف بری ز عاشقان دل	که تمام کرده چشمت بیکه فکرمی را
زبان ملل بوسی بفرستی از بجان	بگفت است جان شیرین و هزار شری را
تو بچشم سپهری چه بشنوی سر زلف	همه خوانده اند محبت من و قیس علم را
ز تو هر چو کلامی بگویم تو میکنم شگایت	بکسی نیست و انم برم از تو داور می را
زمینان بچو صیت شد مرا ضعیف شایه	که از این خیال دارم وجود و غایت را

هوا می مهر روی تو چو ذره است نصرت	
تو از آوازه دل فریاد داری ز چه ذره پروری را	

بر جهان دل من از مهر و شکر زان	کاین عروسی است که گشته است برادری را
خاطری را بوفاشاد و سازد هرگز	که خفا عاقبت اورا نماید ناشد
همچو خنجر و دنگه کام کسی را شیرین	که نه آخر بسرش تیشه زند چون فرساده
شرط آزادی از شادی و غم بیاری است	ای خوش آن که غم و شادی جهان از او
فرض وام است و هوس اندازد بر آن مرغ	که برفت از پی این دانه در آن دام افتاد
اختیار را نبود و جسم الله که نیست	خیر و انکار از این دو سمت تشنه د
جام می کبر چه نمیشد که این زال سپهر	داود و بر باد بی سختی کی و تاج قباد
بنشین و ز شراب آتش غم را غشایان	پیشتر زانکه در خاک تو را چسب رخ بسا

پوش اگر داری و کوشی که بود و پند نیش	
مهر این سپند چو کمانه فرصت از یاد	

بر در شش حلقه زدم از سر در	کفت پیوسته مگو بکوب آهنگ سر در
کفتم اندر در و وصلم یو بیان	کفت از این راه که داری می گرد

چند باغی  
 از خنجر زلف است  
 بکس بچشم بخاری بوده است  
 منجل سر زلف نماید بوده است  
 آن کل که شکفت بر سر شاخ  
 رخساره یار گلکاری بوده است  
 ایضا  
 این سر زلف بخاری بوده است  
 منجل شکلی هسته یاری بوده است  
 آن لاله که در طربت چمن می  
 غنیمت دل شکفت داده را می  
 ایضا  
 دارد دگر می مشکبوی دگر  
 رخساره تو شکی چو موی دگر  
 از جو تو پس آه کشیدم ذوق  
 سر خنجر آه می گوی دگر



کفتم این ره که بپس خواهد برد گفتش پستی من جز بپوشیت	گفت انگس که بخون دل پرود گفت این دفتر پستی بنود
کفتم از درد و واسع طلبم گفتش عاشق و بیایولم	گفت روز و تو صاحب درد گفت کسری اشک و رخ نود
کفتم آخر ز غمت خوارم مرد گفت از درک فید شد مرد	گفت از خاک کیم بر کسب ی گفت آنکه که شود خاک تر کرد
گفتش غم شده با فرستخت گفت باید نشود از غم فرود	
چشم از عکس زلفت تشنه اشک لود جانی بنرسود مرانا بلیت سودم لب	آری آب آورده آن چشم که دردی بود زبان زبانه چه خوش آنکه زبانی بودش بود
کرده جان در طلب لعل تو فرسودگی نزد کفنی که بر حسن من و مهر دل تو	دل آسودم لب طلب لعل تو پسود کم شود خط چشم را بیای ای دود
حاشش ندک ز حسن تو مهر دل من پای بر خاک نهادی و مرا دم چشم	کم نشد بکمال آن مهر کیم مهر فرود غرق در خون شد از این غم که چرخ خاک
از نسیم سحر دم چه خوش آنکه که لطف پیش گفت از تو فرصت کیم کوشتن چشم	از سر زلف تو وارد دل من عقد کشود بختاب که نباشد با از این گفت و نشود
می کشان راز دین بانگ بهر صبح خروک ریز در جام زبطای بست طلوس خرام	که صبح از بند دست هزاران موس زان شرابی که بود سرخ تر از چشم خروک

رباعی  
از غنچه دولت  
بازای کی تو خاطر افشوده شود  
در آنکه نت غم از دم برده شود  
آهسته سخن گوئی که رسم سخن  
صلیبت نه از کی اندوده شود  
ایضا  
اقبال سیر روی جدا استیصال  
رفت از عجب آن غم و زنگیال  
برکت صبح بخت من بر غالی  
دیگر چه توان کرد که برکت اقبال  
ایضا  
کفتم خود را باز دست بستم  
حفظ دل و دین چشم شکدم  
کنا بگذار دعوی دین دار  
من آن چشم که بیست گدوم

نور

شرمش از ساق تو بیکه که خرامی چنگ من حسن مدروست بهلم جای کز پید	این همه جلوه بی جلوه که دارد طلاس بچو در جلوه که باز بلب جلوه عروس
کرد بد دست چو پروانه بسوزم تن ای طیب از چه بری سنج و بی دردم	عیش سمع رخت ای جان بامید موس عشق دردی است که در اندازان جان
طبل پنهان زنده فرصت از این پس که بخت گفت بر هر سر بازار سید نامی کوس	
کفتم از پاک در اقم دوست باشد کیم دل بریدم از تو ای جان در که چشم تو دل	دوست که ز پانجامم که خدا را دست کیم در شامعت دم یار ز دل جان کزیرم
تا زار و تیغ دار و تازم کان تیره باد ایک گفتی دل ازاد بر کیم و بکده راز خیالش	هم بجان مشتاق تیغ و هم بدل ای تیغ حاش نه کی رود شمشیر خیالش
من نه پیر سال و ما بهم که سپیدم سویی پاز کوبیت بر خیرم که ز غارم هست	صرت زلفت سیاهی در جانی کردیم بست خوار است در کوی تو خستر از خیرم
کر ز مهر می نوازی بنده خد مشکدارم تدی که یک فرصت پای برین ز کوشش	در بختیم میکشی تن تو را مست چیرم پای رفیق از کجا از کم که در بندش شیرم
در غراب آباد کتی بست چند می غلام طایر قدیس آشیانم غیرت من خاکدان	آری آری ختم و یغنی در این دیرانم چند روزی بسته دام از برای دانم
که هر می پاکم در این کاشانه خاکی بنا در کند عشق بودن که چه شرط عقل نیست	کرد بر خاطر بود تا کی از این کاشانه نام کر من از این بند پایرون خیم دیوانم

رباعی از غنچه دولت  
حالت زار چون برینید یارم  
کریان شود اما نشود حسودارم  
از کم که از کیم چه ارکان تر  
نخبره دایب تاب زده کام  
ایضا  
روزی کفتم بان شبک غلام  
کای باشم من از صفا  
بکده بر سر من روزگفت کفا  
باز کی رنگ باشی بدوی دم  
ایضا  
منی صفا ز جامه غلام  
و آن زلف لبت کیم کفایم  
دو شبنمی صبح بافت شال  
نقص دادی کون مضاعف غلام

نور



شیخ روی شعله خونی آتش که ز دیوانه	کی بود پروانه آتش که از پروانه ام
دانه خالی چنانم رسته تقوی گنجینه	که کلفت طاعت را باشد سجد و اندام
خانانم که ملک عافیت کرد و خراب	بر سپهر کوی بلا مسعود را دانه ام
ساقیا که غم تنی کرد و زنی کو باک نیست	تا شود خالی دل از غم بر غنای پند ام

کفنی از خود بگذرد فرصت چو با ما افتاد  
با تواری آشنای و ز غمش تن بیکانام

سجده روی تو چون زلف تو شدیم	بچو بپند و شده خورشید بر تنی دیم
نختم از سخن تلخ تو ابروی ترش	ز آنکه شوری است بر آن کین
در خلاصی من از عشق تو خلقی بدعا	تشنه گشته و غافل که بود نظیریم
روزی آورده عرق دوی تو دیدم زود	نگران شب به شب سوسای سپیدیم
سر بالینم نیم ایگاش شبی تا که کرد	خواب نیم که نمی پاسب با لیم
چشم غمخور تو را بیند از زکست	سر زبر افکند از شرم که من بکینم
ز لب لعل روان بخش تو خال سیا	بچو داغی است که باشد بل خونیم
مشک ساکنانم لم سوخته از آتش عشق	کرده اتفاق مسطر نفس بکینم

کعبه بودی که چه دینی دار و دامن فرصت  
مهر روی تو بودین و وفا ایتم

زلف چو دوش با تا ز دوش کن	ای ملود و ز پشیمانم از دوش کن
ای سر زلف سیه که م شفق تیرا	این همه بام من دستم از غمش کن
ای دل از چنگ غم آن بت بکی	چنگ سانم غم او این همه غم کن

رباعی از لعل زلف  
امروز که ما بدیده کردیم  
دیده ام که ز شسته دهری غایب  
مالیده بسین بدن دصا چون  
چون شایع گلی که بر فضا پدید  
دیده  
دعا  
ای پرچمهای رنگ حرد و دما  
ای دست هر آن استیت گویا  
را طلس جرح دامن افشانان  
که چاک کربانی تو سر زده ام  
دیده  
دعا  
عزم ز فراق عهد ماضی شده  
و دیگر حکم بهر مستقبل دیده  
در شش وفا که کند غنی ز خود  
نیش ز جفا که کند چه که سیکه  
دیده

زهره از موی بتن دارد و زابر و گلان	چشم بر ترک کمانه از زهره پیش کن
در یک از هر کج او دهر از آن نیست	هوس بر سر از آن لعل لبش کن
ست و چه چو شکر لب سخن تلخ کوی	بیش از این زهره بکام من پیش کن
کوهر اشک در این ز پیش من	سخن بد عیان را که گوشتش کن

عهد کردی که گشتی فرصت در لروزی  
فرصت را باقی آن عهد فراموش کن

دل از پسین بدان لعل که گیر بر دی	بچه قصیرش از این غایب زنجیر بر دی
بگرفتی و بر روی دلم ایس یار و نه انم	بچه چو جوش کبرنی بچه قصیر بر دی
نیج که بر روی دل من تازه جوهر	تو بدین حسن و جوانی دل صدیر بر دی
کفته بودم که بدید بر کج هم سر زلفت	بگشای زخم ز شسته تدبیر بر دی
خواستم وصف لب لعل تو تقریر بنایم	سخنی کفنی و از ناطقه تقریر بر دی
غره کردی و خون ریختی از شفت لبانی	کوی پیکار ز رگ آن تو بیک تیر بر دی

فرصت از ابروی آن که حذر کردی بر آن  
بسلامت زدم تن چو بکیم بر دی

دیده ام روی تو و او دل جان مطلب تا کرد  
خال مشکین که بر آن گوشه لب بنشته است  
چون چند روزی در کار زون توقف نمودم تا رفیع خشکی باشد اینک راه  
بلیان قریه ایست از قریه ای که از طرف جنوب آن مسافت بکینک

بدلی از لعل زلف  
خواهی که بشروع عشق کافی باشی  
باید بقضای دهر را من باشی  
در هر نفس در شصت و شصت سال  
کاسه در پیش و من پیش  
دیده  
دعا  
خط سبزی که بر در بسته در  
بنفشه که در کوچه کشته در  
عطش بی آنکه بکشم با تو ای دوست  
نخین نورسم به شسته در  
دیده



تقریباً چند خانه دارانجاست بقصد کوچکی که مدفن شیخ مذکور است (شرح حال شیخ)  
 شیخ عبدالمعتمد بن اوجده الدین عبدالدین بن ضیاء الدین مسعود بیلانی  
 کومیند از فرزندان دکان شیخ ابوعلی وفاق بوده و از قدامی عرفای اخلاق و در علم  
 و توحید و کمال تفرید پس از آنکه او اقران است بعضی نوشته اند که شیخ صفی  
 الدین اربابی بصحبت وی رسیده و وی شیخ را بسوی شیخ رابک بیلانی دلالت  
 نموده و از فرارس بکاسب او فرستاده و قات شیخ عبدالمعتمد رسیده شنیده نوشته  
 و سه جری اتقاق افتاده است این اشعار از اوست که نوشته می شود

حقیقت جزوه ادین روایت  
 بنیکویم که عالم او شده است  
 نه عالم شده نه عالم او شده  
 که بنیکویم هر چه بنی روایت  
 چنین بنیست باور کردن روایت  
 همه جز او و جز بنی روایت

(مختصریست) که در میان مذکور مزارهای بسیار از عارفان و مشایخ فقیر و یدم و از  
حکیم و شیخ امیرالدین محمد شیرازی است که از بزرگان مشایخ زمان بوده و شرح  
حال وی را در بعضی از کتب نیز دیده ام و فاش در سنه ششصد و بیست و هجری  
بوده است و خلا و علما و عرفای بسیار بوده اند که مولد یا موطن آنها کاروان  
است و خاتمه و مقابر اکثر آنها را دیدم بعضی از ایشان را نیز نام می برم محمد بن  
ایمانی که معاصر و در قیامات اند و از اهل فضل و ادب اند و می شناسم  
شیخ ابوالسحاق ابراهیم بن شهریار کاروانی عارفی است و فاضلی و  
پدرش ظاهر ابراهیمی مذهب بوده و مسلمان شده و شیخ مذکور مرجع مشایخ  
عهد خود گردیده و در بسیاری از بلاد و مکانها و خاتمه اساس فرموده و از آنها

شیخ ابوعلی نقی  
در سینه پانصد و چهل  
پنج در نیشابور و نشت  
و هزار و شصت  
شیخ نواز  
کیلائی نوشت در سنه  
هفصد و چهل  
است  
۱۱۰۰

کاشته که بصلح آن قبیل قیام نمایند و فقر و سائلین را که دارند میشتند پذیرای  
کنند و گویند چندین هزار کس از گریه و بیهوشی وی مسلمان گشته و پیوسته  
با طوایف محروس و کناره مبارک زرت میخوابیده بآن جهت او را شیخ غازی میخوانند  
شیخ ابو سعید ابو انجیر با او معاشر بوده با لجه در فاش در سپنه چهارصد و بیست  
شش نفر بنیاد و اندک اتفاق افتاده در خانقاه بی که موسوم بام دوست و نورنگان در  
زمین الدین علی بن مسعود از جمله افضل روزگار و کبار مشایخ نامه او بوده که  
تحصیل علوم در خدمت مجد الدین فرغانی کرده در سپنه ششصد و دودست و فاضل  
یا فقه در کار زدن بنجاقاه خلف خود شیخ الاسلام امین الدین مدفون است  
امین الدین محمد بن علی بن مسعود مولدش را امین الدین کار زدن نوشته اند شیخ  
شیوخ زمان و مقدماتی اهل عرفان است و صیفت حسن ارشادش گوشن جهان  
گویند غرقه از دست عم بزرگوار خود شیخ عبدالله بلخی که ذکر آن که نوشته  
و فاش در سپنه هفتصد و چهل و پنج در کار زدن بوده در خانقاه بی که موسوم بام دوست  
است مدفون است (این را می از اوست)



(دیکر) منظرہ الدین محمد الکاظمی ابن سہ نواز معارف علمی کا زون بنوہ اند  
وازمیر زاسد شریف جرجان رواست حدیث معنودہ اند

قطب الدین محمود بن مسعود بن مصلح الفارسی کازرونی الشافعی الملقب  
بالعلاء در کتاب سلم السموات مذکور در جای که ذکر حکما را میکند میگوید اصل آن  
از توکنک کازرون است و در حق وی در جرداب تبریز است قریب بقبر  
محقق بصفیای صاحب تفسیر بهر حال در اکثر علوم شاکردی خواجه نصیر الدین  
طوسی کرده و در فضل و کمال بدایج عالیہ و مناقج متعالیه رسیده و در زکریا  
غالب بوده و در بهر فن از فنون تا الفیات و تصنیفات و ابواب و شرحی که بر قانون  
شیخ الرئیس نوشته گواه است بر فضیلتش و محاسن بوده و با باخانی بن ملاک خان  
در سپه بقصد روانه بخری نوشتند (در ذکر شرفی کازرون رسم شده)  
ما در می کازرونی اسمش حاجی میرزا ابراهیم علی است واقف و ساکنی مارف  
علم طلب جنابش با صداقت و در حق شعر نباش باطلاقت چنگ کتاب شریفی  
دارد و گلستان غزل مشرق الاشراف نفس و افاق مسجع العشاق شایق و مشتاق  
چهل صلباح بعضی از آنها را فقیر در کازرون دیدم و دیوان شکاری نیز جمع نموده  
در سیکنه زار و دوست و دنیا و هشت وفات نموده (از او است)



عرصه عقل و فراست مبارز میدان شجاعت و ریاست همواره اوقات باصلاح  
کارهای اهل نایل کا زدن میپردازد و بصلاح عموم اقدامات و مساعی  
مجددانه کامیاب و کثیر روزی است که برخوان مقیش از مردین جاعلی حاضر  
نیاستند اللهم احفظه و انصره و بنصرک

**جناب حاجی سید محمد علی ادبی** است فاضل و فنی کامل حالاتش حمیده  
و صفاتش پسندیده و در مدینه خاندان شیراز همه روز مشغول تدریس است جاعلی  
کثیره فیض یاب خدمت آن سیادت مآب اند اللهم آیه بتایید آنک  
**جناب حاجی علی شیر کجایی** مرشد کا زدن و سیاه است در شیراز چون  
بکسی متکلف است در اهل حال تحصیل علوم ظاهری نموده آخر کار راه سپرد  
سلوک پیروه الحال بر سرش شوری است و در دلش سروری  
**جناب آقا زین العابدین** لقب برشند خا هر زاده حاجی مرشد مذکور است  
و لقب مرشدی در تمام سلسله آنها از قدیم بوده با بجمشاد الیه عارفی است  
محبوب و ساکن محبوب العلوب در کا زدن عمری میگذرانند

**جناب میرزا محمد صادق** نیز از سلسله مرشدین مذکوره است در حسن  
بی بدل و بیکی نظرت ضرب المثل در شیراز ساکن اوقات بطاعت مصر و فساد  
**ایزدی** زنده در باب کمال دقده اصحاب حال ادیب سخندان شیخ محمد  
شاعری است ماهر و سخنوری سپهر رشیق البسیان لطیف اللسان علوم  
شیراز و در فنون ادبیه بی نظیر دیوانی از تصانیف و غزلیات مرتب ساخته  
و دو مثنوی یکی مسمی بحسن نامه و دیگر موسوم به شش نامه نیز منظم فرموده آنها را

تغییرات  
عبید الله  
میرزا محمد  
با اینک  
نقطه است  
میان احوال  
این نقطه  
مردیده  
مست  
در شیرازی  
همین نکته  
است  
الطریق  
یعنی شیرازیان

با درو

با درو خود بطبع رسپانیده الهی مطبوع طباع خاص و عام است فقیر کسر شاعری  
بشور و شور آن جناب دیده ام در این اوقات در شیراز اقامت دارند چون این  
ایشان حاضر نبود با شعاری که خواش موجود است انکشاف

بی پرده که کعبه کر آن صیغم برآید خاش خاش نقش بند که چهره آتشش در تن رنق نمائده است عشاق مبتلا را خواهم ز من چون در دامن من بر خاک کشانست روزی ز لطف گذر از یکدیگر خورده ام خون از حسرت لبانت وصل تو تلخی مرا ک شیرین کند بجام از کعبتین رویت خالی امید دارم	حاجی ز شورش عشقش مست از حرم برآید آتش بصیرت افشاده و دود از قلم برآید کر آن نگارخانه کی این رستم برآید هر که ز شورش عشقش عظم به طم برآید ما سوخته روانی در همه قدم برآید از خاک من پس از مرگ شاخ بزم برآید کر به هم تو باشی آن دم که دم برآید کر چه بطلع کس این نقش کم برآید
--	---

در گوشت ایزدیه را بنود بجز کدائی  
آقا سید تینی حنت دست گرم برآید

چنان که اخت خیال رخ تو جانم مرا بهوای تو انجان ز غور باو داد بجاک پای تو جان میسدهم باو مرا میسکه و یکدم بهوای صورتت مقام زنده فروشان نجای جوئی ز بس زبانه کشد در دل من آتش شوق	که غیت غیر خیالی در دهن پیوستم که بهوای تو نبود خسته ز خوشبختی که خاک پای تو سازند زینت کفنم که سرشته از این آب خاک شد بدیم که کوی باده فروشان شد از ازل ظلم عجب دارم که آتش فتنه بر پیوستم
--	--

بچه

هم برآید  
کتاب از عشق  
سرب کجاست  
و آن چو است  
سرخ از آن حاصل  
و سر و است  
شاعری  
هر که در دنیا  
سرخ و دانه  
کشتن و بار  
استخوان کعب است  
که بر آن خالهاست  
بازی ز و مسمول است  
و معروف  
است



بناب رفته و لم زان کند شکست هر بار که دست بر کند دشمن رفت نام لبست بر دمان من بود	که کرده است جگر خون چنانچه فتنه بدوستی که دل از چون تو دوست بکنم هنوز ظلم شکر سید به لب و دهانم
زایردی اگر ت نیست باور این دگر بین لطافت طبع و حلاوت سخنم	
باز رخ ز ما بیفت آن کار رو جان تا روی دل بندش رسد و بر افتم با تدا می ملاحتکوب کند ده دشمنم جز بنال محسوس کی نشانه اندر لب	ای دل از ده فاعون شو تا کی این ارجانی حاصلم ز زلف او نیست جز بریشانی حق پریشان است مهر و کفانی که هست مرا نه به بار جگر پشانی
در کند کیویش پیسته ام دل خود را شیخ و پیشه و دستار ما و جام و زلف شاید از سلع مانده دشمنی مطبوع بر بود اگر نام بر شد و بر سپالی	نخسده چسبیده کس ز دست پستانی این عیال مبارک باو آن شیخ از زنی اگر را نداد اسپند طبع و دعای انسانی ز آنکه سخت تر سانه زمین چنین مسلمانی
ای طیب روحانی مرغ پیرانه می بای باشد آنکه بیارت جان و ده باستانی	
تبصره در سمت جنوب غری کا زون غاری است مشهور بنار اصحاب کعبه و آن را غار دقیا نوس پس نیکوید و پس آن غار بجای مشیق است که نفس را مجال دخول نیست و در دامن آن کوه آمار بنیانی از قدیم است میگویند اصحاب کعبه در آن غار آمده آنجا خفته اند بتحصیلی که در اخبار است و فیر از جبهیت	

کتاب از حضرت شیخ  
علیه السلام  
است  
ماه کمال  
من از حضرت شیخ  
علیه السلام  
است  
بر طبقه  
بنام اهل بیت  
و معروف

بیان

سیاحان رو کار خواستم اظهار دارم که این مطلب اصلی اند اردود روغ است دیگر  
اصحاب کعبه در دوم بوده اند و آن کوه در آنجا کوه واقع است چنانچه در همه  
تواریخ مرقوم و مسطور است هر کس خواهد رجوع بنمایند  
منت خدای زمین آسمان و کردگار جهان را که از کا زون ارتحال میکنند و از این  
سرزمین انتقال جانی که آقا مش را در پی ذامت است چنانچه کون قامت (عزیز)  
و نقلت لقلب شل و استرخ  
از کا زون حرکت کرده مراجعت نمود و کتب و دفتر را که در آن شرحی نوشته  
بعاده و دست نیز در نوشته رسیدم بدشت بزم که در آن نیز کتبت از این دشت  
راهی است که میرود بمیان کتل و از آنجا بدشت ارژنه و راه دیگر نیز هست  
که بجای وجهه و فی رفته پس بدشت ارژنه میرسد از آنجا نیکه از کسل میرونند  
حین آمدن صد ماتی فوق العاده دیده و قطع نظر از آن شنیده بودم فها بچکان  
و بعد وی مذکورین آنسکه است خواستم آن نیز دیده باشم لهذا را ثانی بافتنا  
نموده آمدیم بکلانی آن دوده در حقیقت از مصافات کا زون اند و فیما بین آنها  
کمر از میلی فاصله است و هر دو در دامن کوه واقع شده اند (تفصیل کلانی)  
**کلانی** چند خانه دارد است در آن کوه و جمیعت طلی در آن ساکن اند خانه ها  
از سنگ و گل زراعتشان کندم و جودلی همه بخش است چشمه آب با یکی  
است جاری است بقدری که رفیع احتیاج نماید و اشجار آنجا در قریب آن  
خانه غرس نموده اند و مکان مذکور که میر است که در زمستان بزم میسند و لی  
جا بای دیگر بر سپر آنکوه و غیره دارند که بتابستان مسکن مینمایند و آنجا با صحر

در دوم  
شهرت است  
با قیاس که قیاس را  
پای تحت سلطنت بود  
از خانه اصحاب کعبه است  
شهرت اردود روغ است  
و اردو اسپم آن کانی  
بود کا صحر به حساب  
اشجار آن کانی  
و نقلت از  
یکی کتب از برای اهل  
که غریب باشد بلیان  
پس کیک کتبات را در  
خود این سخن گرفت  
رفت پس بچکان  
در نوشته  
بین در قزویم در راه  
چند  
نقشه اول در سکون بانی  
مسکن است و کتب  
کتاب  
بکاف تا دی انتقال  
می شود  
عبدول  
فتح عین و سکون  
و غیره اهل  
است

بیان



بیاض و باغات انجیر و انکور و غیر ذلک نیز هست و آن ده تپول جناب امام جمعه  
است شی را در استیحا بیتیته نمودم چون بزرگان گفته اند که و اردین بر آب و  
کلیک غیر ادا می حق مزاحمت شای خیر صاحب ملک است علی ای تپو کان  
(لید) در آنتب حین نکارش این مسافرت نامه چون خادم را هوای تحریر  
اصل و نسب انجناب در سر میوه شتا فانه این مسلک پایو

**جناب** امام جمعه تاج العلماء و الا فاقم صاحب الفضائل و المعافم الحاج  
شیخ نجیبی ابن مرحمت پنا و شیخ ابوتراب ابن شیخ مفید ابن شیخ عبده البی ابن  
شیخ محمد مفید طاب ثراهم جناب معزتی الیه در شیر از مقتدا ای امام و مرجع  
اسلام است در استیجار اخبار عیش کافی است و در استفسار تفاسیر  
ضمیرش صافی همواره در حق و بطور حق وفق جماعت مرجع عاقل بر آیه  
رزمین و فکر متین اوقات مصروف دارد اطال الله بقائه و ادام الله نعماته

(اولاد و امجاد انجناب نیکو خصلت)

**جناب** حایق انتساب الحاج شیخ احمد مصدر رکنارم اخلاق استغفر الله عظم  
**جناب** معین الشریع شیخ عبد اللطیف لطیفی است عبد السلام و الیقین  
**جناب** عابد الشریع شیخ آقا نور محمد یقه اصالت است و زوجه قدینا  
**جناب** شیخ بهاء الدین بهاء افزای انجناب دانش است و فروغ بخشش که پیش  
چند اولاد و یک نیز هستند تکلم فر و احد (اما تفصیل بعد دلی)

**عمده** و لی این ده قریب کصد خانه دارد و در جبهتش نیز قلیل است خانه و در  
آنها چنان است که در کلانی مذکور شد ایشان را نیز که میر و سرحد است

تپول  
بعضی بطنی شک است  
بعضی مد سمان  
انجام  
جمع انجم است  
بزرگ قدان  
قبضه  
کرفتن و کستر  
رزمین  
بستن و کشدن  
لطیف  
بعضی نیکو کار و پاکیزه  
است  
ایست  
یار و دوست را  
کینه  
ست

۳۳۰

بطریق مذکور آستان از چشمه است بسافتی بسیده و چند چاه برنی قریب بان  
که برف آنها در کازرون بصرف میرسد ده مذکور تپول جناب شیر و قراست  
**جناب** شیر و قزو هوای حاج میرزا محمدی ابو الوزارة و الصدارة صاحب الکلیه  
والدرایه و پری است عطار و بصیرت و شیرینی مشتری سر برت ولد  
ارشدش جناب میرزا علی خده او ذلک و در قراست و کشور و شیرین و شیرین  
مقصود اصلی دیدن آتشکده مذکور بود (بنایش این است) در میان دو ده  
مذکورین (یعنی کلان و عسبد و لی) رویا پیکر کوه جایی است وسیع کوه دال  
در استیحا اما آتشکده و عمارت قدیمه است از سنگ و کچ بوده قطعه از یک  
به آن بنا بجاست قابل برواشن نقشه نیست سهل است که قابل ذکر هر خوا  
بود زیرا که کلی منهدم و نابود است با بجله از استیحا هم بصحرا می دشت  
شده اند که این راه صومعه کتر از راه کتل پیرزن نبود و چنین کافی نمیکردم خلاصه  
از دشت ارژنه نیز که شسته رسیده بخان زنیان که ذکر آن پیش از اینها گفته آمد  
(پوشیده فنانا) این که قبل از حرکت از شیراز بسمت کازرون از بعضی عیا  
اشارتی بقیه شده بود که در مراجعت ببلوک بیضا نیز رفته از وضع شهر قدیم  
استیحا استحضاری حاصل نموده شمه از آن را نیز تنظیم نمایم و چون از خان  
زنیان به بیضا راهیست بسافت نیز فرسخ لند از استیحا رقم بسمت خزان قلات  
**قلات** از جمله امکنه باصفاء و خوش آب و هوای فارس است چشمه های  
روان و آبشارهای فراوان دارد و اشجارش موافق انکور شش مشهور رو اس  
معروف است پاره از مردمانش شیخی مشرب اند با بجله از قلات که شسته رسیده اند

سر برت  
بعضی راز است  
و مجازا یعنی حصلت  
و طبیعت استمال  
می شود  
کسر اول و قدما  
مفروض و تحقیق آن  
نیز آمد و موسی است  
از کازرس  
قلات  
بعضی اول است  
ست

۳۳۰



**بعضا** بلوک است بسیار وسیع واقع در طرف شمال شیراز بهشت فرنگ  
 مشتمل بر دهات کثیره و آن بلوک سردیر است ولی چوایش با عدل از نزدیک  
 است آن از چشمه و قنات حاصلش غله و برنج و قلی از میوه جات حکله آن  
 خیلی با صفا و خضرت است در وسط بلوک جانی است که آن را تل مضیانه  
 آنجا شهر قدیم بوده و در جانی دیگر دهی است موسوم بر طیان بسیار فنی و دراز  
 تل بعضی در آنجا نیز آبادی از آن شهر است معلوم میشود که شهر بسیار بزرگی بوده و بیل  
 اکنون بجز از تلهای خاک چیزی دیگر مشاهده نمیشود گویند شهر قدیم جیلا را که شایسته  
 بسیار نهاده بوده و آبادی از آن افتد باقی نیست که قابل برداشتن نقشه باشد  
 یکی از جمله دهات آنجا و طیان است در اوقات سیر و گردش در آن ده میسازند  
 فرود آمده رفیع شکلی نمودم (دخنان) تعلق دارد بجناب معالی ایاب حاجی  
 هدایت الله در پس دام شره العالی که در شیراز با رتبی رفیع و منزلی رفیع میکند  
 مجلس مرجع علماء و محضرش مجمع فضلاست

از جمله پیرگاه بعضی است موسوم بنوره دان و آن در سمت جنوب  
 بلوک واقع شده در آن کوچه چشمه های خوشگوار و اشجار زیباست درختانی  
 رز بسیار سطر قوی و یکل طوفانی که سال بسیار دیده میشود که مشهور است بر شایسته  
 بهر حال جانی با صفا و طیان است و شکار بسیار از هر نوع و جنس در آن سرزمین است و  
 بعضی از جانورهای درنده نیز دارد که محل خطر خواهد بود در حاجت از قنات عفریه  
 دان مذکور و فرسنگی آمده بهی رسیده موسوم مقصوده آباد صاحب ملک بخا  
 قلاباشی ناصر الشریعه در آنجا تشریف داشتند از ملاقات ایشان خوشحال شده

کعبه پون جنت  
 سفید است  
 از اسفند ناسیقه  
 کعبه اول است  
 کعبه شایسته  
 پیر را است  
 و طیان  
 کعبه اول است  
 و طیان  
 و طیان

۴۴

شیراز اصحابه و صبح رسیده بودم فردای آن شب را عکسی از این فقیر برداشته که  
 الی بعد در شیراز پس از تکمیل و اتمام آن چند ورقه عطا فرمایند (تفصیل این اعمال)  
 جناب معزی الیه با وجود اینکه از سلسله علماء کرام است و در تحصیل علوم اوقیه  
 و معنیه مرتبه عالی حاصل نموده نیز کمالات صوریه را کامل فرموده از جمله در فنون نقاشی  
 و حکاسی ماهر و قادر است در این سفر اسباب برداشتن عکس همراه آورده اند  
 بعضی از آنکه را عکس بردارد

از جمله پیرگاه بعضی مرغزار آنجا است که چندین فرسنگ عرض و طول است  
 تمام علف زار از انبیش مهر سپهر و قمر چشمه های بسیار در هر طرف جاری امالی  
 آنجا اگر مگر در مده خود را در آن مرغزار بچرا میفرستند (ذکر بعضی از فضایل مضیانه)  
**حلاج** حسین بن منصور مضیانه ای گویند مدتی در شوش تحصیل کرده پس بیاید  
 آمد به استیاضه صوفیه امیرش نموده خید بخدا می رانیده در سنه سیصد و هشت

که زمان خلافت المقدس بالله بوده در بغداد او را کشته و بد از زند شرح احوال  
 او را اهل تاریخ و سیر از سنی و شیعی فضلا شمرده و نوشته اند بعضی او را اسپتوده  
 بعضی انگار نموده اند هر کس خواهد در جمع با آنها کند

ابوالحسن سالی بن احمد معروف شیخ الشیوخ جماعتی کثیره از متقین و بودیم  
 و فاش در سپیده چارصد و پانزده هجری است در بعضی مذنون است در شسته  
 زمین که بیل بعضی معروف است که گوش گذاشت و خیر قبری را دیدیم چند قبر  
 دیگر نیز در جوار آن هست که خلوط آنها محو شده

**نجم الدین** عبدالرحمن ابو بکر شیخ محمد و متقی عصر خود بوده گویند در مسائل

بر روی شیشه بر  
 میدارند و بعد از آن هر  
 نحو چند بر روی کاغذ  
 از آن شیشه انتقال میدهند  
 بطوری که اگر هزارها  
 نحو ایند شیشه است  
 شده و اگر در میان شیشه  
 باشد نقشی بر روی آن  
 و نقشی بر روی عکاسی  
 قدسی خوانند دام  
 علی  
 معنی لغوی آن است  
 اما معنی درست آنست که  
 آن عمل و نقل را از کاغذ  
 علامت لا سرار بوده از کاغذ  
 جهت غلبه بآن شده  
 و آنچه که بعضی بهر جهت  
 آن نوشته اند ظاهر  
 اصلی نه از روی کاغذ  
 در نظر باشد منصرف  
 غلط مشهور است که  
 باسم پدر خود  
 گفته است اما  
 و علی بن است



بمذہب شیعی و سنی هر دو فتوی میداده و از هر دو اسپتختصار داشته در نه شصت و سیزده وفات یافته در شیراز و فون است  
**ابوالقاسم** عمر بن محمد بن محمد از افاضل روزگار و مشاییر دیار بوده در کافیه  
 چنانچه داشت داشته در سینه شصده و هشتاد و سه در شیراز وفات نموده  
**قاضی** ناصر الدین ابوسعید عبد الله بن محمد مذکور سرانجام فضیلتی جهان در عهد خود  
 بوده تا وفات بسیار دارد از جمله تفسیر قرآن که معروف است بتفسیر بیضاوی  
 و غایه القصه و منهاج اصول و نظام التاریخ و غیره دکت وفاتش در نه شصت و  
 نود و شش هجری در تبریز اتفاق افتاده در مقبره جرناب مد فون است  
 پس از فراغت تماشای بلوک بیضا عزم شیراز نموده سلامت بازگشت  
 الحمد لله الذی به لنا فی هذا ما کما لیتشدی لولا ان به انما الله  
**مکشوف** رای اخوان عظام میدارد که هر آنکس فقیر مؤلف را دیده و شناخته  
 داند که هر گز اعیان دولت و ارکان مملکت را مدعی نگردد و چون شعرا و دانشمندان  
 و بابی بهم نباشد و در احیاء بهر مجلس و محفل قلمی ننهد و مدتی بخواند و با خصله  
 و نوع نبوده بلکه با تبحر از دست بر خود بدست آورده قانع شده و خدا را شاکر گشته الا  
 ما شد و نذر که ملزم بوده ام و لیکن کاهی بهی از اسپتا و طیل خود ادا نموده  
 نموده و در بعض از احیاء معروف بجنسش داشته و آن را بایه اجر جزلی و ثواب عظیم  
 انگاشته ام لهذا در این سفر هنگام مراجعت مد رجاستمعی در بعضا ری بطریقی  
 برشته نظم کشیدم تا دیالورد که ایام فرود سلطان است هدیت دارم فانی  
 بخیرش برده باشم و ان این است

عنه اب  
 بقیه در سکنه  
 است  
 و الله اعلم  
 مرعین و در مکتور  
 کوبت  
 و قی  
 بر وزن میسر  
 صاحب محض و کاش  
 باشد

دوباره باد بجا بر باغ شد بی سپا	بباغ شد بی سپا و سنی از هر کس
سینی از هر کس شد آشکارا چو پار	شد آشکارا چو پار نواست از مرغزار
نوازی از مرغزار بر آنکه از مرغزار	
بجای باران صاحب فشانده لولا	فشانده لولوی تر شاخه های شجر
بشاخه های شجر هزار بار فاده کر	هزار بار فاده کر پیش کل تا صحر
بیش کل تا صحر بشکوه از دست غار	
چمن زلفت بهار بود چمن بهشت	بود چمن بهشت زلفت بهار
زلفت بهار بود چمن بهشت	شد و است چمن بهشت چمن بهشت
چمن زلفت بهار بود چمن بهشت	
پرواز شقایق شده است فراز کل	فراز کل و دمن بود چکان
بود چکان مین زلاله صحن چمن	زلاله صحن چمن کونه چون بجزش
کونه چون بجزش من بود چکان	
شکوه در بوستان بشا خبر دید	بشاخه بار رسید کشته چشم امید
کشته چشم امید که تامل آید دید	که تامل آید دید به نزد چشمان رسید
نزد چشمان رسید تو کوئی از انتظار	
ببین بسبیل که چون زلف داد و تاب	زلف داده است تا به افشاند و کلا
بر آن فشانده کلاب نظره ای نگاه	نظره ای نگاه می کند اضطراب
می کند اضطراب چو عاشق سقراط	
بدست ترکش شد سارده بر پاشی	سارده بر پاشی مست از گند شد بی پر

بشت را بکند  
 انداخت  
 داد و هم بهار است  
 از افسانه های پاریس  
 بهرین  
 بر وزن نامهری بکند  
 با قوت است و آن را  
 بهرامی بر وزن ترک  
 نیز کوبیده و بهر آن هم  
 استعمال شده است







بوستان که گل کشید از خند لب  
 محبت او از طرب بری ز رخ قتب

بسال و در روز و شب عدوی او بخوار و

فصل چنانچه اشارت نموده با مسافرت نامه از نظر انور آن اسپتال علیل  
گذرانیدم مورد تحسین گردیدم پس فرمود چند سال قبل مغزی مخصوص قلعه تیر  
رقه و نقشه از کرب و رداشته (چپچین) در سپهوات پیش بقبات عالیات مفت  
شدی و از راه شط بغداد بتاشای مدین و طاق کرسی کامی سپرده نیز نقش سلطان را  
آورده اکنون خوب است و کمری از اینها در این کتاب بنامی تا اهل مدینه  
از آن آگاه اسپتال مختصناری و بتدکارش اعتباری حاصل آید از آنجا که اطاعت  
امر اسپتال در شمار کردار واجب و لازم است مخفی از آن و در سفر مطومیدام  
بسم الله تعالی در وقت

در ذکر قلعه تبر و فتح آن

بسم الله الرحمن الرحيم  
اما بعد در سنه یک هزار و دویست و نود و دو سیهجری که ایالت فارس  
بوده بر محنت و آب و تاب مستطاب حاجی مقصد الله در فراد میرزا اسکندر الله تعالی  
فی الجحان و شرايط سیاست را در امور آن مملکت دقیقه فرنگه داشت سنان  
ایام و لیالی را بجز است از این آن بخت میگذشت در مدت حکمرانی و فرمانروایی  
شخص نفیس خود را در انظام کشور و لشکر وقف ساخت و بجزم قویم واراده مستقیم  
تنشیت و انجمن را برب خاص و عام می پرداخت طایغان ناپاک را و تشکر

[illegible]

و با خان بی باک را از قلع بزرگ آورد از جمله فضلی نامی از طایفه بهارلوته می بود که در قلع بزرگ تفصیلش مرقوم خواهد شد متحقق گردیده و طریق قتل را پیش گرفته محاکمات طراران مباد و در مجموع آورده طرق و شوارع را بر عابریین و سترو دین بسته دست تقدی کش داده بود شاهزاده معلم الیه لشکری کران به سالاری مرحوم توام الملک میرزا علی محمد خان بیان قلع رفیع و قلعه فتح مامور فرمود پس بفرمان واجب الایمانش از شیراز برون رفته متوجه آن قلع شدند و سه عرایب توپ نیز همراه برده با صد هزار آن قلع را مفتوح و علم شیر و خورشید را بر قلع آتش منصوب کرده و فضلی را قتل و ساخته و تاباعش را نیز کشته سرشان را بر بنیزه فرغ نموده باز گشتند (مضی و مستور نیست) که در آن اوان این قصه را لاشی اکثر اوقات به پیشگاه و استیلا و الاحاطه و اشارات بندگانش را در بعض خدمات مرجوعه ناظر بودم شده الله که بمقتضای قدر شناسی بظفر محرمت با حال این فقیر توجه فرمود و انواع نوازش و تهنیت مبدول می نمود از منت خمان اگر اش بهره مند و از احسان و عطایا غرضه بود آن روز که سر فضلی مرده و کور را آورده حضور داشتم امر نمود که آن سر را از سر سنان بزرگ آورده بر خاکن آتشش نهادند بنوک قلعی که در دست داشت بر جیش نهاد و عیش انگشت و مقداشش را ناظر امه و گفت این خیره سرتیره دل هم از حق بیچرم و بهر که از پیشم انگاه حکم داد تا آن سر را بر سر دار کنند که در کشان را عجبی باشد پس روی باین فقیر نموده فرمود چنانچه فتح تبرایک را بعی بدیده آوری عقیقتی ببری از تحالای این رباعی را که در قلع مشکه کفر

بردار چسپه دار تبر باشد سر  
کلام همه خلق کشت شیرین چشک

[illegible]

五



زنجبار بنده برسانید خبر

روز دیگر مأمورم فرمود که از شیراز قلمه بفرستد از آن در درگاه بر داشتند و چون  
تا آن راه را از آنجا که طهران فرستد لهذا با عرضی بجزم بجای یک نفر سوار جان جان  
حرکت نمودم به تفصیلی که مذکور شد و ان شاء الله تعالی  
از شیراز آمد در بلوک که اگر که ذکر آن در فرائضش از این در این کتاب مرقوم است  
از که اگر گذشت رسیدم بخبر قبل از این نیز با می افتد تجارب کرده شد و بجل ذکر از آن  
مستور گردید (تفصیل است)

**خضر بلوک** است از فارس در سمت جنوب شیراز و بعد مسافت آن است  
مذکور داشتم این بلوک بواسطه کرمیر بلبل با عتدال است حاصلش غله و برنج و  
مرکباتش چمد و صحرایش از دروغخانه شکارش آهو و گوسفند و در آنجا قریباً باب  
حکیم در آنجاست تفصیلی که گذشت دل چون از فضلای آنجا نامی برده نشد در  
اینجا خلاصه می آید

**تذکره** از جمله فضلای معروف آنجاست فاضل خفزی و همشمالی بن محمد از  
تلامذ میر صدر الدین محمد شیرازی بوده و از اعظم علماء عصر گردیده و جامع اقسام  
حکمت الهیه و حاوی آنجا دریا ضمیمه گشته از جمله تصنیفاتش کتاب تفسیر الادراک  
است و رساله در بیات و رساله در حل المایخل و رساله مشق بر جمل حدیث  
و رساله در اثبات واجب و حاشی کثیره نیز بر بسیاری از کتب نوشته مثل حاشیه  
بر اوهیل شرح تجرید و بر البیات آن و حاشیه بر شرح حکم العین مستی بوالعین  
و شرحی بر تذکره مستی بنگله و غرض کثرت علی التقرین شیعی و مذهب بوده و در ابتدای

در اینجا بعضی از  
تذکیر در بعضی است  
پادشاه و مقصود است  
مطلوب  
فنی الادراک  
کمال است در علم نجوم

دولت شاه اسماعیل غازی وفات نموده

(با جمله) از آنکه ششده آید تا بهرم و قلمه بفرستد بجزم است در سمت  
ایل بشرقی آن مسافت هشت فرسنگ و تفصیلش خواهد آمد

حین درود بجزم بواسطه سحارش که سلیمان خان جبری به بعضی از بستگان خود  
بود بخانه فرودم دادند و با انواع همراهیها و نازه رویها مسرورم ساختند چند روز در  
آنجا بمانی در دامن اقامت کشید و ناگه خوشی راه از خاطر برداخته آید سپس قلمه  
مذکور بروم و ذکر هر چه پیش از این در این کتاب مفصلاً گذشت (اعراض)

چون اکثر در این نامه نامی از ارکان و اعیان تقریبی برده شده و مختصر شرحی از  
احوالشان گفته آمده و در اینجا از خان شارا لیه که از آن کسی گذشت از حالش گذریم  
**مقرب آنجا خان** سلیمان خان ابن مرحوم حاجی محمد حسن خان جبری از جمله  
ارکان و متقدمین سلطان است بین الاثقال و الاقران در شیراز و مکران و محرقه  
میکند و مادام العمر را بخد مات دولت علیه ایران اوقاتی مصروف میدارد  
و اگر مضامینات شیراز را عامل و وصول مالیات راستی است که کارش عذر داد  
و از عمرش بر خردار کنده (ولد سعادت مندش) محمد حسن خان خطبه الله تعالی  
عن الله ثانی جوانی است ادیب از علوم عربیه پر بهره و ضعیف نیز کمال بود  
و دیوانی است و متحمل مات سلطانی و این فرزند ارجمند کالدره بین الدین حسین

الطریقین است زیرا که والد ماجدش معزی الدین سابق الذکر است و والد ماجد  
و نیز مرحوم میرزا محمد فانی که او صافش برتر از آن است که بهر تحریر در این کتاب  
نهمه نه برای آسان صحت است و دیگر انبهای دریای عفت مستوره است

در اصطلاح این کتاب  
که در کتابها مطلقاً  
کنند جملت فنی

سلیمان خان

چنین تالیف این کتاب  
در قیامات بود و الله اعلم

که در کارش عذر داد  
کاتب این حرف گوید

خدا این را بمرزا و کرم  
اوقات که عبارت است

از شیرشمالی و سلیمان

یکبار و سبب و نیز  
جبری وفات یافت

و اقل اوقات

با و قرات بود

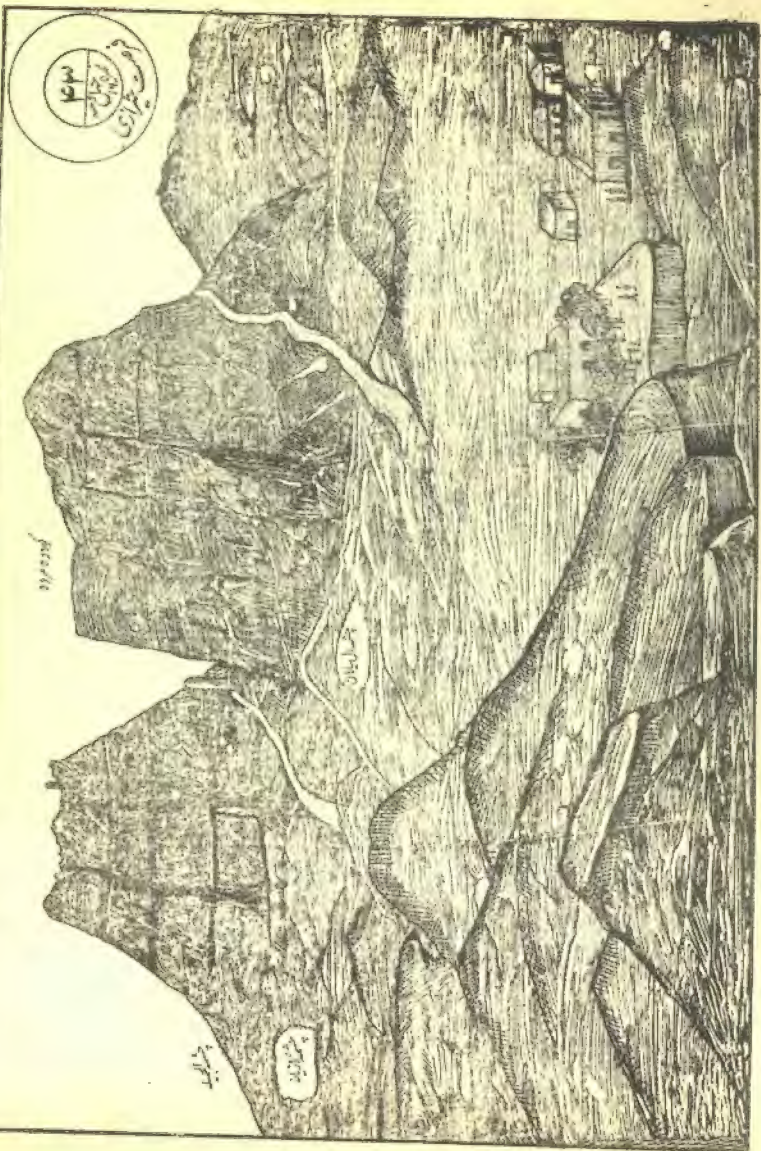
محمد قاسمی  
غفر



فرشته شمال معصومه ایست میوه نضال  
 مابین زانیت و لا یغنی فیها

ناوره اینکه آن عقیقه از اخبار واحدیت با اطلاع و خبر است و از بیات نجوم و انوار  
 (خلاصه) از جرم حرکت نمودم بسمت قلعه مذکور از برای برداشتن نقشه آن چون الله  
**قلعه** سمر از قلعه مشهوره فارس است در نهایت مسافت اطرافش اتصال کوه  
 مذکور و آن منقعه است که هر تفره دارکی نامند و چشمه در کوه جاری است اما چشمه  
 بر آن منحصر است بیک راقه سنگ و بار یک میروند تا بجایی که رک اول است در آنجا  
 دروازه در بر می است در حال آن شکستهای عین که جای مالی و چشمه و آب است بالای آن  
 از آن آب انبار بادرسنگ بریده اند که از آب باران و آبشاری که در آن کوه است  
 پر میشود از اینجا بوسیله طناب سی فرعی شخص را باید بالا کنند و این رک دوم است در اینجا  
 مغاره هست که آب از سقف آنها قطره میکند در سنگهای که از سنگ تراشیده و در  
 کراشی بسیار بزرگ که بقطار در آنجا نهاده اند جمع میشود از این رک هم باز شخص را بپند  
 ده فرعی باید صعود و پند و این رک سیم است و قلعه آنکه سه شعبه است بر یکی از آنها  
 برج ساخته اند مسمی برج عالم پن و در زیر آن برج بر که است که آب آن نیز از باران است  
 و وسعت بالایی کوه بقدر اربع فرسخ است و در مقابل قلعه تبر کوهی دیگر است بقا  
 بعید و آنرا کوه دهم نامند و آن مشرف بر کوه تبر است و قریب کیفر سنگ و وسعت  
 بالایی آن است و این کوه فاصله دارد بکوه تبر و قلعه تبر را بواسطه این که مفتوح ساخته اند  
 و قریب را بالایی این کوه کشیده و از آنجا چند تبر سرج و دروازه تراکنند با بجهت  
 آن و کوه را بطور دور نما بر دهم و رتبه و آنرا در یک کتاب قرار داده ام نمره پنجم (۳۴۷)

مابین زانیت  
 لایح دان زانیت  
 بین ندیم و نشیدم  
 قبل آن که بری را  
 که کوه دوازدهم  
 حقیق من از شدت  
 حیاتی که در کوه  
 یا تخم رنگش قرمز شود  
 سبکها  
 که در آنجا هست در کوه  
 عده از آنجا شده اند  
 حرف اول و سیم  
 مفتوح است





پس از فراغت از برداشتن نقشه مذکوره خواهم بیسپار طریق مراجعت کردم از آنجا  
 حکایت گفته اند تغییر احوال موقوف است بر تغییر اوضاع لهذا در بازگشت مسلک دیگر را  
 اختیار کرده یعنی راه دارا بجز و فساد را را می نموده و دوروی آن منازل را رسیده و در آنجا  
 در خارج آن شهر قطعه زمینی که از حضرت فخر علیه السلام و حضرت باغبان را اقرین بوده  
 شده تا ساحتی از پنج سطر یا سیم ناکاه شخصی از اهل عراق که سالهاست خدمت کند از خود  
 متعلقه الدوله است بخدمتی نامور بوده و از آنجا عبور نموده روزی دوشنبه در شهر فخریه  
 کزیده عسائی یار یکی در دست داشت و بر آن بساط پای میگذاشت فقیر او را  
 شناخته که سابقا طرح الفی در میان داشتیم (با اینکه از صنعت دین حکومت است  
 و روزگاری بعد رسد شایسته و از علوم ادویه بهره یافته و حکم در است در گفتن اشعار  
 دارد این فقیر از بردن نام و تخلص دی بصلحتی میگذرم) و او نیز فقیر را شناساند  
 اظهار تحلف نمود و گفت در این حوالی باغی است که در آن منزل کزیده و دور و نزدیک  
 رسیدیم ام پس بدان کارزارم تکلیف کرد و بان مکانم برد سفره انداختند و غذا  
 در آن مرتب ساختند نشستیم و خوردیم و برخاستیم بعد از آن نیز بان عزیز پیش  
 آمد که دوروی رای اقامت نمایم سپس بر اقامت یکدیگر بشیر از بازمیم معلوم  
 که آن را باغ و زمینی بنامند و سردری قریب باین باغ است و بواسطه قریب جوار  
 مشتی باین اسم شده و با تفصیل سردری را در سفری که بعد با افسا آمده ایم سابقا  
 در این کتاب نگاشته ایم در اینجا حاجت بنگار نیست و باغ مذکور و از ارضی طریقت  
 آن تعلق دارد و بمیرزا صدر الدین خان ابن مرحمت بناد میرزا ابو الحسن خان طایفه  
 که پیش از این در این کتاب پس از ذکر شهر فخریه از آن مرحوم نامی برده و مشهور است

بفتح اول یعنی ناکه  
 و خبری است  
 عراق  
 که طهران نیز داخل  
 آن است  
 دیلی  
 کسره اول یعنی راه  
 معتدین و یک درگاه  
 و سیم کسره و اول  
 و سابقا در حاکم  
 مسطور شده



جناب میرزا صدر الدین خان ارشد اولاد آن مرحوم است و مرحوم میرزا ابوالحسن  
خان شریف الملک سمت مصاحرت دارد از عهد شباب تا دیری بکجب علم و شغف  
داشت و از فنون حکمت نیز بهره یافته بکالات صوری و مغزی و متراکمه با اینکه دارا  
جلالت و نبالت است در نهایت حسن اخلاق و در وریش طبعی و خوش خلقی است  
برادر و الا که کمترش میرزا منصور خان نیز در حسن خلق بی نظیر و بحدت طبع شهیر است  
اللهم احفظها خلاصه دور و زویشی در آن باغبان سرورم

نکته در اوقات مذکور آن شخص معبود فقیر را نمی طلب فرمود و گفت چرا هست  
که شعری را در کار از اعلی تا اعلی عالم جا بجا بل هر چه ابیات عاشقانه سروده اند شکایت  
از معشوق نموده به معنی از جور و جبارانند و معشوقان را استکار و خدا را خوانند گفت  
آری چنین است ولی در سر این نکته سخن بسیار است و در حقیقت این معنی تحقیق  
بدون تئیس مقدمه کشف آن صورت نموده نخست باید دانست که غرض  
بهر درجه و میزان که در دل عاشق افروز شود و همان درجه نیز در دل معشوق اند و نتیجه  
آن است که عاشق و معشوق را عاشقان خوانند چنانکه جناب میرزا محمد علی کورنی

و فرقی چون است که عشق معشوق اقتصادی ناز و سرگشی میکند و عشق عاشق تنهایی  
و فرقتی میل آن همان است و عشق این بیان است

میل مشتوقان نهان است و غیره  
ایمل عاشق با دو صد قبل و غیره

صاحب است  
را ندی است که  
دختریک از او است  
مردم را در خانه خود  
بود است  
فلک است  
ساز اول زن کواری است  
و که شست  
است  
مشتاقان  
تغذیه است یعنی با هم  
عشق و در زمان  
است  
است  
یعنی دوست مد ارم  
مشتوق را دان مشتوق  
دوست مد او را  
و به دوست دارم  
الایه و مشتوق دوست  
دوست شده  
است  
است  
است  
یعنی چهره شده نهان  
است

اورد و لیکن عاشق چون عاری از حلیه حسن و جمال است زیور مادر بار خود نمید و جاسه  
اعترا از درون پوشیده کرده کوی و برتر آن از بی مشوق تبک و تاز است و ملاقاتش تمام  
عجز و نیاز و چون ترضی از مشوق میند که منافی نفس همی است خاطرش افسرد و دگرده  
و دلش آفروده پس و بان بشکوه باز کند و زبان بشکایت دراز  
(با بجه) از این گونه نغمان کفتم آنگاه منمود کس را دیده یا شنیده که در اشعار  
مشوق اظهار رضا خوششندی نموده باشد و بدین غلط سخن سروده کفتم آری خود

استاد ی کفایت نام پس خواندم این مکر را

آن دو فاد را بخاری که بجان یار من است	حکیم ترک و فانیش که دو فادار من است
همه عاشق جهان و طلب مشوقانند	طرفه مشوق مرا این که طلبکار من است
عاشقان طالب دیدار رخ یار و مرا	بهت یاری که بجان طالع دیم از من است
و دیده خویش از خنجر مرغان بچسبد	که بداند کنش در پی آزار من است
تیغ ابرو کشد و طسه خود ابرو	که بر بسیند زوی تو ای عشق کار من است
و قتی که عیش ای شوخ منم مبسل تو	کل روی تو مراد دل انجمن من است
روی بناید و کوی که قفاش بنای	که مراد دل تو این کل رخصتار من است
هر زمان که عیش ای یار دلم بپا است	لب لعل تو دوامی دل چهار من است
خنده و غنچه کند لب که بیا بویگیر	کرده ای تو لب لعل شکر باد من است
کس چو این یار ندیده است غنچه لب	اینکه شد یار من از طالع بدار من است
ندیدی خواست که سپردنم از تو	گفت فرصت بسبب کرمی بزار من است
روزگاری است بدام غم غم کشیده	دل از او باز کنیم که گرفتار من است

برون از در که چو  
و دل است  
خوشی  
همی از غنایست که  
برای نفس آسای  
قلم را به پیش  
سای نفس بهی که با هم  
گیریم خواند و شده اند  
نفس انسان چون دارد  
و بگویم و عشق است  
از احوال و چون کن  
مضطرب شود و نفس  
هم چون بگوید و است  
جسمانی که است  
باشد که ای که را به  
سازم که در آن است  
که بتوضیح آورده  
می شود  
نقطه  
نفسی که می سازد  
و در دست  
نقطه



بشی که در آن باغ بودم میزبان عزیز و همسفر با تیر از گفته های خود غزل می خواند و مطلقش این است  
 و دوش بازلف سیاه تو حکایت کردم / مریب از غمم بجز تو حکایت کردم  
 با سحر اگر در قافیه حرفی که قبل حرف آخر است یا و شانه تحتانید آورد و بود چون  
 سکایت و روایت و نهایت و کذا و در سببیت دیگر بجای یازیم چون قیامت قیامت  
 و علامت غیر نماز است بر عیب آن تصریح کند و خرد کند و در اینجا و غزل بدان  
 بد و قافیه گفته بر غرض رسایندم این است

با دل غریبش زجر تو حکایت کردم	او که ز خویش بر یکبار حکایت کردم
جمع مارا یکی دوش پریشان شد	از سر زلف تو چون یکد حکایت کردم
کفتم از سر دمانت سخن با دل تنگ	کشت این معنی نازک نجایت کردم
قصه روز قیامت یکی آمد راست	وصفی از قد بلندت چو روایت کردم
روز وصل تو بد کرد نظرم تاب نماند	که بروی تو بیک نظره کفایت کردم
بر سر زلف تو دادم دل و در غم را بجا	بسر زلف تو جانم که بنایت کردم
دل از تیرگی موسی تو آمد که او	بد روی تو امش باز بهایت کردم
راه عشق تو بیک عمر بیایان رسید	سعی هر چند در این ره بنهایت کردم

کفتم از فرصت و لحظه نظر باز دیگر / کفتم سبوت نظری بهم بنیایم کردم

وصف در این سخن زان قد و قامت کردم	راست گویم که از آن وصف قیامت کردم
کردم امر و زار از روی چو کشت قیامت	لوحش آنکه از آن کشت کرامت کردم
بجز از نقش دشت هر چه مراد و بچشم	شست و شوی همه از آن کشت کرامت کردم

در اینجا قابل بگذا  
 است  
 کشت  
 برداشتن رده  
 از روی چیزی و معنی  
 است  
 یک نگاه کردن  
 است و از من یک  
 خبر شده است  
 که نظری بر سرش  
 در آن  
 است  
 که در آن

رفت قد فاقش از یاد مؤذن بنماز	چون بسجده صفتی زان قد و قامت کردم
بستم اندم که بدان یارگان ابرودل	سینه خود سپهر تیر علامت کردم
سر تو باد سلامت من اگر گشته شوم	بجش ای ترک که تنم سلامت کردم

دوش میگفت که فرصت نشستی بدم / کفتم اینک بدرت قصد قیامت کردم

از فضا حرکت نموده اندیم بسروستان در اینجا هم ششی را بصبح آوردیم و آن شب  
 نیز غزل مطرح افتاد و جو خوشی راه و کسالت طبع عرض شد این است

ایک از هم بر قیام بدرت باز ندادم	رحمی که بجز خیرست دید از ندادم
بار بار بار بار تو را ندانم و شبمان	منکه بارت برم ای با چرا باز ندادم
باغبان راه کلچین دید از من یکبار	که تماشا کنیم در راه بجز از ندادم
یار اگر دوست شو نیست ایسم ز کجا	کلمه دوست و بد هیچ غم از خار ندادم
تا توان بود مرا یار فراق تو کشیدم	حلم آنکه که در طاعت این بار ندادم
تا روان بود و تن در ره عشق تو دیدم	شد آنکه که در قوت رفت از ندادم

فیت فرصت بجز کار ولی باز نمان / عشق می بازم و انکار از این کار ندادم

چون وارد شیراز شدم هنوز غبار راه سفر از اجاده غنبت زفته بخدمت شاه نمان  
 معنی الیه زفته نقشه تیرامی کتابچه که در سپهر آن سفر نوشته بودم از نظر او نش  
 که زان بدم موجب تحسین و افزین گردیدم بخلست که انبیا خاتم فرمود و زنگنه ام  
 سفر از خاطر زده و دماغ سردارم مکرمت و مرهمشای آن حاکم عادل باذل را سکر

بشی که در آن باغ بودم میزبان عزیز و همسفر با تیر از گفته های خود غزل می خواند و مطلقش این است  
 و دوش بازلف سیاه تو حکایت کردم / مریب از غمم بجز تو حکایت کردم  
 با سحر اگر در قافیه حرفی که قبل حرف آخر است یا و شانه تحتانید آورد و بود چون  
 سکایت و روایت و نهایت و کذا و در سببیت دیگر بجای یازیم چون قیامت قیامت  
 و علامت غیر نماز است بر عیب آن تصریح کند و خرد کند و در اینجا و غزل بدان  
 بد و قافیه گفته بر غرض رسایندم این است



مستور  
بر سر ده و پنجاه  
شده  
عشتم

که دارم و بر این فقرت کلفت کس را چه چون و چرا نیست که زبان طین در از کند و در  
اعراض باز که چو این همه ذکر حماد و نشر کلام شایسته مرحوم را نیانی و در این کتبش  
می پستانی اگر چنین اعتراضی رود گویم در این باب گفته اند رباعی  

با هر که گرم میکنی از آن تو شود	اند هر وقت مرع خوان تو شود
با دشمن خویش اگر سخاوت در کردی	سگ نیست که یا هر مان تو شود

شبهه اند بر کسی که است و فراست در این اعصار دیده نشده و قایمی که در پرده  
خفا متواری بود که یا برای العین مشاهد می نمود چنانکه گفته اند ابواب الدنیا کثرت  
و قی از اوقات که این تغییر بیشمار حضورش حاضر بودم یکی از مستوفیان از العلم  
شیراز که در دفتر خانه مبارکه طبع برزب و دفتر بود افرادی چند آورده بشایر ازاده  
شان تسلیم نمود اقرین و مرجع شود جماعتی از حسن کفایت آن مستوفی بیان کردند که  
فرموده بی چنین است آن عزب و فقریت بلکه این فقر است این مطلب  
که نشئت پس از انقضای آن حکومت و سالها که منقضی گشت و آن شایر ازاده  
بر رحمت ایزدی بر سرست در این از منده حالیه بدون هیچ و رحمت لقب این  
دفتری بجهت آن مستوفی از دار الخلافه طهران حنا ثناء الله تعالی عن الله ثناء  
صدور یافت و منصب عزب و دفتری در حق برادر کبرش میرزا علی محمد که بعد  
است در کار با کانی بر سرست  
**امین و قمر میرزا عبد الله شایر ازاده** این مرحمت ماب سیادت امین  
میرزا مرتضی است جوانی است نیکو خصال دارای انحاء کمال با تقریر خوش  
در انجام خدمات دیوانی فرومند و بحسن اخلاق بی بند

بجای خود دوم  
نرماع است و ذیل  
است در معنی آن کلام  
بعضی عزب را یعنی مردی زین  
دارند و در معنی است برای  
و گفته که مشهور است و این  
چون بنشیند که گفته است  
همه آنکه و یا تریب می باشد  
یعنی شغال که می تواند باشد  
السا که گفته اند این کلام  
الان کتاب بی بی و در پیش  
و معنی می شود از پرده و کار  
مردی که در زمین و در آسمان  
گویند که در کتب و در علم  
پس عزب از این بد است و  
دفتر مجلس این است که حساب  
دارند و در شغلات و فقرات  
اوست و در زواید و پنجاه  
که در مقام مروت انظار  
حاضر می آید و این در این معنی  
نظر است زیرا که عزب تر و  
یعنی که در حد و حد و حد  
بر وزن هودا است و فقر  
مردی که اهل آن کاری  
و دیگر و به تغییر یافته

میرزا

**بدستیل** آنکه که قلعه تبریز که در متفرج گردید تفصیلی که مسطور است شعری میبار که  
اشخاصی که فی الجمله طبعی بود قصاید و شغلیات انشاء نمودند و قضا را سرودند از جمله  
شعرائی که در مره استاید و از اهل فضل و ادب بودند مدد دوی را نام برده و اشعار  
ایشان را مرثوم میدارم و در حالت ترتیب حرفه تبیی را در تخلصشان می نمایم  
**جناب** اسود دنام مبارکش آقا محمد مهدی این مرحوم حاجی حیدر علی تاجر اهل  
شیراز است سالهای در از تحصیل علوم عربیه و ادبیه اشغال داشته حکمت الهی  
در ریاضی را نیز تحصیل کرده ادبی است دانشمند و حکیمی بهمانند در علم عروض و قافیه  
و بدیع نیز کمال مهارت را دار و چندی است دست از تحصیل باز داشته و با  
دامن عزت کشیده و بجهت اهل حال و ذوق را طالب است شخصی باین خلق  
و مردی بدین صدهی کمتر دیده شده کای بنصرت که بدقی سلیم شعری فریاد  
کس را قدرت بر آید این مثل آن نیست در فتح تبریز  

کشور بزم خرمی گرفت چو نوشاد	تا که شد از زمین عدل شاه زوشاد
داور کتی سان خد بر فلک فر	مستعد الله و له بر المطف فر باد
پیش از آنکه ز پر سرخ این ملک	گرده و فرخنده شخص آن ملک
خبر و سری تیره بخت کشته خان	سیر کشی آغاز کرد و تاخت بر میداد
خاف از چشم شهر بار جهان گیر	آنکه مطیع و سبب بنده و آزاد
جست جوی بر فراز این کوه	در کبران قلعه ز کوشش بنیاد
کوهی سر بر فلک کشیده ز رفت	چو نان کش بر فراز زه نبر باد
کوهی از بس شگفت غیرت البر	سختی زود آمد کرده این دفراد

کشف  
فارس مراد است  
نکته  
یعنی اول نام شهری  
است که بنام شیر  
بوده است  
مستوفی  
یعنی بزرگ و شایسته  
مستوفی  
یعنی بزرگ و شایسته  
بافت نام گوی است  
از آن زمان  
و صورت  
است

میرزا



کوی کا دراست قلعه تبر ی نام  
 کرد و نایب حق چو روی ملک  
 خلق زبید ادا آن سپهر پیش  
 شد چو زبید ادا آن سیل اگا  
 چند تن از خیل بندگان عدو  
 نوز بکشد شتد چند روز که آن  
 روزی زین پیش خاطر دل شایان  
 اری جزدست فتح شای چوین  
 غم شسته زهی امیر مظفر  
 بوسه زدندی ز جان بیای غلام  
 خرمن هستی دشمنان خفایش  
 ای دیون کمر کشی بجاست بوسه  
 داد خدایت بدهر دولت پش  
 آردودی بگذرند که ز کیستی  
 خصم بجایاد و نیکنخواه تودرد

آمد الهندرا بکستی حمزا د  
 شای که عدل داد او جان او  
 بر در شه آمد بچنگله بفره یاد  
 شاه جهان آفتاب معدلت داد  
 بر سر آن خیمه سوزنم فرستاد  
 در قدم سرش چو کوی هیفت  
 از پی تسخیر آن حصار شد  
 کس بجهان در چنین حصار نشد  
 ای ز تو دوران ملک بکستی آباد  
 بودند ایدون اگر گشتنم کشاد  
 رفته سر اسر ز دست عدل تو براد  
 اتهم در بوستان ساد حق آزاد  
 دولت و شای چنین خوش داشت  
 کیستی خرم شود نبوت حمزا د  
 خرمی جان او بهار به پیشه نو

چند کہ پاید فلک بکام سپائی  
وز تو جهان کامران ز ما دو ملک شاد

جناب فرہنگ میرزا ابوالقاسم ابن مرحوم وصال شیرازی رحمة اللہ علیہما  
فاصلی است کرمانیہ و کاظمی بلند پایہ بفضل صوری و معنوی قدری رفیع و

نام گوی است مشهور  
در خواجی بهمان  
تخلص  
تخلص بنو زاست  
تخلص  
لقب رستم است  
که گشاد  
بروزن نام  
نام پدر که در زشت  
که بیانی است  
سر دشت  
عمر ۱۱۱۰  
بنظر اول نام  
یکی از پشای مبار  
پارسی است

و بخصایل نفسانی و روحانی عزیزی فیض از خطوط شکسته و نسخ را نیکویی نگاشت و در  
یک هزار و سیصد و هشت چنان فانی را دواعی گفت از تصدیق و فتح تر بعضی اشعارش را

حدیث تهمتن و داستان اسکندر  
 از آنچو دیدم بشنیدم اندر ایلم  
 سکندر از بهر شایان بملکت گیری  
 یکی بجیش ملک شاه ناصر الدین پیا  
 و کرکراف شمار و لاف پنداری  
 گزیده مقصد الدواعی شایان  
 در این دو هفته پنهان از او پدید آمد  
 و کرکرافت فریاد اعتمادت نیست  
 فسانه های کهن به هیچ انکار نیست  
 در می که ما من اشرا بود چندین سال  
 در می نشالده اش بود و خاک را کز  
 یکی حصار برافراشته سر از کوه  
 بیا مان بعد شب مرد پاسبان را  
 سازند باب و غورش نبود که او  
 فراز نگردد آن کس از نظر گفتند  
 پاستورای در تفرقه گشت خیره سری  
 فریب شریطان خورد و در غیبت

درست است که در  
در بعضی مظهر و سبک  
محمد بن موسی کاظم علیهما  
است تمام و خون  
کردید  
مرد  
رو بیکر  
بر حواست  
چون  
کاظمیان است  
مردگشت  
-  
جای وصل ای کرم  
مردم جوانان  
این بنا بر تالی است  
که اجساد بجز روحها  
باشد



خدا یگان جان بخت میرکشور  
یکی سپاد افواج ترک کردن  
سوار با همه جنیم کنار دست افکن  
تو ام ملک کن خانه زاد دولت  
بر آن سپاه سپید ارگرد حکم روا  
کشید تو بجان که پیم آن مردی  
سخت قلعه دره مرده را زخم گرفت  
سپاه را پس از آن حکم جنگش داد  
در آن میان پست سوار و جادو کار  
ولی چو بخت نبودش از کشتن سود  
زهی مایه فرخنده بخت نیک حاصل

از آنچه کردی در نظر ملک تو دین  
جزای خیر سایه زایر داد

جناب وقار میرزا احمد ظلف اکبر مرحوم وصال طاب ثابا داد ایل حال  
بجای علم عربیه و ادبیه جد و جدی دانی داشته تا در هر فن از فنون لای شتر  
افزاشته خط نسخ را به نیتی خوش نیکاشته شده اند که در این اعصار کثر ادبی  
بجای معیت وی دیده شده و وقتی سفر مند و سپان رفته در آنجا کتاب خوبی  
مطوی را نوشته بطبع رسانیده که اکنون نسخه اش چون کبر ناب کیاست  
و کتب دیگر اثر او نظمانا لیت فرموده و آنجا نیز بطبع است در نسخه کبر از او پیش

کند اور  
بخدمت کانت نازی  
بدین وزیر پهلوان  
و آن را کند او کند  
نیز کند  
قلعه و دره مرده  
تیر و تیغ شده و کشت  
تفصیل آن  
در نسخه دیگر  
پس از وفات در  
مرم مکر حضرت شاه  
چراغ علیه السلام  
مدون گردید

خود پشت بر برای جادوان روی نهاد و صاحب دیوان است بعضی از اشعار  
که در قلم تیر فرموده این است

ز ملک کوفت قلعه مشرب می	بست بدشمن مجال جلد کری را
لشکر شد قلعه که بر آن نیت	راه شد آمدند و پورانه پری را
تیر مشه با دو کوی از بخراشید	خیره بسی کرد مردم هسنری را
تیشه میر بلند مرتبه منهداد	کوفت تیر را و منهد تیری را
خیره سران را چنان بکشت لیس	کرد از این بعد ترک خیره سیری را
بر شد حصنی که ره نبود بدورش	کردش ششی و دور دستیری را
بود تیر قلعه مسنیع که نظرش	اوج تیر میا گرفت تا به تیری را
کرد در آن منهدی وطن که کوفت	قافله را راه و مردم سپری را
جمعی با او رفتی کشته و ادرا	آمد اسب از منهد او شیری را
تقویش نیز کرده جمعی و انجیل	روشنی دیده کرده بی بصری را
اقتل ششم ملک کشید زبانه	نواست بی سوخت طینت شیری را
منهد الله و اعظم اگر خسرو	بست بخدمت میان کینه در می را
بخت شهنشاه بکشت علی شاست	جنت در آن کار بکشت نظری را
فر ملک لشکری فروز دستاره	را اندر چو چنگیز لشکر تشری را
سیم و کهر بزل کرد دخیله بسی را	کر تیر ز بخت و جامه بای می را
سرور ایشان تو ام ملک در باغ	نشو ز ریشه است شاخهای هری را
پیرنگر او مضایقت ز زور و سر	تا بکند قلع غدو به کهر می را

نام یکی از منازلی  
فرست که از پاره  
کوشند  
بمنح ای کس که شانی  
زمین و زیر زمین  
این قسم تیر را شورا  
مستورانه و صحت  
ایرادی بر آن نیست  
حکمت علی  
عازست در کار و  
مزاوت در صناعه  
و غیر اینست  
حکمت نظری  
که از حکمت علی نیز  
و آن قصه در حقایق  
است سادگانیت  
تا در است و آن  
کلی است سر  
بخدمت جامه است  
که سرورش در  
است



امیرشده حکم میرا بدل جان	باز پدرت یافت معتبری را
امین زین عثم و پورهای کریش	شاه قوی که در سپهر دادگری را
آری بطلب و تیغ پاکش	دادند آئین ره پایمبسی را

یار رب در حق شاه ساز آگاه  
در دوشبانهگاه و ناله سحری را

چون نامی از دود خلف نیکو خصال مرحوم وصال برده شد اولی و انساب آنکه  
از نام و نسب آن سلسله برپیل انصاف زدگری رود و از اولاد امجاد و اختلاط ایشان  
تمیز بیان شود انشاء الله تعالی

**جناب** وصال شیرازی میرزا محمد شفیع شیرمیرزا کوچک زاده اسلاک و قدوة  
العالمین در آغاز حال از علوم ظاهری بهره مند گردیده و از سیر باطن نیز مدارج  
بلند رسیده در کالات صورتیه و معنویه طاق بوده و یکایک از اخلاق مشهوره اتقان  
همه خطوط را خوش میکار داشته و اقسام شعر را نیکو میفرموده و در انشای مطبوع و مشهور  
است و تالیفاتش معروف و موفور (منها) فتوی سسی بزم وصال و رساله طواق  
الذهب زنجیری که بفارسی ترجمه نموده و مشنوی فرماده و شیرین وحشی را تمام  
فرموده و در مرثیه سرائی بیچاکس از تقدیم و متاخرین بیایدی رسیده و آنچه  
که از طبع مستقیمش بر صده ظهور رسیده مشهور و معروف است که احتیاج به ترقیم و تشریح  
نیست در سنه یکمیزار و در سنه شصت و دو وفات شده و در بقعه حضرت شاهچراغ مدفون  
(اولاد آنجناب طاب ثراه)

**جناب** وقار اکبر اولاد مرحوم وصال است و شرح حال و بعضی اشعارش

بطلب  
مقصودش از طالع  
پدر علی علیها السلام  
است  
افکار  
فرزند زاکان  
بدر خطه را  
نوشته شده  
خطه را  
الطریق الیه  
رساله است از بزرگوار  
زنجیری غریب محمود  
برحق لای عبارات  
را کلام و کلمات فاضله  
فرموده و جمیع  
در ضایع  
ملاحظه

نویس

**جناب** حکیم میرزا محمود پس از وقار اکبر اولاد است در حرکت علمی و عملی خاصه  
طبیعی ما بر بوده و در نگارش خطوط خاصه نستعلیق قادر و سفره مند و نشان کرده در  
انتجاد و یونان و اخراج شمس الدین حافظ را استحکام نموده و بطبع رسانیده و حریت  
بشیر از فرموده در سنه یکمیزار و در سنه شصت و دو وفات شده و در بقعه حضرت شاهچراغ مدفون  
بی توای جان زرق رفته بین ما و بستان

تقوایان تبای جان من این بس غایت	در ره عشق بطلوب نه پیوست کسی
این عجب ترک که هر کس نگری در طلب است	مردم ایگاش بریشان نه زلفش نیست
تا گویند پریشان من لی سبب است	هر که در بازار عشقش غم بشاید میسر و نیست
دل کو بنده سودایش از سر ک نصیحت نیست	رنج باید برد و سختی بخرد باید کرد و در آید
در صفت عشاق باید هر که استغفار شود	گر ببرداری خرد شدن پیک رنج و غم
دست زیمیزی بود که دست مطرب است	بهره کی از شمع وحدت یابد و نور سحر
هر که بی پروانه چون پروانه در این برده	مهر جان با عشق جانان هر دو در یکدل خند
هر که جانان را طلبکار است چشم خاشاک	

گر ندون ملک طبع حکیم از کار ماندی  
چشمه آری از حساب ارنی به دیما بد بخند

**جناب** داوری میرزا محمد و صال است و دارای کمال باطنی و علمی  
او به جدی و انی نموده و بهره کافی برده خطوط را نیز خوش می نگاشته از نقاشی  
نصیبی داشته شعر را بنایت نیکوی سروده در سنه یکمیزار و در سنه شصت و دو وفات شده  
و چهار مرحوم شده این اشعار است

نبود غیر خنوم زاکتاب فنون	که انجمن فنون گفت الفتون جنون
---------------------------	-------------------------------

در سنه یکمیزار  
چون وفات یافت  
در محرم حضرت شاه  
چراغ علیها السلام  
آید و مرحوم وقار را در  
در تاریخ وفاتش نیکو  
عاجت محمود شاه حکیم  
در سنه یکمیزار  
مرحوم در بقعه سرقوبه  
دفن آمد و در سنه شصت و دو  
در تاریخ وفاتش نیکو  
نموده و در سنه یکمیزار

نویس



کرم دست تو افشون بچی کند شش  
چنین که مار ز سوراخ کشد بر دل  
جناب فرنگ خف چارم است و ذکر احوال با اشارش با بقا سلطه  
جناب توحید میرزا اسمعیل ولد نجم است در علوم ربیعی و الا یاقه و در خطوط  
بایه اعلی خلیقی مهربان بوده و صدیق گفته دان در سپینه نیز ار و دوست و پرستان

جاءه

انام سرسری  
فانی چون بار بار  
رخت کشید و دردم  
مهر حضرت شاه  
چراغ این موی سیخ  
علیم و سلیم در جوار  
پار و باران و دیگر  
خون آمد  
دری ساد  
کن - از خاطر مانک  
دول صاحب  
میت

一



نیت آنکه کسم از در و نهضان خبر تو بی	ویش داند که چه سودا پس را این است
از خطای دل من زلف بگوشت تو حرکت	که ز من چشم تو در شرم و بار و عین است
زیر پرچین سر زلف تو صد ناله شکست	تا گوی بختا ناله شکست از عین است
خیز از سوز دل و اشک رو انم که د	در شب چرخ بران شمع که بلین است
نفس زلف تو که خامه یزدانی بست	کز سر کلک پر صفت آن مشکین است

(ذکر او لا و از او کان مرحوم وصال حفظ الله تعالی)

**رحمت میرزا عابد احمد و له مرحوم میرزا محمود و یکم ادبی است صادق و طبعی**

حافظ از فنون ریاضی خیر است و بختن شعر صافی صغیر این اشعار از دوست

از بسکه خیره شد نظر من بچال	برداشت عکس مردی که دیده ام
ریز و خیال از مره جامی به شکست	در مرغانه هیچ نیز از خیال تو
خفت نه است شالی بختل من	با خون عاشقان رخ بختل تو
و انگاه با حقیقت بخت مهر کرده است	داده بدست قامت با اقبال تو
کر پای بر سپهر منی فرما ختم	فرض ده آن سری شود ایمان تو
که مجلسی ز حسن فروشان باشد	یوسف کند مقام بصفت تعالی تو
اند ر حقایق رفت نه خجلت بلال نه	چون جلوه کرد دایره ای همچون طالع تو
کویند هیچ فرض محالی محال نیت	اما بود محال خیال وصال تو

رحمت که در هوای تو غم ز سر برید

روزی پریش که چو کجاست حال

**بخت علاء الله بن حسین فرزند ارجمند مرحوم میرزا احمد و فار است چرا**

نیت

ویش

منبع اول مشفق بهمن  
درد و این را در سر برآورد  
تا در آن کجاست اندر دیگر  
و سپستال شده چاک  
ما بختی که ز توین کرد  
نام عاشق و دوست  
که داند چو چاک بود  
و در او نام و در این  
وای بگویند  
شال  
در این بختی که است  
بگو فانی با هم زبده  
بخت خال  
صفت از این بختی  
است که بختی که  
انجا برود کند  
خلق  
من و من و من  
هر چه صحت است آن  
عبادت است ازین  
در آن هر که قرار این  
پنهان باشد و آن ازین  
است که میان تو و من  
و تو و من و تو و من  
در چه ناله باشد و تو  
که بختی که

بلند بخت و نیکو فطرت تحصیل علوم اشتغال دارد و مصاحبت با ارباب حال از او

ز آتش عشق تو تا این دل دیوانه شد	هر چه جز مهر رخت بود در این غدا شد
تا زنجیر سر زلف تو پا بست شد	دل یک شهر بجال من دیوانه شد
و انداخت چو را شش رویت دیدم	خبر من عمر من از حسرت آنی انداخت
دل سوزان که بگیسوی تو آتش منزل	اتشی داشت کران عروصه شایسته شد
اشنای چو برید از من دیو بستید	دوست سهل است که بر من دل بستید
شعشع سان چهره بر آفرود و در آینه	ز آنکه مرغ دل عاشاق چو پروانه شد
سالها آتش عشقت بدلم مادی داد	دانی بخت تو روی ز دو کاشانه شد

بخت از بخت پروانه چو کشت عود

که چنان خویش بر آتش زده مرداد

**عشرت میرزا محمد شفیع بخت را برادر کتر است و مرحوم و فار را برادر شفا**

علوم تهی دارد و برودن شعر رغبتی این اشعار از او

از ماه روی او چه اتفاق روشن است	چای که تیره است بهمن کلبه من است
سودای زلف او بدل من بر آید	چون رسته سیاه که در چشم سوزن است
بر روی آنکه راه غیاب بسوی دوست	بابا و صبحگاه دلم دست و دامن است

**او رنگ میرزا محمود این مرحوم فرزند است او رنگ کمال اجاست**

و شیرینک هنر را فارس این اشعار از طبع سوزن او

ای به بخت زابروی همچون بلال تو	خوشید مضطرب ز رخ بخت تو
خوشید از دیده بریزد بخت تو	ای پرده که نظر کند بر حال تو

دست و دامن  
شدن کنایه از بخت  
زاری نمودن و بخت  
کردن است  
دورگشت  
بخت بخت با بخت  
و بخت بخت و بخت  
بخت بختی و بخت  
است بخت  
بخت بخت  
نام است بخت  
و بخت بخت  
بخت







اکثر سبای پیاده نمود مشهور چهار فرسنگ است ولی بیشتر است و قریب یک  
فرسنگ به الکی مانده چلی است مستی چلی دالکی و آن از جمله انبیه جلیه در فارس است  
مرحوم حاجی مشیر الملک که سابقا نامش برده شده آن را بنیاد نهاده بهمارس  
سرکاری مرحوم حاجی محمد حسین مشیر یار و زکرم دی ساخورد و در پیشه نیکوای  
و از معین فارس پس بود سکهای عظیمه در آن چلی بجای آورده و آنها را بهینهای  
بسیار بلند بست و بند کرده گذشته از قنات و استحکام آن چه بسیار خوش وضع  
ساخته شده که شخص از دیدنش سیر می شود و پیش از این بنا گذر شده که رودخانه  
شاهور باین رود دالکی متصل شده و تا بدریای فارس  
والی نیز از کرسیرات فارس است آبش از رودخانه حاصلش غله و خرمای  
ایلی اینجا اکثر از چوب نخل و کار و انشای بزرگ از برای نزول قوافل ساخته  
و معدن کوکود و نفت سیاه در اینجا هم میرسد چندی که از آنجا نفت جاری است  
مشاهده شده بود ایشان بسیار عین و ناخوش و گرم است بختیای گرمی بر دریک  
از آن کار و انشای طریقی بنظر می رسد (بیت)

خدا یاد ای که را خلق کردی	ندانم از چه دوزخ آفریدی	بر ارجان
---------------------------	-------------------------	----------

از دالکی حرکت نموده در این منزل راه صاف است چهار فرسنگ چلی کرده  
بر ارجان این بلوک هم کرسیر است در سمت غربی شیراز حاصلش غله و خرمای  
ایش از چاه و باران مردمانش سلاح و زور و خوک طبع کار و انشای بسیار بزرگ  
باشکوه در اینجا است که نیز از سبای مرحوم حاجی مشیر الملک است اینجا بهمارس  
حاجی محمد حسین مذکور آن تماشای این کار و انشای کثیر از مباحث شهری نیست

دالکی  
حرف چهارم  
کاف تازی است  
در تمام ایام از  
دو دالکی میزنند  
بر از چاه  
بر ارجان نیز گفته  
شد

معارات عالی از قناتیه و قناتیه دارد و چپ طرف خلوت در آن نیز ساخته  
از شک و کج چنانچه امیری باشک کثیری بدان سرافرو و آینه بهمارس باشد  
قضیه بهنگام حرکت از شیراز تا بو شهر یکی از تجار محترم یعنی مرحوم حاجی محمد حسین  
تاجر شیرازی از زیارت حضرت رضا علیه السلام مراجعت نموده بجانب  
بو شهر که وطن ماکوف او بود سیرت و فقیر با وی هم سفر شده در هر منزلی از منازل  
مذکوره بمصاحبش خوشنود بودم و در آن سفر آنچه در سفره بضاعت و خوان  
استطاعت از حاضر روزی شده با هم صرف می نمودیم قضا را در کار و انشای  
مذکور نشسته بودیم شخصی با طایفه دار و شش طوس کرد از مولد و موطن و علقش  
رفت اظهار داشت که اصل از کازرون و شغل راه و اربست از بو شهر آمده  
بشیراز میروم چندی است در اینجا (یعنی بر ارجان) متوقف پس روی بجای کور  
کرد و گفت شب گذشته از در و جانب مستحضر شده تغزلی متضمن بدوح کلام  
آورده تا برضی رسانم شاید مورد رحمتی کردم این گفت و در تله بیرون آورد و  
خواند که آن از مرحوم بهجت والد این فقیر بود ولی از طبع ناموزون خود چهار بیت  
در مدح حاجی مذکور در آخر آن اشعار افزوده بود این فقیر پرده از کارش برنگرفت  
بلکه نحسین و آفرینش کفتم و از حاجی مدوح اخذ صله نموده و بوی دادم و او مرا غنی ساخت  
پس اقتضای آن مجلس در گوشه آورده است شطرنج کردم چون مقرر غیه  
براستی پیش آمد که آن اشعار را در شیراز از بهجت شنیده در بیاضی نوشته ام  
پس آن بیاض را از بغل در آورده بفقیر نمود آن غزل این است  
ای از فروغ روی تو شمس آید و الیل از سواد و زلفت زده

دالکی  
بنوع حاره مدح  
آنکه حاضر باشد  
و اکثر طعنه است  
شده  
طایفه  
بنوع اول و کسر چهارم  
و قطع ششم در آت  
از باب اقبال  
آراسته و فرار کن  
و باوقار بودن  
است شطرنج  
کوی که داند ن کس  
بنوع در آوردن  
شد



ای از خط منبر تو شکسته ای سپه دوازده بر سر درویش ای برق آه بر سپه انگوی جلوه بر باد رفت خاک من از آتش فری منوخ گشت قصه چمنه ز عشق	وی از دبان نوش تو کوثر گیسو وی بادشاه حس بسکین عیایت وی سل اشک بر دل کش سیرایت ای آب دیده سوخته آخر جای آن خود روایتی بود این یک درایت
این قصه با که کفی محبت ز سر عشق از صد هزار نکته نگر دی حکایت	
این رباعی که نیز از مرحوم والد است استنسخ نموده در بیاض مذکور ثبت کرده بود	
عید است و بدست آن گارست آن بیضه رنگین ال غنیمت من است	ببیند اگر بعینه رنجی هست ظفل است و بی گسستی آورده بد
چینی که آن بیاض اشعار را نگاه میکردم و فقیر را شناسا آمد رباعی مذکور را نشان داد خواست تملی که بگفت بیضه را اشعار باین خوبی کمتر در شعر آورده اند فقیر بعد که در تمام صفی الدین نیابوری هم بیضه را خوب در شعر آورده پس خواندم این قطعه را	
شاعر وزد مالکیتان باشد غاز آخته بسوی آب رود	که بزی ریش نهند بیضه غار او کون و ریده ماند باز
(با بحد) از بر از جان نیز حرکت نموده قریب شش فرسنگ راه پیاده آمدیم و در آنجا سستی یافتی است و در این مسافت هم آید آکوه و کتل نیست و راه خوبی است احمدی هوایش بسیار گرم است در آنجا کاروانسرای خوبی است که از مرحوم حاج محمد صادق تاجر اصفهانی که عسری در شیراز سلطان و بانی بسیاری از آثار خیر بود	

بافتن و شعله  
هم لوی اندک  
در است  
بسیار داشتند  
اکثر در خیال را داشت  
استقبال می شد  
با کمال  
عزت و کرامت  
در آن بیاضی رنگاکی  
است  
در حدیث  
بند را و شهرت

در اطراف آن کاروانسرا چند خانه دار است و آب آنجا از چاه است مثل منزل سابق  
(یعنی بر از جان) از منزل مذکور نیز گذشته هفت فرسنگ قطع نموده آمدیم تا بندر کوه  
راه آن ایضا صاف و بی قفل و کوه است و لیکن نزدیکت بر بندر مذکور کل و لایحه  
بسیار است بعضی اوقات میشود که تا بسینه چهار پا در کل فرو میرود بهتر این است که  
نزدیکت میشود بدریای فارس که بو شهر در کنار آن است  
الو شهر که از او شهر نیز نامند بدریست اعظم بنا در طبع فارس در آنستای شبه  
جزیره که طول آن شبیه جزیره قریب سه فرسنگ است و عرض آن یک فرسنگ و بو شهر  
در طرف شرقی است و سمت جنوب آن خشکی است و در دانه شهر در آن سمت  
و در بو شهر تقریباً چهار هزار فرسخ میشود اراضی این شبه جزیره نسبت بعضی جاها  
بسیار پست است چنانکه ارتفاع شیراز را نسبت بو شهر و هزار و هفتصد و پنجاه  
قدم نوشته اند و غارات بو شهر اکثر مرتفع و دارای غرزد ها و با کوهها  
و اسطه ای که هوای آن بسیار گرم است بسا اوقات در تابستان از صد و درج  
تجاوز میکند و اکثر باد های گرم میوزد و آب بو شهر از چاه است و لیکن در بطوری  
که هیچ مصرف نیاید چکار سازیم یا بی که منافعی با شوری نباشد این است که بواسطه  
است و هوای ناخوش اگر امانی آنجا بملازمه بپسند بهترین این است آنجا عبارت  
حکومتی است که از چهار برج و بو شهر چهار محله دارد و هزار و هفتصد و پنجاه درخت  
و جمعیت در این زمان قریب هشت هزار و دویست نفر است مردم بو شهر فقیر  
غریب نوازند ولی در بعضی آنها حاجت فادانی بجای است که با او میتوان گفت  
آتش حور است و در بابش شور از علم و هنر بهره دارند مخلوق آنجا مسلمان

کل جزیره در سنگ  
حوض و جوی باشد  
لحم را سبک کند  
رنگ  
بقیتهای درویش  
که در حدیث گفته شده  
آمد آب از چشم  
قور در زوایا  
چشم در دانه  
کوسته  
نیز



و بود و فرقه های دیگر است مسلما نشانی همیشی و سستی نبوده و شیعان نیز بعضی اصولی و برخی شیخی و پاره اخباری است بازار و دکانها چند در شهر است و از قبیل اجناس از امتعه و اقشه و ظروف و سایر چیزها یافت میشود و این شهر در عهد سلطنت اکبر خان زند آباد شده و الا در سوابق قبل از فتوحات اسلام آبادی در شهر ریشه نداشت که مذکور خواهد شد و برایل و شهر از جهت آب شیرین کار بسیار سخت است میاید از چاه های نیم فرسخی و یک فرسخی آب میاورند که فی التجاریه شیرینی دارد و لی اگر آب است آب اخباری در سمت جنوب غربی شهر مروج حاج میرزا علی اکبر قوام الملک ساخته که سابقا مرقوم شد و آن برکه از آب باران پر میشود چندی مردم از آن گلیاباشی بوده و دوازده مسجد دارد اکثر محقر و چند تمام به کثیف و نامایک و کاروانسرا نیز دارد همه تجار نشین محفل داده شده و چند افیش از تجار فرنگستان و غیره است و در خارج شهر سیاقین بسیار است محصولش خرما و انار و انجیر و نارنج و لیمو و غیره لک آب غوره و انجور نمایند اعتبار دهند و انداختن غنایت ممتاز است ریشهر که سابقا بجای بوشهر آباد بوده از جمله شهرهای قدیمه است و نام آن در خط قدیم سطور عمده با آنرا از شهر و عبارت مضمر میماند و مسافت آن تا بوشهر و درنگ می شود در سمت جنوب بوشهر واقع شده گویند این شهر را الهرا سبب بنا نهاده و بنا پورین اردشیر آنرا عمارت نموده و در ریشهر قلعه خرابه از انبیه قدیمه است که آثار خندق اطرافش نیز ظاهر است و صحن قلعه بیست و سه هزار و صد و یک فاع مربع است و سنگ حقیق در آن سرزمین اکثر دیده می شود

من الغرائب در قرستان اطراف شهر قدیم خرمای کلین کلان بیرون آورده

الطیاری  
جامعی از علمای شیعه  
که در سالی چند با علمای  
اختلف و از دو وجه  
ایک است و آنجا  
تیناست  
افش  
بروزن تعلیم  
است و این خط  
است یعنی دکان  
و محفل داده شده  
در شهر  
کبر و راه و سکون  
باز شاه خواجه  
که در ده با اسکانه  
در او حله و اثر

کلان

که طول بر یک سه قدم و نیم و قطر آن یک قدم بوده و سر آنها اندوده و کل این حجره با مدفن اموات است یعنی مرده را در غره نهاده پس بزر خاک میگردانند و این کفن خانه قبل از زردشت باشد و در آن قبرستان اکثر سنگهای مزار بخط کوفی دیده میشود و آنها قدر لشکر اسلام است که در قعر ریشهر کشته شدند ساکنین حاله ریشهر قریب هزار نفر است خانه با شان ازنی و چوب ساخته شده و چاههایی که در آنجا آبش شیرین است اما چندان کو ارا نیست

بهمین از جمله مضافات بوشهر است و آن موضعی است نیز در جنوب بوشهر مسافت آن تا بوشهر پنجاه میل عمارات بسیار عیان بوشهر بنا نهاده اند و کلانها انگلستان نیز آنجاست و پنج چاه مانند قنات دارد آب آنها شیرین است و از آن چاه با آب کشیده در سنگ نموده بوشهر میسیرند

تجدیدی نیز از جمله مضافات بوشهر است و آن مشهور است به تندی آب یعنی دارد از آنجا آب برای قهرای بوشهر بند و مضافات دیگر هم هست که صد و آنجا (علمای حالی و بوشهر)

جناب حاجی شیخ محمد امام جمعه از آل عصفر است و اصلا از بحرین آنجا مشرب عالی است شجر و خلیق عالی متوجه و صدیق

جناب حاجی سید محمدی علم الهندی بهبانی است و درای علوم عقلیه و نقلیه از علماء اصول است مدتی که فقیر در بوشهر بودم اکثر شهاب غریب فاذی فرموده بدینغم قدم رنج میبرد (باجله) علمای دیگر نیز سینه چون جناب حاجی شیخ احمد عوی و جناب حاجی سید سلیمان صدر الاسلام بهبانی و جناب سید جواد

تجدیدی  
بوشهر  
بسیار  
عالی  
شجر  
اصلا  
پارسی  
عالی  
تجدیدی  
تجدیدی

بوشهر



یزدی و جناب پید محمد علی بهبانی و جناب سید محمد شیخ کازرونی همه در شهر از علما  
اعلام و معتدای نام اند (شعرا و بوشهر که بعضی آنها از ایمان اند)

معهده السلطان حاجی احمد خان سرتیب معتمد الرش منقطع است و لقب  
وکیل الرعایای از دولت علیه ایران یافته مدت ها حکومت بندر عباس و غیره را داشته  
و نیز از دولت مذکوره به اعطای قلدان مرصع و شمشیر و کل مرصع مبارکی به تاجی  
در احوال ادب و عرب مستی به نبراس تالیف فرموده و دیوان اشعاری نیز جمیع مودع  
باسم میفرماید اشعار مشار الیه را نه حاضر دارم و نه بخاطر که بخارم چنانچه او را از ادب  
بلهتر آمده همه دارای کلمات و صاحب مقامات (از جمله) محمد علی خان متخلص  
بخاری با اینکه هنوز در بیان شباب است از علوم بهره دارد و از دولت منصب  
سرتیبی یافته از اوست

ما نزاری ز خدا خواسته چارچاق	تا تو بدوشش نبی بار پستاری
ما نازا نغمه می و ریودی دل	خوب آموخته شیوه چارچاق

جناب حاجی غلام حسین از اهل بندر یک است تجارت میکند عالمی  
مضیع و کمالی بیخ شهر را خوب میگوید یکدیگر فقیر بنده قش مشرف و از ستایش  
شعور کردیم ولی از اشعارش خواستیم امتناع نمود که بگوید این دو شعر از ایشان است

خون دل نخت جگر او را شتر از کتب	بر سپه جوان لیسان هر که همان
کر سر دوش افکنده قاضی رده ای بسیم	روی پشت فرسی ز رفتن پادشاه

جناب صاحب کجانی متخلص محمود از جمله ادباء روزگار و شعرا می نامد او است  
اگرچه در سنگ تجار است ولی در ملک فضل عالیه دار است این اشعار از او

بافتن شعری است  
بسا علی و بای عیان است  
چند شعراست  
یکی از بنادر شهر است  
کوبه مسافت آن با شهر است  
چندین صاحب کتب است  
چندین  
بعضی هم در بار سحر است  
بروزی در قمار هم می بازی  
و بعضی سرتیب است  
در دولت  
کتابخانه  
کلمات نامی و باو  
موسسه و کاف پاری  
نام فرزند است از  
دانشان

سند الله که بوی تو چوستان پایستم	که سر رشته به سر برفت از دستم
دل من در سر زلفش بدو می گشت بند	که من این زلف برای تو بگشتم
او به نظر از پای در انداخت مرا	و خلق یکسر کجای نظر انداخت مرا
کند و از ره مهرار بسرم زنده شوم	انکه گشت از تو دور بگذرانند احسا
بشر افتادم از آن روز که در حقان	دانه ام کرد و بجا که بشرد انداخت مرا

جناب ندر که میرزا عبدالعزیز از می و لدر موم حاجی محمد حسین باجر شیرازی است  
که سابقا از حاج مشار الیه نامی در ذکر بران جهان مرقوم کردید که با فقیر هم فرود در و رود  
بندر بوشهر بمنزل مشار الیه مسکن داشتیم از تجار محترم آنجا بوده معززانی زیت و بجا  
مدیر که مذکور در اوقات که بوشهر بودم بعضی از علوم ادبیه و پارچه از زبان انگریزی را  
از فقیری آموخت با وجود صغر سن شعر را نیکو می گفت و کمال حد است و کیاست را  
داشت آثار ترقی از ناحیه اش ظاهر بود در این اوان بوشهر ساکن و مشغول تجارت  
این اشعار را از وی بخاطر دارم

بار کایم که ترک یارستند خورا	ترک این معنی نمایم چون بنمنازا و
اگر نغمه میکند از عشق که غنچه جالش	دیدم بکشاید بکیرت لب بند و شکو
خون که شد در دلم چون ناله پویی	از خطا وادی بدست غیر زلف شکو

الکون تفصیل بقیه سفر خود را مرقوم میدارم و شرمزد از خلیج فارس بنیکارم چون  
میش از این مسطور آنکه کسب در بوشهر بکنار دریای فارس است  
دریای فارس که از خلیج عجم و دریای بصره و بحر عمان نیز گویند متصل است  
ببحر هند در حقیقت شعبه از آن است و این شعبه که ما بین فارس و عربستان است

شاید  
معاذ الله  
در مورد است  
حاج میرزا  
درست بگویم از و سید  
یازده در بوشهر و نجات  
در عقبات عیالات نون  
آه از فقیر را بخاطر است  
کسب  
باغ جانی است که چو کوه  
کسب کریه باغ بیکه شکل  
کسب ششم باغ دیگر که باشد  
بر سرش از شمع عیسایان  
حاج محمد حسین که کسب  
خلق حسن و شفی و سیرت محمود  
عاقبت از چشم جانی کل گشت  
خلق قدش بر زمین نهاده و مطرود  
پشت دراز نهاده و از کشته و کشته  
شد رخسارش در از نهاده شده  
در ملکش ندان پاک شد افک  
عجم که کزین ملک چشمش به بقعه  
رخسار کشید از جهان بیادش  
سوی جهان چون بار غایتی رسید  
فصلت مسکین سال حاکم گشت  
مسکین آن دهه است چو بنود



ابتدا ایشان از محاذی بلوچستان و انتهای بصره است و طول این طبع از بصره تا بصره  
 بجهت بعضی دو سست فرسخ نوشته اند و عرض آن با اختلاف است که بنفاد و  
 و بیشتر میرسد عشق نیز مختلف و در اطراف و جوارب آن جزا بسیار است که  
 صد و تفصیل آنها نیستیم مسافت میان بوشهر و بصره را دو سست و پنج میل گفته اند  
 (با بکله) از بوشهر خواستیم بصره برویم سخت از خشکی بقیای کوچکی است بقیه  
 فرسخی گذشته رسیدیم بکشتی بخار بسیار بزرگ که در لنگرگاه بود جهت اینکه کشتی بزرگ  
 ناگهان در دریای آید این است که بکل خواب نداشتند لهذا قایقهای کوچک که آنها را  
 بخاره و بکم و غیر ذلک گویند اشخاص و اشیاء را در آنها حمل کرده اگر کنار میرند تا کشتی  
 بزرگ و بدان انتقال میدهند و قایقهای بخار نیز هست که گریه اش بیشتر است  
 و خطرش کمتر فقیر در آن نشسته تا بکشتی بزرگ رسیده داخل شد م کشتی حرکت نمود  
 و باید میشناخ روز بصره برسد قضا را طوفانی سخت در دریای پدیدار شده کشتی را اینجا  
 و آن سوی افکند و بزمیری بر د و بزمیری آورده گاه چنان بیک پهلوی شد که دکلهای  
 بان بلند می نزدیک بود سطح آب برسد اسباب و خشی برای مردم کشتی دست  
 داد بسیار اشخاص که از جای خود بمقدار بیت فرج پرتاب شده به یک جایی افتاد  
 این فقیر در اطاق آئینه مسکن داشتیم صد که کمتر بود ولی التماس غریبی داشتیم و خشی  
 بی نهایت نوکری که همراه بود بهوش افتاده قادر بر حرکت نبود کی از آنکیز که با کشتی  
 کشتی بود مردی چنگ زد و آتش ز بان عربی را خوب میدانست و فارسی را اندکی  
 بواسطه سفارش شده که از بوشهر با دو نوشته بودند مراقبت حال فقیر را می نمودند و تمام  
 طوفان بر سرم آمد احوال را پرسید چون قادر بر تکل نبودم اشارت نمودم بجانب

بلوچستان  
 از ده پایت قدیم  
 ایران است حد مرز  
 آن سلطنت ایران  
 بوشهر می باشد و  
 و مشرق بند و تایلند  
 سیستان و افغانستان  
 قایق  
 کشتی بسیار کوچک  
 است  
 در لغت افروخته شدن  
 آتش است مراد  
 اشتعال حرارت  
 جزای است  
 مینه

کوزه آبی که بجای آه نخته بود و دید و آن کوزه را آورد گرفته شربت آشامیدم قدری عالم  
 بهتر گردید چون فرمودند بواسطه آن کجکی که در حق فقیر نموده بودند کبابی (یعنی کلبستان  
 شیش شدی) بجای خوب نوشته شده بود همراه داشتیم بوی تعارف نمودم قبول کرد  
 و آنها را امان نمود در اطراف و جوارب کشتی و در آشنای آن مرا گردانیده و بزمینی  
 داد و اسبابهای دیگر که لازم میشد است از قطب نماد و در بین و غیره را پدید  
 نشان داد و تفصیل آنها را بیان کرد (با بکله) چون بصره رسیدم خواستیم کشتی  
 فرود آید و بکشتی درایم آن شخص انگریز را دعوت کنیم گفت لحظه و رنگ کن پس غم و شتاب  
 رفتیم تا بجهت مجبور را آورده و بیشتر ساخت و آنها را نمود که اگر در اول میخواست قبول  
 بسا خاطرت آمده میگشت چون من این سخن را مستعد دارم از روان ناچارم  
 ولی علی بنای آموزم که هرگاه در وقت خوابی برایم بیه فرستی بطرفه العینی من برسد  
 اگر چه بعد میان من و شما مشرق تا مغرب باشد فقیر حیرت نمودم و گفتم آیا احسانانی  
 است که در آن اشیا را از مشرق بمغرب نقل میکند گفت آن اسباب آن  
 که در هر نقطه که باشی و خواهی مرا مستحق فرستی در جوار خود هر کس را دیدی و آن مستحق  
 یا فنی آن تحفه را بوی ده که در حقیقت بمن داده پس از این تقریر این شعر را نیز خواند  
 بنی آدم اجسرا یکدیگرند که در آفرینش نیک گوهرند  
 و گفت ما هم بنی نوع هستیم از کلام آن مرد فرمودند خیلی تعجب کردم و خفش بسیار  
 مژگان افتاد و دواش نموده از کشتی در آمده داخل بصره شدم  
 بصره شهر است از عراق عرب در سمت نهری که از آلتا نهر فرات و حله  
 بنهاد حاد رشت می شود بعضی نوشته اند که بنای آن در زمان خلافت عمر بن خطاب

شربت  
 باغچه که در بوشهر  
 از آب بیکبار  
 خوردن  
 مستعد  
 بهر اول و دفع ثبات  
 در این باز پس داده  
 شده  
 بصره  
 بصره اول و کمران هر دو  
 صبح است بعضی گویند  
 مغرب بصره را دواست  
 بعضی دیگر نوشته اند  
 بصره رنگ نرم را گویند  
 و چون در بصره از آن  
 سنگهاست لهذا کشتی  
 باین اسم شده  
 شده



بسال چهاردهم از هجرت و سابقا قلعه از خشت خام داشته اکنون غراب است و  
 بسیار بار و بوق و با صفاد ارد و ارامی مساجد حمامات و مدرسه است و مسجدیت  
 در آن مناره بسیار مرتفعی است و محلاتش لا تعد و لا تحصى آب چاه بسیار است  
 اما آب شربین و بواسطه آنکه زمین استخوانی است آب تنگ و دلی و بنگام بگذرد  
 آب شربند شده با غشاش را سیراب نمایند و آبش در روز گرم و در شربت  
 حاصلش غراب است که قسمی از آن در کمال خلادت و لطافت است و طبعی بزرگوار  
 مرکبات نیز دارد و کل سرخ و کلاب و خای استخوانی است مردمانش کثرت بسیارند  
 هم سنی در آن ساکن است هم شیعی و سایر مذاهب دیگر یافت میشود و زبانشان شیر  
 عربی است و در بسیاری از مسائل لغوی و کوفین از حیث لغت و کوفین بعضی از ادباء کاتب  
 که مذاهب بصریین از حیث لغت و کوفین از حیث معنی صحیح تر است این شهر در روز  
 در آن شهر بودم و همه روزها با او سرایا و صفا و اطراف شهر سپهر میبودم  
 حکایت کی از شایخ آنجا که در ایام توقف بجا نش مسکن داشتم و جزعربى بجا  
 بنید است روزی پرسید که این شهر چگونه است گفت نیکو شهری است گفت  
 چون تور از شرطین است از این شهر و صفی کوی ارتحال فارسی کتم قطع  
 بصره گویند که خود چشم عراق عرب است این شرافت بود از مردم صاحب نظرش  
 نظری دیدم و از روی بصیرت گفتم نه عجب که عرض بصره بخوانم بصرش  
 خواندم شنید و نفیید گفت مرا که فارسی بنیدم نازی کوی بصری گفتم این دو بیت را  
 و خلعت فی البصره و اوقات  
 را از کتب کالین ائین القریه

نزد نایب دیا  
 دخت آن بیتی  
 دارد مردم در شهر  
 بصره چنانکه می شنای  
 خوب و نیکو است شهری  
 که کجا استوار شود  
 است  
 (شهر دوم)  
 یعنی دیدم آن بصره  
 شایخ در میان قریه  
 کوایه اگر دهنده است  
 اسم بصره از بصره که چشم

(نقد)  
 ۴۵

(خلاصه) بصره در توب بسیار است و مصنفات بسیار از جمله قرآن است در بصره  
 آن سنی به آنکه یکی از جنات اربعه و نیست در نهایت صفات بسیار خوش آب و  
 هوا است که ذکر آن مفصل است از اینها در ضمن بیان شعب بوان مرقوم است  
 (باب الحمله) بسیاری از فضلا و ادباء و مشایخ بصره از جمله حریری صاحب کتاب  
 مقامات دیگر ابو ذاس و دیگر اشعار و کثیر غلیل دیگر ابوالاسود که ذکر احوال آنها را در این کتاب  
 نموده ایم و بقره ذوق و جرور بصره است که آن نیز مرقوم افتاد و شرح احوالشان مسطور گردید  
 حسن بصری ذکر حالش در بسیاری از کتب مذکور است بعضی او را در کنند  
 و بداندند برخی سرسلسه صوفیه اش خوانند و او را خلقی بوده بقره شهادت و سالی  
 در سنه کصد و ده هجری وفات نموده  
 محمد بن احمد معروف بفتح از اکابر نخوین و شعری فصاحت آئین است شیعی  
 بوده کتاب عرائس المجالس و کتاب ترجمان از مصنفات او است مولدش  
 بصره است و وفاتش در سال سصد و بیست و هجری  
 محمد بن الحسن بن درید بصری جامع کلمات است و تصنیفات بسیار دارد  
 سصد و بیست و یک هجری در بغداد وفات یافته  
 ابن سیرین معتبر و سفیان ثوری و ابو درود و ادود سجستانی در آنجا هستند  
 همچنین قریب اعمی و هشل بن عبید الله القسری و مالک بن دینار و بصره  
 است و اکثر از آن بزرگواران در قلعه قدیم شهر است که سبیل مسافت دارد و قبر طلحه  
 زبیر نیز در بصره است و ائمه بن مالک خادم رسول الله صلی الله علیه و اله در  
 شش مایه جانی که مشهور بودای سیاح است مدون است (باب الحمله) فضلا کی که

کشف سبایا سلطوره  
 در دهنه و مصیبت نموده  
 کربت از بصره در نقل از  
 محمد توحید و قریب بصره  
 بصره است  
 بصره تصنیفات  
 این بصری  
 نامش محمد است و بقره  
 آئین است و در قریه  
 مشهور و فاش در یکصد  
 و ده بوده  
 سفیان ثوری  
 پیش از این مشهور که کفا  
 در سینه بزرگوار است  
 ابو درود  
 از اصحاب رسول خدا بوده  
 نامش ویرین فاروق است  
 عثمان در شهر دمشق قتل  
 داشت و فاش در سال  
 دو هجری بوده  
 در بعضی نسخ او را در است  
 از مشایخ است دست صفا  
 با نزهت در کتب  
 جلیلی  
 غایب من بصری بوده است  
 در سبب و بیست و بیست  
 سه و سی و نه

در بصره از بصره که چشم  
 شایخ در میان قریه  
 کوایه اگر دهنده است  
 اسم بصره از بصره که چشم



از آنجا که خواسته اند بسیار و بسیار که ذکر همه آنها موجب تطویل کلام است و این کتاب را بکتابش نیست

الکنون از بصره باید برویم خداوند او دجله مسافت از بصره تا بغداد را چهارصد بیست و هشت میل گویند و دجله که در بخش در بلاد ترک در آسیاست که کلاک باشد یعنی از بحال از نیه است بعضی طول دجله را چهارصد و پنجاه و چند فرسخ نوشته اند و نهایی بسیار بآن متصل می شود از دجله آن نهران فرات است مخرج این نهر از دجله است و طول آن را قریب پانصد فرسخ دانند و در اخبار مدح آن بسیار است از جمله این الفاظ است این نهر آب جلد (بجمله) کشتیهای که بر روی جلد که کورهای آن هم دودی است هم بادی دودی اختیار کرده در آن نشسته اند برای رفتن بیداد و وضع کشتی روی دجله غیر از وضع کشتی دریاست یعنی راقش شیر است خیلی صاف و روان می رود و طوفانی نمی شود و خطرش کمتر است آنجا که در هر حال که از اینجا حرکت میکنند دیدنی و بسیار با قشاست علاوه بر این در جوی کشتی بر روی دجله از دجله بر کنار بای آن متصل غار است و انبیه و سائین و خلستان و اشخاص صحرانشینان ساکنین کشتی میکنند و این نیز اسباب تماشا می است و کشتیهای رسد روزی چهار روز از بصره بیداد خواهد رسید که اینک سبب آب کاستی شاید بیشتر طول بکشد و آن کشتی مابین واسطه شش روز طول بکشد تا بیداد رسد اما خوش گذشت و از شاید و کشتیهای که بر روی دجله آمدند و در آن دجله بودم عریض

و کشتیهای آن بخیول	شود و الله اعلم و لا تقوت
ترک کشتیهای آن الله است طرفا	از جیبم و میسر آن نواز

و بعد از این  
یعنی بسیار از آن که جوان  
میکنند در آن اسباب (براد)  
از اسباب است  
یکشنبه آن بحال از بصره  
و خود کشیده می شود  
(شهر دوم)  
یعنی مواضع در آن  
میان در حالتی که تریه  
بسیار لذات بود و بسیار  
(یعنی در کشتی نشستن و از آنجا)  
آنها سبب بود و اولی آن  
نه داشت

من اما رطله الله در این سفر و نفر بر اینی محمد و دیگری محمود نام از اهل شمش  
برادر بوده و در تمام مکمل امور است و تحمل خدا تا تم باشد از کشتی بزرگ سابق الله که کربا  
شدیم در بصره محمد که برادر بزرگتر بوده و در سبب کربیه و رفت اما در کشتی غلام  
خدمت برده و آنیکه در کشتی شامی (یعنی کشتی روی دجله) رسیدیم بقصد کشتی را بکنار  
کشیده و آنرا از دجله تا اهل کشتی بدان قصد رفتن از غلومات آنچه لازم باشد خبر داد  
بکشتی در آنست محمود را گفتیم نیرود و هر آنچه از آنکالالت حاجت باشد که بگوید  
از غلیم سفری خواست و جوی بگیرد چون معلوم شد که کشته که در آن افتاد بود برادر  
تک بجراش بر داشته برده و همین سرفقت کز نش را سبب بود اسباب  
دست داد و بغیر از آنیکه از ما خدای کشتی یا از هم سفران استقرض نمایم چاره نمیدیم  
(اتفاقا) در آن کشتی یکی از نوآبان پیشه که مردی ذی شان شیمی مدح و بیکو  
مشرع بود و غم زیارت عتبات عرش درجات را داشت و افقره مانوس  
اگر صاحب بود و چون میدانست از اهل شیرازم پیوسته نام شیخ سعدی خوا  
حافظ را بر زبان میراند و از اشعار آنها میخواند و گاه میکسیت حال غریبی داشت و  
شور عجیبی گویا سراپا عشق بود روزی از این فقیر خواهرش نمود که چند شعر در تاریخ  
انسانا نمایم و او از ده بیت شغل بر ماده تاریخی گفته و زاده فرستادم بسیار خوش  
شده بود در آن صحن که محمود در فقره و شدن افتاد و کور را میباید و منتهی اندیشه بودیم  
یکی از نوکرهای آن نوآب الله به شمش نهاد و نوشته بدستم او شعر برتسین از  
آن اشعار و اشعار بعد از آن گفته و جایزه بالا آنکه خوش نمیدانستم از آن

چون  
یعنی جاری در آن کشتی  
بسیار کرم و بیکو  
رونی است و در جیب  
و آن کشتی بسیار چشم  
خوب  
و او را داده بود و ترسید  
و پیش از این تفصیلش  
مرفوع افتاد  
بیکو  
شانی نام گاه است  
مرد و از این



قبول کنم ولی بواسطه ساجده مذکوره باچار احسانش را در نگردم بلکه آن را وسیله خدا  
 دانسته بپسته را کشودم و دوازده دانه طلای مسکوک در آن بود که هر یک از سرتومان  
 پول ایران بشتر ارزش داشت بدین انا عظمه التوالت میروا فیه  
 چون مقصود اصلی ما از آنچه ذکر رفت تاکنون جز از خبری است که آن عتیق است  
 (یعنی بیان طلاق کسری) پس اینجا مقامی است که از آن شکر بخیر تحریر در آوریم  
 الله تعالی بر روی دجله که کشتی عبور میکند چند فرسخی بعد از دمانه طلاق کسری  
 نمایان میگردد در این حال مرسوم است که اهل کشتی اگر خواهند زیارت قبر سلمان  
 رضی الله تعالی عنه که قریب بطلاق مذکور است بروند و بی مقدمه و جمع نموده بکشتی  
 سببی داده بنماهند تسلیه کرده کشتی را بکند میرود مردم را پیاده نمایند و چند ساعتی  
 میمانند تا بروند و مراجعت کنند کشتی را که محاذی طلاق کسری رسید ثواب مذکور  
 معین را تمام خود او کشتی را بکند کشیده مردم را پیاده ساخته و بی سپاریان  
 گردیدند فقیر نیز خواستم مردم کشتی را بکند از بندها بعضی در پا کرده رفتند و  
 چون اول طلوع فجر بود هوا درست روئی نداشت و مجال در نیک هم نبود زیرا که  
 از کشتی و بازگشتن موقت بود باچار پایایی برهنه رفتم غافل از آنکه خرابی میخان  
 در آن صحرای بسیار است و از کنار دجله تا اینجا قریب ربع فرسنگ است محمودش  
 خود را بمن داد ولی بواسطه تنگی توانستم در پا کرد پس عافیا پای بر سر خاروخ نهاد  
 بر سرعت می شافتم تا بایم از شدت جراحت و جریان خون سرخ گون شده بود  
 شوق زیارت حضرت سلمان نمیکند و دستا کم شوم

جمال کعبه چنان میدادند و نشان اگر خار پای میخان جری میاید

ساجده  
 امری که واقع شده  
 از خبر باشر  
 قبر سلمان  
 رضی الله تعالی عنه  
 تا طاق کسری بقدر ارمیک  
 اسی است  
 خار میخان  
 خار پای طلع در پشت را  
 کوبیده و تحقیق در این است  
 این است که میخان  
 میگوید در اصل امیر میخان  
 بوده یعنی مار و دو دانه کعبه  
 است درخت مخصوص را  
 که خار پای بند دارد که آن را  
 سحر نامند بهر حال خداوند  
 میباید و انداخته را تحقیق  
 حذف نموده اند و میخان  
 شده و بعضی آنرا برود  
 سلمان دانسته و عافیا  
 هر خار بزرگ طلع را  
 میخان اند  
 عافیا  
 می کان پیر کعبه  
 سحر

بهر طور بود خود را با سخا رسانیده و زیارتش مشرف و فائز شدم و بطور اجمال بهم تفصیل  
 طلاق کسری بر داشتم که شرح آن را مرقوم خواهیم داشت سپس مراجعت بکشتی نمود  
 رفتم بنجد و از اینجا بقنات عالیات احمد تدرست العالمین  
 اکنون سزاوار است که تحت شهادت این که طلاق کسری در آن است بیان کنیم  
 بعد از آن از طاق سخن را نسیم

در این در تحقیق آن اختلافات کثیره است ولی فقیر آنچه از متع در کتب تواریخ  
 و جغرافی یافته ام این است که در این هفت شهر بوده هر یک شهری عظم در عراق عرب  
 بعضی قریب یکدیگر بعضی دورتر و بانی هر یک پادشاهی بوده یا اینکه دوسه از  
 آن شهر را یک پادشاه بنا نهاده بنا بر اختلاف روایات بهر حال مقصود ما ذکر  
 آنست بلکه در این حالیه است که آن یکی از جمله مداین سعه است و آپسش  
 طیفون بوده و در این شهر چندین عمارات عالی ساخته بودند اعظم و احسن از طیفون  
 کسری است که اکنون خرابه اش برجاست

طاق کسری که آن را یوان نیز خوانند مسافتش را تا بند او از راه خشک تقریبا  
 شش فرسخ گفته اند و در بانی آن اختلاف است آنچه اصح اقوال است ایوان که  
 از بنا پای انوشیروان است و گویند آن پادشاه عادل در سقف ایوان ناقوس  
 آویخته بوده و زنجیری بآن متصل نموده و یک سرب زنجیر را در خارج عمارت برده پس  
 عرضی باشد زنجیر را حرکت داده ناقوس بصدا آید انوشیروان عارض را خواسته  
 بمرض وی رسیدگی کند و در زمان خسرو پرویز ایوان مذکور را ویران کرده  
 و عماراتی بر آن افزوده و در تنه ای دید انجار پای تحت و مقرر سلطنت نموده

مداین  
 جمع مدینه است  
 یعنی شهر مدین و چون آنجا  
 و نام داشته و مگر یکی  
 خرابه از آن باقی  
 بآن یک شهر  
 کوبیده  
 طیفون سرب  
 طیفون است و اساسی دیگر  
 برای آن نیز ذکر داده اند  
 اینکه بعضی از اهل سنت  
 یا جغرافی سینه را ستم  
 بر او قرار داده اند  
 غلط است  
 سحر



(در بیان وضع و طول و عرض و ارتفاع ایران مذکور)  
 بنای ایران از پشت بخت است و آبهای آن طولانی است طول هر ابروی یک دریا  
 و عرض هر یک کمتر از شهری یک و ایران را بنیاد نهاده اند بنای این استحکام در  
 پنج جانی از ایران دیده شده سرانی متین و حکم بوده و پهنه خاریالی که یک مسعر

جراحی حسن عمل بین که در زکار بنویسد  
 غراب می کند بارگاه کسری را  
 مقدار یکصد و هشتاد و دو مایل آن قصر است و هشتاد و دو مایل از خاوش در وسط  
 طاق بزرگ معروف است که متجاوز از هشتاد و دو مایل و بیشتر از هشتاد و دو مایل  
 ارتفاع آن طاق است و در اطراف آن طاق بزرگ طاقها بنا شده اند که اکثرند  
 شده و سقف ایران بزرگ مذکور شکافی بر داشته و آن نیست که از ظهور زمین  
 حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله الطاهرین شرف الدین ابو عبد الله محمد بن  
 سعید البصری در قصیده مستفی برده گفته

ذات ایران کسری و نه قصید  
 کشتی اصحاب کسری غنیمت

شیخ سعدی شیرازی راست  
 چو صیتش در افواه دنیا خفا و  
 ترزل در ایران کسری فدا  
 فرشته اند که در زمان خسرو پرویز در آن عمارت پرده های مرصع آویخته بوده و در زیر  
 ایران در سر و ابدان اهرات خردن وادیه جات و عطریات کران بهامضبوط بود  
 همچنین در ایران مذکور فرشی از ابریشم گسترده بودند شصت ذراع در شصت ذراع  
 اطراف آن مرتفع بر مرقع و نقش مزین بجواهرات مختلفه لالوان بعد از آنکه سعد  
 بقاص از جانب عربین خطاب مداین را مقتدر ساخت از جمله غنائی که بدست لشکر

بصر اول در وجه  
 این است که بنظر آن  
 خارج جاعل او که یک  
 بنی است و در حد  
 آن حضرت را در جواب  
 دست مبارک برادرش  
 شفا یافت بعد از آن  
 شکلی را در کمال  
 بر او نه و طلب باقی  
 آنکس را از آن قصیده  
 شد آن را باین که  
 نزد بزرگوار و شایسته  
 نو و تحسین شده و آن  
 قصیده نیز بسیار یافت  
 در چشم عارض شده و  
 با یک گوشه در خواب  
 و در بر و از او برده  
 بانی که در سخن شوی  
 که در ده روز برکت  
 من شست و من پس  
 علیه و آله از آنکه  
 شفا یافت و گفته اند  
 که آن را برده خوانده  
 که آن کس است برده  
 قامت پیوسته علی  
 و آنرا پس  
 و با آن  
 حاصل می باشد که  
 کسری غیر از آنکه  
 شفا یافت و شفا  
 باران کسری که  
 شده و

اسلام

اسلام آمد آن فرس بود که نید آن را قطع قطع نمود و قسمت کردند قطع از آن که  
 شری بود بخت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام آوردند حضرت آن را  
 هزار در همه بقولی و بیار فروخته اتفاق نمودند

مقتوح شدن مداین در سال چهار و هم هجری و سال دوم خلافت آن خلیفه واقع  
 گردید و آن وقت سعد و قاص در مداین بود سلمان رضی الله عنه را بجای خود  
 کرد و سلمان همچنان بود تا وفات نمود و تا تاریخ نوشتش را پیش از این در این کتاب  
 مرقوم داشته ایم قبرش زیارتگاه است بقعه کوچکی و صحنی دارد و قبر حضرت بنی  
 الانصاری که صاحب سر حضرت رسالت پناهی بوده و در سال سی و ششم هجری  
 وفات یافته نیز در مداین است قبری دیگر دیده شد میگفتند از عبد الله انصاری  
 است حقیقت را ندانستم (با جمله) شخصی که بدیده عبرت ایران مذکور داشته  
 نماید چنان حالی او را دست میداد که کرمان میشود یکی از شعر اکو مدح عریضه

ایست شمع الله بر آله ایران	یا من تیریشا تیرینان
بیدار ایلی و انامل انچه زمان	کنت التالی فی ذرا با انظر
او دست بکل موشی از کالان	ان انجوا و اراکوت اذا

ایران مداین را امینه عبرت دان  
 و زده دوم و جلد بر خاک مداین ران  
 پند سپردند از بشو زین و نه ان  
 کای دوسه برمانه اعلی دوسه هم فشان  
 از دیده کلان کن در دوسه پراستان

بالکس و ب  
 است که آن ساف  
 از سر تا سر کشت  
 تا سر تا سر کشت  
 با من  
 یعنی ای که فریاد  
 به بنای شیشه از سر  
 علی رو در کار با او  
 (شعر دوم)  
 یعنی فرشته است و نگار  
 بلند جای آن سطر بال  
 پر سیمکی در سر کشت  
 (شعر سوم)  
 ای که حادثه و امور  
 هرگاه جلوه کند پاک  
 بنای را که ارکان  
 آن حکم است  
 ازین دهان  
 میشود چشم از من  
 کن از اظاحت نمودن  
 کردن است  
 معروف است و  
 کشت

برای



خداون  
کبیر اولی بی هرکی  
و فرمود که آشتی و درگی  
باری کردی

12/1/56

مبارک که اویم این رفت ستم بر ما  
این است جهان ایوان کز نقش رخ فرما  
از اسب پیاده شور نفع زمین رخ می  
مست است زمین را که غور ز کجی  
کسری و تیغ زبرد و بزوبه سپین  
پر و زهر خوانی ز زمین تره تباهی  
پر و ز کونان کم شدن آن کشده کشته کرد  
خون دل شیرین است این می که دین  
حکایت مسطور است که منصور و ایتقی چون خواست بغداد را غارت کنند  
ایوان مذکور را فرمود خراب کرده آلت آن را بجا آوردند و زیر او را منع از این عمل  
نمود و گفت از عهد چنین کار بر نیاید گفته وزیر را پند زینته چون شروع بخراب آن  
نمود دید خارج خراب نمودن زیاد از قیمت آلات محصوله است دست بردار  
و زیر عرض کرد آنچه را که گفت نمی بینی حالا دست بردار و الا در تو را رخ خواهند  
نخست که پادشاهی بنیاد عمارتی کرد از ساختنش عاجز نیاید پادشاهی دیگر از بنیادش  
در مانده (محقق فغانه) که بعضی از مورخین گویند که در شهر مذکور که آن را طایفه  
میگفتند طایق کسری در آن است نزع قری دیگرش پورین اردشیر ساخته  
منصور غلیظ آن را خراب نموده بقتضی که گذشتند ایوان کسری و این قتل  
صح باشد اندک علم (خلاصه) نقشه ایوان کسری را که برداشتم در اینجا  
قرار دادیم بنه چهل و چهار (ع)



بسم الله الرحمن الرحيم  
**اما بعد** چون تفصیل ایران کسری بپایان آمد مختصری از بعض آثار سلاطین  
 که در بلاد ایران یا غیر آن است مرقوم خواهیم داشت زیرا که جمعی از دوستان چون  
 مطالب مسافرت نامه های مفقوده در این کتاب را مع لواط آن دیده و غیر موقوف را  
 فرمودند که از آثار و ابدیت های آنچه که دیده بسبب تحریر کشیده از یادیده بماند  
 برپسبیل اختصار بپایان رود کتابی گردد جامع و بین الخاص و العالم شایع باشد از دیگر  
 آثار که در بعضی از کتب ملاحظه شد یا از بعضی اشخاص شریفه مسموع افتاد برپسبیل اختصار  
 مرقوم آمد اسمی که بقی که حاضر ساخته و از مطالعه گذرانیده و هر مطلبی را که شایسته  
 و مقرون بصحت یافته اند ذکر کرده و در اینجا ثبت نمودم این است (تاریخ سر جان کرم)  
 (جامع جسم) (مرآت البلدان) (دُرر الیچان) (تحفه العالم) (جهان)  
 (کنج دانش) (زینب القلوب) (چند مسافرت نامه انگریزی و فرانسوی از آباء  
 فرنگستان) اکنون شروع نمائیم در آنچه مقصود است بتوفیق الله تعالی و تیسار  
**آمار در شوش و دزفول**  
 شوش در شهرهای خوزستان و پای تخت آن است بواسطه بنایت کرم آبکش  
 نیک باضمین و پدیدونی شکر و قلم در آن خوب معلوم آید و در پیشتر می منسوب  
 با شجاست و عبا های نیکو بافند گویند در آن شهر شاپور ذوالاکتاف عمار عالی  
 ساخته بوده و در پنجاه پیکل شهر بطرف شمال آمار آن ابنه ظاهر است (پنجین)  
 در شوش قلعه ایست که بنای آن بر بالای تلی است مصنوعی بار قلعه پنجاه ذرع  
 گویند که یکی از هفت خانه های معتبره سلاطین کیان آن قلعه بوده و از آن قلعه بغیر از

بسم الله الرحمن الرحيم  
 تاریخ سر جان کرم  
 مرقوم است که اکنون در  
 کتاب است از انگریزانی  
 ترجمه نموده اند  
 از مردم قزاق حاجی  
 مستند و در قزاق میرزا  
 طالب شاه است و علم  
 جزای نیز در شوش  
 در آن زمان  
 آبادان از آن وقت  
 جناب اعتماد است  
 حسن خان است  
 در آن زمان  
 نیز از آن زمان شاپ  
 ایست  
 در آن زمان  
 در تهرین شوش است  
 قلم  
 جهان  
 کتاب است و در آن  
 بنابر می در این زمان  
 از آن زمان  
 کرم  
 از مردم قزاق  
 یکم است  
 زینب القلوب  
 از آن زمان  
 است



اهر پاره با بعضی تنو باقی نیست (همچنین) بل شاد در آن که در شوش است  
 شاپور مذکور ساخته و آن بل تا شهر یک میل مسافت دارد (حکایت) که قیصر  
 روم بر بعضی بلاد ایران تاخت و آنچه از اینده را توانست خراب ساخت تا اینکه  
 شاپور مذکور به سلطنت نشست و بحرب قیصر که بخت اورا عقیده کرد و بایران  
 آورد فرمود اگر نجات خرابی آنچه را که خراب کردی باید تجدید و عمارت کنی از جمله  
 اینده شوشتر بود و هم حکم داد که شاد در آن مذکور را بسازد قیصر قبول نمود و شاد  
 و معماران از روم خواسته و مصالحا خارج کرده آن بل را ساخت (با جمله)  
 آن شاد در آن دیند از بناهای محکم در عالم است سنگهایش را همه تراشیده  
 و با یک ضم نموده و بطوق آهنین بهم بسته اند عرض آن را بپشت پا و طویش را  
 متجاوز از هزار پا نوشته اند (همچنین) بالاتر از شوشتر بروی رودخانه کاروان  
 بی ساخته اند که بیشتر از شش و یا از قنار آن است و گویند آن از بناهای سلطین  
 کیان است و پانین تراز بل مذکور را دارد و قلعه محرو به است محصور است راست  
 موسوم است بقلعه رستم و قلعه دست چپ سستی قلعه دختر  
 و دهمه های بسیار از برای اموات در اینجا ساخته اند و در آن سرزمین آثار  
 بسیار است و قبر و انیال پیغمبر علیه السلام در جانب مغرب شوشتر است بنا  
 کوچک دارد جمعی درویش در آن بناکنند (همچنین) در شوشتر بجای در که  
 مجلسی است که صورتی در وسط آن منقور است باروی مستقبل و گیسوانی از  
 بر روی صندلی نشسته دودست را بر سر هر یک تاره مانند نموده و دودست  
 طرف دست راست و دودست در طرف دست چپ او ایستاده اند و میری

شاد در آن  
 بر دین چادر بان  
 بساط و فرش را گویند  
 کاردان  
 بکاف تازی و حرف  
 سوم معنوم و چهارم  
 و کاران بکاف و او نیز  
 صحیح است  
 قلعه رستم  
 همچنین قلعه دختر را هم  
 منقوش است که کثر  
 در این کتاب تحقیق  
 آن شده  
 و انیال  
 از نسل یعقوب علیه  
 السلام است بعضی  
 نوشته اند آن حضرت  
 از جانب بر سر بنای  
 درین تقدیر  
 حاکم بود بر گویند  
 در زبان کاتبان  
 جمله

پادشاه با تخت اشارت مینماید و گویند آن پادشاه بهرام است (همچنین) جا  
 دیگر در قلعه اند که مجلسی است صورت یک مرد و یک زن را نقش نموده اند که در  
 با این آنها و خرد کوچکی است و در جنب مجلس مذکور صورت سه نفر میباشند که ایشان  
 و در میان شان دو طفل کوچک است  
 در قول که نیز از شهرهای خوزستان است بلی دارو که آن را هم شاپور ذوالاکتاف ساخته  
 و آن را چهل و دو چشمه طاق است گویند طول آن بل پانصد و بیست کام و عرضش  
 پانزده قدم است و این بنا از عجایب دنیاست و در او از روستا رانم بر تراز  
 خرابه شهر قدیم بسیار است و در آن خرابه ها سرستونهای مرمرین و ستونهای چوبین و  
**آثار قدیمه در کرمانشاهان**  
 کرمانشاهان را گویند تخت بهرام بن شاپور ذوالاکتاف ساخته و قیاس بر درخت  
 عمارت کرده و دوشیزه و آن عادل نیز بنیادی نهاده و خرد و پر ویز هم بنا کرده و در  
 صحرائی آن باغها انداخته و هوای آنجا معتدل و آبش نیکو و باغستانش بسیار است  
 و شهر آن قریب برودخانه قراسه است از جمله آثاری که در این خاک است  
**طاق بستان** (طاق و مطام) (تخت بستان) که همیک طاق مذکور در آن  
 کوچک است و در سمت شمال صحرائی کرمانشاهان است بسافت و وسیل  
 (جستی نوشته اند که از دوزخ) و آن طاقی بنیاد یا شصت پا ارتفاع دارد و  
 پا حق و بیست و چهار پا عرض (یعنی عرض پا حق نوشته اند) و اندرون آن طاق را  
 از سنگ سیاه فرش کرده اند و در جلوه آن سنگی است از سنگ و چشمه آبی ازین  
 آن طاق جاری است بر بالای گان طاق که بلالی است و در طرف تصویر دو

بل  
 که در دوزخ است  
 برودخانه است که  
 منبع آن خیال رستان میا  
 و آن رودخانه بسیارست  
 چهارده فرسخ پانچون  
 برودخانه شوشتر  
 قیاس  
 قیاس  
 معنوم اول زبان عجمی  
 بمن بست و در پیش  
 چنان دخت باز و دوزخ  
 است  
 معنوم اول زبان واد  
 مجهول محتمل و دلف خاک  
 در زیر درختان برآشیستن  
 بر آن سازه  
 سه دولت



و ملک است که پایی بلند دارند و هر کدام را در یکی دست خفندی یا تاجی یا تیرگی  
 است از مردارید و در دست دیگر آنها طرزی است که در آن نیز مردارید یا جوهر  
 دیگر است بعضی از سیاهان برای آن ملک خیال کرده اند که شاید آنها را برای ملک  
 جلالت یا برای فتح نقش کرده اند و در میان آن دو ملک نصف دایره ماه دیده  
 میاید و در زیر کان طاقی در صورت است که از آنها که در وسط است شخصی  
 لباسش برهنه و در یک کمر بند ی بسته دست چپ او بقبضه شمشیر است و در دست  
 راستش حلقه معاهده است و شخصی که در طرف یسارش ایستاده و یک دست بآن  
 حلقه دارد و لباس آن ساده تر است و چپ شمشیر بجای ایلی پویند و در دست  
 یسین پادشاه صورت زنی است که بر اندامش جامه چادری ز رنگار است و دست  
 راست سر چپ پادشاه تعارف میکند سیاهی از ابل یور و پ کوید صورت  
 خمر پرویز است و صورت طرف راست آن شیرین معروقه زوج او و صورت  
 طرف چپ شاه روم است (ماریس نام) که بنجره و تاج بخشی میاید  
 مجلس دیگر در زیر صورتهای مذکور است که در آن شیشه جیگویی است بر آبی  
 شده خودی بر سر و ستانی در دست دارد که بر دوش نهاده و بدستی سپر گرفته و در  
 و طرف راست خود او و یخته و زهری در بر نموده و از صورت او جزو چشمش هیچ  
 پیدائست زیرا که چهره و وجه او در زیر زهری که بخود وصل است پنهان گردیده و با  
 آن نیز جوش و برکتش پوینده است و این سوار را گویند نیز خرد پرویز است  
 ولی در آن مجلس هیچ خط نوشته نشده نقش آن دو مجلس را در درگاه قرار داد  
 که آن خمره چهل و پنج است (۴۵)

در بعضی از کتب  
 نوشته اند و آن قصر  
 روم است که بنجره  
 اندا کرد و او را  
 حاجی شده و با فکر  
 داد و با شمشیر  
 رزم آرد و در  
 مسطوره است  
 برکتش آن  
 زنی است که بلب  
 می پوشیده و کشت  
 شده

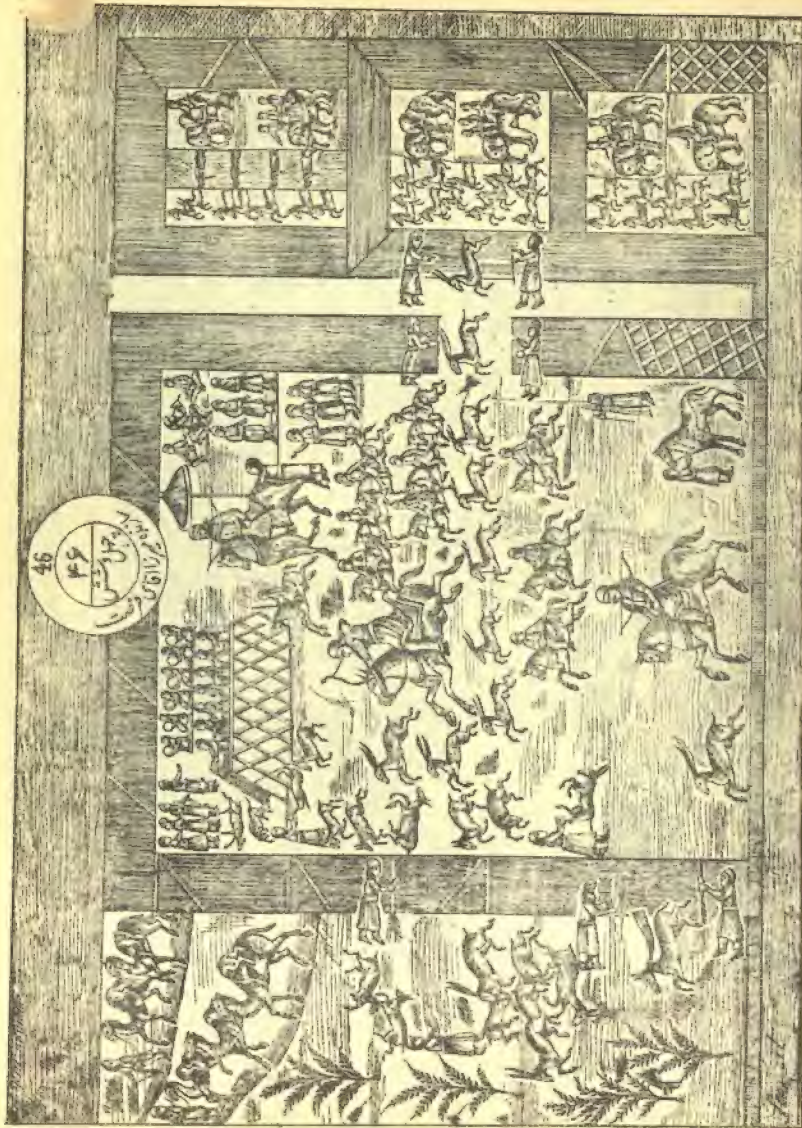
و در دیوار جنین طاق مذکور صورت ده شکارگاه را بر سپنگ نقش نموده اند  
 که در تمام میگرد  
 مجلسی که در طرف راست طاق است از سنگ سیاه صاف بر آبی است  
 که نصب کرده اند و در آن صورت شکارگاهی است و صحرایی که در آن آهو با و گوز  
 و این مجلس نوزده فوت بلند است و عرضش قریب چهارده فوت و متجاوز از  
 صد صورت از مرد و زن قهر نموده اند و پنج جنس از حیوان (یعنی آهو و گوز و شتر  
 و شتر و اسب) صورت سه نفر شخص بزرگ در آن است یکی بر بالای عرصه ای  
 پادشاهی در بر دارد و بر سر تاجی نهاده بر آبی سوار گردیده و در طرف چپ کرکشی  
 خد متنگه داران ایستاده اند یکی از ایشان چتر پادشاهی بر سر وی گرفته است و  
 صورت پادشاه دیگر در وسط عرصه است سوار بر اسب شده و تیر و کمانی در دست  
 دارد و بر تعجیل بسیار اسب را در پی آسمان میدواند و به بیاضی است که میگوید  
 تیر بجانب آنها میفکند و در عقب پادشاه مذکور سوارانی چند در تاخت و تازند  
 که گویا میخواهند آنها را هم آهوه صد کنند و صورت پادشاه دیگر در پایین آن  
 عرصه است کانی را بر گردن خود آنگند و نیز از پی آهوئی اسب میازد و در این  
 شکارگاه هرگاه صیدی از پای در آید بعضی از غلامان شبه انرا از میدان بدر  
 و صید را در پرشت شتران نهاده طرف پای تخت می برند و در مقابل صورت  
 پادشاه اولی که بر بالای عرصه است زمانی چند نوازنده ساز با بر و ستانند  
 در جای بلندی که از تحت و چوب ساخته اند رفته مشغول نوازندگی میباشند و در  
 عقب سر آن سواران مذکور در حاشیه عرصه صورت خیلان را ساخته اند

منش کش  
 شخص بزرگ که در آن  
 عرصه است کانی  
 بر صورت شتر  
 و آن پادشاه است  
 خواست بر جات  
 او را نهانند  
 ساز  
 که بر دست دارند  
 از تعجیل و بی  
 میاید



که بعضی آنها آدم سوار است و بر پشت بعضی شکارهای صید شده بار است  
مجلسی که در طرف دست چپ طاق است نیز بر تنک سیاه شقایق صفت  
شکارهای دیگر نقش نموده اند ارتفاع و عرض این مجلس هم مثل مجلس سابق الذکر است  
و این شکارگاه خوک است و متجاهر از جهت و صورت از مرد و زن است و در  
یکصد و پنجاه صورت حیوان متفرقه و پنج گشتی کوچک را در آب روان کرده اند که  
آنها مردان و زنان بسیارند و در دو گشتی صورت پادشاه نقش آید و در یکی  
پادشاهی است ایستاده گاهی در دست دارد مثل اینکه تیر از کمان که رانید و یعنی  
بجانب کرازان آنگاه تیر میخورد و دیگر یک کمان نهد و چنین نماید که زنان در  
گشتی در دست تیر آید که در تیر وقت پادشاه بخوابد و بدین در گشتی دیگر  
نیز پادشاهی بیانی که تیر بکمان نهد و میخورد بجانب خوکان پرتاب نماید و زنان  
و دیگر در گشتی بای مذکور هستند که ساز در دست و مشغول نوازندگی اند و ساز آنها  
بیشتر خشک می نماید و در گشتی بالای آن عرصه صورت چند زن است که تنک  
میزنند و گویا در حالت رقص باشند برای اینکه پادشاه را حال ذوق و وجد پیشش  
و در اطراف شکارگاه فیلان بسیار آورده اند از برای اینکه صید بار را راه فرار  
نباشد و فیلها آنها را در وسط رانند و بدین حلیت از تیر مجروح شده و بر زمین  
افتند و هر چه صید میکنند غلامان جبد آنها را برده بر پشت پیلان نهادند و طرف  
قصر و سرای پادشاه میبرند (با جمله) صورت و مجلس شکارگاه مذکور را در  
و دورتر از روی نقشه بای جنس سپاسان نقش کشیدم که بی مزه چیل و شش  
(۴۷) دیگری مزه چیل و هفت (۴۸)

چراغی متفرقه  
از تصویر و گزاف و چند  
بای در شب و گشتی  
مردمانی نیز در یک گشتی  
و دیگر و گزاف و بیشتر  
چراغی از نقشه معلوم  
خواهد بود  
م









از طاق بستان مذکور چند قدم گذشته ایرانی دیگر است باندازه نوزده فوت و شصت  
دو می و پنج فوت ارتفاع و سیزده فوت عمق در زمین آن فرش از سبک سیاه  
کرده اند و بر دیوار وسط که هفت فوت از زمین بالا تراست مجلسی است که در  
آن صورت دو پادشاه را نقش نموده اند که لباس پادشاهی در بر دارند و کمر بند زرین  
بر میان بسته و بر سپه تاج نهاده اند و هر یک تاج پری بسیار بزرگ نصب کرده اند  
و سپهری نیز دارند که رشته آنها از پشت سرشان آویخته و مویهای شش انبوه  
از دو طرف بر سر دوش ایشان ریخته و موی ریش آنها کوتاه است و هر دو پا  
دست قبضه شمشیر خویش را گرفته اند و بلند می قامت ایشان از سر تا پاهایست  
فوت است گویند در به تجاری این طاق خیلی پست تراست از طاق اول  
و بر هر یک طرف آن دو صورت لوح خطی بزبان هندی نقش نموده اند که  
ترجمه آنها فرستاده می شود

### ترجمه لوح دست راست

این صورت شاه پور بزرگ پرستنده خداست پادشاه پادشاهان ایران و  
ایران از طایفه فرشتگان سپهر بزرگ پرستنده خدا پادشاه پادشاهان  
ایران و غیر ایران زاده از طایفه آسمانی و نبیره بزرگ زسی پادشاه پادشاهان قدیم

### ترجمه لوح دست چپ

این صورت بهرام بزرگ پرستنده خداست پادشاه پادشاهان ایران و  
ایران از طایفه فرشتگان سپهر پور از طایفه فرشتگان پرستنده خدا پادشاه  
پادشاهان ایران و غیر ایران زاده آسمانی نبیره بهرام پادشاه پادشاهان آسمانی

فوت  
معنی کشت  
شمار  
زده کت است  
ناده از طایفه  
آسمانی است  
در حالت از آن  
کتی بکشت  
شاید این  
چهارم باشد و دیگر  
پشت پر و نبیره بهرام  
مواق است  
از مریض و شش  
و با بعضی زخمالت  
دارد و البته  
برجاست امج  
است



از مجلس مذکور قد می چسبند کشته مجلس دیگر است باند از سیزده فوت ارتفاع  
 و ده فوت عرض سه صورت ایستاده در آن نقش است یکی از آنها جاکو کتاده  
 تنگ پوشید و یکسبندی دارد که در رشت آن از عقب سرش آویزان است  
 و بهر دو دست چوبی گرفته که سه فوت بلند می دارد و پارچه دیگر هم از پشت سر  
 او میخیزد و بهر سرش منطقه از نور است که مانند آفتاب می تابد و زیر پای او یکی  
 ستاره یا آفتاب است که بر آن ایستاده اما در صورت دیگر بحسب تاج لیکن  
 مانند سلاطین ساسانی هستند شخص وسط پر کوبی بر کلاه زده و کیسبند از پشت  
 سرش آویزان است و دست چپ خویش را بر تبقیه شمشیر نهاده و دست راست  
 حلقه گرفته شخص دیگر میاید با اصطلاح تاج بخشی میاید و آن شخص سیم از قبول نیاید  
 و تاج این شخص مدراج است و پر بسیار بزرگی بر تاج نصب نموده و این دو صورت  
 مذکور بر بدن مرده ایستاده اند لباس آن مرده مثل اشکانیان است و خطی در اینجا  
 نیست لهذا هر کس خیالی کرده است بعضی گفته اند آنکه چوب بدست دارد و  
 نوری بدو در صورت زرد دشت است و دود دیگری که گشت سب و دیگری استغایه  
 پدر و پسر از سلاطین کیان و آنکه بایمال شده ارجح است نمیره افزایست  
 که او را زیر دست نموده اند بعضی نوشته اند صورت اشخاص مذکور است  
 اما در شمشیر فرموده نقش کنند بعضی هم گفته اند صورت زرد دشت است و او را  
 و شاپور پسرش و آنکه بایمال شده یکی از اشکانیان خواهد بود و اتوال دیگر گفته اند  
 (با جمله) نقش این دو مجلس مذکور را از روی نقشه های سیاحتان در ورقه قرا دادیم  
 بنده چهل و هشت (۴۸)

بکر اول و دوم  
 در وقت بیتی که در است  
 و میازاد و رده را گویند  
 و اینجا چوبی برادر است  
 این احوال دیگر  
 این است که بعضی خیال  
 کرده اند که صورت وسط  
 از دشت و صورت دیگر  
 در صورت است او را  
 باشد چنانکه در دست  
 مرده دشت بوده اند  
 اهرمن است یعنی  
 کجانی نموده اند که این  
 در عهد بهرام می باشد  
 که بانی که نشان بانی کرده  
 از قام یافته و این دو  
 صورت آن دو  
 مادر شاه می باشد  
 اندام





بیستون کوهی است چندی میل از کرمانشاهان دور و آن با کوه طاق بستان مذکور  
 پیوسته است و ارتفاع آن کوه بموجب مساحت اهل سیاحت یک هزار و پانصد فو  
 است و در زیر آن چشمه جاری است که متصل بر رودخانه میشود و آن کوه چنان صاف  
 و صوار است که گویا دستی تراشیده شده باشد و آن از جبال شامخ معروف است  
 یکصد پسیای بنظر میآید و خرابی بسیاری در دامنه آن کوه دیده میشود معلوم است  
 آنجا شهری معظم و معتبر بوده در جانی از آن کوه مجلسی است که در آن صورت مرد  
 بابا پس جواهر دهنده و شمشیر بلند و دست و تاجی بر سر دارد چنین بنظر میآید  
 که آن از سلاطین ساسانی است و در مقابل او صورت زنی است که نیند شاید که  
 آن دو صورت یکی خضر و پرویز و دیگری شیرین باشد  
 دیگر در یک طرف دامنه کوه نزدیک بجاده مکانی است شبیه بنجار در آن صورت  
 اسی جاری شده که نیند آن صورت شبیه خضر و پرویز است  
 دیگر در آن حوالی مجلسی است که در آن تصاویر بسیار است بعضی بزرگ و بعضی  
 کوچک برخی سواره نوجوی پیاده پاره مستحجمی غیر مستحجم و دوازده ذرع عرض آن  
 عرصه است ولی بر در و دیوار آن تصاویر محمود و نابود شده و بر بالای سپهر آهسته  
 سطح بخت بر تانی بوده که انهم بطوری منحنی است که خوانده نمی شود همین قدر در ضمن آن  
 خطوط لفظ نظر پس دیده شده و نظر زسی کی از اشخاصی است که در زمان  
 سلاطین سلجوق بعد از اسکندر در آن ناحیه حاکم بوده است برش از این معلوم است  
 و دیگر مجلسی در آن کوه در جای بسیار مرتفعی است که ارتفاع آن از زمین مقدار  
 سیصد فوت است و عرض آن یکصد و پنجاه فوت و طولش صد فوت و بدون

تخت

تخت

مقدار آن مذکور شد

تخت

مقدار آن مذکور شد

تخت

مقدار آن مذکور شد

تخت

مقدار آن مذکور شد

تخت

مقدار آن مذکور شد

تخت

مقدار آن مذکور شد

تخت

مقدار آن مذکور شد

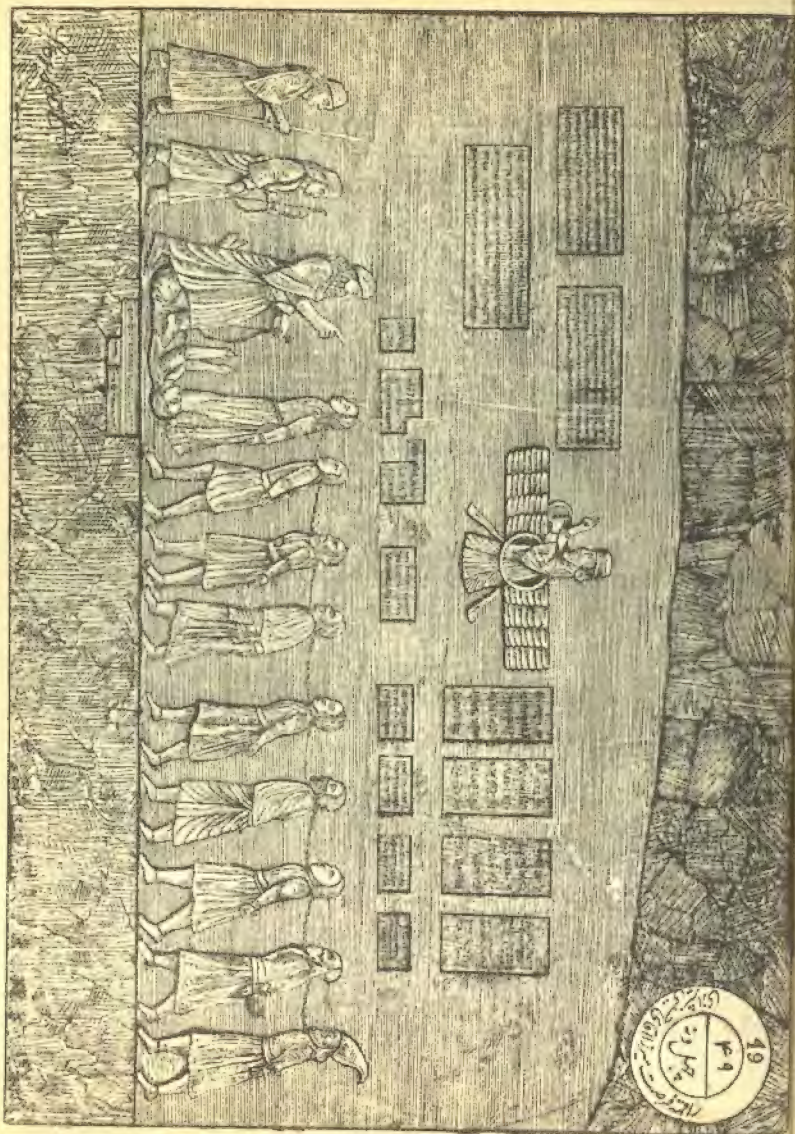
تخت

مقدار آن مذکور شد



منجبت رسیدن بدان مجلس محال است بعض از سیاحان فرنگ با زحمت بسیار  
آن شده نقشه از تصاویرش برداشته و هم خطوط آن را که بختر سخن است خوانده  
(تفصیل از این قرار است) در آن مجلس چهارده صورت است زلفها  
هستند که دستهای ایشان از عقب بسته شده و با اسطیک طاب یک نخ  
که بگردن آنهاست بیکدیگر مسلسل آمده و لبهاشان مختلف می باشد هشت نفر از آنها  
سر برهنه و یکی که در آخر رده است کلاه بلند خمیده بر سر دارد و در جلو مجموعین پادشاه  
ایستاده تاجی بر سر و کانی در دست دارد که بدان نخ پیچوده و دست راست خود را  
بلند کرده که گویا بر سر اتراض و تفرقه می نماید یکی از سیاحان در مسافرت نامه خود نوشته است  
که از خطوط الواح انجمن بر من معلوم شد که آن پادشاه داریوس اول است که مطلق  
دارای اول باشد (یا بجمله) در زیر قدم پادشاه شخصی است که پایی پادشاه بلند  
اوست و آن را پافاده دستها بلند کرده و التماس می کند و در پشت سر آن پادشاه  
دو نفر ایستاده و در دست یکی کانی است و در دست دیگری سنانی معلوم است  
که آنها از خالصان پادشاه اند و بر بالای سر آن تصاویر بزرگ و در صورت خود را  
کشیده اند که از ستر نگر مثل ایشان است و در بال دارد و از حلقه بزرگ و در آن از جمله  
چهارده صورتی است که گفتیم در آن عرصه نقر شده مؤلف که بر تفصیل خود را  
ما در این کتاب سابقا نگاشته ایم و در اطراف آن سطح خطوط بسیار بختر سخن  
یعنی بر بالای سر یک یک از آن اسرا و آن پادشاه و دوسه جای دیگر فقره بقره منقود  
است که تفصیل انشاء الله تعالی بیا به نقش این مجلس را از نقشهای سیاحان  
فرنگستان در دفتر کشیدم بنمونه اول و نه (۲۹) بحون الله تبارک و تعالی

است  
کسانی هستند که باغی  
و طاعی بودند که تحصیل  
مال هر یک در ترجمه  
خطوط است و خواهد آمد  
در این کتاب  
یعنی در ضمن ذکر سنت  
جمعه گفته آمد





اما تفصیل و ترجمه خطوطی که در مجلس مذکوره مرقوم است (اولا) اینکه آن خطوط  
بسیار مفصل و مشتمل بر سطور کثیره است و ترجمه اش نیز طولانی چنانکه از مترجمین  
ورق نگاشته آمده (ثانیا) اینکه در ترجمه با اختلاف قیامیده میشود حتی در اسماء مثل  
اینکه اسمی را که مسای آن شخصی واحد است مختلف نوشته اند و این بسیار محل  
حیرت گردیده پس فقیر مؤلف در رفع مطلب اول یعنی اطالعت کلام باین طور  
چاره جوئی نموده که مطالب مکرر را ترک و خلاصه از ترجمه بار اخذ و ثبت کرد که هم مختصر  
هم مفید و در رفع مطلب ثانی یعنی اختلاف ترجمه با جزاین چاره نداده که در هر اسمی  
که دو مترجم با پیشتر اتفاق نموده اند و متفق علیه آنهاست همان را گرفته پس

### داشت و در اینجا نکات خلاصه ترجمه خطوط میخی در مجامع کوه بلبلستان

من هستم پادشاه بزرگ داریو پس پادشاه پادشاهان پادشاه پارس و توابع  
و دستیاران و اشراف و نجیبان داریو پس پادشاه میکوید در من و دستیاران  
پدر آن ارشاد ما بود پدر آن اریارام پدر آن جیشانش پدر آن جمنیس داریو  
پادشاه میکوید که از این سبب ما با را جمنیس میکوید که از عهد قدیم است  
کمی مغلوب نشده ایم و از پدر تا پسر سلسله ما پادشاه بوده اند داریو پس  
میکوید که پیش از این در خاندان ما هست نفر پادشاه بوده و من هم از ایشان  
هستم و از عهد قدیم پادشاه بوده ایم داریو پس پادشاه میکوید که اورمزد  
مراسلنت بخشید و بفضل اورمزد من پادشاه هستم داریو پس پادشاه  
اینجا ملکهای است که در تصرف من آمده و بفضل اورمزد من بر آنها پادشاهم

دارو پس  
حرف اول آن  
همه پیشین  
چرا آمده  
هر دو پیش  
استمال  
نموده اند  
ارشا  
در نسخه نوشته بود  
ولی در مسافرت نامه  
انگلیسی ارشدم  
داشت است  
ارام  
در نسخه این طور است  
ولی در نسخه دیگران  
ارام  
نوشته است







در بخ و در بر کن و در یوس بادشاه میگوید ای که این آثار و تصویر پارامی منی اگر اینها  
مخاطفت کنی اورمزد یار تو باشد و همه تو در از کرد و اگر مخاطفت کنی اورمزد کنی

**ترجمه خطوطی که در پیش صورتها نوشته شده**

بالای سر داریوس چندین سطر است که کلمات و معنوش همان است که در پنج فقره  
اول ترجمه با هر قوم شد و در زیر شخصی که داریوس پس پارسینه اش بنامه

نوشته است  
این نگاشته با گوشتی است و بود یکی جلد باز چنین گفت که من هستم سپهر سرش

پهلوی شخصی که اول استاد نوشته  
این آفرینای جلد باز است که میگفت من پادشاه ایوازم و دروغ گو بود است

پهلوی شخص دوم نوشته  
این تیری پیرای جلد باز بود که شخصی بابل را در قند انداخت و فساد کرد است

پهلوی شخص سوم نوشته  
این فراه ارتش است که جلد بازی کرد و میگفت من پادشاه ماد هستم و آنجا هست

بالای شخص چهارم نوشته  
این مارتس جلد باز ایرانی بود گفت من هستم پادشاه سوتپیا و آنجا هستم

پهلوی شخص پنجم نوشته  
این ستر اشخای بود و گفت من پادشاه اسکار تیا هستم و در آنجا یا غی شد و رفت

پهلوی شخص ششم نوشته  
این و بیاز واد جلد باز ایرانی بود و در ایران رئیس یا غیان شد و رفت کرد است

پهلوی  
در بعضی نسخ با گوشتی  
نوشته شده در جاشیه  
قبل اشاره این  
مطلب نرفته  
بیم و الف و ال  
محل و الف و افرین  
عراقی است یعنی  
ترجمه آن را با گوشتی  
کرده اند  
سپاس  
ظاهر لغزش است  
کلامی من بعضی  
نسخه

پهلوی

پهلوی شخص هفتم نوشته  
این جلد باز از بابل ارمنیا بود بنام ارگش و در شهر بابل بسی فتنه بر پا کرد

**پهلوی شخص هشتم نوشته**

این فراتیس جلد باز است که میگفت من پادشاه هستم و در مار جاده قنده بامو و  
بالای سر شخصی که در آخر همه است و کلاه بر سر دارد ترجمه آن را در کتاب عالم

چون نوشته اند این سارتماسکان است و در نسخ دیگر از پارسی و آنکه بر  
چیزی نوشته اند و چون حرف قاف و کلمات آهنا بود آن اسم بنظر غلط

می آید الله تعالی اعلم  
تبصره بعضی از اهل لغت نوشته که داریوس پس یکی از اعظم پادشاهان می گویند

بوده و از جانب لهراسب حکومت داشته و صورت خود را در بستیون نقش کرده  
و نیز گویند اینکه بعضی اوراد ارادالپته اند چنین است این فقیر مؤلف هم گویند

اینکه ایشان فهمیده اند چنین است بر هر دانشمندی از ترجمه های مذکور واضح  
است که داریوس مذکور پادشاه با استقلال بوده نه خد شکنده و کار پرداز لهراسب

یا کسی دیگر و منافات ندارد که لهراسب کار کرده اری داشته داریوس نام می  
آن غیر از این است

**آمار قدیمه در بابل**

بابل بر کنه رنهر فرات بجانب شرقی آن واقع است و در این ازمنه از توابع  
است و حال آنکه سابقا ادنی محله آن در بر حله حالیه بوده گویند و در  
ششصد سال قبل از میلاد مسیح آن شهر بنام شده و نوشته اند آنجا دار الملک و شاک

عقل  
شاید انکس  
باشد  
بابل  
سوف سترم  
و اینکه بعضی  
حرف استعمال نموده  
شد با کمال تافه و در  
درست نیست  
خط است  
شده است  
در عراق و ب  
و در وقت است  
نسخه

پهلوی



بوده که دی در اینجا بناهای عالی نهاده و قلعه ساخته که آن را کنگ در و بهشت کنگ  
میخوانند و اسکندر رومی بر عمارت آن افزود و بوده و آن شهر یکی از بدین سبب  
خوانده میشود و قلعه تو بر تو بایرج و بارود داشته که خطر دیوار باز نده و دروغ از غش  
از بهشت و ذریع متجاوز بوده و دیوار سپردنی و دیست و پنجاه برج داشته و دیوار با  
آجرهای مربع ساخته بودند که هر آجری را دو که قطر و ششش کرده پنهان بوده و چنان  
آجرها را بهم متصل نموده بودند که بعضی را گمان میرفت که ملاط آن آجری و تخم مرغ بوده  
و شهر حلقه آجرها را تنش از آن آجرهاست و برچی مربع طولانی در اینجا بوده و برج  
بابل معروف است و آن برج و آن قلعه یکی خراب شده و پای تحت فریدون نام  
بابل میدانند و در بابل چاهی است معروف بچاه دانیال که سیوه و نهزاری در  
ایجاد خود به اینجا میروند و محل باروت و ماروت معروف همین جاست  
(با بجله) در بابل در کوه الی سنگی است که یک ذرع عرض و یک ذرع و نیم طول  
و دو ذرع طول دارد و بر روی آن سنگ شکل شیری است مجسم که اتصال بان  
سنگ دارد که گویاروی آن خوابیده است

**اما رقدیمه قریب بمسیت**

مسیت قصبه ایست در عراق عرب بر قنار شط آبند او قریب چهارده فرسخ از  
فقر در اینجا چند روز میمان بودیم قریب با پنجایی بمسافت چند فرسخ تلمای سیاه  
بزرگ است که همه شهر بوده و اما بناهای عالی مشاهده میشود گویند از بناهای  
ضخاک است و تماره رانیه مفر سلطنت بوده و اکثر از بر خاک سنگهای عظیمه  
و صورتهای مجسمه بیرون آورده اند از جمله در همین سنوات یکی از سبب با حاکمان

بیشتر اول و شش ثان  
که شش است شده  
و با و مود و  
افزوده  
چند با و شاه جابر  
بوده اند که شرح ام الاله  
در تواریخ مسطور است  
گویند ستمی اقامه گسی است  
که حضرت ابراهیم علیه السلام  
عزیرا را در آن شهر  
آنگاه یکی کی اقامه  
نموده می نامند  
مست

محل از آن را ضعی را ساخته چینه مجسمه از سنگ بر آورده بوده که بعضی از خطوط قد  
برشاند و پسند و پلوی آن صورتها نقش بوده و آنها را حمل و نقل کرده می آوردند  
بنده او بهر که بفرنگستان برود شنیده اند سنگهای عجیب در اینجا دیده میشود

**اما رقدیمه در اسک**

اسک از توابع امپراتور است میانه از جان و رام هر زمانه شده و مسافت  
تا از جان دو منزل است آب و نقل فراوان دارد و در عالی آن شهر شصت  
اگر آبش خوب نیست در اینجا ایوانی است عالی و میان ایوان دشته مذکور  
کنیدی است که غبار پدید رانیده و آن بنا نموده ارتفاعش بیش از صد ذرع است

**برج عرقوف**

این برج یکی از بناهای کهنه و در عالی بعد از است بمسافت چهار فرسخ است  
و قتی شخصی بالای آن برج صعود نمید از هر سو که نظر کند آثار آبادی قدیم و خرابیها  
بنظرش میآید (وضع آن برج) مربع است باشت خام ساخته شده و طرز شتاب  
تقریباً چهار انگشت از بهشت الی دهشت روی بهم گذاشته اند و یکد انگشت  
چند روی آن کشیده و روی چند را حصیر و چکن ریخته اند همین تریب تا  
برج و بطوری ساخته اند که در چندین هزار سال عیب نکرده و چند سطر از خطوط  
قدیمه بر روی خشتی پخته منقوش شده آنچه محققین معلوم کرده اند آن برج مرتفع بوده  
و سرحد بابل که سلاطین بابل بر بالای آن همیشه دیده بان میکردند و بعضی  
که شهر حکار که در تورات است همین عرقوف است و جمعی گویند برج فرعون  
است و اما اینها محالاً هم آن را تپه فرودی نامند الله تعالی بر العالمین

است  
بروزن آن استقال  
می شود  
عرقوف  
بعضی بنجای حرف آخر که  
قار باشد و چون عرقوف  
خوانده اند و بعضی بنجای  
اگریم آورده و عرقوف نامیده  
و در این از متناهی است  
که اگر کوف مشهور است



آمارت دیلمه بهمان

بهمان از شهرهای سرسبز عراق عجم است و شهری است مشهور در دامن کوهان و  
واقع گردیده و آن کوه بسیار رفیع بلند است و پنج چشمه سار و عین متعده و  
نبشت کل دریاچه منقعه است که بی بانی منافع و حضرت در تمام قطعه آسیات  
کوشید و در شتقریاسی فرسخ است (باجمل) در شهر حالیه بهمان چندین امام زاد  
و بسیاری از فضلا و عرفا و حکام و مردمان بزرگ مدفون اند که تفصیل آنها موجب طول  
است و مخروبه عمارت کیان مشهور به الکبائر که کوه الوند و سیل فاصله است و در  
ایران بنائی از آن عالی تر نبوده و کوشید محیط دایره شهر قدیم قریب سی و شش  
میل بوده و نوشته اند ابتدا جمشید آن را بنیاد نهاد سپس بهمن پیر اسفندیار  
مرمت کرده و بهرام گور نیز عمارت نموده در بعض از کتب خبرانی انگریزی  
که آن شهر مشیت حصار داشته که هر حصاری از قلعه می و بر یکی بوده دارای برجهای  
بسیار و دروازه های بسیار و چوبهای عمارت از عهد و صحنه ل بوده است و  
زینت در دیوار قصر با از صفا صیقل طلا و نقره و در تارنخ مسطور است که چون  
اسکندر رومی بر ایران اسپیل یافت آتسار اضراب نمود بنقد از آن شهر چو  
آزاری باقی نماند و سنگهای شکسته نیز نیست و در لوح خطی منی بر کوه الوند که  
پدید می شود که آن را کج نامه گویند یکی از آن لوح خطی منی محمود ناپود است که  
خوانده می شود و در لوح دیگر خوانده اند که ترجمه آنها گشته شود

ترجمه خطوط لوحی که در کوه الوند است

بزرگ خدا و مردان است او این جهان را داد او این آسمان را آفرید او آسمان را

الکبائر  
که نام کشتند و در آن  
میزنستند و در آن  
میتوانند شهر را  
قرارست نموده اند  
صحنه  
در قریب سی و شش  
میل است و در بعض  
آن در بلاد هند است

بهرام گور

پیدا کرد او انسان را جان بخشید او در اویس را پادشاه کرد بهمن پادشاه مردمان  
واضع قوانین مردمان من استم پادشاه داریوس بزرگ پادشاه پادشاهان  
پادشاه بسیار و لایها تقویت کننده این جهان بزرگ پسر دیستیا پهلپاسا  
(ترجمه خطوط لوحی که در کوه الوند است)

بزرگ خدا است او مرد بزرگترین فرشتگان او این جهان را گسترده او این  
آسمان را آفریده او انسان را پیدا کرده و جان داده او زرگزین را پادشاه کرده  
پادشاه بهمن مردمان و واضع قوانین مردمان من استم زرگزین بزرگ پادشاه  
پادشاهان پادشاه بسیار و لایها تقویت کننده این جهان بزرگ پسر پادشاه

داریوس پسر پهلپاسا

آمارت دیلمه در مازندران

مازندران در سمت جنوب دریای خزر واقع است و در مغرب کیلان رود و در  
و جوارش گرم و تر ساحت آن مثل بر تلال و جبال و افروده جنگلهای متکاثره از جمله  
شهرهای مشهور مازندران استر آباد است دیگر بار فروش دیگر پارسی و شهر  
ساری بسیار قدیمی است گویند قبر سلم و تور و ایرج در اینجا است و آن کینه  
نامند و آثار چهار آتشکده از ایرانیان هستند در آن شهر باقی است معابد  
برج باستان ساخته اند قریب سی یا قطر و صد و بیست پار تغاع دارند

آمارت دیلمه در بادکوبه

بادکوبه که آن را بادکوبه و بادکوبه گویند شهری است برکنار بحر خزر واقع  
اگرست مازنیهای انوشیروان عادل است سابقا جزایران بوده حال ضمیمه

در کتب  
سابقا در کتب  
معنی آن کتب  
خزر  
بروزن طایفه  
دریای مازندران  
خوانند و اسطوره  
بودن این شهر  
بادکوبه  
حرف چهارم کات  
نماید است



روستاست و در آنجا چند آتشکده است از سنگ ساخته اند ارتفاع طاق آنها از  
 پاست در محراب یکی از آنها کوه در زمین نصب کرده اند که از میان آن شعله آبی رنگ  
 بیرون می آید مثل شعله که از سوز آتشیدن عرق فرا حاصل میشود اگر چه این صورت  
 در سایر اطراف با کوه هم که زمین را آتشکده حاصل میشود بعضی از این سردان آنرا  
 منجره مسید اند (کشف) بعضی از اراضی آن شهر کبرتی است و آتش غیرت  
 چنانکه اگر غایت آتش شعل شود قدری زمین را خورند شعله از خارج بماند  
 نور آتش شعل گردد و چون خواهند خاموش شود دری خاک بر آن ریزند و  
 نشینند منطفی گردد

### اما رقدیمه تبرستان

تبرستان در جنوب مازندران است همه پشگل و کوهستان و بعضی سانیان  
 در آن ولایت سلطنت کرده اند از جمله شهرهای تبرستان یکی آمل است که جمعی  
 فستلا از آنجا برخاسته اند در نزدیکی آمل بنایی است محرابی که سه برج آن هنوز با  
 معروف است که آنها آتشکده بوده اند

### اما رقدیمه در ایروان

ایروان وقتی پای تخت ارغشان بوده و کمون بدست رومیه است در آنجا بنای  
 برج مانند دوطول در خارج آن برج دیده شده که شبیه است بنقطه ارمینی  
 و لیکن ارمینی بای جایگاه آن را نمی بیند

### اما رقدیمه در اردبیل

اردبیل از جمله شهرهای آذربایجان است و صاحب قلعه متین و حصنی است که

تبرستان  
 فارسی است معرب  
 آن را تبرستان  
 زبانه  
 آن  
 جزو مدو و ضم  
 سیم است  
 اردبیل  
 حرف چهارم را با و  
 سر قلعه خاسته  
 صبح است

این شهر را کیمه و ساخته اند سردسیر است و آبش نهایت کو اراست و آن آب  
 سولان که نزدیک شهر است جاری است و مرقد شیخ صفی الدین جد سلاطین صفویه  
 در آنجا است همچنین قبر شاه اسماعیل در جنب آن (با جمله) بر سر کوه سپالان کوه  
 قلعه بوده که آن را هم در می گفتند اکنون آناری از حصار به آن باقی است

### اما رقدیمه در اوشان

اروستان شهری است میان اصفهان و کاشان و مسافتش تا اصفهان پیمده  
 فرسخ است و طرفت سیاهانی مشهور بقاره کوه کرس بنایی محکم و بارونی و از کوه قلعه  
 است که در هر قلعه آتشکده ساخته اند و آن آتشکده با کوه بنام همی است  
 بانی بوده و نوشته اند انوشیروان عادل در این شهر متولد شده

### اما رقدیمه در باب الابواب

باب الابواب آن را در بنده گویند بر ساحل بحر خزر واقع شده از بناهای اوست  
 عادل و در قدیم آن را اراکان درینا میسیده اند اکنون در تصرف رومیه است  
 و آن دیواری است از سنگ و سرب ساخته که سیصد ذرع طول دارد و آن  
 محاذی رؤس جبال است و بعضی نوشته اند طول آن ثلث فرسخ و عرض آن  
 یک تیر تمام است دیگری نوشته هفت فرسخ طول آن است و متعلق  
 منج طایفه لرکی و غیره بوده که خاک ایران حمله نیاورند و در چند جای آن دیوار دارد  
 از این نصب کرده که چون آنها را می بینند راه آمد و شد مسدود می شده بعضی  
 هفت دروازه و هفت شهر بنیاد کرده و پیچ خفیه چند کذاشته که حافظ را بهمان  
 در یکی از آن در با دو پستون برپا نموده و روی آنها نیمه شیر و صورت شیر

شهر  
 فتح خا و در آن جهت  
 متعلق است و در آن  
 راه بود آن اسمتیم  
 ولایتی است که در شمال  
 در باست و آن دیوار  
 آن او سمر کرده و آن  
 در با دیوار آن است  
 و در بای مازندران  
 طایفه لرکی و دیوار  
 در آن



نقش کرده و بعضی صورتهای دیگر نیز هست که قابل ذکر نیست زیرا خراب شده

آمار قدیمه و عجیبه مصر

مصر سابقا از سلطنت های مشهور و معموره دنیا بوده و آن را به حصه تقسیم کرده اند  
مصر علیا مصر وسطی مصر سفلی و رودخانه مشهور بنیل در میان آن ولایت است  
که از جنوب شمال جاری است و مملکت مصر را شهرهای مشهور است که اسکا  
آنها در کتب جغرافیا مضبوط است و معنای آنها را نیز مضمود داشته اند که این  
کتاب را کجانی شرح تفصیل نیست و از جمله شهرهای مصر که کنانیل قریب است که از  
کیزه نامند و در اینجا ابراهیم مشهوره اتفاق افتاده و آن ابراهیم از بنای عجمیست  
دنیاست و ابراهیم چهار است بعضی گویند بیشتر است و آنها از مسافت  
بعیده و نظر می آید و چنان است که گویا که پاره در صحرای باشد و یکی از آن ابراهیم آن  
بیشتر آن در ریک پنهان است و گفته آن با قدری از پشتش پیدا است ارتفاع  
گفته آن تخمین نیست و جهت غروب بالای ریک است و بلند می چانه اش که  
پیونده ده فوت و شش اینجاست و تمام درازی رویت و صورتش پیچیده فوت  
و این غل اساس صورت از کربا با صورت زنی است که چهار دست و پای آن  
مثل حیوان است که بر زمین گسترده شده است از کمال دست آن تا بدنش که  
بر زمین پهن گردیده و پنجاه فوت است و این صورت عجیب از یک پارچه است  
یکی دیگر از آن ابراهیم که بر کربا آنهاست چهار صند و یک فوت ارتفاع  
و در کربا آن سطح مرتبی است که هر ضلع آن سی و دو فوت است و کجای غلیظه  
یکدیگر را کرده اند و چنان وصل نموده اند که عقل حیران می شود

کمر کلاه پارس  
سپهر کنایه اصفهان و خراسان  
دورنماست دامن آفریننده  
که نیت برین بجای گافش  
همچو دستمال کنیز خوا  
بیکرنگ از آن که گوشت بول  
چرا باشد  
ماده  
ابرام  
جمع مردم است  
فردت  
معنی این کثرت  
ارجم  
تضایع در متن  
غریب مباد

(مخفی نماند) که چون دقایق از آن اهرام بزرگتر است لهذا آن دو تار را بران و نشین  
خوانند و گنبد بران چهارت از آن دو تاست بعضی چنین نقل نموده اند که  
اهرام در بلاد مصر بسیار است که اینک مشهور از آنها دو تاست در سمت غربی مصر و  
آن بنا بر مبنی است مخروم و طی شکل که طول هر ضلعی از اضلاع آن چهار صد ذراع  
و گویند و یکی از آنها قبر هرش است (یعنی ادریس) و دیگری قبر شاکر  
افانئون و بعضی نوشته اند که در اهرام مذکوره بابوت را می نماند و در این  
گنبد یا چمن بن غار بوده و باهاست که اجساد اموات را که روض و او در آن  
در انتخابی می گذاشته و از این قبیل اجساد در میان تابوتها در زیر طاقهای گنبد  
مذکوره یافته اند که آنها را پاداشته اند و تاریخ آنها تقریباً چهار هزار سال  
است (یعنی چهار هزار سال قبل از حد دو هزار و دوست هجری) و دیگری نوشته  
بنا ی اهرام هزار و پانصد سال قبل عیسی علیه السلام شده و دیگری نگاشته که اهرام  
سلطین مصر است که در زمان حیات بنا کرده اند برخی گویند مامون که بمصر سید  
حکم در بنار رحمت نقی بر یکی از آن اهرام زدن خراپ استخوانهای پوسیده چیزی نیکی  
بد آنکه در تفصیل اهرام مذکوره آنچه مرقوم شد اگر چه اکثر آن نقل از کتاب عام  
جم مرحوم شاهزاده حاجی محمدالدوله فرامیوز است که او ترجمه از المکریزی بنقل  
فرموده و هم آن مرحوم در کتاب مسمی هدایت السبل که در سفر حجاز تالیف نموده  
و بحکم خرس اهرام را دیده و تفصیل نوشته از آن کتاب خلاصه بعضی از فقرات نوشته  
اهرام چنین است که بعضی از اهرامهای کوچک خراب شده و یکی از بزرگتر آن  
و چون در مریخ مخروم و طی شکل و متصل علی آویند و مساحت مساوی الاضلاع و طول هر

بهتم اول غنچه دولت  
 داور رئیس علی و میری خان  
 گویند و هر مس به سفر و ده  
 یکی از پسران میر علی سلطان  
 معروف و دود هر مس و دیگر  
 یکی از اهل بابل و دیگری از  
 اهل مصر و بر اسم علم نیست  
 که آن کدام پسر باشد  
 مقدم



از اضلاع او آنچه در جام جم خطه بقصد و چهل فوت است و مانوت انگلیسی بیده  
هر تخته انگلیسی که ذرع ایشان است سه فوت است و هر فوطی دو اذره این است  
و هر ایچی مقدارش شصت و سه فوت است که بطول یکدیگر ملحق باشد و سی فوت انگلیسی  
که ده تزد است با ذرع عراقی برآزی موازنه کرده ایم نه ذرع و سه که است و بدین  
حساب بقصد و چهل و شش فوت تقریباً دو سیت و سی ذرع میکند و آنچه اکنون  
با پیونده ایم دو سیت و سیت و چهار ذرع شد و کله او سطح است که مرتب مستوی  
الاضلاع است که هر ضلع نه ذرع عراقی است با نیم ذرع بالای هرمان یا پیونده اند  
و از طرف شمالی بقدر ارتفاع سیت ذرع یا زیادتر و در او را پیدا کرده اند و تکلفه  
میان او رفته اند مثل دالان در او سر از زیر است که بعد از سنگ است که بقدر پنجاه  
ذرع باید سر از زیر رفت و از آنجا باید بلندی رفت تا آن وسط من رفتم و از آن  
هم مقداری چون هوا جسد بود و توانستم دیگران رفتم در آن طاقی است بزرگ  
که تقریباً دو اذره ذرع طول دارد و شش ذرع عرض دارد و در آنجا علامت قبر است  
که حال آنش او را بر داشته اند و چندین اهرام دیگر هست که خراب شده است  
و در جنوبی اهرام بزرگ صورت ابوالول است که گفته اند است که از سنگ است  
که از چانه تا سر او تقریباً پنج ذرع است و دور کله او تقریباً سیت ذرع میشود که زور  
است و در شمال او سنگ در آزی است معلوم میشود که سنگ قبر است و در  
نزدیکی او ذریعینی است که عمارت عالی بوده با فضل شانزده عده دستون سنگ  
یکپارچه که بعضی مرتب است و با ارتفاع شش ذرع و عرض یک ذرع بل زیادتره قطر  
سجاریک باقی است در یک دالان سنگ یکپارچه را سجیدیم بقدر طول

بسی  
منج یا بطنی و سنگ  
را در دهال و سنگ  
رد است  
و  
نقش  
بالق حازه است  
که در آن رده باشد  
و  
بو اهل  
پیش از آنجا سینه  
گرفت  
معه

در

سه ذرع عرض و یک ذرع قطر او بود و در حول و جوش اهرام علامات عمارت بسیار است  
که خطوط طیر چینه باز داشته اند و چون دو کتب از آن اهرام بزرگتر است که در  
به تیشه گفته اند و اینکه منسوب است بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام که از آن  
حضرت از بنای هرمان پرسیدند فرمودند بی التمران و التمرانی التمران در  
کتاب دیده شده است و اکنون در طایفه برج جدی است اگر چنین باشد  
هزار سال است که بنا شده است چرا که حرکت کواکب مرصوده هر برج را در

هر سال است و الله اعلم بالصواب  
**آمار شدیم در شهر حضرت**

حضرت الحضر که سید و آن مقابل تکریمت در بیابانی است که مابین تکریمت و صل  
و فرات افتاده و آن شهر شصت برج داشته و میان هر برجی تا برج دیگر نه برج  
کوچک بوده و رودی عظیم بر آن می رسیده که در کنار و اطراف آن رود  
باغات بسیار بوده در این عصر چینه آزاری از آن شهر باقی نیست و آن بنا را  
نسبت باستانیان میدهند و در آنجا معبدی بوده معروف بمعبد آفتاب  
و ایوان و سراپای بیشمار ساخته و طاقها و دایره ها و دهنده بوده اند و  
آن تمام سیاه و بسیار بزرگ بر روی هم که رده و ستونهای قوی دیده می شود که  
سر آنها صورتها ساخته اند و صورت سر از مرد و زن نقر شده و در آنجا  
استنکس که ابوالول باشد مثل آنکه سابقاً در این کتاب در تحت جمید نموده  
براجا را آنجا دیده میشود در اطراف یک ردیف صورت گاه جاری شده  
که سر آنها مانند سر انسان است و استخرهای عید و قبر سیتانهای متعدده

خطوط  
از خطهای سبک  
است بعضی کوبند  
قبل از طوفان بوده و آن را  
خط سبک میگویند و طمش  
و طمش را است که بجای طمش  
شکل مرغ ساخته اند و بسیار  
مختلفه و این خط را در هر  
اشخاصی نیستند که  
میخوانند  
چهار و چهار سال  
بر این است که برجی را در  
هزار سال تمام نکردند  
و در کنار آنجا است که کواکب  
نقش را بر آن است و در آن  
اختلاف ندهد و بعضی کوبند  
و در او در عرض سیت و صل  
هزار سال می کشند و بعضی  
در برجی کشند که این است  
که قد کرده و گرجی در هزار سال  
باشد  
که کوهی از کوه  
در آنجا و کوهی هزار  
دوست و سیت و دایره  
و پنج کوب مرصوده اند  
بر اختلاف و آن تنفسی  
دارد که در نیمه مظهر  
است  
و  
بجز اول شهری است از  
شامی از رده شامیان در کما  
فرمانی بعد از برزنی و طه  
منسوب به تکریمت  
و خواهر کرب را

در



نیز در استحباب می شود و عجایب دیگر بسیار دارد

آمارت دیمه در تختاری

در نزدیکی تنگ ساهلک (صلوک) در کوه سپاه استحبابی است از جمله  
شکل یکی از متنهاست که چیزی را تقدیس نماید و شیء بماند و راند و آن چیز را  
میدهد بازده نفر تاشانی در دو صفت بخورد آن من بستند کلاه آنها بخورد  
کیسوا نشان انبوه است لباس ایشان با استینای بلند و دو شلوار یکی کونا  
و یکی بلند پوشیده اند (ایضا) در استحباب است شکل دیگر از جمله کهنه و کلاه  
که تیره گان و نیزه دارد با چوای غرس مانند جنگ میکند (ایضا) در استحباب  
صورت زنی که در رخواب خوابیده و کیسوا انبوه دارد و در دست راست او  
چیزی است مانند سحر و سه نفر مرد و موافق حال او می باشد و گویند آن زن شایسته  
صورت ملک باشد و چنین استنباط نموده اند که آن اشکال را باید از کانیان ساخت

آمارت دیمه در کوه کیلویه

کوه کیلویه (کوه جیلویه) در سمت غربی شر از جمله محلات وسیع فارس است  
که بهستان است طرف جنوب و مغربش کر سیر مشرق و شمالش فی الجمله سبز

معدن نفت سفید و سیاه دارد و دار الحکومه اش بهبهان است

بهبهان تا شیراز مسافت یکصد و پنجاه و سه میل انگلیسی است که هر سیل  
و پانصد درع باشد جمعیت نزدیک بیست هزار نفر محصول غله و خرما و  
قلبی بر کباب شکار کاهش بسیار مرغزارش بسیار آبش از رودخانه و چشمه  
شهر قدیم آن از تاجان است که در سمت شرقی بهبهان واقع شده مسافت یک

چشم اول کجاست  
که پیراهن زرد داشت  
باشد آتش پرست را  
نیز گویند  
سکه  
بعضی کاف تازی و  
مسکون به او وادار کشت  
فارسی و با وسایط  
مضمون  
از چاه  
سویان از اکران  
سکه کشته  
ن

اندر

فرسنگ تقریباً بی آن شهر اکنون بجای خراب و ویران گردیده آماری از شالوده باقی  
در جم ریخته دیده میشود گویند آن شهر را قباد بن فیروز بنیاد نهاده است  
تنگ کا و از جمله مضامین بهبهان است و آن دره ایست که در آن محل  
موسیقی بسیار مینوازست و قریب بارتجان مذکور رودخانه ایست که آنرا قدیم  
جراحی و در این زمان با آن گویند و آن رودخانه میرود تا رودخانه کارن  
تنگ مسروک نیز از جمله سیرگاه های بهبهان است که در سمت شمال آن واقع  
شده مسافت در فرسخ تقریباً در آن تنگ است چشمه ها و اشجار بسیار و در آن  
سر و سید و شاره و در آن اشکالی چند از سلاطین و غیره کثرت بر سنگ نقر نموده اند  
و قریب بآن تنگ قلعه ایست از کوه طبعی آن را قلعه تادری می نامند و بالای  
آن آثار را بنیه و عمارات قدیمه است

قلعه کل و کلاب از جمله قلعه در کوه کیلویه است در سمت جنوب بهبهان  
بر مسافت هشت فرسنگ و آن دو قلعه نیز که طبعی است اطراف آنها سیمین  
شیت و دره ما بین آن دو قلعه خدا آفرین است بطوری که از قلعه هر یک یکدیگر  
تیر تفنگ می رسد و آن دو قلعه بنایت محکم و بنایت مستحکم اند و چشمه ها در آنجا  
در رودخانه قریب بآن دو قلعه میگذرد که آن در این از منته موسوم بر و در بهره است  
و آن رودخانه بار و دوی دیگر که نیز در بهبهان است و سیمین بنیه آباد (اسم سابقش  
طاب بود) و تا بهبهان سه فرسخ است می پیوندد و یکی میشود و میگذرد تا بندر بندیان  
و از آنجا بدریا متصل میگردد

تذکره از جمله علما و بهبهان مجتهد کامل و عامل قدوه فضلاء جهان و زبده اهل ایمان

تخت دیمه  
حرف کج دارد  
در کجای آن با صفت  
کتاب بر صبر است  
رونگاه  
کارن بلا ز ششتر  
است حرف سوم  
را و جمله باشد مضمون  
است و کار در آن  
و از آنجا  
شده  
کل کتاب  
بعضی کاف تازی  
بندر بهبهان  
قریب است از کابوس  
و مشهور گویند در آنجا  
کوه کجاست  
ن

چ



آقا محمد باقر بوده در سنه یکهزار و دویست و پنج بهشت جاوید ان فرامیده  
(دیگر) السید الجلیل حاجی سید اسمعیل فاضلی است مجل و در علوم معقول و  
منقول بی نظیر و عدیل در سنه یکهزار و دویست و هشتاد و انداز جان فانی بداری بانی رشت

آمار و رایج اصطبلانات

اصطبلانات از بلوکات فارس است در جانب شرقی شیراز بسافت سی و دو  
فرسخ هموارش معتدل حاصلش غله و چمن و تنباکو و میوهات انبش از چشمه کشاوش  
خونک و آه و در اینجا چناری است که چل و پنج ذرع ارتفاع و یازده ذرع قطر دارد  
و قیصر و قی در اصطبلانات رفت چند ساعت بیش توقف ننموده که راهی در پیش  
داشتند و از آثار قدیمه در اینجا که یکی از توابع استیلاست غفلت در زیده از دیدنش محروم  
ماندم از قرار می که شنیده شده این است که هیچ اثر از ایک نیز گویند در سابق ده  
الحکوم حکام شیخا بنجاره بوده و آن در سمت شرقی اصطبلانات واقع گردیده است  
چهار فرسنگ در اینجا که می است که آن را قلات ابی نامند قلعه محکم بر بالای آن  
برج و سیلک ساخته بوده اند که اکنون خراب است و در آن که چهل برکه در سنگ  
بیرون آورده که در آنها آب می آید همچنین قریب بقعه مذکور هفت برکه دیگر است  
و آب آن برکه با از چشمه کوده که آن را بنی دره خوانند و آن آب از چشمه که پروین ساید  
داخل میشود در عمارتی که گنبدی بر آن افراشته شده است و در آن عمارت دو  
نبد و در وسط آن برای استراحت هست پس آب از آنجا میگذرد و در آن  
صحرای میگرد و دو بان زراعت ینمایند ولی سابقا آب مذکور از چشمه که بر آن  
میشد در جد اولی که در کوه بریده اند و از آن جد اول برکه با میر میخه اکنون آن محروم

کبر حوت اول است  
بکی که در کتب است  
بار و شهر با بجان بر سر  
گویند از او لا در حوز و این  
خاطر در شولستان اقامت  
داشته اند و این بر جرد باد  
پیوسته و خرد است با فو  
در زمان السی اسلطان  
فضلیه نامی که بزرگ آنها بود  
بد و پناه رود و امارت خراسان  
یافت و بعد باغی شده و گشته  
گشته تفصیلی که سابقا در آنجا  
مردم داشتند

(دیگر) از جمله آثار استیلا معبدی بوده قریب پنجاه مذکور ایوان مانند که سر درخ تفریح  
دارد و در کوه از سنگ بریده اند و آن هم از آثار سلاطین عجم است که بعد با آنرا مسجد قرار  
داد و محرابی بر آن افزوده اند و خطوطی در آن منقوش است و پائین تر از آن مسجد بزرگ  
سلیطانی آنکه خطوط بسیار نقر شده است (از جمله فضایی عالی معبد ایراج است)  
قاضی محمد بن عبد الرحمن بن کن الدین عالمی است بی مانند و فاضلی و دانشمند از  
تالیفات او است کتاب ثوابت و شرح مختصر ابن حایب در سنه پنجاه و هشت  
وفات نموده و آن در ادب ایل سلطنت ایل نظیر بوده

آمار و قدیمه تادوان خضر

تادوان یکی از اقرا بلوک خضر است و در کوه را پیش از این خاکش تا ام آما تادوان  
مسافتش تا شهر خضر سه فرسنگ است در آنجا تنگی است میان دو کوه که چند این هم  
فاصله دارند در آن تنگ از دو طرف ردیف خانه های بزرگ و خرفه ها در  
نقر شده از پائین که بالا نقر افکنند محل تماشا است و چون در آن غرف باشند  
مقام حیرت تمام و خنده کده که اموات را در آنها میگذارد و اند و خطوطی در آنها  
می شود یکی از آن خند با بسیار وسیع و کشاده است و مثل بازار طولانی و بزرگ  
چراغ در آن نتوان گردش نمود بعضی بر آنند که انتهایش دیده نشده است زیرا که  
بسی بود که و هم بلوک است می نماید که آن در تمام قور سلاطین باشد

آمار قدیمه در افغانستان

مکانی است پائین بلخ و کابل در زمین مرتفعی برشته های کوه بلند و کش و انحراف  
در حال آن آمار بنای بسیار و همه خراب است و آن خرابه با در قدیم محصور بود

تادوان  
سابقا در این کتاب نامی  
از آن برده شده  
آل شلخته  
بنت خرد از سلاطین اند که در  
آما امیر بازرگانی بودند  
است که در سنه پنجاه و هشت  
چهار شهر از آن تادوان و در  
شجاع که خواهر حافظه را در آنجا  
نور آنها در قور سلاطین  
است  
کوه در اصل بلند و بزرگ  
که مخفف که است آن  
فاصل است میان  
هندوستان و ترکستان  
و قتی از افغانستان  
است



که آن را شهر کلک میامیدند و قریب با سنج دره ایست که در آن صورتها جای  
 نموده اند که بسیار عجیب و غریب میمانند (از جمله) در یک سنگ عمودی که آن  
 عبارت است از قطعات اجزای که بر روی هم گذارده اند و برود و دور  
 چنان متصل و متمم گردیده که سنگ واحد نماید طاقچه کنده شده است ارتفاع آن  
 عموماً تقریباً پستاید و طاقچه قریب است و دو متر طول و دو از ده الی نوزده  
 متر عرض دارد در میان آن طاقچه محصور است عظیمه طرف آن که روی دو بلوک  
 باشد میداست ولی شش سنگ ملحق است صورت تا کله سر او شبیه غریب  
 شده اما گوشه هایش بحال خود باقی است در کوهش کلونده ای از ابر بخت بطور خواجه  
 ساخته اند سینه آن عریض است پایش از زانو تا بقدم خیلی غریب گردیده و در  
 پایین دو پای مجسمه محل مفارقه ایست که آن مفارقه وضعاً در است و بر دیوار  
 اطراف طاقچه بعضی آثار دیده میشود که از آنها بر مجسمه مذکور میرفتند (از جمله)  
 در کوهسب دی که بالای سر آن مجسمه واقع است بعضی اشکال دیده میشود جاعلی اند  
 و در بعض جا با آنکه همای منفرد و از هر قبیل صورتهای بعضی تمام بر جی نیم تن یعنی از ستر تا  
 راز و غالب آنها که تمام اندام اندر و در آنکه نازا ساخته شده اند زن هستند  
**فصل** بر قبتین آثار و احضار مخفی و پوشیده نیست که از انبیه قدیم و عمارات  
 محروبه و تصور منظمه پادشاهان چندان در روی زمین هست که کس از عمده و کس  
 آنها نمیتواند براند لهذا همین وقت در آنجا رفت  
 و چون بعضی از قلاع مشهوره در بعضی ذکر بلوک و قصبجات مرقوم افتاد از بعضی دیگر  
 قلاع که نیز مشرقی دارند مختصره ذکر می نمایم

بکسر اول این قلع  
 فرانسوی است و در  
 آنجا است و متعلق  
 بسیر دور و برین کوه  
 نوع ایرانی  
 منظمه  
 بنوع اول خود نبوده  
 و  
 بکسر اول این قلع  
 و کوه شست  
 منظمه

قلعه فرامرز به آنکه در خاک ممشی جانی است از افلیان مانیده که سابقاً شهری معظم  
 و آباد بوده قلعه مذکور تا فلیان فرورینج فرسنگ مسافت دارد و آن قلعه در کوه  
 سیراب سیاه واقع گردیده در قدیم حصنی حصین بوده و از قلاع عتیق  
 قلعه طوس که آن را قلعه مورینه خوانند این قلعه تا قلعه فرامرز که مرقوم گردید  
 چهار فرسخ است و بالای کوهی است که از سه طرف آن در میان دره و دره  
 بزرگی جاری است و یکجا بنشین اتصال بکوه دارد و در دامنه کوه قریب صد کاوت  
 قلعه مذکور چشمه ایست و در قدیم الایام از میان قلعه تا آن چشمه بقبی بوده است که  
 از راه آن نقب آب بقلعه میرده اند و بالای سر چشمه برجی ساخته بوده اند اکنون  
 این برج و قلعه غریب است که کس را جای تحسین نیست  
**قلعه** شهر یاری در کمر میسر است مابین بلوک خنج و بلوک افروز در مغربی قریب از  
 سه جانب این قلعه رودخانه است و از یک سمت بخشی راه دارد و در آن قلعه جای  
 بوده که در سنگ منفرده بودند بیش از صد فرسخ عتی و فرزه نتر از چهار فرسخ قطره  
 و قتی آن را محرم ثواب حاجی معینه الدوله فرهاد میرزا طاب تره انباشته و ست  
 میتر وین را از آن قلعه کوه نامه داشته  
**قلعه** آباهه آمده از مضامین فارس و بلوکی است سرد و سیر جلگه اش با صفا  
 و دلپذیر در سمت شمال شیراز مسافت چهل و دو فرسخ حاصلش کتدم وجود  
 پنج آبش از قنوات و چشمه سار قلعه مذکور که در آنجا است سابقاً در نهایت  
 بیانت و استحکام بوده و در آن آبی جاری است که فرو میآید  
**قلعه** مزیکان این قلعه در لار واقع شده لار از محلات فارس است

بنیان  
 بنوع اول در سنگ  
 مغرب بیلان است  
 بنوع  
 بنوع اول کوه  
 باشد متعلق است  
 از اهل لغت بنوع  
 کرده اند  
 حرف سیر از  
 را در  
 آن رحمت  
 چاه را انباشته  
 در دست و نهاده  
 چهری بوده  
 بعضی که بنام  
 که کین بوده و نام  
 خود و برخی بر این  
 لار اصل لار بوده  
 یعنی جای را در  
 منظمه داشته  
 منظمه



و کرمیه مسافت اصل قصبه لاریشیر از نجاه و اند فرسخ حاصل استخاخر ما و غله قلعها که  
 از پیش از باران و قلیلی از قنات معدن کوکر بسیار دارد و حکام استخاخر خود را از راه  
 کرکین میلاد میدارند تا در زمان شاه عباس باضی آن سلسله منقض شدند  
 (باجمله) یکی از قراره لاریشیر بجان است و در استخاخر قلعه مذکور است و آن حصی است  
 حصین و قلعه قدما آخرین همواره مأمور معتدل کردن گشتان بوده طریق صعود بر آن  
 و پیوسته از آن منحصر یک راه بار یکست که در میان راه دروازه قرار داده بودند و  
 فراتر از آن بر جی بر پائین بوده و در مقابل آن قلعه کوچکی که آن راه مرده نامیده واقع  
 شده که اتصال بقلعه دارد و وقتی از اوقات بعضی از بچسردان در آن قلعه  
 شده بود جناب جلالتاب قوام الملک حالیه سپاهی فراهم آورده بسر داری  
 میرزا حسین خان معتدل دیوان که در کارهای معزنی الیه مختار و بندگان دیوانی از  
 دل و جان خدمتگذار است فرستاده آن قلعه را منقطع نمود و اکتفا مشار الیه جراتی  
 با طمانت و حالی بهمت نیکو طویت و پاک طینت بحسن تدبیر مسلم برناور  
 (باجمله) سال دیگر با جناب معزنی الیه دلدار شده و مغرب انخافان که  
 یکی را برای قلع و قمع یا غیانی باک ناپاک بدان جانب روانه فرمود و جناب میرزا  
 استیعیل نشی را که بمقتل و کیماست موصوف است و بفهم و فراست معروف بمجاه  
 نمود و بعضی در دو متمدن مردود را دستگیر ساخته و گردان گشتان را از پای در  
 انداخته و طریق معاودت پیش گرفتند

قلعه بندر قلعه ایست در سمت شرقی شیراز مسافت کمتر از میلی و باغ و کشت  
 که در کیش سیاید در پایه آن قلعه واقع شده و آن قلعه را قلعه قنند نیز گویند منجم

کرکین  
 نام پهلوانی بوده پسر  
 میلاد و وقتی از جناب  
 پادشاه داریان بکراتی  
 اراضی خوانند ماوراء  
 و در آن حد و شهری است  
 بکرکان مشهور است که  
 سرش بر جان  
 است  
 بجای را گویند که محل  
 صد و دوه و تیار باشد  
 و بیشتر در بار آورند  
 معروف است که قلعه  
 وقتی اطراف آن آب است  
 آب بوده که بکشتی غیری  
 نوده اند ولی حقیقت  
 معلوم نیست  
 منجم

و کسر دال و آن مغرب کن در است بعضی قلعه کن در بعضی از شیراز نام باقی  
 بهین طور تشکیل کرده شده و این اسم عام است برای هر قلعه کنه و قدیمی که  
 هر جا باشد چنانکه در بلاد دیگر هم قلعه نامی است که آنها را قنند نیز می نامند (خلاصه)  
 قلعه مذکور را قنند از قنن و نیز تشکیل کرده اند و گویند قنن که مغرب پس باشند  
 شخصی بوده که تفصیلش خواهد آمد بهر صورت مانده است و نخواهد بود که هم قنند باشد  
 عوام و هم قنند خصوصاً اما در این اوقات قلعه بندر است شهر دارد و  
 کوهی است بلندی ارتفاع چندانی ندارد یک طرف آن دامنه دار است که بلندی  
 میشود اطراف دیگرش اتصال بکوه دیگر دارد ولی جو اسب آن را از سنگ و گچ  
 برج و بار و ساخته بوده اند که از ورش دشمن مصون باشد اکنون از آن سده ها  
 آثاری باقی نیست و بر سر آن کوه که وسط قلعه باشد چاهی است بسیار عمیق بر تپه  
 شده که چهارده فرسود درین آن است و عمق آن اقرب یکصد فرسود است و آب از  
 نهان فاحشه مقصود و اجب القتل را در آن چاه برده می افکنند و دو چاه دیگر در آن  
 قلعه هست ولی قطراتها کمتر است از چاه مذکور (در حقیقت آن قلعه) گفتند که  
 پس نامی که برادرش پور ذوالکف بوده اند برادر کریمه بالشکری بطرف شیراز  
 آمده و جمعی بدو پیوسته بقه اطاعت او را بگردان نهادند پس پس آن در را تریب  
 داد و عماراتی بالای آن که ساخت و حصاری بر آن کشیدند و با سم خود موسوم کردند  
 و پیش از بنا و شیراز حالیه لوک فرس آن قلعه را نیز معمور میدارند و بدان  
 حصین حصین مستطوره بوده اند و نوشته اند شیر و پسر پرویز چون پدر را کشت  
 بتحصینی که در ترازینخ مطرور است بطریق فراز است فارس آمد مدت دو سال

بجای

کرمیه  
 منقض کنند و بیشتر اول  
 است و مغرب آن  
 قنند عبارتست  
 قنن  
 جرمیک است  
 در بعضی از نسخ نوشته  
 نام آن شخص قنند بوده  
 ولی اول اصح است  
 عقیق آن را  
 خود به سپید ریسانی  
 که شاقول بر سر آن گواش  
 کردم و وقتی نماز که فرو برد  
 میکند و کلفان را عادت  
 بر این جاری است که در آن  
 از استی که زنده نمیکند و آن  
 چاه می افکنند قلعه مذکور را  
 سنگ باره در آن ریخته  
 معنی بعضی است که تمام  
 شده و اگر چه احتمال است  
 ولی معلوم است که آب است  
 زیرا که اطراف آن چاه را  
 عرض و خیم که از ساروج  
 آجر ساخته بودند  
 میباشد  
 منجم



باشند هر یک برادر رضای  
دیگری است  
معه

[illegible]

زمان



۱۴۰۰

[illegible]



خانه و بال کو اکب (میکونند از برای هر یک از شمس و قمر یک خانه است و برای سائر  
 هر کدام دو خانه است و گویند که یکی که در خانه خودش باشد مثل این است که شخص  
 مانعی سالم بود و آسوده حال باشد و برعکس مقابل خانه را بال خوانند و گویند که یکی که در بال  
 است در سختی است مثل این است که شخص در زندان باشد پس یک بال میخیزد  
 که در مصراع اول شعر هفتم اشارتی شده و یک خانه ششتری قوس است که در مصراع دیگر  
 آن کنایه می رفته و یک بال زحل سلطان است که در شعر هفتم گفته آمد و تفصیل دیگر اسما  
 سنازل نموده و شرف و پیوسته سائر کو اکب همچنین خانه و بال تمام آنها در اینجا از مذهب  
 زیرا که ما سخن میگویم و علاوه بر این در هزار یا از کتب نجوم ذکر این مطالب در نجوم  
 انچه الله تعالی که خالق و معیّن است بایان آید ان شاء الله تعالی و این خانه را نیز  
 انچه الله تعالی که این نخست مسافرت نامه که سعادت محموم و بانه محموم است  
 بگویشش قلم فصاحت تمام با تمام پیوست اکنون که نوبت هم فرو بردن است و این  
 خاموش نشستن باز بعضی از اجله اجاب و اعزّه اولی الالباب بقیر را تزیین و تکریم  
 می نمایند بکاشتن شیراز نامه مثل بکر افسیه و آثار و انوار و محلات و مساجد و بقالی و بازار  
 و مدارس و اسواق آن و شرح احوال بعضی از ادبایا و عرفا و حکما و شعرا که در آن فزون اند از  
 آن خاک پاک برخاسته اند و این سخن موجب نیست که از شیراز نامه ای که سابقا نوشته ام  
 مارا خطی حاصل نیست و نفی عاید نه الا اطلاعی بر او ضاع قدیم آن زیرا که این مذکور در  
 آن نسخ از میان رفته و آماره از آنها باقی نمانده و بهمانکه شیراز نامه ای قدیم یکمیم پارا و در  
 خلاصه) با وجود این همه اطال که در مقالات کتاب رفته و سرفرازی که حالت یافته  
 نامچار معصم شده که چون الله تعالی بهت کلام و مختصری از احوال شیراز بکار

یک بال کو اکب  
 میزان است و بال  
 دیگر شش  
 قوس است و یک خانه  
 دیگر شش و یک  
 یک بال زحل  
 سلطان است و بال  
 دیگر شش  
 حرف از قصه و محرمات  
 یعنی بر آنکه شمس آن در و با  
 هر که خاک مشهور است  
 مثل است

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم  
 شیراز خلعت طراز بید قدرت بی انبازی است که دار الفلکش محمد مختار است  
 و حیدر کرار باب آن دار الفلک در بنای اول شیراز بنا بر آنچه بر زمین  
 فرشته اند معلوم میشود که شیراز بن محمود بن بانی بوده و در اول این کتاب در حق  
 بدین مطلب شد پس از آن که بنای اول بهم خورد و در اینجا بان رسیده و در قرن  
 پیش از این تغییرات بدان راه یافته پس که از شهرت خارج گشته در زمان خلافت ملک  
 مروان روی بابادی آورد (بدین تفصیل) که در زمان خلیفه مذکور حاج بن یوسف  
 ثقی که وزیر روی بود و متصدی امور شیراز را در خود محمد بن یوسف را به نیابت  
 فارس فرستاد و آن در سپیده به قنار و چهار چهری بود یوسف معماران را فرمود  
 تا آن شهر را عمارت کنند و روایات دیگر در بانی آن نیز نیست صحیح همان است  
 که گفته آمد و در زمان سلاطین دیلمه شیراز چنان معمور بود که قریب از ایران جایزه  
 رتبه آن نرسیدی از اطراف و اکناف به انبار روی میناوند امیر عضد الدوله  
 دیلمی بابادی و عمارت آن پرداخت بنامی تازه خود و بازاری طولانی ساخت  
 اکنون از آنها اثری باقی نیست و گویند حصصام الله و تبن عضد الله و لو بارو  
 محکم بدو شهر کشد که تا آن وقت بارو نداشته بسا که آن حصار خراب دید  
 آنجا که سعد بن زکری بارو برج را در وقت بد بحالت اول آورد و همچنین یک سلاطین  
 به عمارت آن بهت بکاشتند باز روی بوری آورد در زمان سلطنت محمد شاه  
 عادل باذل که چنان زنده غفره الله تعالی بابادی شیراز کشید و چه بسیار آسباب  
 و سربا که در شیراز ساخته و پرداخته تفصیل بعضی از آنها بجای خود میاید از جمله

در اینجا بعضی ازین  
 آثار است  
 و در الفلک  
 اشاره است بهت  
 آنکه فی الفلک و بیله با  
 خلافت  
 همه ملوک در شست  
 و پنج دهاتش مستقیم  
 و شش بوده  
 و یک سلاطین  
 مثل شرف الدین  
 محمود شاه اجمیر

بسم الله



حصاری ریف و قطع منبع از کرم و سبک کرد و اگر دشمن کشید که دو عراده توپ  
مزد و جابر قرار از آن قواست غلطید و حرکت نمود در زمان خود خاقان شهید  
آقا محمد خان قاجار که مستقل سلطنت و جهان بینی آن بمصلحتی آن باری متین را  
ویران و باز زمین یکسان ساخت که اکنون بعضی از شالوده های آن باقی است

لی شهر شیرازی حصار است

مساحت ششراز

دو برابر آن قریب ده هزار قدم متوسط است که در این اوقات میانشده

رض و طول شیراز

بدانکه عرض جبارت است از دور بودن بلد از خط استوا شمالا یا جنوبا و طول  
بودن بلد است از جزایر خلدات بمذهب منجمین ایران که آن جزایر اکنون در  
آب فرو رفته و مبدأ طول را نیز از جای دیگر قرار داده اند ولی در این زمان  
از کین لندن رسم نموده اند پس از این مقدمه که گویم عرض شمالی شیراز بمیت  
تدریج (۶۹) دمی در هفت دقیقه است (۱۳۰) و طول آن پنجاه و دو درجه  
(۵۲) و چهل دقیقه است (۱۴) بنا بر اینکه طول از کین باشد انحراف قبل از  
از نقطه جنوب بکتاب مغرب پنجاه و سه درجه (۵۳) و سیجده دقیقه (۱۸)  
اما طول یام شیراز از چهارده ساعت و نیم دقیقه کمتر است

اکھبا رسترا از

اب رکھا پاو منع آن بسافت کھنخ تقریباً میان دو کوہ و مٹرش جاکی کہ آنرا ننگُ اللہ اکبر کویند و پیش از این از آن تنگ در این کتاب نامی برده شد خواجہ حافظ را

مژده  
 یعنی در حال حیات  
 بدین  
 و همان شدی آن  
 تقدیر و حسابی که از روی  
 تامل و نظر است  
 کردی و اینها که غرض  
 باشد طریقه نبرغم نیست  
 او که در در ملک چو مرشد  
 شیر از پیش از هم نیست  
 و  
 عمل آنرا  
 بعضی هر شتا دو هشت  
 نورش تابد اما جزو ایراد  
 ندارد که چنانست  
 و یکی از آنکه اندک  
 و چنانچه این است که  
 یکی از غرض اینست که  
 بزرگان را وادای چنان  
 مقام کند که  
 در پیش چشم افتاد و شاعر  
 مزارات او را و امام زادگان  
 را از خدایا بزرگتر  
 بجا که انبیا پس بشهر آمده  
 منته

فرق است ز آب خضر که خطای است  
آب که فبعش اندا کبر است  
گویند آن را در کن الدوله حسن بن ابی الدیلمی اخرج نموده چشمه ایست که خضر ایشانیست  
آن نامی را در لای حمیرانی فروخته و از دوستی تعجب در آن نمک روزی هزار اندا کبر گرفته  
آب گوشتش را بر آبیجه را در آتش نخلت انداخته صفای زلالش چشمه آفتاب را  
غرق عرق ساخته آبی است روح فرا روح فرا بی راحت را راحت زانی نمک  
نوشگوار و بسیار سازگار با جان پروری چون گوشت (وله ایضا)

زنگنه باد و صندل و حش الله که عشر خضر می بخشد و لاش  
که محتات آب را درش چیز و انست و در گیت خود ضبط کرده اند بین تحصیل  
(۱) بایه آب از نفع دور افتاده باشد (۲) در عمری که شوف کند و (۳) بکر  
و زمین صلب گذار کند (۴) حیوانات از قبیل مار و خرچک و کشت و غوگن و  
و گرم و غیر ذلک نداشته باشد (۵) بر کفار و بیارشان از درختانی که مایه تیر زنج  
نباشد مانند انجیر و گردان و کد و عشر اینها (۶) از طرف اعلی رسیل افتاده  
بجانب اسفل روان باشد پس تمام محتات مذکوره در آب زنگنه باد و صندل  
و در بعض فارس نامه این مطلب ذکر شده است و محتات دیگر نیز در آن است  
که ذکرش موجب تطول خواهد بود

است زنگ را ما و آن را تا بک زنگی سفر می احوال نموده این است نیز

بر کمانا داشت از شکفتن اندک بر مباحث دو میدان اسب دور استخوانی که  
ساخته اند که مصیبت اسب زخمی باشد و آن زراعت گفته این اسب در نهایت  
کوارا و غولی است الحق نموده از طبع است و چشم نیم را یکوایل عریض

مجلس الدول  
وفازش در دست سید  
داشت و شش بره  
میست  
کلی که در پیش روی  
باشد  
میست  
در این راه  
پشتاب می کنی است  
میست  
چشمه ی منی ملک  
پشتاب می رود  
میست  
عزیز  
جنم اعلیٰ مزین است  
نیمه صرف است  
استخاره  
بر حسب فرو دکان



















کرد در سریم عشق کی محرم افق  
 از جم یار یا دچ جام طرب گشت  
 کرمری ز روح قدیس بار و رشود  
 قنود خط یار بران لعل لب گشت  
 شد عالمی غراب بچ غلای میکه  
 کر بردلی جبه ایی زبون شود  
 در سر هوای کعبه و دیرش کوه  
 که صد هزار شاه یکی چون جسم افق  
 شاید که زاده اش چو نوحی دم افق  
 ترسم بدست ابر من این خاک و فقه  
 نازم بان که چنین حکم افق  
 جز دایع عشق که بدرون مرهم افق

جز قصه پریشان را نشنوی

چون از خیال زلف بخت در بر افق

مساجد دارالعلم شیراز

مسجد ثانی که در شیراز است اگر پیش از این است که در ذیل مرقوم میگردد ولی  
 معدودی از آنجا که معروف و مشهورند نوشته و رعایت ترتیب معروف اول نیز خواهد  
 شد (مسجد) آشتی یا دو مسجد است یکی در محله بازار مرغ دیگری در محله آب  
 (مسجد) آوین خان در محله اسحاق میک (مسجد) آقا احمد در محله میدان شاه  
 (مسجد) آقا بابا خان در محله درب شاهزاده امام این مسجد عالم عامل و فقیه کامل  
 جناب حاجی شیخ جعفر است سالک و الدغفران بابش شیخ طفیل القدره الشان  
 مجتهد العصر و الزمان حجة الاسلام جناب حاجی شیخ محمدی کورچی اسکندری این  
 در این مسجد باامت مشغولی بود و در آنجا تدریس میفرمود قنایش مطاع علی  
 اعلام و رساله اش شایع بین الانام و لامش را این آن مرحوم نیز بنویز و تفرقه  
 و دین داری و بکثرت دیانت و پرین کاری معروف و مشهور است و دیگر

مجازات  
 یا اید که بگردن  
 باز و جسته بانه  
 زبون  
 بنوع اول حاضرند  
 خواص و ضعیف  
 جناب حاجی  
 شیخ محمدی در سال  
 کبریا و ده سی و ده  
 در سحر و جادو  
 و در تبحر حافظه دینی  
 که بدست  
 کورچی  
 بنوع اول از قزاقان  
 مازندران است

و دانش جنابان شیخ عبد الحمید و شیخ عبد المجید متخلص منظر این یک طبعی است متاله  
 و آن عالمی شنفقه اللم احفظهم (مسجد) آقا قاسم در محله دزک (مسجد) آقا در محله  
 لب آب (مسجد) ایلیانی در میدان شاه (مسجد) بازار ریسان در محله دزک  
 (مسجد) باقر آباد در محله میدان شاه (مسجد) باقرخان در محله بازار مرغ (مسجد)  
 بال کد نزدیک دروازه قصا بخانه و در محله مذکور است (مسجد) بندادی در محله  
 دزک (مسجد) پینر زمان در محله درب مسجد (مسجد) جامع در محله بازار مرغ و آن را  
 جامع عتیق خوانند بنای آن از عهد لیث است که از جمله صفاریان بوده و مالک آن قاسم  
 بجهت تصرفش در سینه و دست و هشتاد و یک حجره و بطول فضای آن قرب  
 یکصد قدم و عرضش بقدر شصت قدم مشتمل بر بیست و شش تنای متحده و عمارت  
 فوقانی و در میان مسجد نیز عمارتی است مربع که دو طبقه بوده در آن خطوط بسیار  
 است و آن صاحب فن نقش کرده اند که طرح انظار خطاطان روزگار است که بنید  
 در آنجا مصاحف بسیار از خطوط صحابه و تابعین بوده و قرآنی بخط مبارک حضرت شکی  
 المؤمنین علی علیه السلام و دیگری بخط حضرت امام حسن و دیگری بخط سید سجاده  
 و دیگری بخط حضرت صادق علیه السلام و دیگری بخط عثمان که بر آن اثر خوان او بود  
 و آن مصاحف بواسطه قفق و آشوب از من از میان رفته و این فقره مؤلف شده  
 سال قبل بچشم خود دیدم جائی از مسجد بواسطه بارندگی زیاد فرو افتد از روزی چندین  
 جلد قرآن بطریق سی پاره بخط جلی بعضی باطلای اشرفی نوشته شده بود و فرو ریخت  
 همه او را قش و سپید و خطوطش پوشیده (با جمله) مسجد مذکور چندین مرتبه  
 شده مرتبه در زمان آباکان و حتی زمان سلطان ابراهیم سیم میرزا این شاه نیز کورگار

آقا  
 نام آن مسجد  
 صفاریان  
 طبرستان ارست  
 دوست و پنجاه و یک  
 بوده و آنجا چهار تن  
 عروایت دوی آنست  
 که بکماله با صد حجره  
 مصاحف  
 بنوع اول پنج مصحف  
 قبلیت هم است که  
 قرآن باشد

و دیگر

و دیگر



پنجین در زمان صفویه اما اکنون مخروبه است بطوری که عاینها باقی نمانده خدای  
 تعالی عسمر و بادشاه اسلام بنیاد و حکام فارس را که بخت برتش کار نماند  
 یکی از خود بصحبه روزگار گذارند بین انجمن معروف است که آن مسجد پنج وقت خالی  
 از وی نبوده منبری از چوب بسیار بزرگ شش بر چهارده پدمشور منبر مرتضی علی قز  
 بانی منبر فرار است که نیکو بر خفته است در یکی از شبها نهایی آن است و آنجا  
 است جماعت دعاست نقد امامت آن مسجد با جناب شیخ محمدی شیرازی این جموع  
 شیخ هجر است که در شوه زهد و تقوی مشتمل اللهم احفظه (مسجد) چهارم در محله و گند  
 (مسجد) جولایان که آنرا مسجد تقرانیه خوانند در محله بال کف (مسجد) حاجی ابراهیم  
 محله اسحاق بیک (مسجد) حاجی باقر در محله ترک (مسجد) حاجی عباس ابن مسجد  
 خارج از شهر است بسافت هشتصد قدم دور از دروازه اصفهان بجهت مستقیم  
 (مسجد) حاجی علی در محله اسحاق بیک مسجدی است با اسلوب بر صغری خوب  
 مرحوم حاجی علی مذکور که یکی از متدین و معتدین اهل شیراز بوده آن را متوسل شده  
 داوود آن مرحوم همواره بر دست آن است می کارند خاصه جناب فضلایل باب  
 حاجی محمد یوسف که کمالی است عالی نسب و عالمی خوش مشرب تجارت شل  
 است و امامت آن مسجد بخواب قدوسی خطاب حاجی شیخ احمد شیرازی است  
 و هو العالم الفاضل و النور الکامل عمده الفقهاء و زبدة الحکماء اید الله بنصره (مسجد)  
 حاجی علی رضا در محله میدان شاه (مسجد) حاجی فخری در محله درب شاهزاده  
 (مسجد) حاجی محمد رحیم در محله سنگ سیاه (مسجد) حاجی میرزا ملکک در محله  
 سنگ سیاه این مسجد را آن مرحوم بوضعی خوش و طرزی دلگش ساخته شش

زنی است که در  
 سر و پستان طایرس  
 باغداد داشته چوبهای  
 مسجد را از او گرفته بکار  
 بردند چون عود و لیت  
 خواست و چه از آن بد  
 و چه قبل نکرده بخت  
 باشد که من هم شکر  
 در جوارین علی بنی  
 سافق مسجد  
 باب ششم  
 چهارم  
 بهین اسم مسجد  
 و مشهور است ولی در بعضی  
 از شهر از نامهای قدیم  
 از مردم جناب رحیم و قزاقی  
 و اهل طایفه و از مسجد را خورنده  
 بودند و در مسجد را از آن  
 آنگاه که آن گفت که جناب  
 جان باز دیده و اشخاص  
 اسم در بعضی قری و طایفه  
 دیگر بودند

الکون

حاجی محمد رحیم  
 حاجی میرزا محمد  
 حاجی میرزا محمد  
 حاجی میرزا محمد  
 حاجی میرزا محمد

بر دو شبان و وسیع در وسط هر یک از سمت آن طاقی رفیع منازیل فوقانی است  
 متحد که محل و مسکن طلاب علوم دینی است عرصه مسجد قریب چهل و پنج قدم طول  
 و سی کام عرض دارد در وسط حوضی است بزرگ همواره از آب سلسال برود الا  
 ساعتی فراوانی بسیار بزرگ که رنگ آن استیلا از شست من است فراوان  
 بزرگ رو بجنب قرار داده اند و نقد استیلا شکست و بست و مو اطلب استیلا  
 جناب سیادت آفتاب حاجی میرزا محمد علی ابن مرحوم حاجی سید اسمعیل خوشنویس  
 شیرازی است که در کالات خاصه علم ساعت سازی کوی سبقت از بکنان بود  
 قیوان گفت که صنعت مذکور در درجه و کالات استیلا است اللهم احفظه  
 امام آن مسجد جامع علوم دینی و پیوسته معارف تقنی جناب مستطاب آقا میرزا محمد علی  
 بن میرزا محمد علی شیرازی است مجتهدی است کچینه پسینش بجا اهر دقایق مخزن  
 و زاهدی است غیر غیرش بواسطه خلاق مشحون مرحوم میرزا حبیب قانی و سی راعی  
 و جناب شیخ محمد تخلص نابلق او را ولد ی کرم و این ولد از جند در علوم ظاهری آری  
 ضعیفی برده و در شیه و شاعری عم پدیری را وارث کرده در قصیده سرافق  
 و بهمنه کوئی باهر است اللهم احفظها (مسجد) حاجی میرزا کریم در محله اسحاق بیک این  
 مسجد با بقا معروف مسجد اصف بوده حاج شارایه از آنجا که شخص کریم است  
 و فیض عظیم و بانی بانی خیرات کثیره مسجد مذکور را از سالودنی تازه نموده خدایش  
 خیر و داد (مسجد) حاجی میرزا محمد در محله سر باغ حاج مزبور مرحوم از جمله چهار محترم بوده  
 خلف مطهر مرحوم حاج میرزا محمد رضای حکیم شیرازی و هم من اجله حکماء الاسلام و  
 علماء الاعلام الوریع النعمانی و المقدس الزکی سالماست که حکیمی متالبدان نه بدین

حاجی میرزا کریم  
 معروف است بصلوات  
 و عزیز دار  
 مرحوم حاجی میرزا محمد  
 و فاشش در سبک زانوده  
 و در هیچ چهری واقع شده  
 که حافظه بای سرور  
 حاجی شیخ محمدی  
 مدون اند  
 و

عین



در شیراز دیده نشده روح الله روحه ولا اكملكم مؤيد جناب ميرزا محمد نيز صاحب كرامت  
عليه و عليه است اللهم احفظه (باجلج) امام مسجد كور جناب محالي اياي شيخ محمد  
النجار جهرمي است هومن افضل العلماء والاماميه واعظم الفقهاء والاشي عشره  
مؤلف عمره العالي (مسجد) حاجي ميرزا باي در محله ميسدان شاه (مسجد) حاجي  
ضير الملك در محله اسحاق بيك از باي آن ميش از اين در اين كتاب نامي برده  
مسجد بي است رفيع البنيان وموثق الاركان بتايش نيكو نمايش وجود و شيت  
رفيع و دوكله پسته فيع دارد درياچه و سلس چن شيرت پينوم و حسن كوثر است محمد  
فوقانيه اش غرقات جان را همسر امام و ميشواي ان مسجد نيومر بلكه مقدي ابا  
شهر جناب مطاب قدسي آداب اقامير زاهد ايت الله شيرازي است و هو  
حاوي العقل جامع المقول محمد الزمان علامه الدوران قضا الله بطول حيات  
و در قضا الله سعاده تعالى محمد بركه از ان اصل برومند چند فرزند است كه دوخته  
هر يك با تربيت رسته و در ظل آفتاب تاديب پدر تو لا جسته (از محله) جناب محمد  
صاحب الحب المينع والنب الرفيع (ديك) جناب ميرزا علي سدي است  
نجيب و نجيب اديب و ادي اديب ايت الله تعالى مخفي نيت كه مشار اليهم از  
سلسله سادات دست غيب شيرازند و بحسن عقيدت و محجبت همسان (مسجد)  
حاجي نظام در محله اسحاق بيك (مسجد) حسن قاريچي در محله ميسدان شاه  
(مسجد) در وازه صفهان در محله در شاهزاده (مسجد) دزك در محله دزك ابا  
اين مسجد جناب شريعت ماب حاجي سيد علي اكبر بزي است هوسيد عالم  
كامل محقق مدق نحوي لغوي فخر مشايير المتفقيين و فخر المحدثين ولد ارجند شمس آقا

بفتح اول دخت  
بزرگ را گویند  
در مسجد  
در مسجد  
کلی از ابناء و ائمه شخصی شده  
داشت و فقی سادات از ائمه  
شیراز و قاضی از غیب ظاهر شد  
و شجره نامه بدانی سید افکند  
بعضی دیگر نوشته اند این سید  
باو ذری بر سر کت و ذراعتی  
شاهزاده داشته و در سیر  
سقط کت و سنی از غیب بگ  
بر سپید و از بزرگ و مرد  
از بعضی روشنم جاری  
بود و جیم این در تغییر یافت  
است اعلم

سید جواد جانی است باصلاح و سداد اللهم احفظها (مسجد) رمضان خان در محله  
اسحاق بيك (مسجد) پيش لار در محله درب شاهزاده (مسجد) سر باغ در  
محله سر باغ (مسجد) سراب بيك در محله بازار مرغ امام آن جناب سید نور  
از سادات مولی است متخلص بشی سیدی است جلیل القدر عظیم المنزله خات  
مرحمت ماب آقا سید علی اکبر مولی متخلص ببولی کان فاضلا عالما عابدا از ابناء  
شاعر الفیقا قاریا علم قرائت را با علی درجه کمال رسانیده بود (مسجد) سیاه  
در محله سنگ سیاه امامت آن حاجی آقا بزرگ اردکانی است و او را در  
کثر جناب حکیم خراسند و هو الاجل الافضل الاکل فقیهی است متفه و حکیمی است  
حفظها الله تعالى (مسجد) شکر الله خان در محله درب شاهزاده (مسجد) شعیبی  
در محله اسحاق بيك (مسجد) طاهر تیر در محله لب آب این مسجد بواسطه غربی  
از میان رفته بعض اشخاص طویله اش کرده بودند مرحوم قواب حاجی محمد الدوله  
فرهاد میرزا طاب شاه این معنی رایا تبه تجید عمارتش پرداخت و آباد ساخت  
بجراه الله تعالى خیرا (مسجد) طبالان در محله بازار مرغ این مسجد و مسجد سابق الذکر  
در جوار مسجد جامع عتیق اند بدون فاصله (مسجد) علمدار در محله لب آب  
(مسجد) علی در محله لب آب قریب بدروازه شاه داعی است (مسجد) علی  
در محله سنگ سیاه (مسجد) غربالی با در محله بال کف در این مسجد است  
بنده بد شیر به کیش کادویش کرده و خانه خدا را بتصرف در آورده مکان  
محل آن بقرینه مرقوم میدارم نقل علماء عالیه قدار ایا اعم با اقدار غاصبین آن را  
تندید نمایند و ارکانش را تجدید نزد یکمای در وازه معدی مسجدی است

سید سالار  
در خانه این مسجد  
شاه است  
مرحمت است  
آقا سید علی اکبر مولی  
بکبار و سید دخت  
مردود در مسجد حافیه جواد  
حاجی شیخ محمد علی الله مقامها  
مدون الله جناب سید الله  
ولد که کورشار الله حقه در  
فوتش سرود و شرافتش  
ایضا است  
قال الله انتم من انی عالم  
الشاهزاد است علی اکبر اشایی  
۱۲۸۷  
از آن کس که در قهر  
در جوار آن است که تفهیش  
جدا از این در کتاب  
است



که این را مسجد رمضان خان گویند که نامی از آن پیش از این برده شده در آن مسجد  
 شخص که رو بقبله بایستد و بخط مستقیم قدم متوسطه بگذرد و بعد از آن شخصیت  
 اندکی منحرف شود و دو سه قدم بر دارد باز رو بقبله نماید و مستقیماً یکصد و ده قدم دیگر  
 به پاید بطرف چپ آن شخص آن مسجد خواهد بود (مسجد) فتح در محله درب مسجد  
 آن آقا سید میرزای یزدی سیدی است صاحب نفس زکیه و اخلاق مرضیه  
 (مسجد) قوام الملک در محله بال کفین مسجد را مرحوم حاجی ابراهیم خان  
 الدوله شیرازی جد جناب قوام الملک حاکم ساخته بواسطه مرضی که مرحوم حاجی  
 الملک در آن بنوده مسجد قوام شهرت یافته (مسجد) کردان که از اخصیه کردان  
 نیز گویند در محله سپینک سا و امامت این مسجد را جناب قدوسی خطاب آقا  
 ابراهیم ابن میرزا جمال الدین مختار است جو عالم ربانی و عالم غیبی و فی اعلی  
 مراتب الوفاة و الزما و آدام الله تعالی عمره (مسجد) کل محمد از آقا بابای کل محمد بنویسد  
 در محله درب شاهزاده بسیاری از اراضی این مسجد در خانه بعضی از سادات عالی  
 و غیره بنصب رفته و بناحق تصرف شده اند مکان آن را نیز بقبرینه ذکر می نامیم که بنیاد  
 پس از این فرمان رومایان دین حسین دست تصرف آن قوم بی دین را کوتاه دارند  
 و بهمارت آن مسجد همت بخارند در محله مذکور بقعه ایست که از سید زده الفکار  
 خوانند برخی امام زاده اش دانستند بهر حال برادر آن بقعه شخص چون رو بقبله آید و  
 بخط مستقیم یکصد و ده قدم متوسط بر دارد در انتهای آن صد قدم طرف دست راست  
 آن مسجد واقع است و درب آن در دالان تنگ و کوتاهی دیده میشود (مسجد)  
 فتح در محله اسحاق بیگ (مسجد) کوچک در محله بازار مرغ این مسجد در حقیقت یک

کران  
 چشم کاف تا نای  
 میرزا جمال الدین  
 در راست مسجد در محلات  
 داشته و از قبیلته است و ایشان  
 شرح زنده سبانی برده اند  
 و کتاب عالی الاحکام در  
 محلات  
 در عراق هم واقع  
 در میان کماکان کماکان  
 در حقیقت  
 کاف تا نای

اطلاق ۵۵

اطلاق است از در شرقی صحن حضرت شاه چراغ علیه السلام شخص که بیرون رود  
 پس روی خود را بجانب جنوب شرقی نموده بیست و دو قدم متوسط طی نماید طرف راست  
 خود آن اطلاق را که یک در پیش ندارد خواهد دید امروز اگر علاقی را در آن میریزم انبار است  
 فرداست که او را محله الخطب یا راست (مسجد) مدرسه در محله بازار مرغ این مسجد  
 بمقدار دوازده قدم در طرف شمال بقعه حضرت سید میر محمد علیه السلام واقع گردیده  
 چون خانه مدرسه در جوار مسجد است مستحق این اسم است و الا بنیاد آن از آن طایفه  
 نیست بلکه تاجری ساخته (مسجد) مکرر خانه در محله بازار مرغ (مسجد) مولی در محله  
 درب شاهزاده مسجدی است عالی بنا خوش وضع و زیبا سالهای دراز عمرت با  
 جناب مستطاب ملا محمد علی مجتهد که عالی بود و حید و کمالی فرید و فقیه سید صاحب  
 فتاوی و رسپ در آن مسجد امامت میفرمود بعد از فوت وی مرحوم غفران پناه جناب  
 ملا محمد حسین که ارشد او بود و آنجناب بود و خاص و عام را مرجع و باب نیز نام و پیشوا  
 انام گردید پس از وفات او و لد و کیش عالم مدید و فقیه متعبد جناب ملا احمد در این مسجد  
 امامت نمایند و در رس میفرماید عالمی است راست گفتار و عالمی درست کردار و فقیه  
 الله متوفی قاته و اید به بنامید الله (مسجد) که آن را مسجد آتاکبی نیز گویند در محله درب مسجد  
 عرض صد آن وسیع است و در کاش ریف طول فضایش و بیست قدم و عرض آن یکصد  
 کام و در وسط طاقهای هر یک از چهار سمت آن طاقی بزرگ و مرتفع برپاست مسجد  
 بدین دست و صفاد ایران دیده می شود یک عوض چهار گوش و دوهشت ضلع  
 در وسط آن است و در آن حیاض سه کانه بهر پنج باشش روز از ایام هفته جایگاه  
 دروان و اطراف آبشار بی آن بقلار درختهای افراخ سایه خست است و چار

میرزا جمال  
 در جبه آن مسجد  
 و آن مسجد تاجری است که  
 ساخا در ویش در آن  
 افشا بنکفته  
 راست و درست  
 و محکم و استوار  
 مرحوم ملا محمد علی در سنه  
 یکزار و دویست و هشتاد و  
 چهار است  
 و ثابت  
 مرحوم ملا محمد حسین در  
 سنه یکزار و سیصد و نه  
 هجرت است

نسخ



پیشانی قوی بکر آنکه سعد بن زکری در سینه شصت و پانزده هجری آن مسجد را بنا  
 نموده شاه سلطان حسین صفوی باری آن را در مدت فرموده و صادق خان زندگین  
 نموده بعد از آن بواسطه حادثه زلزله منهدم شد و مرحوم حاج میرزا علی اکبر قوام الملک  
 بانبر قش همت گماشته و بنایش را برافراشته اللهم اغفره تغلیم و تزیین آن مسجد بجناب  
 حقایق باب امام محمد است که شرح احوالی و ذکر حصال هشار الیه در این کتاب سابقا  
 گذشت و آن جناب بعضی اوقات امانت انجاری نماید و مردم را موعظت فرماید  
 (دیگر) جناب معارف ایاب آقا علی آقا صاحب احکام الشریعه و کاشف المراد  
 الطریق کلازال من الافات محفوظا و من الامال محفوظا در عرض سال با هیام بعض  
 اوقات دیگر را در آن مسجد امام است ولی مرحوم والد ماجد شراعی خلب دائرة  
 الفضل و الکمال شمس فلک الرفعة و الاجلال الحاج الوالد حاجی آقا محمد نماز پنجگاه زاده  
 همد شهر با جماعت در انجای مجامع آورده و مردم را موعظت میکرد و روح القدس  
 (مسجد) وکیل که آن را مسجد شای نیز گویند در محله میدان شاه قریب بارک و معارف  
 حکومتی است بانی آن پادشاه سعادت مند کریم خان زند است چون بواسطه زلزله در  
 ارکانش زلزله راه یافته بود و مرحوم فرامقربا حسین علی میرزا طاب ثراه همتی نموده از آنجا  
 فرموده دفعه دیگر نیز پادشاه اسلام پناه خیر و حجاب ناصر الدین شاه قاجار خلد الله  
 تعالی ملک چهارشش کرد و در این اوان هم بعضی وایست تمام جناب توام الملک محمد رضا  
 خان مرتضی دیگر شد باجله مسجدی است وسیع جدا و رفیع بنایش معطر بنایش محکم  
 هر یک از عرض و طولش نزدیک ششاد قدم متوسط است در سمت قبله طرف  
 مقابل آن در وسط و طاقی بزرگ باسکوه برپاست و در فضایش دریاچه طولانی پراز

آقا علی آقا  
 جنابش را در طرفت  
 و قاعی شاه محمد  
 سرسبد نبوت الهی است  
 حاجی آقا محمد  
 و قاضی در سمت کینار  
 مسجد و یک برجی در  
 اتحاق افتاده و بنای  
 دفن خود اسم طرفت آن  
 منور علی شاه بوده  
 است

آب زلال و صافی در طرف قبله اش شبستانی است که یکصد قدم طول و قریب پنجاه  
 کام عرض دارد و مثل کجیل و پشت ستون سنگ که هر یک را قریب پنج ذراع ارتفاع  
 است و در آن منبری است که چهار ده پله دارد و آن از یکپارچه سنگ مرمر است که  
 آن را از تبریز حمل نموده بدینجا آورده اند شبستانی دیگر در سمت جنوب آن است با  
 وسعت و فصاحت در خصل تو زبواش چون برده العجز راست و در قلب شبانی طلب  
 حرارت اندوز و در بسیاری از ازارهای آن مسجد سنگهای مرمر کلان بکار رفته و  
 بنقش های ممتاز جاری شده و امامت این مسجد بجناب سیادت و سعادت انتقا  
 حاجی سید علی اکبر کمالی است و هو السید السهند و الحیر المعتمد علامه العلماء و فقهائهم  
 اطال الله عمره و روزهای جمعه را در سماه شباهت و مرکز دایره قضا است جناب امام  
 جمعه مذکور بر بنبر نوروز بانی فصیح ادای خطبه مینماید و بسیاری طبع مردم را موعظت نماید  
 اللهم البیهره و انه بحمت و الله الطیبین الطاهرین المصونین  
**بمعارف و مزارات شیراز**  
 در شیراز بقعه های بسیار و مقبره های بسیار از اخلاص و خواجه بکر کوی و در یکدایره  
 مرغزار دیده می شود که بعضی را امام زاده دانند و برخی را شیخ و پیر خوانند و لیکن بنبر از  
 چند بقعه و مزار معدود که محل خلاف مینماید باقی را مانعید انیم کیستند و بنایم لعل  
 چیستند با رسم و رسمی که اکنون خوانده میشوند اعتمادی نیست در چندین شیراز  
 نامه که در قرون سالقه نوشته شده و همچنین در دیگر کتب تواریخ از اولاد و عرفا و  
 فضلا خواه شیرازی یا غیر آن که در این خاک پاک مدفون اند نامی برده و شرح احکام  
 نموده اند حتی اینکه از محل و دفن آنها ذکر می کرده اند اما چه فایده که مسطورات سابقه

تعمیر است  
 واهی از بهای بستان  
 برد العجز  
 بنفست روز است که اند  
 آن بیت و شش شاد است  
 و شباهت و کینار  
 در وجه تسمیه اش تقصیر کینه  
 و آن در کتب نجوم مسطور است  
 و بعضی آن را برده العجز خوانند  
 زیر کاین روز با مزارستان  
 است  
 کبریا و اوسم سر  
 در بستان است  
 شبستانی  
 محلی نیست که کائن  
 است







پیش از این در این کتاب ذکر می نموده ام (بالجمله) بر آن حرم شرفه باز منتهی نگذاشته  
افزوده شده و ضریح آن را خاقان مغفور تعجیل شده و قاجار میر و طیب تر بنیره  
نموده مرحوم میرزا محمد حسین تخلص بجای شیرازی که از اجله سادات انجمن شجاری  
مشغل بر تباری می سروده نقش کرده اند ماده تاریخش این است

کلیک عالی زده برای سال تاریخش رقم | مرقد پیچیده یافت این سیر حجاب  
از سقف تاجداران آن بقعه تمام آید است و مرحوم فرزندش که شرح حالش در  
دو تاریخ آینه کاری آن اشعار می گفته فراز طایفه های حرم و زاده و نوشتند انجمنش است

چون یک شمشاد رواق و ایوان	روشن شد از آن چراغ ایمان
ایمان که همستر نهاده بودند	تاریخ و رطلب نمودند
فرهنگ که با اراکات خلص	از روی نیاز و صدق اخلاص
از معتمدان خاندان است	در آج امیر مؤمنان است
کفایت طلب ز روی ایمنان	تاریخ دی از پیشتر اغلیان

جاری بای بلور و قند لیمای موفور هر یک مفاد آید نور و روشنی بخش دیده بنیاد و کور است  
و آن رواق عالی طاق را دو باب است که از سیم ناب است یکی را پادشاه زاده  
از آده حضرت و الاطل السلطان سلطان سعود میرزا باقی آده و اشعاری مشتمل بر  
تاریخ اتمام آن مرحوم و قاربن وصال رحمت الله علیها سروده و بر تفرقه نقش نموده اند و در پیش  
بهر انعامش فرمود باین بند و قافا

که بتبار تاریخ قطعه بنجیده بسیار	این در رحمت از شاه باادب باز
من در اندیشه که در جمیع کجایه گفت	این در رحمت از شاه باادب باز

در ب دیگر مرحوم حاج نصیر الملک میرزا حسنعلی خان مؤسس کرده اند ابیاتی خطاب

میرزا محمد حسین  
خلعت صدق میرزا محمد  
کلیک سابق فارسی است  
مرقد تاریخ  
که کبر زاده و دست چپ در پیش  
یعنی هنوز جو که در پیش  
بسی نقش و چسبیده  
پیرایه ایمان  
کلیک زاده و دست چپ در پیش  
این در رحمت  
از یکایک عدد که احوال کبر  
کلیک زاده و دست چپ در پیش  
و نمیشود

شوریده گفته و بر استوانه آن متفرش است ماده تاریخ اتمام آن این است که مرقد میگرد  
شور و منطق شوریده و بر تبارش | کشاد و من در الوان شد ز سیم وزیر  
از این غیر مؤلف نیز تاریخی خوانند اشعاری انشا نمودم که تاریخش در سنی مرقوم فاد  
کلیک فرصت از تاریخ انعامش بود | این در از حاجی نصیر الملک باشد با دیگر

لنبد غرض سای که قبده ز رکوش سرکوب سپهر برین است بجایشی های محله و آن  
بازترین خان نشینان آن آستان ملایک پاسبان را که داعیان این دولت جای  
مدت اند بگاه و بگاه و در حق پادشاه اسلام پناه این دعا است که خدایش عمر باد و کوشش  
سمو باد تا نقدی را به تبهیب آن کینه مصروف دارد و قلب شیعیان را مسرور  
و مشغوف در صحن و حرم آن امام زاده واجب القتلیم بسیاری از اولیاء فضل و  
مدفون گردیده اند و در سمت جنوب صحن محاذی در بزرگ یک خطه ساعت بسیار  
همانکه زنگ آن فزون تر از چهل من است بر فراز عمارتی بر پاست و از آن تر شا  
سابق اند که شکر الله بعبیه طلب نموده و بدین کائنات نصب فرموده در زیر صحنه  
آن ساعت چند شعر مرحوم و قار تاریخ انشا فرموده بر سنگی نقش نموده نصب نموده اند  
شعر آخر آن که مضمون تاریخ است این است

ز دو تاریخ بنای او رقم کلیک و قار | ساعتی عمر ملک باد ای پال در از  
در آن حرم مشهور و بعضی اوقات در صحن مطهر عالم عامل کامل و بارع فاضل و مهمل  
استادنا الرشید السید جناب شیخ سعید لازال لمی الفواض و العواقم الی قیام من  
علیه الصلوة والسلام نماز پنجگانه را امام است و مروج دین سپیده الانام فرزند  
سعادتمندش جناب شیخ عبدالحی تخلص بواق که پیشتر نامی از وی برده شده

سکته ده تاریخ  
کلیک زاده و دست چپ در پیش  
شود و من  
این در تاریخ  
کلیک زاده و دست چپ در پیش  
دست  
ساعتی تاریخ  
کلیک زاده و دست چپ در پیش  
شود و من  
نفت است از کجی  
که در دانش از اصحاب  
کلیک زاده و دست چپ در پیش  
خواب  
فرموده و نصب کرده و در پیش  
و نیز نصب من این سر در پیش  
تاریخ و قبال جات شریف  
والله اعلم و داشت حال  
دارد و من



در این اوقات در آن آستانه گاه بر منبر ارتقا جید و مردم را موعظت گوید و کلام اید  
 بتایید آنک از موقوفات حضرت شاه چراغ علیه السلام است بعضی از کالین  
 کار و انسانی و حامی محبت میمند و توابع آن که سابقا ذکر میند اشارتی باین  
 مطلب شد و تولیت آنها با فضل بدست قدوه اصحاب و زنده ارباب محال  
 عارف کامل و مرشد فاضل فخر السالکین جناب میرزا جلال الدین محمد حبیب  
 مجد الاشراف است و عشیت و تخمین بقعه شریف بکف کفایت برادر کتروالا  
 کمرش جناب میرزا محمد رضای نایب التولید صاحب الاخلاق الموضیه است  
 برادر دیگر ایشان جناب میرزا باقر تامل التولید متخلص با دلبسته می است  
 ارباب و از علم سلوک با بهره و نصیب این بر باجی را از ایشان بخاطر و ادم  
 بکفره با طراف رخت و شکاف  
 مات است بر خواره نیکو قی شای  
 مات الله تعالی مات الله تعالی  
 خدام آن آستانه متبرکه که جماعتی از صغیرین بودند که داعی حق را بیک گفته رخ در رخشان  
 نهفته در رحم الله اکنون باز ماندگان ایشان بخدمت خود مشغول اند بسیار جناب میرزا  
 هدایت الله بن میرزا احمد که بحسن کفایت میمند را بنایت دارد و اخذ مالیات مینماید  
 تا وجه آن صرف مرمت و مخارج آستانه آن حضرت علیه السلام  
 بقعه مطهره سپید امیر محمد مضع آن حضرت است پدر بزرگوارش حضرت شیخ  
 بن جعفر علیه السلام برادرش حضرت شاه چراغ از یک مادرند چنانکه گفته اند که  
 و آن حضرت از اهل فضل و صلاح و تقوی بوده قائم الیل صائم النهار در عهد خلفای  
 آمده و در آنجا منزوی شده گویند که از حق کتاب کلام الله مجید بسیاری از بندگان را

جناب میرزا جلال  
 الدین سلسله زبده را  
 سرسید است و حم  
 و الدین میرزا ابوالقاسم  
 شیه میرزا باقر رایت  
 این کار را داشته  
 بقعه مطهره  
 سید امیر محمد  
 محمد بازرگ است

فرموده چند سال قبل شیخ آن بزرگوار را در خواب دیدم در حالتی که قرآن مجید  
 میفود فقیر را فرمود مثال مرا برکش و اشاره کرد پس ده که برای تصویر همداشته چون  
 کردیدم چراغ افروخته تا هنوز شبید مبارکش از نظرم نرفته بود بر آن پرده مذکور  
 ریخته و نام و در زبانه نام رسانیدم و بر آن بقعه و نقش ساختم در اینکه آن حضرت را  
 شید کرده اند یا وفات یافته مختلف نوشته اند بهر حال بقعه منوره اش مطاف زیارتگاه  
 و محل فیض است بسیاری از سادات و اخبار و صلیا و ابرار در جوارش مدفون اند  
 در طرف دست چپ آن بزرگوار مرقد کوچکی است و در آن لوحی که بر روی آن  
 نقش است ابراهیم بن محمد بن موسی میگویند فرزند آن حضرت است و فقیر در بعض  
 از کتب دیده ام که حضرت سید امیر محمد از فرزندی است معروف بابر ابراهیم  
 و در عقبات عالیات نیز فراموشی است معروف بابر ابراهیم نجاب و میگویند آن  
 ولد دیگر حضرت سید میر محمد است الله اعلم (بالجمله) بر بقعه انش کنبندی بر ماست  
 که در این ازمه از امر موم طهر الله و له ساخت ولی بواسطه عدم اهستام معماران  
 بنای خرابی را دارد و مصححان آن آستانه را همواره بوجوه و مسود پادشاه اسلام ظله  
 الله علیه و دعاست که حق تعالی دولتش را پایشده دارد تا بمرمت آن بکند بهمت  
 حکام و گویند در عهد نادر شاه افشار بیکم وی آن بقعه مرمتی شده و ضریح آن را بوجوه  
 شاهزاده معتمد الدوله اولیس میرزا طالب شاه نقره نموده و مرحوم فرستاده  
 سروده که بر نقره نقش شده آده تاریخش این است  
 از تاریخ آن بکلمه احباب  
 لفظی چیست زبده ان بخور  
 گفت بجز سالش از ضریح نمر  
 ناکه فرمستک سر خطبه بر او

معتمد الدوله  
 بهر مرحوم حاجی معتمد الدوله  
 فراموشی از طالب زبانه  
 ضریح نقره  
 بکبر و در سپیده چهارده  
 چون بر سلسله کبریت باشد  
 از آن افراج شود کبریت  
 شش می شود



و جدران اطراف ضریح مطهر را نیز شاهزاده مرحوم مذکور را بکینه کاری کرده جزاء الله  
 موقوفات بسیاری آن حضرت داشته از صنایع خوب و امارک مرغوب و تولیت  
 ابناء سادات دست عیب بوده ولی دیگران برود و دهور از میان برده اند در  
 این اوقات بسی و اسی تمام جناب سادات انتساب عالم عامل و فقیه کامل  
 المجدد من عند الله آقا میرزا هدایت الله که شرح احوالش در ذکر مسجد حاجی نصیر  
 الملک که شش جزئی از آن موقوفات را باز پس گرفته که وجه آن را بمصارف فقیر  
 شریف برساند و از جمله سادات مذکوره که بتولیتش دخلیت است جناب  
 عمده الفضلاء فخر الحکماء آقا میرزا ابوالحسن ابن مرحوم میرزا احمد ابن میرزا مهدی دست  
 عیب است جناب ایشان جامع معقول و منقول است و حاوی فروغ اصول  
 و فنی فقیر قدری از البیات را بخدمتش استفاذه می نمودم برادر کتورش میرزا جلال  
 الدین محصل فقه و اصول است و در بقعه مطهره مذکوره بامامت مشغول حفظ و تدریس  
 قضای حاکم آن است تائید فکر کردمانی اندک حسن عیادت موصوف و بدیا  
 معروف کرملائی محمد اسمعیل مردی است فخر و خیر اندیش برادر کتورش کرملائی محمد  
 بادی ذاکر شخصی است صداقت کیش فرزند سعادت مندش حاجی شیخ محمد جلالی  
 بقصر پیر و صاحب رای و تدبیر دلد دیگرش حاجی آقا بنجامین دم شیر شهید الله که تمام  
 نطق بندگی آن بزرگوار را بر میان بسته از خرمن انفضالش سنبله عنایتی حیده قیمه  
 نانی که رسیده قانع و شاکر باشند و همواره با سینه تمام آن بقدر فیه سبقت کاغذ  
 و خداوندان دسپکاه و صاحبان جاه را بقرینین آن بارگاه مرغوب و محرک اند  
 در همین سنوات بعضی از آن خدام را بینه در سحر بوی گنار افتاده بود سرکار

میرزا محمدی  
 مرحوم میرزا اسمعیل  
 است و میرزا اسمعیل  
 آقا میرزا هدایت الله مذکور  
 بر این دو بزرگوار این  
 مشرف  
 استقامت  
 مرتبه خراسان و  
 عارست خواه  
 شدن

علامت

جلالت آثار که شاه خلف مرحمت پناه آقا خان محلاتی را ملاقات نمود مشار الیه از  
 استیحا که خدمت بزرگان این مبین خاصه فرزندان سپید المرسلین را بر خود واجب  
 لازم میداند بدان ملاقات فرستاده جاری فروزنده تر از خورشید از بلور سبز  
 پیچیده پیشکش آن امام زاده واجب التحظیم تسلیم نموده روانه شیراز فرمود  
 و پیغمبر ده نیمی که آن چهار را میخواستند در حرم مطهر منصوب دارند این فخر نافرود  
 از اشراف که سالها در مسجد اعظم داشت نیز در اینجا حاضر فرمود صاحب فرستاد  
 این چار دو مای پیش از این بقری از شخص توانا می شنود و از حالت پرش نوبت  
 سجاست که در صفت این چار سخن سرانی و از احوال خویش و صفتی فانی تا بجز  
 انقاد دارم و از آن پرده بشاید آرم و چون آن روز چار عزم حرکت را داشت چار  
 چند شهری را جلایا سرودم و دیانت جدید که مشرب مالی بند و پستان است  
 اشارتی نمودم و فرستادم این است

آیه از بندگی چار با زینت	بهر ایوان شهنشاه ملائیک لشکر
زاده موسی کاظم که درون طلال	حضرت میر محمد شکیوان افشر
خرن علم خدا ممدان اسرار و جو	منج جو و سنج پادشاه چن و بشر
و چه چار می بنظر پاک تر از روح	و چه جاری بصفا صافی تر از نور
آسمان است کوئی که بود رنگ	گاه ابیض بنظر آید و گاهی انصهر
آسمان است بسی افتخار و انجمن	آسمانی است که دارد در چرخان
گاه ساکن بغیر از استخبر و رشید	گاه گردنده چار طریقت است یکتا
اندان چار و رخشند و حیا از بزم	یک چو نایب و در کمر شری شیر ذر

علامت

بسی شخصی حضرت  
 که گذشت  
 در اینجا بعضی از بزرگان  
 است  
 گاه که در دهان  
 اشاره است بزرگان  
 روزی زمین بافتاد ایشان  
 قانی اند به حرکت از برای آن  
 (بسی از محقق)  
 عیسای خورش و جمعی از دیگران  
 یونانی و کلمی حایه برده و بخیلی  
 از کلمی ایران واقعا دین است  
 که در زمین حرم دیگر که اک  
 و حرکت دارد و حرکت و نیست  
 که در عرض نیست چهار ست  
 بر حوض و حرکت میکند و این بر  
 شخص روز و شب است کی  
 دیگر حرکت اندک که برده شمس  
 در کس یکسال کرد و در این حرکت  
 باعث تبدیل افعال است و این  
 حرکت سالیانه نیز گویند و این  
 فخر تولد در کتاب دریا که  
 انقض و مشروح تفصیل آن را  
 نوشته ام و در آخر کتاب  
 و جایای آن را نیز  
 نگاشته ام  
 تا شاید  
 سار و زهره است  
 علامت



چون شعاعی قدر عکس بر آید از آن زمین  
آید از بی این چارچو در ملک فارس  
اقرین رفت ز مردم به بر آن استاد  
بنده فرصت زمین چو کف کاه می  
لیک باید پستاید کسی را به شا  
میر با شوکت و شان خزانان که شاه  
امرا و در همه اکناف را با چو خفا  
گلشن خاطر او را به علم است بهار  
اهل هند از نفس او به دارند حیات  
ای جواد که بود شخص تو در جوهر  
درو و پیش ز نام شده بودی جویا  
گفته بودی چو کس است این بی کس  
بنده را رفته در این دیر پیش تو  
اندر این وقت عمر از پی تحصیل فزون  
گاه در مدرسه ساکن بی تکمیل علوم  
گاه در منظم از روی تصور تصدیق  
گاه در هندسه و هیأت و صنایع  
گاه جزائی و مساحی و احکام حیه  
گاه در ملک طریقت صفای برین

کوئی ایقت در ریخته بر جگر  
یاقت شیر از زو زلف و لب دیگر  
که بنوده است چنین صنعتی از دست  
اقرین است و اگر چه بر آن صنعتگر  
کاین چنین به یه فرستاده با زینت  
که در داده بسی رتب خدای بکر  
حکم او در همه اطراف و آن به چو  
شاد بهمت او را به بهر چه است  
نفس عیویش بسکه بود جان و  
وی امیری که بود خلق تو در حسن  
ما که آگاه ز حال شوی دست خضر  
من تو را میدهم از حال خدای مخبر  
سه و شش سال و یکین در سلای کتر  
ز چهارم دم و آوردم زان کج  
از معانی و بیان نیز حساب و  
گاه در حکمت از دین تحقیق نظر  
بستم از گوشت و اجرام ز حال و صو  
گر چنان فرنگ آمد آید و ناثر  
گاه در کوی حقیقت بفراراه پیر

سده شش سال  
مختی نیست که می فرست  
سال است  
انکام چه  
مراد هیأت و هند و حساب  
و جزائی و غیر ذلک است که بطریق  
تازه نوشته اند

گاه دیگر تپشش از پی تدبیر معاش  
یا جودی که ز کرم بهر پستند خیر  
عجب است اینک با بر این کرم کشید  
فضل را پایه بر خدایست این زجا  
سین چاره مخوف مشکف کج محول  
با چنین حال زدن نام بخشش نمان  
شد بشیرین تخم قافیه مکرار چون  
تا که دوار بود از من یک سال تمام

کشته شود ز کرم کسب خدایون بکر  
با جودی که ز خفتم لم بود از دگر  
نیست کس تا خرد از من بهر کرم کشید  
علم را تبه نماده است و این ملک کر  
سر بر انوی غم و دست خسته بر سر  
نظم است طلب کرم بود از کوثر  
اگر مکر شود از قند بود سینه کوثر  
اگر در خورشید و بهر روز و شبی کوثر

همه ادای تو سرگشته به انسان که زمین  
رای اجاب تو تا بنده چه مهر او نور

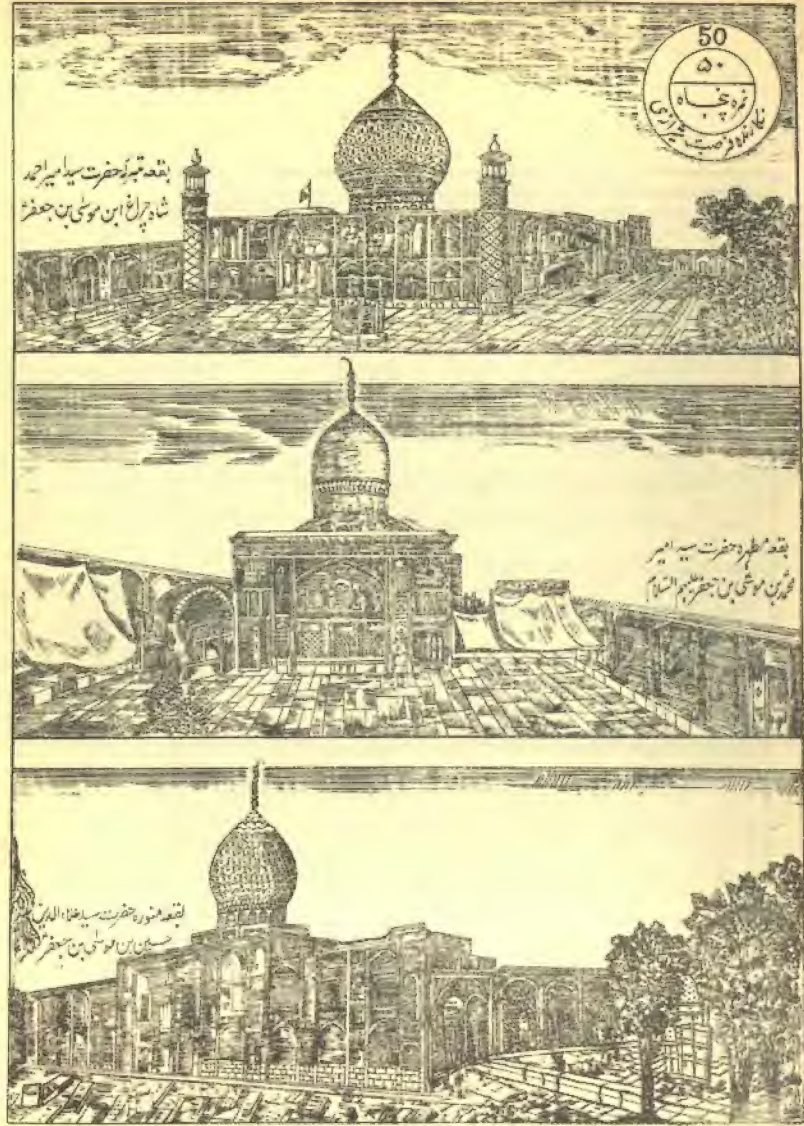
بقعه منوره سپید علاء الدین حسین شهید آن حضرت است و او نیز فرزند موسی  
بن جعفر علیه السلام بعضی نوشته اند قلع خان ولی شیراز را بوستانی بود و واقع در ای  
مکان که الحال بقعه مطهره است و در محل مرقدی از آن باغ نوری ساطع می دیدند بایر  
مذکور اظهار داشتند آن موضع را سکا فقه جسدی یافتند تازه با جمالی بی اندازه  
که در یک دست صحیف و در دست دیگر شمیری برهند داشت بعلامات و نشانه  
آن حضرت است قلع حکم کرد بر آن قبر بقعه ساختند در این قول اشکالی است  
آن این است که شبه نیست در اینکه حضور قرآن بزرگوار سالها پس از شهادتش بود  
و قلع مذکور معاصر بان حضرت و برادرش بوده چنانکه مذکور شد که محارب که (علی)  
مکرانیکه بگویند این قلع خان غیر از قلع خان مذکور است (با جمله) بنابر آنچه

مختی نیست که می فرست  
سال است  
انکام چه  
مراد هیأت و هند و حساب  
و جزائی و غیر ذلک است که بطریق  
تازه نوشته اند



از متعینان این است که آن بزرگوار در باغ طغی تشریف برده او را ساخته شهیدش نموده  
 پس از آنکه آن باغ طراب شده و جزئی از آن باقی نمانده در زمان صفویه بطایات  
 و انکاری مضیع آن حضرت را باقی نماند بهائی که ذکر یافت پس میرزا علی نامی از اهل نینوا  
 که صاحب اموال خیره بود و بنای آن بر آن قبر گذارده و ملاک و بساطین بسیار بر بقعه آن  
 حضرت وقف نموده و خود وفات کرده در آنجا استاز آن بقعه مدفن میگردد و در وقت  
 موقوفات بدست پسرش میرزا نظام الملک که وزیر صفویه بوده میافتد و از آن  
 پس با ولاد مشارالیه و بسیاری از آن ملاک را از میان برده و تصرف شده اند  
 که قلی که آن کنون بدست جناب میرزا محمد علی ابن مرحوم میرزا ابوالحسن است که  
 ذخیره منصب سر رشته داری را دارد و جوانی نجیب و از کمالات صوریه و خوش  
 با نصیب (خلاصه) سلطان خلیل حاکم از جانب شاه اسمعیل بوده در زمان  
 حکمرانی خود بقعه را مرمتی درست نموده و بر عمارتش افزوده تاریخ آن بالای سردر  
 اول نصب است این شعر  
 این بنا کرد دولت سلطان خلیل  
 سال تاریخش بجا از خیر باقی و السلام  
 گنبدش را که از صند زلزله منهدم شده بود مرحوم مشیر الملک میرزا ابوالحسن خان بر پا  
 داشت و روان مطهر را مقام جناب جلاله خوام الملک محمد رضا خان ایست  
 کاری کرده اشعاری جناب شوریده سروده تاریخش  
 منطق شوریده بهر سال تاریخش سرود  
 روی نه افلاک ازین آینه با آئین گرفت  
 (با جمله) نقشه صحن و سراو گنبد و بارگاه سه امام زاده واجب التحظیم مذکورین  
 حلیم الصلوة و السلام را از جهت تن و تبرک در و نگه کشیدم نموده چنان (۵۰)

ذخیره  
 جانی است که در آن  
 اسلحه و ادوات  
 ضبط کنند  
 میرزا  
 خاها پس در کتب تاریخ باشد  
 که در اسلام جز آن نیست  
 روی نه افلاک الخ  
 کبزار و پیچیده و شش مشو  
 می





**بقعه** امام زاده ابراهیم بعضی او را ولد صلب حضرت امام موسی علیهما السلام میدانند  
 و مرحوم حاجی اکر نواب نیز گوید که طین من این است که از اولاد آن امام علیه السلام است  
 وی نویسد که بعضی گویند آن بزرگوار با مریدین علی بکلو مست یمن در عهد مامون شوی  
 بود و این قول را نسبت به باب رجال میدادند و علم بهر حال بقعه دارد و  
 از آن جهت که خان سردار خراب نموده و بقعه مستحکم و وسیع بنا نهاده  
**بقعه** شاه میر علی بن حمزه بن امام موسی علیه السلام مضجع و شهادت آن بزرگوار است  
 نوشته شده که بعد از پدر عالیقدر با جمعی از اهل و عیال فرار از شیراز آمد و در کوه قبا  
 خارج شهر در مخاره منزل گزیده در ایام هفتمه بهیضم جمیع میفرموده و در روزی معین  
 بدر دروازه آورده میفرودخت و از دقت هفت خود و عیال را برداشته مراجعت می نمود  
 چون و کلاه بی عباس در قلع و قمع اولاد طاهرین امیر المؤمنین ساعی بود و در روزی یکی  
 از غلامان آنجا آن بزرگوار را دیده شناخت بضر ب تیغ سرش را از بدن جدا ساخت  
 گویند سید مظلوم سر خود را از زمین برداشت تا آن موضع که بدن شریف او مست  
 دود و بر زمین افتاد و بخون غلیظه آلوده و از حلقوم مبارکش ذکر لا اله الا الله  
 میشد بعضی میگویند سر او را بر داشتند و میخداد بر دند و انجا دفن کردند (خلاصه)  
 بقعه ایست شریف و روضه شریف واقع در خارج شهر نزدیک دروازه اصفهان  
 و اطرافش قبرستان و قتی سید مراد خان زند آن را مرمت نموده و بعد با حجره یکی  
 و در این از مندرج مؤید الدوله طهاسب میرزا طاب شاه نیز عمارت فرموده و  
 آن با جمعی از سادات حمزوی است  
**بقعه** سید تاج الدین غریب اسم مبارکش جعفر بن فضل بن جعفر بن علی بن ابی طالب

مذکور در محراب اب الق  
 کرده شده  
 محمد زکریا  
 نوی است و او در  
 سابق فارس بوده  
 بنابر  
 که آن حضرت را بعضی در  
 سنجزار و دوست و بریت  
 نوشته اند  
 بنابر  
 بردن بقعه می پاک و  
 بزرگ و بلند است  
 بنابر  
 در محراب بنک سیاه  
 واقع شده



علیه السلام چون آن بزرگوار را در وقت وفات بود که حاجی تاج الدین و دیگر غریب چنانکه مذکور شد و خواص الناس بخلط مشهور رسید حاجی غریب میخواستند و از کاهنم و فرستادند میگویند در آن بقعه و قبر است یکی از سید است دیگر از حاجی غریب بعضی دیگر گویند یکی حاجی است و دیگری غریب بر صورت سهواً اشتباه است و حق همان بود که بی علی دو قبر هست که الان در سردابه استجا موجود است یکی سید جلیل مذکور است که سید از اینکه امام زاده است از اهل فضل و علم بوده احکام رسول اندر همیشه بزرگ میفرموده و رفتار مینموده و تلاوت قرآن اکثر میفرموده قبر دیگر از محمد بن حسن بن علی بن حسن بن علی طالب علیه السلام است بقعه شریفه محل استجاب دعا است و در زمانه و مرافعه بدان تربت که رفته قسم خورد طرف غیر الحق را ردی عارض میشد و بسا که پلک میکرد و داین مکر را بجز بر سپیده بنای اول آن بقعه معلوم نیست که نموده و وقتی مرحوم حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک در صدد آبادی آن برآمده مرمت خوبی کرده و در سه در جنب بقعه است بسیار با صفا ولی افسوس که رو بخرابی نماده خدا چنان ارکان دولت اسلام را توفیقی دید که با بادی آن اقدام نمایند و از موقوفات مسجد نذر خادم آن بقعه جناب طاهر حسن بن طاهر حسین عابدی است باز بدو تقوی ششینی پارسا بدر بر پرستندست آن متاع مشغول ده آ

**بقعه** علمدار یکی از قبایع است و آن قریب مسجد جامع در جوار مسجد علمدار که قریب شده واقع گردیده در کتیبه چندی که فقیر جمع نموده و حاضر دارم از علمدار نام می برند (یکی) شیخ ابو سعید محمد بن الیثم از اولیاء خدا بوده و از امیرانی که در راه خدا جفا می نمود و در حرمت مزارش تاکیدات نموده اند (یکی) دیگر شیخ ابو الطاهر عسکری علمدار بعضی

کوهیند فاطمه دختر امام حسین علیه السلام را نیز میگویند و در کربلا هم بسیار میگویند از شهادت امام در آن میان کشتگان برده زخمی را بر دم نهادند و حاصل کرد

بر درون مسجد بقعه ای است که بر آن شش است

حضر قلعه مشرب بجهت موت که نام شهر و قبیل دیارند هم آن هم مطلق است حال میشود هم مضموم

ابو الطاهر

ابو الطاهر نفسی فرست که نذر آن کار را اولیاست و در آن شیخ کبیر را نموده است (یکی) شیخ عبد الله علمدار که در زمان محمد بن یوسف بشیر از آنکه مدفن او در سب دروازه اصغیان فرستاده این علمدار سومی البته ما سخن فیست اما آن دو علمدار دیگر که قریب شدند اینیم بقعه حالیه از کدام یک آنها باشد ولی احتمال در علمدار اول است که او سید است و اگر چه بقعه سید علمدار معروف است شافی نیست که سید باشد شیخ هم باشد و شاید که بخلط سید ش خوانند الله تعالی اعلم بالصواب

**بقعه** سید حسن کیا میان مسجد کبیر و بازار و کبیر واقع شده یعنی یک ضلع از دیوار بقعه متصل است بمسجد ضلعی متصل به بازار بقعه کوچکی است مدفن سید مذکور و آن از بزرگان سادات قرزین بوده که بشیر از آنکه از جهت فراغت و حضور و غیاب گویند دارای سیرت زکیه و اخلاق پسندیده بوده و فاش در صدد ششصد حجری است

**بقعه** سید ابوالوفاء بشیر از بی در سمت شمال غربی شیراز است خارج از شهر و با فیک میدان اسب بقعه کوچکی دارد اطرافش قبرستان است از احوالش چیزی معلوم نیست جز اینکه سیدی است جلیل القدر از اولیاء الله و باشد داعی الی الله معاصر بوده و از او داشته زمانی که شاه نعمه الله ولی قدس سره بشیر از آنکه شرف خدمت استجا برانگیزا

**بقعه** علی بن دختران بعضی نوشته اند که نامش بی بی خدیجه و کنیتش ام عبد الله شده است فاضله از اولاد حسین بن علی بن الحسین علیه السلام در محله میدان شاه واقع شده گویند بنیاد بقعه اش را زنی از سلاطین نهاده و چون بسبب زلزله انهدام بارگارش آه یافته بود مرحوم محمد قلینان ایمنی آن تجدید عمارتش پرداخت و بقعه عالی بر مزارش ساخت صحنی بزرگ دارد که بقعه مذکوره در وسط آن واقع است اطرافش همه قبرستان است

در

بافتن بقعه است

بقعه که نام علمی است

در افریقیه

شماره

مراد و عبد الله محمد بن حنیف است که در کربلا است

بافتن و شش و در کربلا است و آن سید حاجی را بر سپیده نهادند و حاصل کرد

سیادت است

هم چنان میگویند

سید

بقعه که اولی است

در کربلا و خداوند است و سید

نیز که گفته اند و آن بقعه در محله درب شاه واقع است



دوران حسن بهشت شمال بقعه و مزار عبداله مبارک است که شرح احوالشان این است  
**عبدالله مبارک** بحرانی عالمی بوده ربانی شیخی فاضل عارفی کامل دارای فضایل  
 طایبی و باطنی بر سر مزارش محل استجماعت دعاست که اکثر مجرب رسیده است  
 در سنجیدگی و دوست و چهل و بر رحمت حق واصل گردیده و رحمه الله علیه  
**بقعه** خانقاه قیامت در سمت جنوبی شیراز تعلیل مسافتی دور از شهر واقع گردیده و  
 ام کلثوم بنت اسحاق که یکی این محمد بن زید بن علی بن ابی طالب علیه السلام  
 گویند آن سپیده که مرگه از تعدی بعضی خلفاء بشیر از آنکه از ستم قتل و هتک در خانه  
 شیخ احمد بن حسین که از عباد مشیر از بوده اقامت گزیده و مخفی گردیده و جوی از طبله بر  
 حاشی در قوف یافته از پیش تا فتنه آن مظلوم بچاهی در افتاد و وفات یافت پس  
 همان موضع مزار کثیر الاوارش شد و شیخ مذکور و پسرش حسین بن احمد که از مشایخ  
 کبار روزگار است و شیخ عبدالرحمن بن محمد اقلیدی و شیخ ابوسعید ساجی که  
 عالمی مدق بوده و شیخ جمال الدین حسین بن ابی بکر پشتگانی که با شیخ احمد کوچه  
 بوده و چند نفر دیگر از سادات که از اولاد دکان زید بن حسن علیهما السلام اند همه  
 در جوار ام کلثوم علی نفسها المطهره سلام الله مدفون اند  
**بقعه** منصوریه در محله دژک در مدرسه منصوریه که تفصیلش بعد باید واقع است  
 و در آن بقعه و مزار است از پدر و پیری (یکی) سپید الحکام امیر صدر الدین  
 محمد شیرازی کنیتش ابوالمعالی است و بنش پیچیده اسطه حضرت سید الشهدا علیه  
 السلام می رسد گویند یکس از اقربان او را از آن نداده بلکه بر یکی در مناظره فائز شده  
 و صاحب تصنیفات کثیره است از جمله حاشیه قدیم و جدید بر شرح مطالع دیگر

نام پدر عبدالله است  
 ام کلثوم  
 بعضی گویند در میان  
 علامه و در شیراز آنکه در حواله  
 در سینه سینه است و در  
 نشست و او از سلطان عالم  
 است  
 شیخ عبدالرحمن بن محمد  
 و فتنه در سینه پائین  
 و چوبست بوده  
 شیخ ابوسعید  
 در سینه ششده و  
 چهار چوبی وفات  
 نموده

حاشیه بر شرح تجرید دیگر حاشیه شریفیه دیگر حاشیه بر کثافت دیگر رساله  
 تل مخالفه مشهور بجد و اصم دیگر رساله فارسی در معرفت جواهر و خواص و قیمت آن  
 و غیر ذلک در سینه نهصد و سه چهری بدست فقه فخره زکاتیه شهید گردیده (یکی) خا  
 الحکام امیر غیاث الدین منصور شیرازی و له امیر صدر الدین محمد در خدمت پدر خود  
 تحصیل علوم دینی و معارف یقینی نموده از جمله تصنیفات ایشان است کتاب  
 تجرید الکلام دیگر شرح سیاه کل الاوار دیگر شرح بر رساله اثبات واجب پدر خود  
 دیگر کتاب تعدیل الیزان دیگر کتاب معیار افکار دیگر محاکمات میان والد خود و  
 جلال الدین دوانی در حاشیه ایشان بر شرح تجرید دیگر محاکمات میان آنها در حاشیه  
 شرح مطالع دیگر کتاب تجرید در حکمت که البیات و طبیعیات را بصارت موجب  
 فرموده و دیگر رساله در معرفت قبله دیگر کتاب معالم الشفاء و دیگر اخلاق منصوریه  
 دیگر مقالات العارفین و دیگر رساله قانون السلطنه و دیگر ریاض الرضوان و دیگر  
 اساس در علم هندسه و وفات آن جناب در سینه نهصد و چهل و هشت بوده  
**بقعه** دار الشفاء در محله آب است و بسیار کوچک است و چنین است  
 دارد که قبر میرید شریف علاءه جانی در آن است اگر چه فقیر را علم قطع باین مطلب است  
 ولی چون اکثر را اعتقاد همین است بر شرح احوالش پرداخت و سابقا در این کتاب  
 نامی از آن جناب برده شد و بهر علی بن محمد بن علی الحسینی حکمی است کامل و عالمی فاضل  
 گویند از تربیت یافتگان علاءه رازی است و بعضی او را از اصحاب خواجه علاءه اند  
 نقشبند و البته اند در زمان شاه شجاع بن مظفر بوده و با سعد الدین نقضانی مشاوری  
 و فائز آمده و در عهد امیر تیمور که در آن بیسمه قدر رفته و باز بشیر از مراجعت کرده و در

دیگر حاشیه بر  
 شرح تجرید

ایشان چنین طایفه  
 از استر با نامخوارم و از کجا  
 تا بلخ و بخارا و سمرقند و صحران  
 بوده اند مطلق و شگافی نداشتند  
 در این از سبک بدست  
 کالعه و مند و شش  
 از شرارت کوته  
 نقد و الزلزل  
 در علم شفق است



که شاه شجاع ساخته که الحال گویند مدفن اوست با فاده فضل و کمال پرداخته و در آنجا درین  
 میخانه در پهنه شصت و شازده وفات کرده این رباعی از او است  
 ای حسن تو را بهر معنی ناپسندیده ای از تو بهر دلشده پشیمانم  
 کس نیست که نیست بهر دراز تو کویت اندر خود بجبر عدا با ناپسندیده  
 (مخفی نماند) که امام زادگان بسیار و قصه های بسیار در شیراز هست چنانکه پیش از این مذکور  
 داشتیم ولی چون نام و نسب آنها مجهول بود که تمام نموده اقم اکنون بعضی از ارباب عارفان  
 و غیرهم که حقیقت لحو الشان معلوم است ذکر میروند  
 هزار ابو عبد الله محمد بن حنفی معروف بشیخ کبیر در محله درب شاهزاده است و یک  
 میدان نقاره خانه عالی رتبت باز در وکیل بقعه کوچکی دارد و در اطراف آن بقعه صحن با دیوار  
 بوده که الحال مردمانی متصرف شده خانه و کاروانسرا ساخته اند (با یکدیگر) شیخ مذکور از جمله  
 اهل تصوف بوده و از اعظم مشایخ شیرازی الاصل می باشد شرح احوال و خوارق عادت  
 او را در بسیاری از کتب نوشته اند که از غایت اشتهار لازم باطناریست که بکلیه  
 ده یا پانزده سال عمر کرده و حسین بن منصور حلاج بخدمتش رسیده شیخ ابو الحسن  
 نزد او چیزی خوانده و بسیاری از مشایخ در کفایت صحبتش را نموده اند و تصنیفات بسیار  
 دارد از جمله کتاب شرف الفقراء علی الاعیار دیگر شرح الفضایل و دیگر جامع الشرائع  
 و دیگر کتاب الفصول و دیگر کتاب الاستدکار و دیگر کتاب اللوامع و دیگر کتاب  
 لبس الرقعات و دیگر کتاب الاعانة و دیگر کتاب اختلاف الناس فی الروح و دیگر کتاب  
 الاقتصاد و دیگر کتاب فضل التصوف و دیگر کتاب المفردات و دیگر کتاب اللواتف  
 و دیگر کتاب الجمع والفرقة و دیگر کتاب المعراج و دیگر کتاب مسائل علی بن مسلم و دیگر کتاب

نقاره خانه  
 بالای سردری واقع شده  
 که کتیفات آن میدانی است که  
 در آن اطراف است و محل احوال  
 و مکان سپید باز و یکدیگر  
 و کبرش میدانی موسوم  
 میدان توخانه که در آن  
 توپهای دولتی و آنجا  
 توپخانه است  
 و غیره

از علی بن ابی طالب و دیگر کتاب المنهج فی الفقه و دیگر کتاب الاستدراج و دیگر کتاب ادب الیمن  
 و دیگر کتاب جامع الدعوات و دیگر کتاب القصد الکبیر و الصغیر و غیر ذلک دیوانی نیز دارد  
 که نظم و نثر فرموده و قتی فقهی و کثرت آن را دیده ام ولی از شغارش بمطالعه دارم این کثیر را در  
 در تذکره باب نام آن جناب نوشته اند  
 بر کسی را کار خویش و هر دلی را یار خویش صیرنی بهتر شناسد قیمت دنیا در خویش  
 و فاقش را مختلف نوشته اند اصح اقوال در پهنه شصت و هفتاد و یک مجری است و در  
 جوار او بسیاری از مشایخ مدفون شده اند مثل فضل بن محمد خادم شیخ کبیر و حسن بن علی  
 شیرازی معروف بشیخ صغیر و شیخ عبد السلام پسر شیخ کبیر و شیخ حسین بن محمد با زیار که  
 مصاحب شیخ کبیر بوده و غیر ذلک اما مزار کوچکدام معلوم نیست  
 هزار شیخ بعلی در مطمیدان نقاره خانه مذکور است و تا قبر شیخ کبیر قریب چهل  
 کام فاصله دارد و آن مزار بهین نام معروف است ولی چون دو شیخ را شیخ بعلی خوانده اند  
 باید دانیم که این مزار از کدام یک باشد زیرا که خط لوح آن مزار محمود نام بوده است  
 (یکی از آن دو) شیخ فخر الدین احمد است معروف بشیخ بعلی که با و راجع بوده و تصنیفات  
 از جمله کتاب مصباح ذوی الالباب و کتاب کثیر الاخیار و کتاب النجاة و کتاب  
 سر الخلقه و غیره و فاقش در سنه شصت و هفتاد و چهار از هجرت بوده  
 (یکی) شیخ بهاء الدین نیز معروف بشیخ بعلی که در طریقت رتبی عالی داشته و در تصنیف  
 سی و نه درود جهان را گفته گذشته از اینکه بر ما مجهول است که آن دو کدام یک باشد  
 با که آن مزار از کوچک است یا بزرگ و غلط شهرت یافته باشد العلم عند الله تعالی  
 هزار شیخ و زاهدان در محله نال نیست است بقعه عالی بوده از سنگ و کمره اطراف

فضل بن علی  
 فاقش در سنه شصت و هفتاد  
 و هجرت بوده  
 حسن بن علی  
 فاقش در سنه شصت و هفتاد  
 و هجرت بوده  
 شیخ عبد السلام  
 در جوار او وفات نموده  
 شیخ حسین بن محمد  
 و فاقش در سنه شصت و هفتاد  
 و ذلک اتفاق افتاده  
 شیخ فخر الدین  
 و فاقش در سنه شصت و هفتاد  
 و ذلک اتفاق افتاده  
 عبد الله فارسی است  
 روز بهان  
 شده و در آنجا  
 بقعه و مزار که در آن است  
 ابو جعفر است



آن بقصد اوانهاد سرا و صحنها بوده الحال تمام را هاجتی تصرف شده در آنها ساکن آمده بکمال  
 کاد و کوسن قرار داده اند بالجمله روز بهمان کتیش ابو محمد است پدرش ابی نصر و فرزندش  
 شطاح معروف بوده و سابقا در این کتاب در ذیل ذکر شهر فاما می از آن برده شده گویند  
 مولدش فسا است مدت پنجاه سال در جامع عقیق شیراز و خط میفرموده و او را در علوم  
 رتبه بلند بوده و پایا رجمند تصنیفات دارد از آن جمله تفسیر عرایس دیگر کتاب الاثرافی  
 کشف الاسرار دیگر رساله تفتیحات عبری و فارسی و دریات خود سفر با نموده و بی در  
 مکه مجاور شده و در شیراز آنکس سعد زکی و ابوبکر بن سعد که در آن عصر سلطنت و ایالت  
 اختصاص داشتند مجاورت و معاشرت شیخ متعجب میدیدند در سنه شص و شش هجری  
 بمصر بمشاده ساکی وفات نمود این باجی از او

دل داغ تو دارم ز بخت و شغی	در دیده تو سیه ای که نه برود شغی
جان منزل تست ورنه روزی با	در پیش تو چون سپند بر سوختی
بما سخی که کوئی از شهر سپانی	رو نظم نظامی را بر فرق زدنی

مزار شیخ نور بخش در محله لب آب قریب بدروازه شاه داعی است خانقاهی  
 عالی داشته موسوم بمکانه نوری و خلوت خانه با در اطراف آن بوده و صحنهای وسیع  
 داشته الحال آنها را بنصب برده و مواشی و غیره در آنها کرده و موقوفات آن را از میان  
 برده اند مزارش هنوز باقی است و چون محمد بن یحیی بن علی الجیلانی اللایچی النور بخش طایفه سید  
 العارفين سینه محمد نور بخش است گویند مثال اکتساب کمالات از جناب سید بوده اند  
 اعیان و اهلان کامل شده پس از فوت مرحوم سید رحل اقامت در شیراز انداخته جمعی  
 اقتباس معارف از حضرتش نموده قاضی نور الله نوشته که میر صدر الدین و علاء الدین

کسی را گویند که شطاح است که  
 دانی با صطلاح و صوریست که  
 که بطایر و غلات و شریفات  
 شلی آنرا که کتب مندرج در  
 فی جیبی بودی الله کفر لا یفر  
 و در ذلک مکه  
 سید محمد  
 میر شیخ علاء الدین  
 و قاضی نور الله بن محمد  
 از باده جرمش دردی است

در بعضی

در بعضی از مقامات رکاب شیخ را از روی تعظیم گرفتند و سوارش ساختند شری بر قنوی گلشن راز  
 نوشته مسی بمفاتیح الامجاز و شونی در بحر منظم کرده مشق بر تحقیقات مستی با سراسر انشود  
 و دیوانی نیز دارد و قریب پنج هزار بیت و اسیری تلخیص داشته و بالاعمال عبد الرحمن جامی معاصر بوده

این بیت از او است

عالم چو نقش موج بحر وجود است	بود چه جهان بحقیقت نمود است
------------------------------	-----------------------------

و در آن خانقا نیز فرزندش احمد بن محمد اللایچی است که تاریخ فوئس نهصد و بیست و هجرت  
 مزار شیخ ابو زعفر در سمت جنوبی بیرون و متصل شهر است بقعه کوچکی دارد و جمیع اولاد  
 بن محمد بن ایوب اللایچی عالمی بوده و با معاصر شیخ کبیر و همسر هجراتی گویند در جامع  
 شیراز خلق را و خط میفرموده و در مکه مقدسه وی بوده اند در سنه چهار صد و پانزده هجری بمکه  
 مزار شیخ شمس بن عبد الله صوفی کتیش با بزرگ ریاست از اکابر متقدمین است و از شا  
 مشایخ در شیراز که وی بوده اند و بر شیخ کبیر در زمان تقدم دارد چنانکه شیخ مذکور  
 در ضمن سخن تفریسی از او تعجیب میفرموده و مزارش در بقعه کوچکی است بیرون دروازه شاذلی

اول قبرستان دارالسلام این کورستان بسیار قدیمی است با منبت و وسعت و در کشته  
 از آن هتایی بسته موسوم بصفت تربت علی الحقیقه آن سرزمین افاضت قرین عرصه لیت  
 از بهشت برین چون که اجساد چندین از پیران و اولیا کرام و علماء عظام در آن مدفون اند  
 مزار شیخ ابوسائب بن اسحاق شامی مشهور با نام رسول الله از اولیا و مقربان مزار  
 کبیر الاثرافی در دارالسلام است قریب بمقام طاق (چهار طاق عمارت رفیعی است که  
 میرزا محمد علی خان شیر الملک پدر میرزا ابوالحسن خان شیر الملک در آن مدفون است)  
 گویند پدرش مردی تاجر و اموال بسیاری داشت با چند موزن فرق مبارک تاج ابناء

سینه

شیرازی

بر گلشن راز نوشت گویند  
 بابت نزد عبد الرحمن جامی  
 قریب شده می بین با جی را  
 جواب نوشت  
 ای قهر تو در بخشش از باب نیاز  
 خرم ز بهار خاطر گلشن راز  
 یک ده نظری بر سر قلم انداز  
 شاید که بر هر بحقیقت ز مجاز  
 دشمن بخوار کند  
 بر شصت و هفتاد و هشت و نه  
 و تاریخ فوئس را بعضی تصد  
 و در از ده نوشته اند

شیرازی

فتح اول و سکون فانی است  
 صد مرتب

شخصی از مقامات عالی است  
 بار نموده به آنجا آورده بر قطعه از  
 زمین کسره دوده بر روی آن بنای  
 مسجد که چون آنجا میرفتی  
 جدیت بر روی تربت  
 واقع میگردد

شیرازی

اتحادیه  
 شریانی نیز گویند



یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله چون وفاتش رسید و در گذشت و پس داشت یکی از اهل بیت  
 مذکور بود که آن شعرات را خود برداشت و دیگر اموال را برادر داده چون وقت مرگش رسید  
 وصیت نمود که آن مو را در چشم من بنمید و در حق کسی بچین کرد و وفاتش در اوایل  
 امیر عصفه الدوله در سنه سیصد و چهل و شش بود  
 مزار محمود و پدر نیز در دار السلام است کتیش ابو محمد و تخلصش عیانی در علمات غیر برادر  
 از جعفر و اعدا و مسلط بوده در سال با در این مطالب نوشته از جمله منظره است کسی به سجده  
 بعضی گویند از اهل غیر است  
 مزار شاه منزه بن عبد الله در محلات درنگ واقع است بقعه دارد و سرالی گویند از  
 فرزندان پادشاهی است که ترک حکومت و دنیا کرد بعضی بر آنند که از اولاد منزه بن  
 است پیش از این از احوالش چیزی معلوم نشد  
 مزار شیخ حیدر در صحن مسجد حاسی باقر در محله درنگ که مرقوم شد در اوایل واقع است  
 و حامی نزدیک آن مسجد است که آن هم حاکم شیخ حیدر است و عوام الناس شیخ حیدر  
 گویند (مخفی فناناد) که سه شیخ حیدر بوده یکی (نقاد) است که شرح احوالش در  
 اوایل کتاب مسطور آمد و در فن او در بغداد است (یکی) دیگر شیخ حیدر بن فضل الله  
 طعنه بصد رالدین است که شیخ الاسلام بوده و مرشد انام مدتی در خلوت نشسته بود  
 چند ی زیارت که مخطوطه و بلاه شام مسافرت نموده و بشیر از مراجعت کرده و بعضی  
 زیاد در از جمله کتابی در شرح احادیث نبوی و کتاب فیل المعارف فی ترجمه انوار  
 و وفاتش در سنه سیصد و نود و یک بوده (یکی) شیخ حیدر ابو القاسم شیرازی است  
 که از مشایخ کبار و از معارف روزگار بوده روایات و اجازات در حدیث و تفسیر

بکسی پس جمله و توحید و جمیع  
 که در میان آنها نون ساکت است  
 در آخر لام یعنی نین است  
 بعضی گویند این لغت نوی است  
 منزه بن قیس  
 از تابعین است که بنام او  
 شهید گردید و مرقد او در محاذ  
 رباط شیخ ابو محمد در طبرستان  
 حیدر  
 بعضی اول بعضی بعضی  
 است

۴۶۵

و در محله میکوه و گمانی در ذکر مزارات اولیا و شیراز نوشته و تا سنه سیصد و اند حیات  
 پس از این بقعه که گویند که مزار مذکور معلوم ما نیست که از کدام یک آن دو حیدر باشد  
 او شیخ حیدر و تخلصش است بسا که از کسی که نام آن دو نفر هم نباشد الله تعالی اعلم  
 مزار سیبویه عمرو بن عثمان التوحی الشیرازی کنی بابو البشر یا ابو الحسن و اول اعرف  
 است و آن مقدامی نخوتین است در محله سنگ سیاه واقع گردیده و در کافی کو  
 مزارش سنگی است سیاه و شفاف و آن محلت را ابو اسطوخاوس سنگ مزار سنگ سیاه  
 خوانده اند و بر آن سنگ خطی دیده می شود گویند سیبویه بخوار خلیل آموخت چنانچه پسران  
 در این کتاب در ذکر حال خلیل مسطور گردید و در ادبیات نیز پیش از این هم گمان خود بود  
 در سنه یکصد و نود و اند وفات نموده (مخفی فناناد) که در شیراز و ویکیم است که  
 آنها را قوه گویند یکی را قوه اولیا و دیگری را قوه قلندران که در آنها مزار است  
 که در اینجا مرقوم میگرد  
 قوه اولیا در بازار مرغ واقع شده صحنی دارد و بیع اطرافش طاق است که در  
 حقیقت مسجد است و در فضایش قبر پستان و دو درب دارد و سه مزار از اشخاص  
 بزرگ آنجا است یکی از آنها شیخ است لقب باولیا در اولان سمت قبله آن مدفون است  
 شرح احوالش را جانی ندیدم ولی بر لوح مزارش چند شعر است که آن را خود چند روز قبل  
 از آنکه وفات یابد گفته و شعر آنکه مشتمل بر تاریخ است این است  
 یک هفت پیش از وفات ادبیا خودش گفت خضرش بود یا رسول  
 و دو مزار دیگر که حسد و فی مرقوم می باشد معلوم نشد که کیستند و قطعه از آن فضا را  
 بایک طاق سپهر مرورش میفید دل سپایخی خانه ساخته و متصرف گردیده

اولی  
 جمع است ولی بعضی است  
 شخص واحد از این گونه  
 القاب بسیار است  
 مثل اینکه شخصی انوار و  
 دیگری سراسر و دیگری  
 آثار لغت دارد  
 خضرش بود یا رسول  
 که مزار و یکصد و نود و نود و نود

نویس



**قوه قلندران** از قوه مذکور یعنی از بارزاد مرغ که شخص بگذرد در حالتی که رویش قبله باشد بطل مستقیم بدون انحراف بقدر باشد و چنانچه قدم متوسط در طرف درستی باشد قوه قلندران است و آن در حلقه درک واقع گردیده و خصایص کوچکی است که در آن نشان است و یکطرفش طاق برای نماز و در آن طاق دو سه لوح مرار گشته است معلوم است که از مشایخ اند خطوط انباشته محو شده در دست خوانده می شود یکی را خود غیر بر جنتی خواندم این کلمات است **الصاحب الاعظم الشیخ نظام الدین ابن الصاحب السعید الوری** **احمد الدین** و تباریکش نه مقصد وسی و هفت هجری است (مستوریت) که سنجاری نابکار باز سینه شمشیر بر پیر را بریده و پیرش را در پیشه دارا کند و آفریده خود در آن بقعه در می کشاده و آنجا را انبار کرده که خویش قرار داده و این اعلامی است

علای اعلام را و السلام  
بدانکه قوه و مزارات دیگر از مشایخ کبار و عرفای عالمیت دار و حکمای این دیار است که خارج از شهر است یعنی در یکجا باه واقع شده اند و شرح احوال صاحبان آن نیز در ضمن ذکر کتایب یاد گشته آید و ما بسیاری از این شهر را از قبیل مدارس و اسواقی می دانیم و غیر ذلک هنوز نامی نبرده و تفصیلی ننوشتیم و مزار داران بود که پس از فراغت از ذکر آن این شهر بر دایم و لیکن محض اینکه سلسله ذکر که بدست داریم گسترده کردیم اکنون از شهر سیر و نبر ویم و بطریق ذکر کتایب را می بینیم آنگاه مراجعت کرده از دیگر کتایب شهر سخن میگوئیم و بابت التوفیق

**کتایب سیراز**  
یکجه سعیده در سمت شرقی شیراز بمقامت یک میل تقریباً فربس بجوی که قلعه بندر

شده  
بفتح اول یعنی راستی  
درستی است که شست  
چنانچه  
چونیکه است در  
لغت یعنی یکجه سیراز  
یعنی مکانی از راه و مکان بود  
و با شش هزار کوزه و این  
علی است مشتق از  
و گاهی بعضی نوشته  
یکجه فارسی  
است  
شده

گویند و تفصیلش گذشته و آن یکجه شغل است بر چند عمارت تحتانی و فوقانی بنیادش را مرحوم کریمیان زنده نهاده در باغهایش اشجار بسیار با ثمار درختش شده و قبر شیخ عمارت که در زوایه واقع شده و در جوار آن یکجه دی است که چندین خانه دارد آن است و جمیعتی دارد قفاقی که در جنب یکجه است موسوم است بقفات بندر که سابقاً مذکور شد مسلط بر زمین یکجه نیست و لی آنی است مخصوص که هفت بر آن بقعه نموده اند اگر متصرفان آن آب حیاض و ریاض آن را سیراب دارند کردگار لایزال از لال افشانی

بنمایند شرح احوال شیخ این است  
**شیخ سعدی** و بر مصلح الدین بن عبد الله اصل آن بزرگوار از کازرونی می باشد و تولدش در شیراز علی بن طراز شده اجدادش همه از فضلا و اهل علم بوده اند و علامه **قلب الدین** علامه شیرازی را خواهرزاده است و علی الحقیق یکصد و دو سال عمر فرمود پس از ده سالگی مدت دوازده سال در شیراز تحصیل مقدمات و علوم ظاهری کرده و مدت بیست سال در مدرسه نظامیه بغداد نزد ابوالعزیز بن جوزی و غیره اکتساب دیگر علوم نموده و بعلوم باطن و سلوک توجهی کامله داشته و مدت سی سال بمسافرت و سیاحت مشغول و چندین سفر چ کرده بعضی را بسایر پایده مشرف و با طراف روم و هندوستان و سایر بقاع برقع مسکن گردش فرموده و در سوغات رفته بیش از یک ایستاد شکسته و مدت سی سال دیگر در بقعه حالیه که مرقد است سکونت و انزواء آن و در مدت عمر بصحبت جمعی از مشایخ کبار رسیده با شیخ عبدالقادر جیلانی مکالمات کرده و شیخ صفی الدین اردبیلی را در شیراز ملاقات نموده و جلال الدین محمد مولوی را در روم دیدار فرموده و امیر خسرو دهلوی در ملک دلی او را پذیرای کرد و گویند اراوت

مصلح الدین  
معروف است و لی  
بعضی از کتب مشرف  
الدین مصلح بن عبد الله  
نوشته اند بر شیخ  
عبد الله سعدی  
نکشته اند  
سوغات  
بضم اول و واد و جود و نیم  
ساکن نام تجانه و استثنای  
لفظ بیست دی است  
در اصل سوم باقیه بوده  
پار و عرض را حذف  
نموده اند  
شده







استفاده علوم فرموده و اغلب از اولیاء و اطباء قات نموده مانند شاه نورالدین نغمه است  
ولی و سید محمود شاه داعی الی الله و سید ابوالوفاء شیخ زین الدین خوانی و کمال نجفی و  
قرآن مجید را تمام در حفظ داشته و تخلص را بدین هجبت حافظ قرار داده و بنامش  
انچه بر خیر معلوم کردید بکل و شش سال رسیده و در مدت عمر سفری تا شهر نزد کرده  
و بوطن باز گردیده و خیر علامتی تخلص با زاد در تذکره مولفه خود که مسی بخوانید  
می نویسد که محمد قاسم فرشته در تاریخ خود نوشته که سلطان محمود شاه والی و کن در عهد  
شعرا می عرب و عجم در بارش میرفتند و از پیشه سارا احسانش شاداب می شدند  
خواجہ حافظ نیز سفر دکن رغبت نموده لیکن بواسطه موانع از قوه اش بقبل نیامد مگر  
فضل الله ایچو که از تلامذه علامه تقی زانی بود و در دکن منصب صدارت داشت  
نزدی از برای خواجہ فرستاد تا در ک سفر کرده حرکت نموده آمد بهر مز و بکشی نشست  
یاد محالفت و زید دریا را بشورش آورد و خواجہ از آن سفر قنقره شده بهانه از کشتی آمد  
غزل گفت که مطلعش این است

دمی با غم سپهر بردن جهان بکسری از د  
بی بفر و شوق دلق ماکرین بستر می ارزد  
غزل را میرزا فضل الله فرستاد و خود بشیر از شافقت و نیز صاحب خزانه عامه نوشته  
که در کتاب مرآة الصفا مسطور است که خواجہ را پیری بود مسی بشاه نعمان بنی  
در بر بان پور وفات یافت و قبرش نزد یک قلعه آتیر است (با حمله) وفات  
خواجہ در سنه هفصد و نود و یک هجری است اشعار در دربارش مشهور و فانی است  
دیوانش را لسان الغیب خوانند و گفتارش را میرزا العجب دانند و اینکه گویند بعض  
از سلاطین آن عصر خواجہ را چوب زده دیوانش را در آب افکند و بعد پیشانی کردید

خوف  
بروزن صاحب  
نمایه است پیشا  
میر غلام علی  
از فضل است اورا  
الهند آمد بهر شش  
سید محمد الکلی الکلی  
و وفات میرزا کور و  
یکه زاده و دست بوده  
از تعلقات او است  
کتاب شجره الرحمان  
بروز  
جزیره الیت در  
فارس معروف  
نیز

در تذکره

و اشعارش را جمع نموده این خیر چند نکته تخلص نموده کسی را ندید که ذکر این مطلب را  
کرده باشد ظاهر اصلی ندارد الا اینکه بعضی از صاحبان تذکره مثل صاحب مجمع  
الفصحی و غیره نوشته اند که پاره از اشعار دیگران را سهوا در دیوان خواجہ گماشته  
و بعضی از غزلیات سلمان ساوجی در آن است و این خیر در دیوان کمال نجفی  
که بسیار گفته و مندرس بود این شعر را دیدم

جانب دلباخته دار که سلطان ملک خیر و اگر سپاه ندارد

(خلاصه) در نظر شخص سخن شناس قبح اشعار خواجہ چون آفتاب روشن ظاهر  
است بسکی و طرزی او راست که دیگران را نیست لالی اندک هر غزلی از او آید  
کوش و کردن روزگار است و دارای اشعار هر ورق از دیوانش زیور ساجد  
تبار سالکان مسالک طریقت را از آن راحتی موقاست و نا بهمین شایع تحقیق  
نعتی مناسبت مرقوم نموده و المرقوم از غایت اشتیاقی که دیوان آن را  
اشعاری از آن نوشته شد چنانکه از شیخ سعدی همین محاط می مرقوم نیفتاد  
در جوار خواجہ علیه الرحمه بسیاری از فضلا و حکما و عرفا مدفون اند از جمله مولانا  
شیرازی نامش محمد مولدش شیراز از جمله عرفای صاحب جاه بوده و در فنون شعر  
قصاید مصنوعه کمال مهارت را داشته در مقابل قصیده مصنوعه خواجہ سلمان  
سه قصیده در مدح امیر علیش گفته و بهر تر از آن گفته و آنها در نزد خیر موجود است  
و ثنوی موسوم بحر حلال که در شعرش صنعت از صنایع علم بدیع بکار برده که  
عقل در آن حیران است و او را نیز دیوانی است قریب ده از ده هزار بیت و سوره  
در علم معا و رساله در علم عروض و قافیه قریب ششاد سال و اندی عمر نموده و

ابرهیم شیر  
از اهل دست و نوا  
در راضی برستان است  
در شعرش  
از آن نوی صنعت  
موج دست دکی  
صنعت و دگر که آفراند  
بر قوت خواندگی و نور  
معدوم و دیگر که سرع مست  
مطوب گفت  
دکی و قافیه که بر شرف  
دکی و قافیه است  
دکی و قافیه است  
دکی و قافیه است

در تذکره



سنة صد و چهل و دو هجری وفات یافته در طرف دست چپ خوابه مدفون است  
علیهما رحمۃ الله چند فرزند از آن است

یا من ناصر دور از خود و از وفا طلب	یا تو که پاکست و امنی صبر من از خدا طلب
باورم ناید که شد در پرستش جای دوست	عاشق اندر پوست کی بچند جویند روی
زاد بره کعبه و ان کاین ره وین است	خوش بود و امانه مقصود این است
کرمن از در تو مردم بردی بهای	جان من کز خاک شد بر خاطر کزین
صد بار که ز جو تو ام خون ریزد از دل	از در تو دانی چه سبب برون و در دل
چو بار رخست سطر است من بچاکم	و در غم غم کنم یاد و اع یار کنم

از جمله مرحوم حجة الاسلام جناب حاجی شیخ محمدی که در مساجد نامی از ایشان سطر  
گردید در سمت شمال شرقی بقیه مدفون است و تاریخ وفاتش در حاشیه استخراج نموده  
از جمله پشید مندرجند عالم عامل فقیه کامل میرزا محمد باقر وفاتش سنه یک هزار و دویست و هشتاد و یک  
از جمله حکیم مشال حاج میرزا محمد رضا بالایی سر مرحوم حجة الاسلام مذکور مدفون است که  
نیز در ضمن ذکر مساجد نام و تاریخ وفاتش نگاشته شده  
از جمله مرحوم میرزا عباس حکیم که در طرف راست خوابه مدفون است ذکر احوال و  
تاریخ ارتحالش نیز در این کتاب در ضمن تفصیل دارالبحر مرقوم گردید  
از جمله مرحوم حکیم زین العابدین هجری مردی بود شوخ طبع و خوش اخلاق در سنه یک هزار  
سیصد و هشتاد وفات یافت قریب بقبر خوابه دفن شده  
از جمله میرزا نظام الدین دست عیب از جمله فضلای عصر خود بوده و شعر را نیکو می شنیده  
در سنه یک هزار و سی بر حمت حق تعالی پیوسته

۱- وفات او را  
علامه که یکی از مشرعات  
تقدیر گفته بود و تاریخ این است  
پادشاه و شعر او است  
بر سنه یک هزار و سی و هشتاد و یک  
منقول است  
سید مذکور  
جده جناب قاضی میرزا محمد  
است که از قاضی میدان  
شاهی نامند و بزرگ در آن محله  
خانه دارند و مشایخ را در محله  
و از جناب میرزا نظام الدین  
محدث مرحوم حاج میرزا  
سید محمد قاضی است

از جمله آقای خوابه ظاهر از اصل نصی بوده و در مسجد نواعکات داشته دارای انقاس  
و صاحب محاسن ملکیه گردیده و فاش سنه یک هزار و دویست و هشتاد و یک  
از جمله آقایان ششم و هفتم عارفی است کامل و ساکنی و اصل در یک هزار و صد و نود و نه وفات  
از جمله میرزا عبد النبی سیدی است جلیل و موجدی نعل خوش سنه یک هزار و دویست و هشتاد و یک  
و در جنب بقیه مذکور یعنی بطرف غربی آن بقیه دیگر است موسوم بقوامیه که در آن است  
مرحوم میرزا علی محمد خان قوام الملک که سابقا شرح احوالش در گذشت از شریعتی  
مرقوم افتاد و در طرف شمال شرقی بقیه حافضه نیز طاقی دایوانی ساخته اند که در آن  
مدفون است مرحوم قاسم خان والی که در شیراز حکم آن بود و در سنه یک هزار و دویست و  
هشتاد و نه وفات یافت حاکمی بود در ویش فاش و نیکو روش و حقا الله علی سر بریده  
و در خارج بقیه نزدیک در برب آن بروی سکونی قبر مرحوم میرزا محمد حسین بزرگوار  
عالی بود بصیر و فقیه بی نظیر و مکتبی خوش تقریر در سنه یک هزار و سیصد و هشتاد و یک  
و قریب بان است از کثیر الاثر جناب سید احمد قزوینی که در سنه یک هزار و سیصد و هشتاد و یک  
هشتاد و شش بدر و دهان فانی را کرده (مختفی نیست) که قلیلی از اراضی در اطراف  
هست که از موقوفات آنجاست توثیقش بجای طاعی نامی بود که سرای دارد و در ساق  
بقیه بود و بر حمت ایزدی پیوست اکنون بدست فرزند سعادتمندش حاجی محمد  
جوانی بجایست قرین و بادانش و دین در تنظیم و تخفیف بیکه سعی است  
بیکه چهل تن در شمال شرقی حافضه است بسافت سیصد و پنجاه قدم متوسط و آن  
بیکه کوچکی است که نیز در میان زنده ر حقا الله علیه بجهت فقرا ساخته در سمت رو بقیه  
بیکه یک رسی بزرگ و چند طاق و حوضی در پیش آن عمارت است باغچه دارد که در آن

میرزا عبد النبی  
پدر مرحوم آقایان باسی  
ذهبی است و آثار میرزا باسی  
و الدجانب میرزا عبد الله  
میرزا احسان الدین زیدیه  
الحاکم است  
توثیقش  
در سوابق بدست سلسله  
میرزا نظام الدین حضرت سید  
علاء الدین حسین ده  
بعد با و اکثر است  
حاجی طاعی و در آن  
انوده اند



چمن کلهای الوان در آن شکفته و در آغوش بر یکای خرم خرم طراوت خفته چهل لوح زار  
بشمار در آن غنایست میگویند درویشانی بود اندولی حقیقت حال را خیره حکوم نداد  
داخل در آن بخیمه قریب بطرف دست چپ نزاری است معروف است  
که آن قریخ الطهر است شرح احوال از آن قرار است

ابو اسحاق اسلم احمد مشور شيخ الطائفة في بزرگوار و فاضل عالم محمدار بوده و  
شاه نعمت الله رسیده و ارادت و زید و به شاه اهل الله معاشر بوده و در وفاتش  
شاه داعی مرثیه سروده و یوانی دار و تمام سخن در وصف الطمعه گفته اکثر شاعران و خواص  
تضمین نموده و آن شاعر اکثر در افواه مردمان هست بخند و در گفتا می رود

چه عجب نگر اگر به نفس بریان شد	وله	همه دانند که در صحبت کل خراست
کیا زبان سحر که سپه گداز کند	وله	ایا بود که گوشه چشمی بماند
تقصی باز ساز از جهت قید سزد		باد کراست ز چشم که روان خواهد بود

وفاش در حدود هشتصد سی و ده در دیگر ریاض العارفین مسطور است که قبرش  
در نیمه چل تان است و جمعی را نیز همین اعتقاد است چنانچه مرقوم شد (احمال)  
برای رفع ابهام میگوئیم که در این اوان خود این فقیر محبت گماشته قدری از آن سنگ مرار  
مذکور را که در زیر گل پنهان بود ظاهر ساختیم و آن را خواندم بر آن مفرشته این کلمات المزموم  
المفقور السعید الشیخ جمال الدین محمود بن فیض بن محمد بن جمال الدین محمود الافرنی فی  
سنة خمسین و سبعمائة انتی پس معلوم شد که این مزار از شیخ الطهر نیست اگر مقصود از جای  
تذکره و غیر هم همین لوح مزار است اشتباه کرده اند و اگر در جای دیگر از نیمه چل تان  
مذکور شده قبرش از میان رفته معلوم نیست

شیخ محمد  
از آن جهت خوانند که  
اکثر سخن از طعام و اغذیه  
گفته و دیوانی ساخته  
افزون  
بلوکی است خوب  
تخلص شمار در کوفیه  
که ذکرش گزشت  
ع  
نخمس سیما  
هفتصد و پنجاه و  
دو

و جزئی از اراضی اطراف آن تکیه وقف بر آن تکیه است که کفایت از مرمت آن میکند  
سابقا متوفات بسیار داشته از میان برده اند بنقد این خزئی از زمین و کفایت امور تکیه  
بمشهدی حسین و له مرحوم محمد خان است سرای داری است سخی الطبع و سلیم نفس  
با عدم بضاعت سامعی در آبادی تکیه است و در جنب تکیه مذکور باغی است  
متعلق به عشق آباد از مرغس نموده رئیس الفقراء و درویش طعمه که ساکنان استان باستان  
و در این محل بل هزار دستان (خفی و پوشیده نماد) که در جلگه میان حافظیه و  
چهل تنان مذکورین مسکونی است و روی آن قری است از مرحوم حاج علی اصغر  
(معروف بشیرکر) (شرح احوال آن)

جناب حاجی علی اصغریاف شیرازی در ادایل حال عمر خود را بر اینها مشغول  
عبادات و مصروف نموده تا صاحب مقامات بلند و حالات ارجمند گردیده و چنانچه  
کثیر بخندش اعتقاد داشته و نقش ارادتش را بر لوح ضمیر میخاکشید کتابی بطریق  
شوقی منظوم فرموده و بنام زهرابیت در مطالب عالیه و رشیقه و مقاصد غامضه  
و شرح احادیث ائمه اطهار علیهم السلام از عجایب و غرائب اینکه آن جناب  
زنده و حلی نوشته اهل را از با نساخته یقیم الله من نسا من عباد الله الخالق  
و نویسنده و فاش در سنه کبیر از دو دیست و شصت و دو هجری است

**وصاف** هو شرف الدین عبداللہ بن فضل اللہ شیرازی فیض ارشادان بکلیہ حافلیہ و چل تنان است در عشر شرف تحف می نموده کتاب تاریخ و وصاف و بیرون از اوصاف است از مصنفات آن جناب است این رباعی از ازاوت ترکان که در عشر دروغا نخرشته در صلیح بعثت و مازا گوشتند

در حلقه  
یعنی بقدر اردو است  
قدوم زحاف غنچه که یکصد نه  
بان قمر رسید  
حاجی علی صفر  
از مریدان جناب حاجی  
حسین زین الدین انصاری  
فلسف اقلی است و از آن  
جناب حسین شاه غیبی  
اکنون مریدان او در حلقه  
نماینه فراموش  
فرست  
که کور و دزدان حلقه  
است چنانچه در کتاب  
سر و دست دینت دیو  
موسو در دست قصاب  
نشد



که در صف رزم چون خیزد ۴۷۶ که در کف بزم همچو سپاه غرور نشد  
 بکینه هفت تن از انیز پادشاه ارجمند کریم خان زند بنامده فاصله میان این بکینه  
 و چل تنان بخت دارد و دست قدم متوسط است و آن بامی باشکوه در دامن کوه  
 واقع شده و آن کوه را چل مقام نامند که ذکرش خواهد آمد و آن بکینه و طرف است  
 طرفی باغچه مانند است که در آن اشجار بسیار غالب انار غرس شده در سمت رو قبله  
 چند طاق است مسکن فقر و مسکن آب انباری در این طرف تیز بهست طرف  
 دیگر فضائی است با نمایش و آرایش محل استراحت و آسایش تالاری رو قبله دارد  
 بسیار مرتفع و دو ستون از سنگ یکپارچه و آن بر پاست که در تمام ایران ستونی بیابان  
 باشکوهی دیده نمی شود از آن تالار به از سنگهای مرمره که یک است در جلو تالار و می  
 نیل دریاچه است که از سنگش بنیاد است و آبش از کلبه باد باغچه دارد از آنها کلبه  
 نارنج و ترنج انباشته سرود کاجش سر بلک افراشته راز کلبه ای رنگین است و نم  
 از بهشت برین قبور هفت تن در وسط واقع است شش هزار بقعه و یکی در کنار  
 نوشته اند آن هفت نفر از ابدال در آن جا که هنوز این بنای عالی را نداشته مشغول بعبادت  
 بوده اند هر که آمد که خوشش میرسید باقی ماندگان او را غسل داده کفن نموده بجا کف  
 چون یک نفر از آنها باقی ماند و اجل موعودش نزدیک شد قبری برای خود حفر نمود و پیر  
 آمده غنائی را خبر کرد که فقیری فوت شده بیایا با اتفاق او را تغسیل و تجیه نمایم همراه  
 آمد و بر در صومعه که رسیدند در پیش غسال را گفت خارج شو و بایست تا من داخل  
 شوم چون صدای بکینه را شنیدی داخل شو و مشغول امر موهود باش غسال ایستاد و درین  
 داخل رفت پس از چند دقیقه صدای الله اکبر بلند شد غسال با نذر و نیت

یکی که در حفر  
 واقع شده و باطل است  
 که آخر همه وفات  
 یافته  
 شد

که پانصد و پان در پیش وفات یافته و جزا و کی نیست و بر سینه خود کاغذی هست  
 و بر آن نوشته که من قبر خود را حفر نموده ام الحال عظیمه و کفن نما و سنجاک بسیار غنا  
 بر صیت او عمل نموده و مرا جنت بشهر کرد بعضی از قبور غنا و نیز در آن بکینه هست و در  
 جنب بکینه کاروانسرا و باربندی هم مرحوم کریم خان برای نزول قواصل ساخته (باجمله)  
 قدری از اراضی در اطراف آن بکینه است که وقف بر آن است قولیت آن سابقا  
 مرحوم آقا عبدالله مد ظله العالی بوده است

**جناب آقا عبدالله مدرس شیرازی** طهت لفظ العالی بختلص بکلامی ابن مرحوم آقا  
 علی اشرف بختلص باکد است عرض جناب مشارالیه از فضلی زمان متاخرین  
 الاثقال و الاقران با اعزاز بوده و فاقش در همه یکزار و دویست و نود و نه هجری است  
 در بقعه دیگر حضرت سید میر محمد علی السلام مدفون است زاد

سر حلقه زلفش چو شدی پاستم	از رخ و حسن زمانه بکسر پستم
هشیاری عشق من که از روی صفا	با خورده می از خار چشمت پستم

پس از وفات آن مرحوم بنقد متولی آن بکینه چند نفر از ارباب اعیان است اعنی جناب  
 آقا میرزا خلیل ایوبی است بی مال و عدیل از علم طب شیراست و در طبابت معروف  
 جناب آقا علی اشرف دارای مجد و شرف و جناب ابوالمعالی صاحب رتبه عالی  
 و جناب میرزا جلال زبده ایل کمال جراح است نیک اندیش و مرمیز و لهائیکه  
 ریش اللهی حفظه الله  
 هزار شاه شجاع پشت بکینه هفت تنان در سمت شمال آن است بمسافت کفایت  
 قدم دور و قدیم آنجا بقعه بوده و باغی اکنون اطراف هزار زمین است که در آن

بعضی از قبور  
 از جمله سپید سلیمان  
 از اهل مصر از جمله غنا بوده  
 در سینه یکزار و هشتاد و چهار  
 وفات یافته است شایع شده  
 اکثر بر نامی از شایع بکار  
 در سینه یکزار و یکصد و دو  
 یک فوت نموده آن  
 قبر در طرف اول بکینه  
 در سینه است  
 راست واقع  
 شده



زراعت میکنند (شرح احوال شاه شجاع) ازاله مظفر است پدرش امیر مبارزالدین محمد  
بن مظفر کرمان و شیراز را فتح نموده حکمران شد بطوری ستفاک و بیباک بود که خود را به شاهر  
قل مظفرین می شناسد قریب هزار کس را به دست خود داشت و پسران خود شاه شجاع و  
شاه محمود را از دست میکرد ایشان بشورت اثر پذیرا گرفته جس گردنه پیش را میل کشید  
پس از چندی در گذشت و شاه شجاع بعد از محول شدن پدر بر سر سلطنت جلوس  
پادشاهی بود عالم عادل فاضل و کامل بلطف طبع و حسن خلق تصفت مدارس را نمود  
میداشت و خود در مجالس علماء حاضر میشد میان او و برادرش مخالفی دست و پا بهم  
جدا نمیکردند تا در پهنه هفتصد و هشتاد و شش شاه محمود وفات نمود و شاه شجاع در شیر  
از این رباعی را گفت

محمود برادر من شیر کیمین	میکرد خردمست از پی تاج و کیمین
کردیم دو بخشش تا بسایه خلق	او نیز زمین گرفت و من روی من

وفات شاه شجاع در سن هفتصد و هشتاد و شش است خواجهاط در تاریخش گفته  
جغت از شاه شجاع و کریم خان زند سنی بران قرا انداخته در بعض از کتب دیده اند  
بها الدین عبدالصمد نامی که از علماء راسخ بوده و تصنیفات دارد از جمله کتاب تکاریم  
و قوانین در منطق و نیز در پهنه مذکور وفات کرده برابر قرا شاه شجاع قریب یکصد سال  
این فقیر خلع از پستک ادرا یافتیم که در صحرای افاده بود و یکجا اجاعی دیگر از بزرگان  
آن حوالی بدفن بوده اند که اثری از آنها نیست

(کشف باد) که در این سمت از شهر نیز چند کتیبه دیگر هست که در کوه واقع شده اند  
لنما باید نخست از کوه های استجابی ذکر نمود سپس از آن کتیبه تفصیلی داد

غیاث الدین غفر  
و این طبقه هفت  
نفر بوده اند ستاک  
در قریب هفتصد  
است  
چشمش را که  
میل کشیده در سن  
هفتصد و هشتاد  
است  
این را با علی  
که شاه شجاع کوثری  
درجایش از شاه شجاع  
ای شاه شجاع قریب دو صد سال  
خود را بجهان و ارث محمودین  
برده می زمین اگر چه هستی و روز  
باشد که هم رسید در زیر زمین  
بها الدین  
از فرزندان راجه محمد الدین  
حموی است  
من

بدانکه از تنگ اند که که سا بقا قوم شدند چون شخص داخل میشود در حالتی که رو به  
در طرف دست راست است آن کوهی است و در سمت دست چپش نیز کوهی است  
این دو کوه از شمال مجنوب است از طرف شمال فتنی می شود بجای که آن را در زرد  
گویند و قریب شهر است و از طرف جنوب منتهی میشود به تنگ سعدی نزدیک  
بقعر شیخ علیه الرحمه آن کوهی که در طرف شمال است واقع شده در آن است کتیبه  
مشرقی و بابا کوهی و غیره که ذکرش نباید اما کوهی که در سمت دست چپ است آنرا  
کوه چهل مقام نامند و جسته ای که در آن شکفته و غارهای بسیار است و در هر یک  
فقط خرابی ساخته اند از جهت تمیز قبله و در آنها ایام سابق مردمانی بر تاختن شغال  
در ریاضت بوده اند هر یکی از آن مغاره بارانهای میخوانده اند و عده آنها چهل بوده  
این قبر اکثر آنها را دیده ام محرابشان مسنوز باقی است و از آنها در آن کوه است  
**چهار طاق** که بر فراز کوه در تنگ اند که واقع شده چهار پایه دارد و از چهار  
دری گشاده و بر بالای آن بقعه کعبه ای بوده که اکنون خراب است هر ضلعی از  
آن عمارت مربع مقدار سه ذرع و نیم است و ارتفاع آن غیر از کعبه سه ذرع و نیم  
نیز سه ذرع ارتفاع داشته بعضی گویند در این چهار طاق قبر است ولی آمار می  
آن دیده نمی شود برخی بر آنند که آن را آما بجان فارس ساخته برای اینکه در آنجا  
ایند و جلگه شیر از آنطرف در آورند و بهنجای که سان لشکر میدیدند پادشاه استجاب  
خویش قرار میداده اما آنچه بنظر این فقیر رسیده این است که آن بنا از امیر عضد الدین  
باشد (از وضع بنا می بینم استنباط نمودم) و علت ساختن آن پیاید بر سر قبر  
کسی باشد و بهجت آنچه ذکر شد که در حق آما بجان میگویند بعد بناید از جمله آثار دیگر در آن

از آن کوه که در تنگ  
آن زرد است و در سمت  
این قد باغات بسیار است  
بیشا است و غار آنها  
درخت انور  
است  
چهار طاق  
ذکر از عوام الناس  
که وارد می شوند  
بسیار  
بر سر قبری باشد زیرا که  
از بعضی بر مردمان کسان  
غیر شنیدم که ساقا  
آن دلوخ هزار بوده که لایق  
خود دیده بودند



**جاه مرتضی علی** چون بهین اسم شهرت داشت خیران را نگاشت این است  
 بر طه که چهل مقام (ببین تفصیل) و معکای است چند طاق از سنگ و کوه این  
 ساخته و دو آب انبار بزرگ نیز بر داخته اند و اطاقی هم یک دربی دارد که اندرون  
 وسیع است و در آن اطاق رده بروی در ب طاقی است کاشی کاری شده و آب  
 و احادیثی بر آنها نوشته شده و در آن چندین پل است که چون باین رده می رسد  
 می رسد کوچک و باریک که جز نمیدر آید و در آن فرش آن صفت  
 و آن محل نماز و مقام نیاز است مردم میگویند اینجا که حضرت مرتضی علی علیه  
 السلام است بعضی را کان این است که اینجا در قدیم دهنه و معبد پارسی ما بوده  
 بر صورت شبهای شبیه حاجتی کثیره در آن مقام رفته میوه میانه حاجتی که  
 از خدا طلب میدادند بسیار واقع شده که حاجتشان برآورده میشود (فیر کتبی)  
 محقق است که حضرت مرتضی علی علیه السلام به عالم طایر بشیر از شریف نیا و دعا  
 و آن مکان هم اگر قدیم دهنه و معبد پارسیا بوده است بوده باشد ولیکن مردمان  
 اشخاصی که با اعتقاد در دست پائی در اینجا می نشست و دوستی بدایان آن بزرگوارند  
 البسته مراد حاصل خواهند کرد

**حکایت** از پدر یاد دارم که مرافعه و دینی کسی بر سر قبر یکی از مشرکین نشسته بود  
 شخصی عبور کرد پرسید صاحب این قبر کیست آن کس غزاج گفت قبر یکی از اولیا  
 که استمداد از آن حاجت برآورده میشود روز دیگر آن شخص اینجا رفته تا بخواند  
 حاجتی طلب نمود همان روز برآورده شد که حسن عقیدت داشت و خلوص نیت  
 از جمله آثار در کوه چهل مقام است

که اینجا در دست نشسته  
 از آنجا است این است  
 مثل این که شریف نیا  
 من مشرک بودم  
 گفت غلام عرف  
 شد

**تخت صرانی** یکجای است در کوه بالای سر کتیبه تخت تان مذکور در پان  
 کوه تا تخت مزبور مقدار یکصد و هفتاد قدم است تختی در اینجا طاق از سنگ  
 یک ساخته اند که در پیش آنها ایوان است و در جلو ایوان سکوی وسیع و باغچه کوچکی  
 دارد و نظرها از خوبی است و آب انباری هم در زیر مسکو ساخته اند که در زمستان  
 باران و یل کوپا بر سر شود و در پستان بکار رود  
 چون ذکر آثار در کوه چهل مقام بیا مان آنکه از آثار کوه دیگر که در طرف دست راست  
 و کفتم در آن یکجای مشرقی و غنیه است بیان می نمایم  
 یکجای مشرقی در آن کوه است یعنی نزدیک تینک الله اکبر از دانه کوه بقعه  
 سی قدم که بالای رده می رسد چندین مسکله که طبقه طبقه است و در آن طبقات  
 باغچه ها است و در طبقه آخرین که فضائی است وسیع و حوضی در وسط دارد که آب  
 آن حوض از رنگینا است طاقی است بسیار بزرگ از آن حوض در وسط آن طاقی است  
 حجره ای است و آثار قبری و آن مزار از محمد الدین محمود الحسنی است که گویند وزیر شاه  
 ابوالسحاق انجری بوده الله تعالی اعلم و چند اطاق دیگر در کوه و کنار آنجا هست که از  
 کوه طبعی است یعنی شکفتنی بزرگ بوده که آنها را در گذارده اطاق قرار داده اند و  
 سمت رو بقبله است و اطاق و ساز مناز است که در جلو آنها ایوان است آن را  
 چند سال قبل از این مرحوم میرزا عبد الله معز الملک نموده الحق اوقاتی که زمام وزارت  
 فارس بگفت اقدامش بود بذل مال در وجه آثار خیر می داشت و تخم مغفرت احسا  
 میکاشت چنانچه پیش از این در کوه کاره انشای میان جنگل فسا از خیر اشیای شطری در  
 طی سطره مرقوم افتاد النون ولد سعادت مندش که در مصر جاه صاحب دستگاه است

تخت صرانی  
 و چه تسمیه می باشد  
 که شخصی بود از معاصرین  
 لقب میرزا در آنجا  
 که در شاهر با داشت  
 این کتیبه را ساخت  
 عماد الدین  
 محمود و فاقش در سنه  
 ۱۰۲۵ هجری است  
 میرزا عبد الله  
 معز الملک نوشت در  
 سال پنجاه و هشتاد و  
 چهار هجری بوده است  
 میرزا عبد الله  
 ولد ارشدان مرحوم است  
 برادر کتبی میرزا محمود  
 جوانی است بیست  
 مشهور



خدا را شکر عر و باد و در خور دارک و انا و تا بیدار تقدیر جوید و انارش را عمارت کند  
 شمع از یکدیگر مشرقی که بعد از شهادت قدم تحفه بگذرند بر کنار جداول رکع با دطایق و  
 روحانی است و آثار مجربانی در آن دیده میشود که عبادت بخای بوده در گوشه ازان آن  
 مزارعی است که سنگ بسیار بزرگی دارد و بر آن خطی که نام صاحب قبر باشد  
 نقر شده و از آنکه بالای سرش خطی است نوشته که من علی بن اخیان بنی و غیره که یکی  
 از قبایل و الا که نام مشهور است که آن قبر مشرقی است که یکی از مشایخ عارفان  
 اگر چه بر با مجول است که فکر که باشد ولی از قراین که صاحبان تذکره و غیره هم ذکر کرده  
 و نشان داده اند باید که خواجوی کرمانی باشد و جامع کثیر هم اعتقادشان همین است  
 و اینک او را مشرقی دانست ظاهر اصلی مذکور شده باشد  
**خواجوی کرمانی** علیه الرحمه خلیف ابوالعطاء است الشمس محمود بن علی بن محمود  
 بن خواجو صاحب فضل و جمال بوده و از مشایخ اهل عرفان و حال در اواخر حال شغل  
 استقامت اشتغال داشته و مداح سلطان ابوسعید خاند چنگیزی بوده بعد بعد مدت  
 جمعی از مشایخ رسید به دست ازان عمل کشیده پای در دامن عزلت پدید  
 بگوشه ارمیده که نیند از میان خاص رکن الدین علاء الدوله سمنانی است  
 در شاعری فصیح و بلیغ و ریاضی نموده دیوانش دیده شده قریب بیست هزار بیت  
 است مثل بر قصاید عربی و عجمی و غزلیات و غنویات و دوشتوی کفیه که یکی بر صفت  
 الانوار و دیگری موسوم بهای و هجایی و فاقش در سپه هفتاد و چهل و دو مصحح  
 حالی که مذکور شد این اشعار از او است

نوشته اند متعین و دست زنگار به لاجورد بر این سنگ است از کمال

شکل یکدیگر و خطی که در سنگ  
 شخص نگاشته که در دست ازان  
 تقریباً قبل از این که شهادت داده  
 بود که در دست از شهادت بر کمال  
 سنگ اند که بر کنار جداول  
 سنگی بزرگ محراب بر قریب ازان  
 مردم شیر از آنجا آمده فاش شده  
 پرسیدم این قبر از کس است که  
 داشتند از خواجوی کرمانی است  
 آنکه باین دلیل باید بقره ی  
 الله تعالی اعلم  
 در خطی که  
 کتب از دست فلک است

کمالی

که ای بنویز نقش نگار خانه چین  
 توئی یکایک شش منظره و در حد و کون  
 ز بهجت منظر نگار خور و آینه کون  
 چو در شش در این کعبه شش سو  
 مجاوران زوایای عالم ملکوت  
 که تبارون ترویجین مصیبت سبانی  
 چو آفتاب کرت میل ارتفاع بود  
 گذشت که کعبه عمر بسجده بسیار  
 تو را چو سپه و بازادگی بر آید نام  
 که کعبه حیات نظر مردم آید نام  
 کعبه حسین آباد نزدیک قبر خواجست و بر کنار جداول و سنگهای است در دامن  
 که دوسه اطراف دارد و یک حوض و چند باغچه قهقرا محفل راحت است و مکان  
 مکان است راحت که شته از این یکدیگر بر کنار جدول رکع با درازا اشجار بسیار رنگ  
 کرده اند بعضی هم بنامی عمارت نموده اند در حقیقت هر قطعه ازان اراضی یکیده  
 محل تفریح است و در آنکه مذکور چند سنگ مزار کلان افتاده بعضی بی خط و  
 است برخی هم که با خط است از معارف نیست همین قدر استنباط میکرد که کتب  
 در سابق ایام کورستان بوده  
 یکدیگر بابا که بی در سمت شمال یکدیگر مشرقی است مسافت بعیده (تفصیل آن)  
 از پائین که تا بآن یکدیگر قریب یکمتر قدم است و آن و سنگهای است که در آن

سنگی که  
 هفت است  
 روح انسانی و روح حیوانی  
 هفت گوی  
 هفت سنگ مراد است  
 هفت  
 یعنی میدان است  
 و از دست مضار در کرده ان افوت  
 هفت  
 یعنی شش شده  
 و محل شش شده است  
 این لفظ فارسی را بصیغه عربی  
 جاری کرده اند  
 هفت  
 چنانچه چهار  
 مراد پنج حواس چهار  
 ارکان است

سجده



یک طاق است و چند طاق همای باقی تفرقه بقدره و طبقه طبقه تفریق داده اند  
درخت سره و چارواخی و انجیر و نارغرس نموده اند و حوضی نیز دارد آب آن از چشمه است  
که از کوه جاری است همواره از این آب زلال آن حوض مالامال و لبریز است و هوا  
آن فضای جالغریبی نشاط انگیز تمام شهر از دور منظر نظر است و ضیاع آن سه صواب  
نظر را منظر (منجی مذناه) که آن عرصه کاه مذکور به قریب نیز از کوه است ولی از کجا  
بمقدار شصت قدم چون شخص بالاتر رود ببقعه میرسد که در آن قبر بابا کوهی است و  
از آن بقعه تا بقعه که حیف آن مسافت ندارد (شرح احوال بابا کوهی این است)  
بابا کوهی لقب است شیخ ابو عبدالله علی بن محمد بن عبدالله شیرازی را و او از اصحاب  
مشایخ است در خدمت اصحاب کمال بحکیم علوم و فضایل اشتغال داشته  
و از جمله مریدان شیخ ابو عبدالله خفیف مشهور است کبیر بوده و در اقصی بلاد سفر نموده و  
شیخ ابو سعید ابوالخیر را در نیشابور دیده و بعدها در میان ایشان رفت پس بشیر از مر حبس  
و در مفارقه که الحال بر آن بقعه ساخته اند و قبر و استقامت کرده علمای صوفیه  
و می ترسید می گشتند و استعاده از وی می خواستند که چند مرتبه چای یافته در راه خدا  
میکرده و بقیه را و مساکین طعام میداده و قریب یکصد سال عمر نموده و در سنه چهارم  
چهل و دو هجری وفات نموده و تخلص کوهی میکرد و دیوانی بزرگ دارد این اشعار را  
روح بحر است که عالم همه غرق در او / بس مجرب و انم اگر جسم کف در یمنیت  
ظاهر و باطن ذرات جهان او سفت / نیست آشیاکر او عین همه اشیانیت  
ایک از فرط بزرگی می بیند در جهان / در دلم کان قطره غرقی است چون جاکر  
بحکیم سید اباد در دامنه کوه بابا کوهی است بمقدار شصت قدم بالاتر از زمین چند

طاق  
محل کبریت است  
ضیاع  
بروزن رجال جمع  
ضیاع بفتح اول است  
یعنی آب و زمین  
مزرعه باشد  
مقدار شصت  
قدم را که مانده ساخته اند  
که سهولت توان یافت  
بسیار را  
بعضی محمد بن علی  
ولی ظاهر همان علی باشد  
برده  
یعنی کنار و بن  
ده است  
نقد

طاق

طاق و ایوان ساخته اند با عمارت از جدول و آب انباری است که دریای آن  
کوه است جای با صفائی است این بحکیم تانده احداث شده  
چون ذکر گویانی که در طرف مشرق و جنوب و بامین آنها بوده و کدشت از مصلی  
نیز در آن سمت است یعنی در صحرا محاذی کوهی است که مشرقی و بابا کوهی در آن  
مصلی طاق بزرگی است که در آن عمارتی نموده اند و دو عمارت فوقانی که شوارح  
بر دو طرفش ساخته اند و بهند آن طاق مقدار شش ذرع و ارتفاعش هفت ذرع است  
اطراف آن طاق همه محل کشت و زرع است و آن مکان قبله اهل صفات و محل  
استجابت دعا  
بحکیم شاه داعی در سمت جنوب بابل مغرب شیراز واقع شده بمسافت شصت  
قدم متوسطه و دراز و از معروف بشاه داعی آنجا دو طرف است یک طرف  
باغچه است برانگلیهای کونا کون و کاجهای مردف و موزون سمت رو قبله ایشان  
عمارتی است بنویسیان و در پیش آنها سراسر ایوان یکطرف دیگر فضائی است  
و تری پاکیسینه و مطر حوضی دارد و طاقی آب انباری دره اقی و این عمارت را حرم  
کریم خان زند ساخته داعی الی الله که از عرفای افاق است فرار پراز انوارش که آن  
دولت قیامش از یک پارچه سنگ سماق (شرح احوال این است)  
شاه داعی الی الله شیرازی لقب سید نظام الدین محمود از سادات حسنی  
احداثش همه نیز داعی لقب داشته اند سیدی است فاضل معتدی کامل صاحب  
مقامات عالیه سید ابوالرفاعه که شرح احوالش گذشت مرید او است گویند خود اراد

مصلی  
بصیرت اول و فتح صادق دوم  
مشده است و در آخر  
الغ بصورت حای  
الطراف آن  
که محل زیارت اهل صفات  
قریبانی بوده مشهور  
بقبرستان مصلی که آن شی  
از آن قریبانی نیست  
لوح قبرش  
دو ذرع و نیم طول و نیم عرض  
یکس که عرض هفت کن  
ارتفاع دارد  
نقد

خیابان



بجانب شاه نورالدین نعت الله داشته و از اکابر خلفای او بوده و بسیاری از اعظم عرفا  
 ملاقات کرده تصنیفاتش بسیار است عربی و فارسی اسامی بعضی از آنها این است  
 کتاب حاضر التیسیر فی احوال غیر البشر دیگر رساله فی الزاد دیگر رساله بیان عیان دیگر  
 رساله جواهر الکنوز دیگر رساله نظام و سراج نام دیگر رساله قلب و روح دیگر رساله  
 مراتب الوجود دیگر رساله القوائد فی نقل العقائد دیگر رساله اشاره الثقال دیگر رساله  
 ترجمه الاخبار العلویه دیگر رساله الشهد و متعلقه بالغد دیگر رساله الرموز دیگر رساله  
 کیلیه دیگر رساله المطلق دیگر رساله المص دیگر رساله فی معنی الحقیقه دیگر رساله  
 شمس الشواق دیگر کشف الراءب دیگر رساله طراز الایاله دیگر رساله رضائیه دیگر  
 رساله ولایه دیگر شرح بر بعضی کلمات محی الدین دیگر شرح بر فتوی مولوی رودی  
 دیگر شرح بر گلشن ارامی بنام گلشن دیگر شرح بعضی از اشعار عطار و فتویات  
 سته نیز منظوم فرموده بدین تفصیل فتوی مشاهد فتوی کنج روان فتوی چهل صلیح  
 فتوی چهارچمن فتوی چشمه زندگانی فتوی عشق نامه تصنیفات و تالیفات پنجم  
 دارد که مسطور در تذکره است ذکر همه موجب طول کلام خواهد بود و چون اشعاری  
 از غزلیات و غیره یاد افتاده کیاب است و مدت عمرش نزدیک شصت  
 سال بوده در سینه بشخصه و به نقاد دیگری از ارفا بجا می آید که در این اشعار

ایمان جهان مظهر اسما و صفات	اسما و صفات است حضرت و اسما
مجموع مراتب که هستی شد قائم	امواج و حباب است که در بحر حیاتند
بلبل اگر ناله برآورد و راست	خاصه که از طرف گلستان جداست
سبز بستی غنی میسرند	و آن نفس از همه کمی میزند

کرد

در دیوانی است  
 در دیوانش دیدم  
 چو باد خاک ترخا  
 همی که از تو نشیند  
 و این شعر را بر  
 بودند و آن لوح  
 خطوش بر لوح  
 از سلاطین  
 سنگی در شایسته  
 که در شایسته  
 قرار داد

کردن یک نظر که بی ذوق او  
 از گردید مکرار شوق او  
 آه که هر زده رقیب من است  
 چند طلب باشد و مطلوب نه  
 از طلب خویش کس آگاه نیست  
 در طلب هر چه بر سر میری  
 عشق طلب کنی که بجای رسی  
 سر بر سلطنت فخر هیچ  
 مرد و دهه که بر روی رسته  
 هر که ششاسی خود دود و دشت  
 چو شمش زشاید کجای شست  
 که یار و کمال الهی شناخت  
 اگر موج دریا بود صد هجر  
 ز یک آفتاب است این در  
 خلافت از من دست دعوی کرد  
 اگر در تعین صفات قدیم  
 علی الحق که کن که مابین نیست  
 یقین عین ذات است جمیع صفات  
 نه نفی صفات است این ظن  
 که ذات و صفات و یقین یکی است  
 که در خیال مرغ تو شبیه است

و شمش  
 از این چند بیت از  
 مسمی میگوید است



به نام باهر پستی است نام  
 پستند ز باد ای که  
 کر سجد و ک صلیب دارند  
 ای سالک ره چرخه خیز  
 صویتم و حکیم رار پاک  
 گروا خدا می نوزد می  
 عزت چه بود که شتر از بغیر  
 خاموشی را بسی خواص است  
 ظلمت آدمی چه خوش شجری  
 کو ملک از غم بشر می سوزد  
 که چه ذات از صفات ممتاز  
 پرده هستند و هست نیست  
 هست یک عین در همه اطوار  
 همه اصحاب در حجاب خود  
 یاد حق می کنند و غافل از ازا  
 ندارد شبهه چه شاد و چه  
 پس او وحدت او جز یکی نیست  
 چو وحدت دان تو باقی صفات  
 بخود هست و بخود باشد بخود

مستند این  
 این اشعار مخفی است  
 چهل صباغ آن  
 میباشد  
 حلیه  
 گویند عرب حلیه  
 است بخاری حلیه گویند  
 آن شبیه دارمی است که  
 حضرت عیسی علیه السلام را  
 عقاب و قماری بر آن نهاده  
 باین شکل



فطرت ابدی سراج  
این ابیات از شرفی  
موسوم به چهارچهره  
منه  
خار و داغ  
این چند شعر از شرفی مصی  
بچشمه زکات است  
که این جهان است

مخال است انفصال عکس از نور  
ای همه فعل و صفات ذات نور  
عشق پیغمبری است از تشبیه  
مطلق از الحاد و از توحید  
ساکنان را در سلوک هیچ پیچ  
اند را بن هر که پایا نیست  
که از انکه در کعبه حضور اند  
بطاهر که چه پیغمبرش زود  
ظاهر از هر مظنه ای آیات نور  
برتر از تشبیه و از تشبیه  
فارغ از اطلاق و از تقیید  
هیچ از او بکشد فیانی هیچ  
هر یکی را در خود مایه نیست  
آدم و خاتم دور تو مرده اند

(خلاصه) چند نفر از بزرگان اداولیا، اکاد در جوار داعی الی الله فون اندازیدند  
سید قاسم فرزندان جناب است که در سه تنه و بیست و هفت یا هشتاد و  
یون از دیگر نجایای اطراف شهر فارغ شدیم از چند تکیه و مزار که تا شیراز است  
دارند بنیادهای می نمایم  
شیخ آقاجی که او را پیر بابا نیز خوانند شمس سید محمد مزارش در سمت جنوب  
عری می باشد بسافت و در فرسنگ تقریباً در دامن کوهی است و او در مزار کوه  
داشته پس از وفات در همانجا تنگک سپرده شد بقصه بسیار کوچکی بر سر آن بنا نهادند  
بعد از آنکه علی خان المغانی تقیانی ابن جانی خان را متهمی عظیم روی داد و از آن راه میگذشت  
تقریباً بیست و نه روزی می شود اتفاقاً از آن تنگه خلاصی یافته از آنجا مرستی کرده و متیت  
نیاید که چون اجلش رسید در جوار شیخ و دفن گشتند در سنه که از دولیت و  
شخصت و شش جری که از جهان میگذرد جسمش را حمل نموده در آنجا تنگک میسازند  
و بنای تکیه نمایانند تالاری که بواسطه دو ستون از سنگ یکپارچه قائم است و

公 刊

ای تبریز  
این چند بیت از  
شوی به سوسوم بدین نامه  
است که شلم فرموده  
افق  
یعنی برید دست  
باب  
بقیم اول است یعنی  
رخ و آب چو که در جوار  
آب بعد از رخ و آب که  
آب جاری شود  
و چند بیت  
محمد علی خان  
پدر حاجی نصر الله خان  
اینجا حال است که  
شرح حالش را بشا  
که نیست



میکند و سنگ بسیار بزرگی بر قبرش می افکند اشعاری بجز قناری مرحوم داوری  
 این وصال گفته بر آن نقش می نهند و آن قبر در تالار مذکور است بطرف دست چپ  
 شیخ قدس سره بطوری واقع شده که مزای شیخ در اعلا و قبر ایمنی در اسفل است  
 زیرا که فراموش مذکور در بیست و بی هجده جان را تالار پانزده اندک فضایی تالار  
 دو طبقه بنیاد و قبر ایمنی در طبقه پایین است و در آن یکچند طاق دیگر هست و باغچه  
 بهم دارد و آن تالار و بنا پامبر و در دیو و دیو بجزای نهاده بود در این از نه حاجی ضلله  
 خان ایمنی مذکور بر دست استخار پرداخته بسراکاری جناب میرزا علی خان پواتی  
 معقب باقاری که از جمله سلاک دینی است مجاهدی است صاحب حال و  
 حمید و خصال (شرح احوال شیخ مذکور) بعضی گویند فقط شیخ است برخی نوشته اند  
 میر سیادت داشته این فقیر حرم در لوی که بدو وار آن بقدر نصب است تا سیاحت  
 مرگت اول استخاست که چهل و چهار سال قبل از فوت ایمنی مذکور است دیم  
 که آن بزرگوار را سپید خوانده (ایضا) اختلاف است در اینکه این بیان صحیح  
 که شرح احوال در مشنوی مولوی است یا غیر آن است در تحقیق این معنی آنچه فقیر  
 به نقص معلوم کردم این است که سر شیخ قطع بوده (یکی) شیخ ابو الخیر قطع نمائید  
 که نامش حماد است و آن غلامی بوده از مردان شیخ جنبه بنیادی و شش سال  
 تقصیل قطع دست او را مولوی در مشنوی بیان فرموده خلاصه آن این است که  
 شیخ در کوی مسکن ساخته و عبادت پرداخته باقاری که با دوازده رخت آنحضرت ع  
 کردی و بجهتالی عهد نمودی که بدست خود آجتاناید از قضا حجت روزی بادی نوزده  
 و صد و نسیخت مجامعتش از پای افکند تا چار بدست میوه پیچیده تناول نمود اتفاقاً در

انوار است  
 لب طراوت است  
 در شارب صبر از تحسین  
 شربا را به دینو دینو  
 بیت را در میانه دارم  
 ای قرا به صدی که  
 در سپاس میرود و غمنازی  
 در دل همه دینو دینو  
 از جمال غمنازی  
 بجا قرشت با بار بجه  
 و نای و الف و در آن  
 خوان بصادق است  
 نزد یک مصرع  
 میوه جیدان از درخت

چند در آن کوه درآمده تا مسروقاتی را قیمت سازند یاران شهنشاه در قهای ایشان خسته دست ویایی آنها دوستی از شغ بریدند

غیرت حق کو شمالش داد زد و از آنکه فرموده است او قویا العزم

چون خواستند پایش را نیز بربند کسی سیخ را شناخت یاران تحفه را آگاه ساختند و آن  
کاری غلط بود و بعد از ترش برخواستند و از روی عذر باخواستند

گفت میدانم پس باین شهر  
من شکست هر مرت اقیان او  
دست ما وای ما و مغرب و دست

سپس خدای تعالی در وقت کار دستش را عاقبت میفرمود تا باریل تواند یافت و  
 شیخ در سال سیصد و چهل در اظفایکه بوده (یکی دیگر) شیخ ابو یعقوب قطع کرده  
 شیخ جنید بوده و عمری در که میکند زانده و بحق تعالی عهد بسته بوده که بی وضو دست  
 بقرآن نهد و وقتی بغفلت عهد را شکست اتفاقا جمعی در زمان راد استیکر کرده قطع  
 دستشان حکم دادند شیخ پایش را نشاند گفت این قوم را من سر کرده ام دست را بریده  
 چنان کردند بدانش سبب را پرسیدند گفت دست که کار بریدش اولی است  
 (یکی دیگر) سید محمد اقطع مذکور است در سبب قطع دستش بعضی بیان را گویند که در  
 حق شیخ ابو یعقوب مذکور کردید و برخی بر آنند که در دستش آنگاه پیدا شد از اقطع نون  
 و یکت من خر سپندم قطع این دست که وقتی کنایه کرد فقیر بگوشت از  
 شخصی ثقه موثق شنیدم سپید مذکور در اوایل حال در که تو دو ج فارس عبادت را  
 سپس در این گو که مدفن او است آمده و تاریخ فروش معلوم شد

[illegible]



**شیخ ابواسحق** معروف بسبب پوشان در سمت جنوب شیراز در کوی بسافت  
 قریب دو روزه و از دامن کوه تا از آن کج فرسخ است در دژ وسیع واقع شده مرده  
 دارد و در جهت جایی از آن کوه آب قطری میاید در بر که پاکه از کوه تراشیده بود در سنگها  
 جمع می شود آبش کو اراست و همبالی با دسقی در جلوان مرده است (شرح احوال شیخ)  
 بعضی آن را سپید ابواسحق خوانند و برخی سپیدش ندانند و از تاریخ قورش در طالع  
 نیایم زیرا که لوحی بر قبرش نیست جز سنگی لی خط آن در پاره از قتب قدیمه دیده ام که  
 شیخ از عرفا و متاضمین بوده با نیلات تشنای و نیلاق می نموده چون در صحرای قریب  
 بآن کوه دفات نموده در آن کوهش برده بخاک سپرد بعضی از مردم این شیخ را با شیخ  
 ابواسحق کا زردی یکی میدانند و حال آنکه غلط محض است ما شرح احوال شیخ کا زردی  
 سابقا نمائیم

**شیخ دانیال** بقعه ایست در دبی موسوم بمهرستان در سمت جنوبی شیراز  
 چهار میل تخمینا این ده متعلق است بجناب آقا سید محمدی تاجر کا زردی که از جمله سادات  
 عالی درجات است شخص کریم است و لطیف عظیم بین الامثال معزز و محترم است  
 والد ماجدش جناب حاج میرزا ابوالحسن و برادر گسترش جناب حاج میرزا احمد از طبقه  
 اهل فضل و علم اند و او ایل حال بد رسد رفته تحصیل کرده الحال تجارت اشتغال دارند  
 اللهم احفظهم (با جمله) بقعه مذکور مشهور است بدانیال و اهلای آنجا یقین کرده اند  
 که آن دانیال پسر است حتی بعضی هم که از اهل دیات این مطلب را شنیده در کتاب  
 خود نوشته اند در این اوقات فقر در خدمت صاحب ده مذکور سید الله تعالی  
 در اسباز قندها که فحش نمودیم و در خاک کاوش کردیم لوحی که بر آن خطی باشد نیافتیم

مهرستان  
 بقعه که در راه جلد  
 و سکون بین و فانی  
 و الف و نون است  
 آقا سید محمد  
 مولدش شیراز است  
 اصل کا زردی است

بر کنگه در شالوده دیوار آن بقعه سنگی طولانی مبنی بود که بر آن خطی ثلث و کوفی بعضی  
 شیخ سعدی را نقش کرده اند در نهایت اعتبار جاری شده ولی اسمش را از سنگ  
 شکر احمد ندیده ایم این سنگ از آن هزار باشد بهر حال از شالوده اش برآورده  
 در بقعه مذکور نهاده ایم و با قبر دانیال را پیش از اینها در ذکر شوشتر نگاشته ایم و اینجا  
 دانیال پسر نیست

**شیخ شهریار** در سمت جنوب شرقی شیراز است بسافت کمر از فرسخی  
 میان صحرای بقعه کجلی دارد اطرافش قبرستان است و در آن بقعه دو مزار است  
 یکی از آنها نوشته صاحب النفس القدسیه و المقامات العالیه شهریار بن احمد بن علی  
 الفسائی و تاریخش ششصد و شانزده است بر لوح دیگر نوشته شیخ الصالح  
 العابد الساکت جمال الدین حسین تاریخش نیز پسنده مذکور است و تاریخ مرگ  
 آن را سپید بقصد و نود و سه نوشته الله بهو العالم بحال الله

**شیخ علی جوان** در یکفر سنگی شیراز در سمت مذکور است از حالش خبری  
 تعلیم نشده و آن بقعه در دبی است که متعلق است بامام زاده واجب التحظیم  
 الکرم حضرت سید میر محمد و تولیت آن بجناب سیادت آب مجتهد الزمان  
 آقا میرزا پادشاه اند مذکور است که آنرا که حکیم که قبور و مزارات افزدن از شمار دارند  
 و خارج شهر بسافت قریه و بعیده است که مانده از عمده ذکر بعد آنها میتوانیم برآید  
 و نه حالشان بر ما معلوم است که آنها میمانند و در چه عهد بوده اند زیرا که الواحشان  
 شده پس رسته این مطلب را قطع نمائیم و یادگشت بشهر کرده اند دیگر این شیراز  
 سخن می سپریم بعون الله تعالی

نام شیخ مرگست  
 نیز تاریخ مزارش نموده  
 یعنی در سپیده مذکور و سنگها  
 عرض نموده چند یادگار



مدرسہ ہامی شیراز

مدرسہ آقا باباخان محلہ درب شاہزادہ در جنب مسجد وکیل است یعنی در پشت  
 یکی از شبستانهای آن واقع شده بنای آن مدرسہ از مرحوم کریمخان زند است که شاگرد  
 آن را بنیاد و باقیامش موقوف شد پس مرحوم حاجی محمد حسین خان صدر اصنافی شرح  
 در تمام آن نمود باز توفیق نیافتہ از شیراز رختہ آنگاہ مرحوم آقا باباخان بارخروش با زور  
 قراش با شش مرحوم فرمانفرما حسینعلی میرزا در سال یکہزار و دوست و چهل اندہ مدرسہ را  
 تمام فرمود و در آنش را کجا شہسای الوان زینت نموده و بعضی از اطاک پوات را در آن  
 وقت کرد و تولیت آن اکنون بحجاب حاجی پدایت اندہ مدرسہ است کہ بایم آن  
 در بعضا برده شد (بالجملہ) مدرسہ بار و فتحی است و نسبت و دو حجرہ دارد و چهار کلاس  
 و یک ارسنہ فوقانی بر سر در آن ساخته اند و حوضی طولانی در وسطش قرار داده اند جناب  
 شیخ مرتضی ابن مرحوم شیخ ابو تراب ابن مرحوم ملا محمد علی محلاتی و جناب سید سلیمان  
 حکیمین متناوبین مدرسہ را سرپرست و فقہا اللہ تعالی  
 مدرسہ باید در محلہ سراغ در جنب بقعہ شاہ مندر مذکورہ است و نام اصلی آن  
 مدرسہ بالیدہ بودہ اکنون آن مدرسہ خراب است  
 مدرسہ حاجی میرزا قاسم خان در محلہ سراغ است و آن در حقیقت مسجد و مدرسہ  
 سابقا قطب مسجد بودہ مشہور مسجد حاجی حسین میرزا قاسمخان مذکور آن را وسعت داده  
 سمت رو بقبلہ اش را حجراتی تخانیہ و فوقانیہ ساختہ برای طلاب دراز و پهن آن حجرہ  
 قریب سی سال است جناب حاجی علی مرشد است کہ شرح حالش در کازرون گذشت  
 مدرسہ حکیم در محلہ بازار مرغ درو را بقعہ حضرت سید میر محمد است کونین آن را

مدرسہ ہامی شیراز  
 کہ نام سید میر محمد است  
 تہی اول آنجا موقوف است  
 بارخروش  
 شہرست از زمانہ زکریا  
 در اصل بارخروش بودہ  
 کسبہ وال یعنی دیوی کہ در کجا  
 با بجز و شش برسد  
 رانست  
 بلوکی است از قبا  
 سر و سیر سیانہ مشرق و  
 شمالی شیراز بمساجد  
 ہشت و بیست و دو رازان  
 حاصلش محلہ مدرسہ  
 آتش از پیشہ بودہ  
 حاجی میرزا قاسمخان  
 برادر مرحوم حاجی میرزا  
 میرزا ابوالحسن خان مذکور  
 است

میرزا نظام الدین دست غیب بنا نہاد و حاجی شجاع الملک میر علیخان نوری کازراگان  
 شیراز بود و بحسن عہدت ممتاز در سنہ یکہزار و ہشتاد و دو مرشد فرمود مدرسہ است  
 با صحت و وسعت مدرسہ آن جناب محمد نصاب میرزا قاسمی حکیم شیرازی است  
 کہ در علوم ادبیہ ماہر و در حکمت البیہ قادر است جنابش ذوالریا پسین است کہ  
 معلم مدرسہ حکیم است و ہم قوم الملک حالیہ را ندیم  
 مدرسہ خان در محلہ سقہ یک است بنای آن را اندہ در دی خان افشار نہاد  
 و نام قلینان پیشش با مقام رسانیدہ (آنگاہ از جانب صفویہ و البیان فارس بودہ اند)  
 و اطاک بسیاری بر مدرسہ وقت کردہ اند و تولیت آنہا را با ولادہ مذکور قرار داده اند  
 جناب میرزا محمد شیر کبیر آقا بزرگ ابن میرزا شریف کہ از جملہ دبای عالی مشرب  
 و فضلاء با ادب است از ولادہ ایشان است ولی آن اطاک با تمام از میان  
 و دیگران تصرف اندہ این مدرسہ را سابقا تجرعی مرشد نموده پس از آن مرحوم حاجی  
 میرزا علی اکبر قوام الملک در حدود سنہ یکہزار و دوست و ہشتاد تجدید عمارت  
 پرداختہ الحال ہم اندام در کارکش راہ یافتہ این مدرسہ از دیگر مدرسہ بزرگتر و با شکوہ  
 است و در تابد و ورش سی و دو حجرہ است و ہمین عدداست حجرات فوقانیہ اش  
 و ہر چہا سمت آن طاق بلند و ایوانی دلپسند ساختہ و پیشانی طاقہا حواشی اقامت  
 بکاشیهای الوان زینت داده و سورہ ہای قرآنی نوشتہ اند و حوضی بزرگ بہ کوشش  
 در وسط آن است و بر فراز کرمی لافش یک ارسنہ ہفت و ہند بسیار بزرگ  
 کہ در آن صدر المتالکین شیرازی مباحثہ میفرمودہ و این مدرسہ بطرفی دیگر بہ نسبت  
 کہ باغچہ چاہ باب و مہال است این طرف ہم برج است مدرسہ حالیہ آنجا جناب

نام قاسمخان  
 مدرسہ را در سنہ یکہزار و  
 بیست و چہار ساختہ اند  
 شاہ صفی بہر زادہ شاہ  
 امنی در سنہ یکہزار و  
 چہل و سی و شش  
 صدر المتالکین پیش  
 صاحب دای شیرازی است  
 دی و حکمت بیرون از قزوین  
 شرح حالش در تذکرہ سبط  
 و مرقوم است تحقیقات بسیار  
 دارد از حوضی شرح را اصول کافی  
 دیگر کتابہا بہر وقت دیگر کتاب  
 از ہند و دیگر کتاب ہمدانہ و دیگر کتاب  
 حکمہا است شایق دیگر حاضریہ  
 الہیات شفا در سال ہای  
 وفاتش در مدرسہ حالگونی کہ طاق  
 چہ بودہ در سنہ یکہزار و  
 پنجاہ و ہجری



حاجی سید محمد علی کازرونی و حاجی ملا محمد تقی فسانی است که نامشان سابقا برده شده  
 همچنین جناب سیادت انتساب آقا سید علی البرکاتی زید فضل العالی که عالمی است  
 فقیه و عالمی و جیه درسی و دیگر در استجاست و این فقیر در سوابق ایام در این مدرسه تخیل  
 و تدریس نمودم متعلما و متعلما (باجمله) جناب صاحب دیوان در عرض سال موجب  
 جیره بخادم این مدرسه و علوفه و آب آبکش میرسانید تا طلاب بجایزه اگر که بی  
 آب داشته باشند یک دو سال است آن را موقوف فرموده و خداوندش حرکت کند  
 که بر طلب علوم دینی رحمت آورد و معتری متروک را برقرار دارد و بیرون مدرسه یک  
 درب آن آب انباری است متعلق بمدرسه و آنی مخصوص دارد که در آن جاری است  
 مدرسه تمام در محله مال کفایت از تمام مدرسه با آب آه ترو منظر تراست اطرافش حرا  
 و تالاری باشکوه با چهار کو شواره دار و کتیبه عالی بجلوه جلالت و در آن بر روی کاشیا  
 نوشته اند و در فضایش جو فی بزرگ است این مدرسه را هم حاجی میرزا علی البرک  
 قوام الملک در سنه یک هزار و دو لیست و هفتاد و ساخته و موقوفاتی بر آن نهاده تا از آن  
 تعزیه داری کنند و در لیالی مخصوصه بقرا و مساکین طعام دهند و لیست آن چون کجا  
 صاحب دیوان مذکور است در غایت خود از شیراز لقمه و نسق آن باده است هر کس  
 صلاح و انداز اشخاص با کفایت دهد در این اوقات امر و نهی اعلای موقوفه جناب  
 بیان الملک است (اعراض) از نام و نسب این مرد بزرگ نخواهم گذشت  
 خوشتر آن باشد که مر دل را ان گفته اند در حدیث دیگران  
 جناب بیان الملک میرزا عبد الوهاب ابن جناب الملک میرزا محمد رضا  
 بیان الدوله است که مولد و منشأش آشتیانی است اجدادشان هم از علمای اچا

فتح اول هر چه  
 که بستر آن را بخورد  
 آشتیانی  
 از توابع آن است  
 چهارده فرسنگ و دراز  
 آن واقع در سمت  
 قبله و مشربش این  
 سر دیار است

بوده

بوده بیان الدوله مذکور در عهد شباب در آشتیانی و از بایجان تحصیل فرموده در  
 تفسیر و احادیث و اخبار قدرتی یافته سپس بدرا تخلص طهرانی آمده و دارای اقیانوس  
 دولتی شده و جز و ذرای استخار دیده کاهی از طبع متین و فکر زین اشعاری بیین  
 میفرماید و دانش تخلص می نماید این مطلع قصیده را ازاد بخاطر دارم  
 دست قدرت که بر آدم چو گردان عجمیا بود شش اندر استین دست امیر المومنین  
 بیان الملک مذکور و لدارش معزی الیاست وی نیز در طهرانی و تبریز علوم  
 و ادب را محصل آمده از جمله افاضل است با علی در جفا فضل در انشاء و تحریر کلام  
 اعجاز نگارش پیدا می نمایند و بدو ق سلیم نا و را شعری می سپارید سالهاست که  
 سفر و حضر ملازم خدمت جناب صاحب دیوان و پیشکار و مستان شعر از وی  
 سر خیمه حسن و معنی می باید تا بر ده عصمت زینجا بدو  
 مشار الیه را در برادر است یکی جناب میرزا محمد تقی تخلص بدیش دیگر یکی در امر و جفا  
 که پستی دیوانه این صاحب جاهی است بادرک و آن آگاهی در ویش ملک  
 از جناب بدیش این سیرت را یاد دارم که در اینجا بی نگارم  
 هر کس که با بر وی چو تیخت نظر انداخت در معرکه عشق پیشت سپر انداخت  
 بی دین و دل انگس که بر وی تو نظر کرد بی با و سر انگس که پای تو سر انداخت  
 امر و غنیمت شمرای عاقل و می نوش کاین کار نشاید که بر و زد و کار انداخت  
 مدرسه تخیل در محله لب آب مدرسه است خراب در واد مسجد جامع  
 شده حاجی مقیم نامی از طایفه آشتی آباد و از سلاطین صفویه ساخته  
 مدرسه مضمویه در محله مذکور از بنای امیر صمد الدین محمد شش شیرازی است

در اول  
 بعضی از لغات قطع اول  
 و کلام تشکیل نموده اند  
 برخی نوشته بهان شتم  
 اول درست است  
 و طهرانی غلط تحقیق  
 و تخیلش کتب  
 لغت بدست بر  
 خواهد رجوع نماید

چند



در سال هشتصد و هشتاد و سه ساخته و باسم ولد خود میر فیاض الدین منصور مشهور شد  
تولیت آن بار شده و لادامت اکنون بدست جناب حاج میرزا حسن طباطبائی  
که در ضمن ذکر فائش مرقوم افتاد و در دالان این مدرسه در بقعه طرازان و در بزرگوار  
که مذکور شد و این مدرسه دو طرف است طرفی دارای حجرات و دلبند و طرفی انچه  
مانند خلوت می نیز دارد

پدر رسیده میرزا علی اکبر در محله بازار مرغ و بر دی بقعه حضرت سید میر محمد است  
 بنای آن را میرزا محبت الله نامی پستونی نهاده و در سه تخته اش خوانده و بعد با میرزا  
 علی اکبر نامی مرمت نموده و درین اسم معروف شده سپس حاجی میرزا قاسم خان  
 برادر حاجی مشه الملک در سال تجیز او در دیست و بهقاده و بنا داشت ساخته  
 پدر رسیده نظامیه که اکنون پدر رسیده علاء الدین حسین شهرت یافته در محله  
 بال گفت در صحن آن بزرگوار واقع شده و بنایش از شیراز نظام الملک وزیر قاجاری  
 چون برود و دیوارهای دراز کاش راه یافته بود محمود خان مردودشتی حکم مرحوم حاج  
 معتمد الدوله فرمود میرزا در سال کثیر او در دیست و نود و چهار تخته دیوارش پرده  
 مرحوم ملا احمد اردبیلی در این پدر رسیده ریسی می فرمود  
 پدر رسیده باشی در محله بال گفت قریب است پدر رسیده قوام مذکور آن را  
 مرحوم حاجی محمود ساخته و بنام ولد خود حاجی باشم باشی اش خوانده

حسینیه های شیراز  
حسینیه گل خان در محله میدان شاه بنای آن را مرحوم محمد قنچان بن گل خان و قنچان  
نهاد و در نظری خوش و وضعی در گوش ساخته یکجا شاهی را در کنار آنک نیز بنیاد نهاده

میرزا محمد علی بیگ  
 ذکر نماینده در سال  
 یک هزار و اندک  
 میرزا علی ملک  
 نامی در سده ذکر دارد و یکی از  
 متفاد کار دارد  
 میرزا  
 ملا احمد را می  
 از بیابانی اعلی اندک  
 در فصل زرد و قوس مشرق  
 عالم است شرح حال او در  
 بسیار از کتب مسطور  
 کرده و از جمله تصنفات  
 آن جناب است کتاب  
 مجمع الفوائد العربیة  
 و ذکر زنده البیان و دیگر  
 قدح رش و فاش  
 در سخن شریف  
 نوشته و در  
 چهری دارد

ملوکانه در آن بنیاد کرده اطرافش حجرات است  
 حسینیه قوام بنان مدرسه قوام است بواسطه تفریه داری در آن حسینیش هم بنه  
 حسینیه گردان (کرد یا) همان مسجد گردان است که تفصیلش مرقوم شد  
 حسینیه مشیر در محله پهنک سیاه قریب مسجد مشیر است از بنایهای حاج میرزا  
 ابوالحسن خان مشیر الملک است تالاری شاهانه و منازل و غرف ملوکانه در آن است  
 در ایام سال اکثر تفریه داری در آن میشود

در ایام سال الف که در داری و در آن سی و دو  
حسینیه های دیگر نیز بسیار است از جمله حسینیه مرحوم حاج محمد صادق تاجر اصفهانی که بنا  
بر آن خیرات کثیره است آن را نیز بنا نهاده و در آن حسینیه نیز فرزندان سادات و خاندان نجف  
مرزاجه شیع هر صاحب المحب النور و روضه خوانی نماید و سبکین را طعام میفرماید  
(دیگر) حسینیه مرحوم حاج محمد علی نمازی که از چهار معروف بود و بحسنیت موصوف  
دو ده را بجهت بنیان حاج محمد حسین و حاج محمد ابراهیم پاکبخت و حسن طوبی و طاهر  
خیرات و مبرات را بمورد سلوک میدارند

بازار پای شیراز  
بازار و بازارچه شیراز بسیارست معروف و مشهور آنجا چند بازار است  
بازار وکیل از بناهای مرحوم کریمخان وکیل است قریب بمسجد وکیل چهار بازار است  
و پنج ساخته شده بای آن از سپنکهای گلان قرار داده و در وسط چهار بازار چهار سوراخ  
که متشخص بسیار بلند و طرز فرش و لیسند است کمتر بازارهای ایران بدین اسلوب و بنا  
دیده میشود و یک بازارش تار بسید چهار سوراخی مذکور چهل و یک طاق است آن  
بازار بزرگان گوشت دان هر گونه افش و امتداد و سواره بلور فروش و خیار و غیره و

حاجی محمد صادق  
 خوش در سنیکزار و  
 سیصد و پنج بوده  
 حاجی محمد علی غازی  
 وفاتش در سال یک هزار  
 سیصد و دو و چهل و یک  
 واقع شده



نزد آن هست حاجی محمد رحیم ابن مرحوم شیخی خیا طعی است که طلس خرج را میبایست  
 شخص استحداد آن استاد بی نظیر نارسا و صیر است در این بازار بیجا طاعت مشغول  
 (همچنین) در این بازار است میرزا عباس علی دو آلمر که در حرفه مذکور و یکا گذار است در علم  
 ادب فرزان (بازار دیگر) چل و شش طاق است آن را بازار کلاه دوزان نامند  
 از کلاه دوز و اصناف دیگر دارد مع بسیاری از صرافان و مخصوص درجه چند کاهن  
 جناب حاجی میرزا ابراهیم صراف و خزان دار مشغول بشماره اند و حاج مشاریه در قبض  
 و بطن امور است و درانی قادر و توانست (همچنین) در این بازار است که جناب  
 آقا محمد حسین صراف فرکی چون رتق و فتق کار فرکیها و حواله جات آنها بیجا است  
 باین لقب اشتهار یافته که شش از صرافانی دارای کالات عدیده و مختصر صنایع بدیه  
 میباشد (بازار دیگر) دوزده طاق است در آن همه علاقه بیند و یراق بافند  
 (بازار دیگر) ده طاق است در آن تمام سرانج و ترکش دوزانند و در وسط بازار  
 اول که بازار بزازان باشد نیز بازاری است یازده طاق در آن جماعت شیران  
 در ب این بازار مفتی میشود در ب مسجد وکیل  
 بازار دوازده ای آن انتهای بازار کلاه دوزان مذکور است و انتهایش دروازه اصفهان  
 سقوطش نیز از آنجور که است و در آن اصناف متفرقه اند  
 بازار میگرد و از ده طاق است هم از آنجور که و آخر قریب بازار وکیل است در آن نیز  
 بازار معروف باز دو بازار ابتدایش از در ب بازار وکیل است تا بر سپید باز  
 حاجی که ذکرش نباید در رسته این بازار را عوالم و انحراف هست سقوطش از چوب  
 میباشد بطریق شیب بامی از هر حرفه در آن یافت میشود

حاجی محمد رحیم  
 واسطه ای که در صنعت  
 خود اسپند است همچنین  
 از اهل ذوق و کمال است  
 نامش برده شد  
 صنایع چند  
 در شهر بازار دوازده طاق  
 چینی سازی و چرم و فنی سازی  
 و نقل باغی و کت چوبی که  
 نیاید و در کاشی شده از کاشی  
 کشید بکلیه یا در سواش در آن  
 مصروف داشت و  
 تلفت نمود  
 شد

بازار وکیل

بازار مسکران قریب چل طاق از آنجور که است در آن جماعت مسکران اند و حاجی  
 میرزا محمد علی در صنعت مذکور است و در این بازار و کلاه دارد  
 بازار مرغ (سوق الطیر) نزدیک بازار مسکران است در آن جماعتی از کمر و غیره  
 میباشد و چند نفر از اهل صنعت دارد (از جمله) میرزا محمود ابن مرحوم غلام حسن  
 از فزون زدگرمی بکالها با خیر است و در این حرفه صاحب هنر گذشته از صنعت مذکور  
 از کالات معنوی نیز بهره دارد و با بل فصل و ادب روزگاری میکند زانند برادر کتروی  
 آقا محمد جعفر در و دگر می از مردمان هنری است آقا حبیب الله نیز ایشان را دارد و در صنعت  
 بازار کنشان در آن جماعتی کفش دوزانند و این بازار قریب در سه خان است  
 بازار حاجی یک و هشتاد آن متصل است باز دو بازار مذکور دهنده یک رشت قریب  
 حضرت سید میر محمد در آن صنایع و حرف متفرقه است  
 بازار آقا یازده طاق دارد و چهار سوئی واقع باین صحن حضرت شاه چرخ و غیره  
 بازار معروف چهار راه میست و چهار طاق است و آن باین صحن حضرت شاه چرخ  
 و مسجد مذکور است در این بازار اکثر خوراک فروشند مذکور داشتیم که بازار و بازار  
 بسیار دیگر در شهر است که در صد ذکر آنها نیستم  
**کار و انصرامی** که در بازار وکیل یعنی در بازار کلاه دوزان مذکور از بناهای  
 مرحوم کریم خان نداشت و جراتش و طبقت است و دو طرف دارد و هر دو با عرصه سی  
 در این سر مال التجاره را عوالم و غیره می نمایند  
**کار و انصرامی** روغنی نیز در بازار مذکور است عرصه اش از همه سر بازار بزرگتر است

طالع محمد رحیم  
 در صنعت طاقی کمال قدرت  
 و تسلط داشت در این حرفه  
 و در این کمال این مرحوم در ست  
 بجز از او بحد و نه و نه  
 و قریب چند بیت از کمالش و در  
 ماده دایره ای است  
 زشت خانه صنعتی است  
 بهانه قربان در بخت میسری  
 مرحوم مذکور در اداری بود و عطا  
 یک در صنعت مذکور و عطا  
 این در این نظیر داشت و عطا  
 سکت را نیز بخت داشت و در ست  
 هزار و سب صد و چهار  
 و کاست نمود  
 بازار آقا  
 محل زانان است بعضی  
 شد

بازار وکیل



و از بناهای دیکل ایضا و در آن تجارت و جاعتی از پارسیان اند که نیز تجارت دارند  
 ایشان است لایحه و شاه جهان مردی است فرزانه و خردمند می یکانه  
**کار و انشیرامی** توام هم در آن بازار است جراتش و دو طبقه تمام تاجر نشین و  
 این سرادارین از منتهی بنا نهاده شده حسب حکم خشنده که هر درج اصالت و درجه  
 آخر برج جلالت علی حضرت فرشته نصیحت حاجیه که کب الدوله امت شو که  
 زوجه جناب توام الملک حایله و صیبه مرحوم حاجی نصیر الملک مشارالیه ملک را  
 عاقد است و دولت را کافله عربی  
 رایت انجمنه طلاءه آلمانی خستاه که نیز ملک انشیران  
**کار و انشیرامی** فیل در بازار شمشیر که آن مذکور است از بناهای کریم خان  
 و در آنست تجارت و جمعی پسند و در غیر ذلک  
**کار و انشیرامی** کلشن که آن را سرای مشیری نیز گویند حاجی مشیر الملک ساخته  
 سرای است خوش طرز و بار و جرات فوقانی نیز دارد در آنها اکثر تجارت و جناب  
 حاجی میرزا کریم صراف که سابقا نامی از او برده شده در یکی از حجرات تجوید و آری  
 مبار که مشغول بود در این او ان که بقیات عالیات مشرف شده و در جمعی  
 جناب حاجی میرزا خلیل که از جمله تربیت شدگان فارس بلکه ایران است و در  
 مذکور صاحب جاد است و این کار و انشیرامی بر سرهای دیگر است که در آن  
 سکونت دارد و جناب معارف ایاب قدوه العارفین و زبده الابرار که ایام محمد  
 اصفهانی که مشغول عباد و زری و صنایع که متعلق است این حرفه مشغول است از  
 دست ریخ خود لقمه نانی حاصل نموده و بکنج قناعت غنوده مشغول است از کس بیگوید و

راست انجمنه طلاءه  
 یعنی داشت جاده و شرف  
 حسن و خوبی ایام آن زنی که  
 ندیده است سایر اهل انجمنه  
 دانه  
 کار و انشیرامی  
 کلشن مذکور در سال یکروز  
 دو دست و پشاد و داند  
 ساخته شده  
 آقا محمد کاظم  
 که گاه فردی باید و بختی میگوید  
 از او بخاطر دارم  
 و بر من که پیشان و لبر میگویند  
 هم دل انجمن هم از دل بر میگویند  
 و در کم نیست امید ی و کار و  
 ترس از دشمنان و بر خفا کردن  
 که تیرگی باقی است این میگوید  
 خنده و زاری و بیقرار کردن  
 میگوید

جز راه حق نمی پوید و کاسی شری می گوید  
**کار و انشیرامی** حاجی آقا جان دو کار و انشیرامی است هر دو در ارد و بازار واقع  
 شده است در آنها تاجر و خیاط و پیل و در غیر ذلک است  
**کار و انشیرامی** نال بیک در بازار مرغ مسکن پیل و در آن و غیر هم است  
**کار و انشیرامی** چراغ علی خان نیز در بازار مرغ است بنامش از نام مرغ  
 بیک خلف یکی والی فارس بوده و چهره اعلی خان توانی آن را و حق عمارت نموده  
 و تولیت آن بدست جناب رکن الملک شیرازی است که شرح احوالش است  
**جناب** رکن الملک نام نایب میرزا سلیمان خان خلف یکی است مولد  
 شیراز در علوم عربیه و ادبیه ابراست و در اقسام خطوط و انشاء و در مدتهاست که  
 در دارالسلطنه اصفهان نایب الحکومه و ملازم خدمت حضرت لاطل السلطان  
 و شعر را عینا و عجزا نیکو میفرماید و خلف تخلص مییاد این دو شعر را از او منظر دارم  

دل عین برصال بی زوشاد	اگر رشک لبت فرخار و شوخ شاد
بجوی حسد و شیرین داد لا بگذر	برین که تیشه بجزق هزار فرخاد است

در الان سرای مذکور حجرا است که که حاجی آقا جان ذکر کر شیرازی است و وی  
 این عمل و صنعت شخص اول است و در مرقع کار می کند  
**کار و انشیرامی** دقا قما ایضا در بازار مرغ مذکور واقع شده که مسکن عز است  
**کار و انشیرامی** شیخ نصر در آن اکثر غریب منزل میبایند و در بعض حجرات  
 و پیل و در نیز هست و در حجره آن جناب حاجی میرزا احمد بن محمد لاشی و در مرحوم حاجی  
 محمد بن مسکن دارد چنانکه جوان است در مسائل نجوم با قدرت و توان است و همه

حاجی آقا جان  
 فرزندش حاجی آقا جان  
 حال است  
 بنامش  
 در سال یکروز در نو سرچی  
 بوده  
 نمیشد  
 نام شری است  
 حسن و زکی است  
 کار و انشیرامی  
 در سال یکروز در نو سرچی  
 ساخته شده و در محل بازار  
 مرغ است چون قریب پنجاه  
 شیخ نصر میرزا شیخ عبد الرسل  
 خان حاکم بود و واقع شده در  
 اسم معروف است و  
 بنام آن از شیخ مذکور  
 نیست



(سارای استخراج قوی می نماید)

کاروانسرای شاه چراغ در جنب ضلع مطهر واقع شده چون اراضیش را بعضی از مردم بقتب برده بودند در سنه ۱۰۲۰ هجری قمری از آن را بقوت حکومت بدست آورده و ضلع از آن را ساخته هنوز در ضلع دیگرش

(مخفی نماند) که کاروانسرای بار بندای پیشتر در شهر شیراز و خارج آن است که در کمره آنها موجب اطناب خواهد بود و سایر ایامی تاجر نشین آنها بود که مرقوم گردید ولی باقی اکثر محل نزول قوافل و مسافران است از جمله محل کاروانسرای حاجی عباس جناب حاجی عباس تاجر باقی است همگشت و وکیل و دس است موله ش از ده باد می باشد مرحوم والدش حاجی جلیل بوده از مشایخ و تجار و خود مشایخ چهل سال است در شیراز سکونت دارد و انتظام امور تجارت و ریه بکف کفایت (باجمله) در خارج شهر کاروانسرای شاه میر علی حمزه بیرون دروازه اصفهان از بناهای مرحوم وکیل کریم خان زند محل نزول قافله است و همچنین محل بار بند مشیری بیرون دروازه کازرون از بناهای حاجی میرزا ملک خان زند است

حمامات شیراز

حمام در این شهر بسیار است اکثر آنها لطیف و پاکیزه که در سایر بلاد حاجی بظافت آنها کمر دیده می شود حمام های مشهور این است

(در محله میدان شاه) حمام وکیل حمام باقر آباد برده و از بناهای مرحوم کریم خان است ولیکن حمام وکیل مذکور حمامی است که خالی از اغراق در تمام ایران نظیرش دیده نشده و نخواهد شد پستونهای عظیمه غریبه در آن است که از تجاری آنها عقل حیران می شود

کاروانسرای حاجی عباس  
قرب بدو از منتهی  
است  
بکشت  
بنتجه که کسکاف پاریس  
سکون فون و ناقرشت  
در آن درخت روت  
بسی وکیل عامل است  
بچه

محمد واک

و اکثر سنگهای جدران مرمر است و در هر صفه از جاده کن آن حوضهای لطیف است ساخته شده معلومات دیگر دارد که ذکر آنها موجب طول کلام است و حمام دیگر (در محله پهنک سیاه) حمام شنگ حمام جده اندیک حمام دروازه و غیره (در محله سرباغ) حمام حسین آباد حمام سرباغ (در محله درب مسجد) حمام کده سته چوکه قریب بکله پسته مسجد نو واقع شده (در محله بازار مرغ) حمام میرزا لادی حمام خواب حمام صدرا باد حمام شمس السلام (در محله اسحاق بیگ) حمام نقشک حمام سرو حمام ارک حمام نظرقی خان حمام حاجی نصیر الملک حمام تخی خان حمام کوک و غیره (در محله بال کفت) حمام ملا حسین حمام حاجی باشم حمام حاجی زین العابدین حمام حمام آستانه یعنی آستانه علاء الدین حسین حمام بال کفت و غیره (در محله آب) حمام کلشن حمام علاء از حمام زبیده حمام امام زاده ابراهیم (در محله ورن) حمام شیخ جنبید حمام مخمب حمام حکیم (در محله درب شاهزاده) حمام خواجه حمام آقا باباخان حمام شجاع الملک حمام خیران حمام حاجی غلام حسین خان مشارالیه جوانی است دارای حسب و نسب متواضع و مؤدب در امورات دیوانی صاحب کفایت و درایت حمام قاطا هر مشارالیه در زمان ریاست مرحوم حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک عامل مضابط بوده معترزمین پست زادی او لادی چند بر صده طور آمده و همه بر حمت حق پیوستند که از آنکه باقی نماند عالیجناب میرزا احمد مردی است بزمانده و دانا محبوب القلوب

چهارچوب

در شیراز حاجی را کسب  
که بالای آن موقوف اند  
که در خواستار باشد  
باطلاق موقوفه  
نزد ملک  
حمام میدان  
این حمام وقف بر شاه حضرت  
شاه چراغ علیه السلام  
است  
تقی خان  
دقی از جناب نادر شاه افشار  
حاکم شیراز بوده  
کوک  
بفتح کاف پارسی سکون  
زبده  
جنم اول و تخریفات  
حاجی غلام حسین خان  
خلعت مرحوم حاجی محمد حسن  
که از سلسله بادی خان کلانتر  
سابق فارسی بوده  
آقا خان  
در سینه کمر زارده  
شخص چهار دست  
با فته  
مرد



مردی که در خان  
 ابتدای میامی که مرشد میگزارند  
 یکصد و شصت و چهار و ده  
 سالست بی سال دود و ده  
 و فاش را شاعری میگوید  
 میزند چو از در بر آید و گشت  
 صد از خود و از صد صد از چو  
 نوی  
 منسوب است بنور که نام از  
 از آمدن دران و از سلسله نوی  
 میزند از آنچه مردم شده در شیراز  
 میزند میزند میزند میزند  
 میزند از علی که میزند از علی  
 مردم میزند میزند نوی  
 و بر شیراز گشت  
 و از ده داخل  
 محبوب شد  
 مردم میزند میزند و فاش  
 در پی میزند میزند و نوی  
 و بجزی است میزند  
 میزند از علی که میزند  
 و فاش میزند میزند  
 و در پی  
 و فاش میزند میزند



شکری صاحب کفایت التمام احفظتم زکی خان مذکور را برادرزاده بوده بنام شکر  
 خان و از وی دو پسر بعد طهور رسیده یکی مرحوم علی خان حاجی شجاع الملک  
 که پیش از این در ذکر در سر حکیم نامش برده شد دیگری مرحوم حاجی محمد با شرم خان از پسران  
 مدینه و آن هر دو در ولایت بر حمت ایزدی رسیده اند ولی از مرحوم حاجی شجاع الملک  
 پسر بی است نیک اختر میرزا احمد خان که مادرش دختر مرحوم نواب مؤید الله و که است  
 و از مرحوم حاجی امیر کنون ولدی است سعادتمند میرزا محمد خان امیر دیوان خانه  
 مانع قوام در محله بال کفایت بنیاد آن مرحوم میرزا علی محمد خان قوام الملک نهاده و حاج  
 قوام الملک حالیه با تمام رسیده این باغ محل جلوس و حکم مغزی الیه است و در  
 شرقی آن مالاری است شامانه در دو جنب آن دورا در دو در و دو جنب آنها دو در  
 پنج و هشت طو کانه در دو جنب آنها دیوان تمام عمارات مذکور با بنده های جزو کلان  
 بالین است و نقش و نگار الوان بازمین و در هر یک از سمت جنوب و شمال  
 یک طاق نماست و طرف قبی آن دیوان و دیگر اطرافهاست حوضی در باجه باشد  
 دارد که از آب زلال مال مال است و باغچه های از اشجار نارنج و ریاحین و جنت شالی  
 بهوایش راحت دل و جان است و فضایش شادی بخش روان در خیابان شهر افغان  
 چون کوکب رخشان فروزان  
 مانع بیکری در سمت جنوب شهر در محله بال کفایت آن را جناب حبیب الله خان له  
 اگر جناب قوام الملک در این از من احداث فرموده اگرچه فضایش کوچک است  
 ولی صفایش بسیار است بنیاهای مرتب دارد و اشجارش موزون است و چنان  
 گوناگون بر سر در آن عمارتی چهار ضلع بنا نهاده سابقا در این کتاب ضمن ذکر

حاجی شجاع الملک  
 خوش در سینه کز در دوست  
 نود و دو در دو در و زی قیلان  
 فوت مرحوم میرزا نسیم  
 و آب  
 مؤید الله و له صاحب میرزا  
 این مرحوم محمد علی میرزا  
 این تخیلی شاه  
 قاجار است  
 حاجی امیر قوش له  
 سنگ کز در و مسجد  
 ده است

کلاهی

کار و اسرای میان کت نامی از مغزی الیه و برادر والا کمرش میرزا محمد علی خان برده شد  
 در این اوقات که تالیفات این شهر از نامه مشغول حادته مبارکه واقع شد یعنی بواسطه  
 حسن خدمات آن دو کوهر که آنها نسبت به دیوان اعلی درجه امیر کوبانی را و ارادتند  
 و بیکریکی اعتماد السلطان لقب یافت و میرزا محمد علی خان انتظام الملک التمام  
 احفظناه النصر جانتا بیدار گشت  
 مانع کلاهی نیز در جنوب شهر در محله بال آب هوایش لطیف است و بر تن  
 نصیحت آن را نیز از محمد خان بیکریکی این حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک ساخته احوال  
 ملک حاجی میرزا محمود با جسد کازرونی است که بکوه در شیدستی است  
 مانع خندق در سمت غربی شهر در محله سینک سیاه واقع شده سابقا بخا خندق  
 دور شهر بوده مرحوم حاجی میرزا ابوالحسن خان مشیر الملک باغش نموده بدرازا  
 مانع یلکانی در محله میدان شاه باغ کوچکی است عمارات سخانی و قو قانی بسیار  
 دارد همه منقش بر صحنی خوش در وسطش عمارتی است چهار ضلع منقش بطور شایسته  
 باغچه های بکلهای رنگین ارسته و از خار و خس پر است آن را محمد علی خان یل خانی ساخته  
 و در داخله محل حکم آن سلیله میاشد  
 (باغبانی که در خارج شهر از است)  
 ذکر باغبانی خارج شهر را باین طور مینویسم که ابتدا میگویم از باغی که در نقطه شمال غربی واقع  
 شده پس می آیم به سمت شمال و مشرق و کجابه در شهر بر کار صفت دورانی میزیم تا  
 بنقطه اول برسیم بعون الله  
 باغ صاحب اختیار که بستان نظام الله و له نیز گویند در سمت شمال غربی بسا فیه

میرزا محمد خان  
 باغ را در سینه کز در  
 دوست و خشت  
 اند ساخته  
 نظام الدوله  
 حسین خان است که حاکم  
 شهر از شده در سمت  
 کجک از در دوست  
 شخصت  
 است

دور



شیخ الاسلام حاجی  
دشمنی است و صفات خاص

ای باب جانشین و قاضی است که  
برای آن شاه جهان خیریه  
دی که آن ماه بهر جیلد بهی  
بصورتی که در آن است  
که در آن ماه بهر جیلد بهی  
که در آن ماه بهر جیلد بهی  
که در آن ماه بهر جیلد بهی

حاجی عبدالحمید خان  
عطاء الله در دست گیرنده  
سید و سپیده  
فنا یافت  
حاجی شیخ ابو القاسم  
و فاش در مینمونه در  
سنگ کوزه و دویست و  
بختا و شش جری  
است  
نامی  
بختا و دویست و یکم  
نام قبایل  
شیخ باور که بهر سبب  
و فاش در مینمونه در  
بختا و دویست و یکم  
نام قبایل

دور از دروازه باغ شاه است از بناهای نظام الدوله حاکم شیراز است اکنون مالک است  
نصف آن ملکوتی الوزاره که نام وی در ذکر کاروان گذشت و نصف دیگرش از  
امیر الامراء العظام منسج عطاء الله الدوله است معزنی الیه دوله مرحوم حاجی  
عبدالحسین خان عطاء الله الدوله میباشد  
باغ شیخ دویست قدم تخمیناً دو راز باغ مذکور قبل است باغی است روح افزا و  
شادان از کاشتهای ارم انواع گلها و الوان که تخمیناً آن بار از فرنگستان آورده در آن زمین  
آورده اند سابقاً این باغ از جناب حاجی شیخ محمد حسین شیخ الاسلام بود که شرح الحوش  
بیاید پس میرزا حسن علی خان نواب شیرازی ساکن طهران که وکیل دولت است  
و سفرای خارجه را پیش مالک آن در جناب آن باغ بستانی دیگر میرزا جید رحمانی  
نواب راز معزنی الیه ساخت و در آن چندین دست عمارات جابجا برافراخت  
تا سفرای مذکوره را مسکن باشد و در عرصه آن باغچه های بسیار که از روی عروس و سکن نامدار  
اراسته تر است ترتیب داد  
(اعتراض) بر مطالعه کنندگان این کتاب مخفی نیست که فقیر مؤلف را تصدیق در بخت  
بسیار است که در ضمن کلام چون مطلبی بنظر آید درج نماید و کس را بدین سیاق تألیف  
البته بخی نخواهد بود پس از حاجی شیخ الاسلام محل بیانی خواهد شد  
جناب شریف محمد راجحی شیخ الاسلام مذکور و له مرحمت بیا حاجی شیخ ابوالقاسم  
شیخ الاسلام است سالهاست که این منصب در خانواده ایشان است و منصب  
ما نهاد و ایشان اصلاً از قبیله قاضی احسان و طیف اند بقدر جناب شیخ مذکور بقضای  
شغول است و دوله سعادت قدسش جناب مستطاب حاجی شیخ محمد باقر که در علوم

در دست گیرنده در  
بختا و دویست و یکم  
نام قبایل  
شیخ باور که بهر سبب  
و فاش در مینمونه در  
بختا و دویست و یکم  
نام قبایل

شرعی و غیره کامل است بنیابت پدر بزرگوار گاهی بر منتهی قضاوت جلوس می  
و اصلاح امور مردم را میفرماید از برای انانی فارسی این مفاخرت پس است که  
در محله محله ایشان تاکنون بر شوه اخذ دیناری نشود و کاری با شتابه مکرر شده  
باغ زعفرانی نیز در جناب باغ شیخ است جناب میرزا آقایی باجر معروف بزرگوار  
از جمله سادات محترم و تجار عظم است آن را تازه غرس نموده  
باغ حاجی عطاء الله الدوله در سمت شمال شهر است بمقدار که از زمینی دور از شهر مشایخ  
آن را بنا نهاده که نامش پیش از این ذکر کردیم و گذشت  
باغ میرزا آقاخان بهمن اسم معروف است در جناب باغ عطاء الله الدوله واقع شده  
آن را جناب حاجی غلامک که پیش از اینها در ذکر انهار شیراز نامی از ایشان برده شده  
بناموده در وسط باغ عمارتی بهشت که چهار فصل است بنیاد نهاده چیا ضعیف چند بر دور  
آن عمارت است آبش خوشگوار و بوی ایش سازگار خاکش رشک و غیره بسیار  
باغ ابوالفتح خان در جوار باغی است که پیش مذکور شد و این باغ از حیث آراستگی و  
زیبایی چون باغ بهشت است بلکه بالغ بهشت عمارات عالی و آبشارهای متعددی  
دارد بقدر مالک این باغ است امیر الامراء و خان بابا خان امین دیو اخانه ابن علی  
خان ابن محمد اسمعیل خان ابن حاجی اسپهبد خان جناب مشارالیه در فوت و جمیع ایزد  
مستحق از توصیف و تعریف است خطه الله تعالی  
باغ ارم نیز در سمت شمال شهر است و بالاتر از باغ مذکور یعنی تا شهر کیست میل قدر  
بیشتر است بستانی بهشت بی مثال و گلشنی بهشت شمال خضای جانفرایش طرب  
آمیز هوای دلگشایش نشاط انگیز سرد بایش سر با فلاك کشیده انجاد و تیان

ترتیبی  
از آن جهت کونیه  
که در کمال این جنس را  
حاجی  
اسپهبد خان دارد  
مرحوم حاجی میرزا علی اکبر قوام  
الملک است از اشخاص افضل  
و کمال بوده و فاش  
سینه بزرگوار و دویست  
هشتاد است



حاجی نصیر الملک  
میرزا حسن خان در اوان  
وزارت قضات با خطی نامش

الضاحک و مسیده عماراتی دار و ثباتی که در آن است که بواسطه دو ستون قوی پیکر بر تار  
واریسی با دو کوشا و با واطاق و اقباسی دیگر از تو قانی و تحتانی دار است انکار پانچ  
مستعد و از هر جانب آن روان است و سبزه های اطراف جیش چون خط برگرد عارض  
نوش لبان بنای اول آن را همه قلیخان لیخان بناده پس مرحوم حاجی نصیر الملک  
و حکم بنیاد عمارت مذکور داده حاجی محمد حسن مصار که در فن بنائی بی نظیر است و معمار  
شیرین آن بنا را بر آورده باغی دیگر بر آن افزوده اند آن نیز از پیش معطر است و فضا  
معطر خلوتی دیگر دارد که نارنجستانش نام نهاده اند بار بند و کوشکی هم برای آن قرار داده  
بقعه مالک آن باغ است جناب نصیر الملک ابو القاسم خان که در ذکر مرودشت  
نامش مسطور و شرح حالش مذکور شد

باغ رشک بهشت گلشنی است بنو مرشد این باغ در پشت باغ حاجی عیاد  
است که مذکور شد خاکش غیرت مشک و عذراست آتش حسرت سلسال کوثر  
ایوانی مرغوب و منزلی مطلوب در آن ساخته شده مالک و صاحب آن مرحوم میرزا  
نصیر نوری بوده که شرح احوالش گذشت پس از آن با وادش رسیده اند جناب  
لشکر و غیره که نیز ذکر حالشان سابقا گذشت و باغی دیگر در جنب آن است که آن را  
رشک بهشت پائین گویند

باغ حبیب آباد بوستانی است نیکو بنیاد در طرف قبلی باغ ارم مذکور و سابقا عمارت  
عالیه داشته اکنون در آن کاشی اندام روی داده ولی اشجارش با نامر و آثارش با  
ست مالک آن مرحوم حاجی میرزا فتح الله نوری و غیره بوده مشارالیه در شیر افروخته  
بنیاده اکنون بزرگ آن رسیده که از آن جمله است جناب حاجی میرزا اسد الله

از این نظر بار بخش نامش عرض  
میرزا حسن خان در اوان  
وزارت قضات با خطی نامش  
آه از حاجی نصیر الملک که از ارباب  
نیز مصیبت غرضی دارد و در  
نازه حاجی قوام الملک که از ارباب  
بر سر بر خور دارد که فخر بکمران  
بقعه باغی بنیاد شده که در  
روضه اند و بنیاد در درون  
گرد و این خاک این درخت  
روی که در آن آناه دل پر جوان  
در غنچه گلستان باغ و در آن  
نام بر هر چه خانه شکسته بنیان  
مرغ و وحش گاه در آن توخت و توخت  
بال بکوشد و برید و باغ شکست  
نام در مرکب امش از جود و علی  
در بنیاد علی نه در اوان آن  
در دو عرصه کعبه کعبه در آن  
بار بهشت خوش تر و خوشتر  
بر هزار و سیصد افزون باغ و در  
که جهان چرخش در بنیاد  
نیز بنا بر سال افزون و در  
شکر حاجی نصیر الملک که در آن

حاجی میرزا حسن  
شیرازی است چون  
حزرات لاری بوده  
مشهور شده

دو کوشا  
بنی که رجعت زنانه  
این بنیاد شده است  
دارد نه هزار و نه

کتب دار باشی خلف مرحوم حاجی مذکور و میرزا حسن علی خان رونق که شرح حالش باید  
باغ ناری در سمت شمال است مسافت کمتر از سیلی مایه بنای آن مرحوم که لیخان  
مذکور در پیش یکبار دو دست و سی پنج بناده قدیم عمارتی محکم و بنائی مستحکم داشته  
جلو آن حوضی بهشت بوده که آثارش هنوز باقی است کوشی در جلو باغ دارد و اکنون  
تعلق زمان محمدی آن مالک اند از جمله جناب مستطاب امام جمعه که شرح احوالش در  
این کتاب شده و دیگر نو آید عالی عقیقه دختر ملک اختر مرحوم حبیب علی میرزای قلیخان  
زوجه مرحوم میرزا ابوطالب ذاب که نامش سابقا در این نامه آمده غیرتیه  
دو کوشا که البتة اتمش پانچ لقصبت النساء علی الرجال

و نزدیک باغ ناری مذکور باغی است آن را باغ حاجی میرزا محمد خوانند  
باغ تخت قلم انبار سپید و سر شکست خانه را که از این قفسه غنچه است که  
بی اختیار اشکش روان است و از این تحریر تشریری که چون طومار بخود چایان  
ذکر معلومات این باغ و ضرایب این است که در جانب شمال شیراز مسافت کمتر  
از سیلی قریب یکوی که یکبار کو بی در آن است قطعه کوچی بوده آن مالک قراجه بر ملا  
آن عمارتی ساخته آن را تخت قراچه میخانه اند پس از قریب خاقان شهید بنائی تازه  
و تخت قاجارش میخوانند بعد از مرحوم محمد شاه قاجار مرتبه با بر آن افزوده و در  
در جلو آن مراتب ساخت و آن را باغ تخت می نامیدند و این از جمله باغهای  
(وضع آن باغ) عرصه تمام باغ قریب یکصد بیلیان زمین است از در آن که داخل  
میشود بوستانی است و در میان وسیع دارد که در حوضی آنجا سبزه و گلستان  
بلند بطل است و در ضمن آن درختان گل ریاحین بوده و در سایر متن باغ آن

حاجی میرزا حسن  
سیر حاجی میرزا حسن  
باشد از حاجی میرزا محمد  
و در میرزا باقر و از میرزا باقر و لک  
ساده و نه میرزا حسن در نه  
ملی خورشید  
تشریر  
خجالت و تشرساری  
آبک قراچه  
از به آبا جان سلمی بوده که  
قادر از جانب مسعود حکومت  
داشته در نه چهار صد و  
عمارت مذکور را بنا نهاده  
بنائی تازه  
که خاقان شهید نام در سال  
دو دست و دست بود و باغ  
شاهت این شاه و سبزه  
دو دست و دانه است قریب  
در تخت اشرف  
چند  
که قوش قاجار مرتبه با بر آن  
افزوده در سال هزار و نه  
نصبت دانه بوده و در نه  
این باغ شاه

حاجی میرزا حسن  
شیرازی است چون  
حزرات لاری بوده  
مشهور شده



اشجار بالانوار موجود است در انتهای باغ مذکور در سه طبقه و در دو درگاه است که بالارفته می رسند بطرفی دیگر که در آن حوضی است طول آن مقدار نود ذراع و عرضش شصت و پنج ذراع است در سمت شمال و جنوب آن حوض باغچه بانی پرازانج و در سمت و سایر اشجار نیز دارد ایضا در دو سمت مذکور دو عمارت کلاه فرنگی است قبریه که ادا ایوانهای متعدده از تحتانی و فوقانی است و در سمت رو قبله هفت طبقه و مرتبه است که طول آن طبقات قریب بطول حوض است بعضی کمتر برخی بیشتر و در انتهای طول آن طبقات میلای مرتفع مرتفع از کاشیهای الوان برپاست و عرض هر یک از آن مراتب ده ذراع و بیشتر و کمتر است و در هر طبقه و در سه طبقه پل بفرقه ساخته اند که از طبقه طبقه دیگر بالا میروند و در میان پلها از طبقه بالا تا پایین اشجار بانی عرضی است که از فراز به نشیب آب می ریزد و در عرصه هر یک از آن طبقه با حوضهای کشولی و غیر کشولی شکل برنج و گش است بعضی مشق مسدود و در میان نشان نوآره با قرار داده و در ضمن حیاض مذکوره باغچه باست که دارای نازنهای قوی میگردانند است و همچنین اشجار دیگر در مرتبه و طبقه بالا تا آری است برقیع با عرصه وسیع در دو طرف آن تالار بقیره ارسن با کوشا را با ایوانهای متعدده ساخته اند و ضعیفای خوش طرز بانی و گش و تالار مذکور دور ویراست که روی دیگرش طریف خلوت و فضائی است که آن هم باغ مانند است در پایه طولانی در وسط آن است در باغچه بایش نیز نازنج و سرو جای بجای رسته تمامی بسیار ممتاز و زوایارش نباشد و این طرف را در آن است که از آنجا بطرف کوه میروند این بود تعریف باغ تخت بر سیل اجمال و اختصار ولی میزان افسوس و درین که تمام آن بنا به سر با منهدم شده و در هم رفته و در میان ایشان

طول حوض  
مذکور شده که نود ذراع  
سابقه که دقایق و کشیک  
ساخته بودند روی آن حوض  
دریاچه مانند روان بود و هر  
از قاشقهای که آنجا  
آب را می بردند  
روی آن کوه  
مسکون  
بودند

بجای

درین باغی که از بلاد بعید می آمدند نقشبند عکس از آن برداشته می بردند اکنون آنچه که از آن شده و سرانگشت تغییر بدان میگزیند در این اوقات فقیر مایل در آنجا که داشتیم و بجز این بانی مذکوره نظری و آن سرای ویران گویا زبان حال این بیت مرتفع بود ای که بگویم کذری باز کنند شود ای که برویم نظری باز کنند خدای تعالی عمر پادشاه اسلام پناه و وزیر اصف جاه را پانیده دارد که بر پیش هر یک از باغ میزد از هر رضا در سمت مذکور است ایضا نزدیک باغ تخت بتانی است غرض آن را در محرم میرزا محمد رضای مستوفی که سابقا نامش در ذکر کربال برده شده نشان داده و باغچه دیگر در جنب آن نیز هست که در آن گل کاری میبایند و چند دست عاریت هم دارد و تعلق این دو باغ بیکدیگر داشت میرزا علی محمد خان مستوفی است که نیز نامش مذکور شد و بجناب میرزا کریم علی که اسم دی نیز در ذیل این بنیان تر افتاد باغ نور شمال شرقی شیراز و میدانی دور از شهر در جنب مصطفی است بوستانی است خوشتر چون روی دلداران دلجوی و بهوایش مانند طبقه عطاران خوشبوی حدیقه ابار و حوض و صفا روضه و گش و دلکش و آب شیرازی علیه الرحمه در صفت آن فرموده میان جعفر آباد و مصطفی عجمه امینی آید شالیش باغ نوند کور چند طرف است اول فضائی است که قبل اشجار بی دارد از آن گذشته بکریاسی حکم اساس رسیده پس داخل بطرف دیگر میشوند در آن تالاری بسیار مرتفع و دور و دور که در جنبش و داری و دود کوشا را است و در جلوه تالار دریاچه است پشت که دور تا دورش نود و دو ذراع میشود و فضای این باغ مرتبه بر تالار است بر اشجار نازنج و دیگر فواکه و دریا صین و انواع گلها می زنکین در وسط باغ اشجار باست

درین باغی که از بلاد بعید می آمدند نقشبند عکس از آن برداشته می بردند اکنون آنچه که از آن شده و سرانگشت تغییر بدان میگزیند در این اوقات فقیر مایل در آنجا که داشتیم و بجز این بانی مذکوره نظری و آن سرای ویران گویا زبان حال این بیت مرتفع بود ای که بگویم کذری باز کنند شود ای که برویم نظری باز کنند خدای تعالی عمر پادشاه اسلام پناه و وزیر اصف جاه را پانیده دارد که بر پیش هر یک از باغ میزد از هر رضا در سمت مذکور است ایضا نزدیک باغ تخت بتانی است غرض آن را در محرم میرزا محمد رضای مستوفی که سابقا نامش در ذکر کربال برده شده نشان داده و باغچه دیگر در جنب آن نیز هست که در آن گل کاری میبایند و چند دست عاریت هم دارد و تعلق این دو باغ بیکدیگر داشت میرزا علی محمد خان مستوفی است که نیز نامش مذکور شد و بجناب میرزا کریم علی که اسم دی نیز در ذیل این بنیان تر افتاد باغ نور شمال شرقی شیراز و میدانی دور از شهر در جنب مصطفی است بوستانی است خوشتر چون روی دلداران دلجوی و بهوایش مانند طبقه عطاران خوشبوی حدیقه ابار و حوض و صفا روضه و گش و دلکش و آب شیرازی علیه الرحمه در صفت آن فرموده میان جعفر آباد و مصطفی عجمه امینی آید شالیش باغ نوند کور چند طرف است اول فضائی است که قبل اشجار بی دارد از آن گذشته بکریاسی حکم اساس رسیده پس داخل بطرف دیگر میشوند در آن تالاری بسیار مرتفع و دور و دور که در جنبش و داری و دود کوشا را است و در جلوه تالار دریاچه است پشت که دور تا دورش نود و دو ذراع میشود و فضای این باغ مرتبه بر تالار است بر اشجار نازنج و دیگر فواکه و دریا صین و انواع گلها می زنکین در وسط باغ اشجار باست



که در آنها نواره با بر پاست این از کما داد است (طریقی دیگر) در پشت تالار  
 مذکور واقع است و آن خلوتخانه است که در آن بویات بسیار ساخته شده و این بنا با  
 مذکور با هم حرم حسینعلی میرزای فرمانفرما خلف خاقان منصور در سپال یکبار و دو بیت  
 بیت و پنج نهاده و آن حرمت پناه از حکام نیک ذات حمید و صفات بوده  
 هم خود را همواره بخت و مبرات مصروف میداشته و او را اولاد بسیار ذکور و  
 انما بوده که اکثر حرم شده اند بعضی از اولاد زاده های وی بالفعل در شیراز هستند  
 (چون) نواب محمود میرزا این تا در میرزا این فرمانفرمای مذکور جوانی است با قوت  
 جواد و با همت مدد و تکیه نمودن انحصار (و چون) نواب ضیاء الدین  
 میرزا و سهام الدین میرزا ولدان بهاء الدین میرزا نوین میرزا بن خنجر الله تعالی  
 (بالجمله) طرف دیگر باغ نوسمی بفرماید آباد است از ان حرم حاجی معتقد الله و له قرآن  
 طاب ثراه با فرموده عمارات فوقانیاش متعهده است در یکی از آن عمارات  
 در سقف اشکال فلکی و کواکب کشیده اند و تاریخ بنا و اوصال علیه الترحم فرموده  
 زیست باغ و این مکان با دو

خاقان منصور  
 حرم حسینعلی میرزا  
 حرم ضیاء الدین میرزا  
 حرم سهام الدین میرزا  
 حرم نواب ضیاء الدین  
 حرم نواب محمود میرزا  
 حرم نواب ضیاء الدین  
 حرم نواب محمود میرزا  
 حرم نواب ضیاء الدین  
 حرم نواب محمود میرزا

انوار

میرزای فرمانفرما این باغات را از اعلی حضرت اقدس شهبازی خواسته و گرفته  
 و ملک گردیده جزئی مرمتی نموده و باز بهر کار است ولی چون بنای اولش از کجاست  
 شد این شاهزاده آنرا از اشخاص معزز و محترم فارسی  
 مانع جهان ندارد بر این باغ نموده و واقع شده بنایش از کجاست در وسط  
 حقیقی آن کلکشت عمارتی است بهشت در میانش حوضی است از سنگ  
 و در فضای باغ نیز دو حوض و اشبارهای پر چهار ضایان دارد که در آنها سروهای  
 بقطار است و در سایر اراضی آن درختان نارنج و نار این باغ هم دیوانی بوده و چند  
 سال است جناب مؤمن الملک لدا بجهت صاحب دیوان که سابقا در کربلا  
 نام نایش برده شد از دولت متصرف شده بر متن کوشیده و آبادش ساخته  
 جو باغ مذکور که تفصیلش گذشت نزدیک یک حلقه حائضه باغی دیگر است متصل با  
 این طور که سر در این باغ مسادی است با زمین باغ جهان نمای اول یعنی این  
 باغ در کوهی واقع شده و اشجارش همه نار است این را جهان نمای یا همین میگویند  
 که هم کجاست وکیل ساخته و در جنب آن ایضا باغی دیگر که نارستان است جناب  
 مؤمن الملک مذکور غرس نموده و جدا جدا احداث است  
 باغ و گلشن در سمت شرقی شیراز است بقاصد کمتر از نیم فرسنگ در پای کوه  
 قلعه فندک سابقا در این کتاب مذکور شده بتانی است و گلشن و روضه  
 و ش فضای و گلشن از باغ ارم هوایش با هم عیسی توام اشجار لیون نارنجش  
 از هزاران افزون درختان تناد و درختش بر دلف و موزون متن باغ نایش  
 از میان غیرت از رنگ حواشی جدا و اش پرازن کلهای رنگارنگ در و ش

جهان نما  
 در اراضی جهان آباد  
 واقع شده که مذکور  
 شد  
 در این  
 قلعه جهان افروز شده  
 که چون بر آن قدم آن کسی برآید  
 تمام عرصه را احسان باغ  
 بد نظردار و در و گلشن  
 نمایی غریب دارد

انوار



عمارتی است بطریق کلاه فرکی که در میانش حوضی است و در آن آب روان است  
و تالاری شاهانه متصل بآن اطراف و ایوانهای منقوشه و منازل مفروشده که نیز اقصای  
یکدیگر است ساخته و پرداخته اند حوضی بزرگ در جلوان تالار است و در هر سوی  
و جانب آبشارهای بسیار عمارات و حیاض و دیگر هم غرض عمارات مذکور باشند  
حاجی دارد و آب این باغ از قنات بند راست که باب سعدی مشهور است  
در آنجا تخلی هم بعمل میآید بنقد مالک و صاحب باغ جناب صاحب دیوان فاضل  
خان است و بسیاری از آن عمارات را معمری الیه بنانها ده و از باغ دلشایکت  
سعدیه چمنستان مسافیتیست

باغ بودیم در سمت شرقی مایل بجنوب است باغ بزرگی است اقسام و  
انواع انوار لطیفه در آن بعمل میآید بر سر درش تالاری وسیع و عماراتی رفیع بنیاد شده  
این باغ نیز از جناب صاحب دیوان است

باغ سلطان آباد در سمت جنوب شیراز بسافت بیشتر از فرسنگی تا شهر و آن باغی است  
فرخ انگیز حدیقه طرب آینه عمارتی شاهانه دارد و چند خانهدار عینی در جنب آن است  
و اراضی اطرافش متصل بآن ده است که ذراعت یتیمانه مالک این ده و آن باغ  
جناب میرزا محمد شیخ بن مرحوم حاجی محمد صادق اصفهانی است که در ضمن  
حقیقه نامش برده شده

باغ قلعه شاهزاده یکی نیز در جنوب شهر بسافت بیشتر از مایلی عمارتی بر سر در آن است  
و مالک بود آن باغ و قلعه مزایع آن را مرحوم حاجی شیخ زین العابدین غم بزرگوار جناب  
امام جمعه حایله و النون حکم وراثت با و لادش رسیده از جمله اولاد آن مرحوم است

شاهزاده یکم  
و تخریک اختر حضرت  
خاقان فاضل شاه قاجار  
است که زوج  
یکی خان و یکم  
مرحوم  
حاجی شیخ زین العابدین  
و تشر در سبزه و سبزه  
چار بوده

جناب حاجی شیخ محمد علی که از جمله تجار نامدار و از معززین این دیار است دیگر جناب  
آقا شیخ عبد العزیز که مالک قلعه و باغ مذکور است

باغ در یکی در جانب غربی مایل بجنوب شیراز است بسافت کثیر از نیم فرسنگی  
با توابع فراک مشحون قری و ساروش از هزار افزون صاحب است آن را حاجی محمد  
حسین زارع ابن مرحوم ابوالحسن بیگ مردی است نیکو نهاد متدینی با اعتقاد سلیم  
الطبعی صدیق زکی النفسی شفیق (مختی نیست) که باغی دیگر بمیدانی فاصله با باغ مذکور  
است از آن یکی بالا کویت مالکش و در مرحوم حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرالملک است  
باغ جنت در سمت غربی شیراز بمقدار فرسنگی دور است و آن در صحرا است  
واقع شده گلشنی است با روح و صفایستانی طرب افزای صیوه اشجارش از بهر  
سایه انوارش چون سلیمیل این باغ نیز از حاجی مشیر الملک مذکور بود بحال  
پوارش آن رسیده

باغ گلشن (آن را عیض آباد نیز گویند) در سمت غربی است نیز بسافت نیم  
فرسنگی بوستانی است بی شبه و شمال هوایش در نهایت اعتدال کل در باغیش اسبوی  
و که جوهریان را ریخته و ما و معینش با کوثر و پسته نیمه آینه در بهاران بر بهر گلشن براری  
نعمه ساز کند و فراز سر و روش تدروی زمزمه آغاز در میان باغ عماراتی بنیاد شده  
بی نظیر و بطرز دلپذیر آبشاری از میان آن عمارات پیوسته جاری و روان  
که آبش راحت بخش روح و روان مرحوم قوام الملک میرزا علی محمد خان اسکندری  
آن بنا را نهاده و دیگر عمارات نیز باغ را زینت داده گویی قریب آن بوستانی  
برپا نموده و خلوت و باغی دیگر بر آن افشوده و مالک بالفعل آنها است

در سبزه  
یکم و دو سکون را  
مهمترین و کاف تا یکی  
و یا ساکن در سبزه  
کشن  
بعضی کاف عملی دفع  
شین معجزه و سکون



خلف ارچندش قوام الملک طایفه

باغ شتری در جانب غربی بایل شمال است بمسافت سیلی تا شهر نیریز فضا  
در یک کنار خانه چین است و یکت هوایش غیرت خلد برین بنیانی حکم و عمار  
مشک در میان آن ساخته شده بنیاد آن باغ و عمارت آن را جناب مسعود الدوله  
حاجی فضلعلی خان که نامش سابقا در ذکر دولت آباد مرده دشت برده شده نهاده  
مرز و پیش را از نو که در کرم رونق داده

باغ رحمت آباد در شمال غربی بمسافت سیلی تا شهر ایضا و آن دوسه طرف است  
در طرفی عمارت تختانی و فوقانی دارد و همه مرتب بمنظم حیاضش حسرت که نیریز  
در وصف آن چون بس که جناب مستطاب امام جمعه حاجی شیخ یحیی زید فضلعلی  
که نام مبارکش پیش از اینها مرزوم کرده بانی این بنای موشی الارکان است ملک  
بالفضل آن حقه الله عن محمد شان

باغ یالیوز قریب بر حمت آباد است مرحوم میرزا عبد الله خان بالیوز و کار  
در آن عماراتی فوقانیه تو بر تو بطریقی خوب و بعضی مرغوب ساخته اکنون متصرفست  
آن را میرزا علی محمد خان خلف آن که جانی است بکلیه کالات ارسته و اعیان  
سراستروی هم بالیوزی و کار که اری را دارد و بزبان و خط انگلیسی باهره قادر است  
بآغهای دیگر در آن عالی بسیار است مثل باغ جناب میرزا قاسمی تاجیک که در باغ عمار  
نامش برده شده و غیر ذلک باغهای که از دیگران است

باغ حوض که آن را باغ تو میری نیز گویند در سمت غربی بایل شمال و تا شهر مسافتی  
ندارد اراضیش قریب یکصد پیمان است خیابان های بسیار دارد و در سمتی

شتری  
بعضی پسین جمله سکون  
زنی دقاف مشهوره و  
جمله سکوره و  
آجرهای تختانی  
کردم  
جمع کرم فتح اول که در با  
باغ حوض  
در جنبه ایکه حوض  
و ابرمانده ای به  
عمارت آن است  
که در حق گوید

حلقه ازان

از آن باغ عماراتی عالی است که دور تا دور آنها دریاچه حلقه مانند ساخته و متحد علی  
آن انداخته اند که بوسیل آن داخل در آن عمارت میشود و دیگر نیز چند  
عمارت دیگر بنا نهاده اند و در جانب دیگر آب انباری و مسجدی برای نماز است  
توضیف و تشریف این بستان از غیر تخریر و عرصه تقریر بیرون است زیرا که از  
هر که نیک و دریا چین در آن موجود است و از هر قسم خاک و بر وجه اکل در آن معلوم  
بنیاد باغ از مرحوم حاجی میرزا ابو الحسن خان شیر الملک است اکنون بر شانش  
انتقال یافته

باغ بهجت آباد آن را باغ صاحب دیوان هم خوانند در جنب شرقی باغ حوض  
جناب میرزا فضلعلی خان صاحب دیوان در سال یک هزار و سیصد و یک بنا نهاده  
طویل و باریک و بزرگ در جنب آن ساخته و نزدیک باغ چند اطاق ایوان  
طولانی برپا نموده و از هر که نو که در آن عرس کرده ولی مالک بالفضل آن عبد الله  
خان ملک یکی دله مرحوم داراب خان ملک یکی است که از خواهرین فتاحی است  
جانی است بشوکت و شان معروف و شجاعت و دلیری موصوف و  
حسن خدائی که نسبت بدولت علی ایران از وی بنقشه شود و رسید به عقب  
بصورت الله و له کرده

باغ حاجی محمد علی کشمیری و آن از جمله تجارت محترم بود در این سنوات بنا نهاده  
عمارت و سراهای بخشش و بخش و خلوقی دلپسندلی مانند باغها و دوبار بند  
بنیاد کرده و بر حمت حق مویست کارخانه اشک و فی نیز در جنب آن است  
چون از ذکر باغات دور شهر فارغ شدیم اکنون گوئیم که در میان شمال و جنوب

ناب

حاجی  
محمد علی و سکون  
یکبار و سیصد و هشت  
کردم  
کسر نه و سکون  
عمل و شکر کاف و نازی  
و را در حوض و دو  
یعنی حج که این  
کوا انگلیسی است  
SCREW



بمسافت میلی باغهای ریعی و غیره بسیار است که آنها را باغات ده کرده خوانند چنانکه  
سمت مذکور بمقدار فرسنگی دراز شهر جانی است که مسجد بزرگی معروف است  
در نوشجانات قصرالدشت نوشته میشود مسجدی است که در جنب این باغ است  
مشتمل بر دو کاخ و خانه های ریعی در حقیقت قصه مانند است و در اینجا باغها  
بسیار است و گویند در ده کرده و قصرالدشت مذکور بری افزون از چهار صد باغ  
شمار آید و اگر چه اکثر آنها باغ ریعی است ولی در ضمن بستانهای زیبا که در این  
عمارات و سراهاست دیده میشود (مثلاً) مانند باغ شهاب حاجی میرزا کریم صرا  
که معروف است به کفانه در آن عمارت شاهانه ساخته مخصوص چند عمارت  
که در ب آنها از آئینه های کلان قرار داده و اسباب و کاردیاجی در آنها بجای می آورند  
(و مانند) باغ سرکار نواب که در کل دولت انگلیس است پیش از این در ذکر باغ  
شیخ نامش گذشت و بعداً باغهای منظم تر است

اما شرب باغات مذکور و از آنرا عظم و خشمه جو شک و عجز ذلک است محلی  
از منقصل ذکر آن نهر و چشمه این است  
**چون شک** در صحرای قصر قمره است در طرف شمال غربی شیراز بمسافت چار  
فرسنگ کمتر و آن چون شک محوطه ایست در کوهی که آب از آن جو شیده میروند  
می آید و در اطراف آن قناتی چند است که هر یک را نامی است و آب از آنها  
جاری داخل جو شک میشود پس آن آب و دیگر و از آنجا بمقدار دو فرسنگ آمده  
میرسد بجای که بنده سده پستند (نهر عظم همین است) از بنده گذشتند و  
که بسیار پس و منبط است روان میشود و در آن جدول بعضی قطعات منافع

ده کرده  
بکسر دال جمله و باو شتم  
کاف تازی در او  
مهرش تو  
بردی  
نخ باو روده و مسکن را چهل  
و کسر دال و باو در او  
تقریر  
صحرای است در آن  
چند ده و بسیار است  
قناتی  
که هست و بسیار است  
حسن آباد و کوه مر و قنوط طاهر  
خان و قنای مراد خان و کاظم آباد  
غیر ذلک سابقاً متجاوز از  
صد رشته قنات است  
آنچنان که در شهر

فناصل

بفاصله ضعیف نموده اند تا آب مذکور تمت شود (اینجا را معتمد علی خوانند) هر یک  
حقه و بهره ازان آب است که برای زراعات و شرب بر آید و هر  
و منتهی را نامی است و منقسم مذکور تماشا گاه خوبی است  
**چون** این مطلب دانسته شد میگوئیم که قنات دیگر نیز هست که آنها داخل جو  
نمیشود بلکه علیحده ازان است (از جمله) آب قوامی است که آن را مرحوم میرزا  
علی محمد خان قوام الملک احداث نموده و با سبب خلف نامدار خود محمد رضا خان  
الملک حایر رضا با نام نهاده زراعات و باغات ایشان را شرب میداد  
پس شهر می آید و مردم را ازان انقاعی کلی حاصل میکرد (از جمله) قناتی دیگر هست  
که آن را خیرات بزرگ نامند و آن نیز علیحده از نه کورات است منبع آن در  
تنگ قره پیری است (تنگ قره پیری مخازی باجگاه است که سابقاً کعبه  
و این خیرات بزرگ وقت عام است داخل شهر

**شیراز**

حده محالی را گویند که در اطراف و جوانب شهر واقع باشد و حده شیراز از جانب  
محد و است تا بلوک کرمان که سابقاً مذکور شد و از جانب مغرب تا بلوک کوه  
و از جانب شمال تا بلوک مرد دشت و راجه که ایضا مرقوم شد و خلاصه مشتمل  
جانب جنوب تا بلوک سیاح و کوار که هم مسطور آمد  
(نهار تو انوری) طول حده سفده فرسخ است و عرضش هفت فرسنگ ضابط  
و مباشر حده مرحوم میرزا عباس ابن مرحوم میرزا عابد بود پس ازان بولد سعادت  
میرزا ابن العابدین است جوانی است محبوب جمالی را محبوب القلوب

بیت  
چون شیراز را گویند که در اطراف و جوانب شهر واقع باشد و حده شیراز از جانب  
محد و است تا بلوک کرمان که سابقاً مذکور شد و از جانب مغرب تا بلوک کوه  
و از جانب شمال تا بلوک مرد دشت و راجه که ایضا مرقوم شد و خلاصه مشتمل  
جانب جنوب تا بلوک سیاح و کوار که هم مسطور آمد  
(نهار تو انوری) طول حده سفده فرسخ است و عرضش هفت فرسنگ ضابط  
و مباشر حده مرحوم میرزا عباس ابن مرحوم میرزا عابد بود پس ازان بولد سعادت  
میرزا ابن العابدین است جوانی است محبوب جمالی را محبوب القلوب

خیرات بزرگ  
از آن کوه که خیرات بزرگ  
تیمست و آن جدول است  
از جمله جدول در معتمد  
در لغت است که حده  
بر حده ازل مسطور است  
از بعضی شهر که در این  
جوانب شهر مشتمل است  
لذا حده ازل مسطور است  
نزد لغت آمده که خام  
تخلی و آن قناتی است  
که در آن کوه و این  
معنی مناسب  
است که حده  
کرد اگر و نه  
است  
خلاصه  
و حده و لا بعضی حده و شیده  
لام نام قریب است از فارس  
و منزل است اشراف  
پس کوهستان است و محصول  
آنجا هر دشت شرب است  
مشهور است که با طراف عالم  
برند حتی در بختان



برادر کثرش میرزا سید محمد میرزا نجیبی این شهر است و از تربیت یافتگان دهر  
الحمد لله رب العالمین که از ذکر این شهر از مشغلات آن فارغ شدیم و گذشت

**اعلام و فقهاء شیرازی**

مخفی نماند که قبل از شروع در تالیف این شهر از نامه که از مشغلات آنرا بگذشت  
مذکور داشتیم که خواست بعضی این است که شرح احوال رجالی که از شیراز برخاست اند  
مستفاد آید اکنون میگویم اولاً بسیار از ادبای و عرفا و حکما و علمای شیرازی  
در ضمن مطالب نام برده و شرح حالشان را نگاشته ایم ثانیاً اینکه اگر بخواهیم تمام  
آن اشخاص را بیاوریم چنانکه میسریم و از احوالشان بنویسیم که با هم و فقر باید پرداخت  
و حال اینکه در بسیاری از کتب رجال و تذکره ها نام آنها ثبت و ضبط است لهذا  
در این کتاب شرح حال تمام لازم نیست جز معدودی از معاصرین

(این مطلب نیز مستور نماند که قریب هفتاد و پنج سال  
قبل نموده و چند در قی آنرا را برشته تحریر کشید پس چون عواقب روزگار و کار  
بازداشت و آرام و استقامت بی درپیم از پای در آورد دستی که جز به نیروی آن قادر  
برای تحریر نیست از کار ماند بدین این مشغولی تاخیر شد و در حرم حجه الاسلام  
الحاج میرزا محمد حسن شیرازی تاسی بکبر و سید و دوازده هجری در قیامات در  
سامرا متوقف بود احوال که باز شروع بتالیف تشریح از نامه بنویسیم مرغ و خوش  
تختش تن را شکسته و ملکوت اعلی بویسته اما الله و اما الیه راجعون پس از آن وقت  
بماند دیگر حادثه و ناچار بودی داد و آن قبل شاه شید سلطان السعد ناصر الدین شاه  
قاجاری اسکند الله الخضر فی دار السور بود و شد که از این دو حادثه جانسور و واقعه

میرزا محمد حسن شیرازی  
بنی حاد و نصیب  
است  
قبل شاه شید  
اعلی ناصر الدین شاه قاجاری  
در عشر دوم و یقیناً در سن ۱۲۸۰  
سید و سید و است  
اسود در تاریخ آن اشعار  
کشف موده اش این است  
که در دوران بنایک شید  
و مجلس اعظم حضرت مظفر  
شاه در شهر و کجور و عید و کجور  
شاهری در تاریخ آن یک کلمه  
تشریح شاه از یب و  
نماده سر حضرت ناصر  
بنایک این جشن گرامت  
شد اکنون بر عایشین

نعم اند و در ارکان است و دولت تزلزل روی داد چو که آن یک مروج است احدی  
بود و این یک حافظ دین محمدی و شرح قبل آن شاه مظلوم را تمام مل و دول در کتب  
بسیار و روزنامه های شیار ثبت نموده اند و تفصیل داده اند و فقیر را چندین از تحریر  
خاطر اشقه میکرد که شطری از آن را بتواند در طی سطر بی بکار و پس در مصیبت شایسته  
سید بطریق اعتبار بپوشیم به دولت و عمر پادشاه جدید رشید از دل و جان کوشیم  
اعنی اعظم حضرت قدر قدرت خدا صولت جشیدشان خورشید نشان شهریار  
کردن چشم و جهان را بر خیم خرم و عادل و خدیو باذل السلطان الاعظم و انجمن  
المعظم مظفر الدین پادشاه قاجار خداوند مملکت و سلطانه و ابد الله نوره و بر بانه نویسه  
شاهنشاهی که همواره اسایش عباد را طالب است و آرایش بلاد را راعب حتی  
جهانگشایی که هرگز در دوا کرد امن رای غیرش نگذاشته و زنگ و سر بر این اندیشه  
نگشته تا با در ملک سلطنت و جهان بینی نیست در عدل کشاد و دست ظلم  
رست لمؤلفه

خدا یگان شهنشاه مظفر الدین	که هست و ارث خورشید و افسر
نماده که برادر ملک پادشاهی	کشاد دست معذل پست بای تم

(علی احمد) برویم بر سر مطلب یعنی ذکر معدودی از علماء اعلام ذوی الحمد و الاثر  
جناب مستطاب سیادت و سعادت انتساب حجه الاسلام و المسلمین  
اسرار ائمه و مطلع افرازات قیامی سایه افضل ایزدی و ظل تفضلات سرمدی الحاج  
میرزا محمد حسن شیرازی نور الله تعالی مضجعه و روح الله روحه سالها در سامرا متوفی  
بود چنانکه مذکور شد و کلیل امور کاغذ نام و در حق راسم اسلام ظمیر قلمت بیضا

استعلام  
میرزا محمد حسن شیرازی  
بنی حاد و نصیب  
است  
قبل شاه شید  
اعلی ناصر الدین شاه قاجاری  
در عشر دوم و یقیناً در سن ۱۲۸۰  
سید و سید و است  
اسود در تاریخ آن اشعار  
کشف موده اش این است  
که در دوران بنایک شید  
و مجلس اعظم حضرت مظفر  
شاه در شهر و کجور و عید و کجور  
شاهری در تاریخ آن یک کلمه  
تشریح شاه از یب و  
نماده سر حضرت ناصر  
بنایک این جشن گرامت  
شد اکنون بر عایشین



و نصیر شریعت غرادر ماه شبان سنده کوره از این سرای جهانی بجام روحانی نشانی یافت  
 اهل عالم از کرم که در دست یافت خلقی سعادتمند از وی باقی است یعنی جانی را  
 علی آقا نیز در سائر اسکنان دارد و تحصیل مشغول است و از قبایل و عشایران  
 مرحوم در شیراز معدودی هستند از جمله جناب حاج میرزا باقر ابن مرحوم حاج میرزا  
 سید محمد ملا باشی از اجداد سادات شیراز است و بفضیلت و حسن عقیدت از اقربان  
 ممتاز مرحوم حجة الاسلام را بر خاله است و از حاج مشایخ ولد می است میرزا عبد  
 الباقی در شیراز تحصیل مشغول است و محصل مقبول و منقول و از جمله بی اعمام مرحوم  
 حجة الاسلام جناب سید آقا است بایک در ریگان شباب است پیوسته طالب  
 درس و بحث کتاب است صرف و نحو منطق را نیز فقه دیده و در غلبه عقیده  
 صنعت زکری را نیز دارا است برادرش میرزا عبدالحسین نیز از سادات نجیب است  
**جنابان** حاج میرزا محمد تقی شیرازی و آقا میرزا ابراهیم شیرازی عملاق هر دو در سائر  
 تشریف دارند صاحبان قوی و اجتهادند طای دیگر هستند که نامشان  
 در ضمن ذکر مساجد و غیره با مسطور آمده

**ادبای و فضایل سیراز**

از ادبای و فضایل نیز در این کتاب متفرقه ذکر کرده حاجت نگار نیست و چون از سادات  
 سادات فخرالدوله نامی برده شده و اینها بطریق اختصار ذکر میشود که از فضایل  
**جناب** حاج میرزا رحیم فخرالدوله در جمیع علوم عمیق تبحر و علم طب قادر و شعر انبیا  
 میسروده و تخلص بیدل می نموده خاقان صاحبقران را ندیم و حکیم باشی مخصوص گشته  
 در سینه کیمیز از دود و است و شش در محصوره قمار از جهان فانی در گذشته از اوست

حاج میرزا باقر  
 سابقا نامش در ذکر کاغذ  
 برده شده و از جمله  
 نیز از سادات  
 حاج میرزا محمد تقی  
 برادر جناب آقا میرزا محمد  
 علی محمد شیرازی است  
 که در مساجد شش  
 مرقوم شده  
 آقا میرزا ابراهیم  
 ابن مرحوم علامه علی محمد  
 محقق است که در ذکر  
 مسجودی نامی از آن برده  
 شده

حاج میرزا محمد تقی  
 صاحبقران  
 در سینه کیمیز

ادبای

که خداوندیت باید بندگی کن شاه را  
 بجز از خم بجز زلف تو دانه خال  
 بیایانی است عشق اید که بیایانی  
 ندانم عشق را علت لی هر کس که عاشق شد  
 خواجگان در بندگی هستند و در جاه  
 کس ندیدم که بیک دانه تند دای چند  
 بمنزل کی رسی تا کم نگر دی در بیایانی  
 سلمان کافر شریک خواند و کافر مسلمانش

**جناب** حاج میرزا علی فخرالدوله تخلص بغزوله حاج میرزا رحیم مذکور است  
 که جنابش نیز جامع علوم عقلیه و نقلیه بوده از ریاضی و طبیعی نیز مجرب با حاصل  
 و شعر را هم خوب میفرموده در سنه یک هزار و سیصد و شش وفات کرده و بیعت  
 عالیشان بر دیده از اوست

در کشوری که افراخت سلطان عشق  
 کفنی مرا خبر ده ز سر اسرار عشق  
 در داکه شد گرفتار دل در نهانیت  
 از بافتاد کانیم از دست لشکر غم  
 کفنی نیای هست شام فراق مارا  
 از مرحوم حاج میرزا علی مذکور چند اولاد است که در طهران و شیرازند و بین الکفا  
 سرافراز بدین تفصیل

**جناب** میرزا سید رضی نایب الوزاره در علم ریاضی و انشا و مدارج تبحر  
 ارتقا جسته و در طهران ساکن گشته مقبول سلطنت و محبوب دولت است  
**جناب** میرزا محمد حسین خلعت حاج میرزا علی مذکور دارای علم و عمل است  
 و در زهد و تقوی بی بدل در بیایانی شری می سرایه و همدم تخلص بنیاد اوست

راست  
 یعنی تمام نکات است  
 در دست  
 سابقا در مرقوم شده که  
 مقابل روایت  
 است  
 جناب  
 میرزا محمد حسین را برست  
 نیک اختر میرزا عبد الله  
 مشغول تحصیل علم  
 هست است











میرزا علی محمد  
 ابن مرحوم حاج میرزا عبد  
 الرحیم شریاری است  
 و حاجی مذکور در کتب  
 و در دست بهشت  
 بهشت و وفات  
 عید  
 میرزا  
 آقا محمد باقر ذوق  
 الطیبی زبان خود در دست  
 یکبار در دست و شش  
 و پنج مرحوم شده تاریخ  
 قزوین را که غفره فایم  
 غفره الله تعالی راق  
 مرحوم را پسری یک  
 است میرزا اب  
 ابو محمد  
 استاد  
 میرزا آقا کاظم  
 و دست و نور است  
 از الطیبی معروف  
 است  
 میرزا  
 محمد علی خان ابن مرحوم حاج میرزا  
 مهدی ابن مرحوم آقا میرزا  
 علی اردکانی است  
 است







**پیشخانه مبارک** که مرکز شیراز خط عبور آن کا زردون بوشهر فسا و آراب هر دو چهارم لار آباده ناصفهان رئیس در شیراز جناب میرزا محمد علی خان سر قیاب کاشانی صاحب نشانه و اقیانوس است و دارای هر گونه کالات در طب جدید و قیامش بلند است و در گفتن شعر بی شش و مانند غبار خاص میفرماید این اشعار را از او باید کار دارم

تار سم کلاه است که از خاک بر آید	چفت که از خاک بخت ناک بر آید
تا آید روی تو صافی است خدا را	که آید که آید به دل چاک بر آید
دل در سر کوی تو چه یوسف بخت	دارم غنم آن روز که غنم آن بر آید
توی دل و جان در گفت اخلاص نهاده	که خانه برون آن بست لاک بر آید
این آتش رخساره که فروختن	هم است که دود از دل افلاک بر آید
این زهر که سوزد و مفعی شده مشکل	از در سبک صاحب در آن بر آید
آلوده چه غم رفت غبار را در بخت	از مر حمت میرزا خان پاک بر آید

ما بجه در پیشخانه میرزا عبدالوهاب خان سر مینک و ناظم است و فخر اعظم حاجی افشار که با او است و فرد غندی و انشور میرزا جلال الدین که سر شرف است و صاحب است **سیکری گری** شیراز امیر الامراء العظام اعظم و السلطان حبیب الله خان است و کاهن که به صورت مسافرت اختیار کنند برادر کاهن کاهن انتظام المملکت میرزا محمد علی خان مختار در امر مذکور است و پیش از این نام آن دو برادر و الا که در ذکر مرغ بیکای مسطور شده و گذشت (و از جمله کار که از آن بیکری است میرزا باقر و از خود که از سطوتش با زار دزدی کاسد است و دوکان زن بزدی فاسد اصلاح بخت و از این مجلس باجنابان میرزا محمود قدیم طعنه بادیب العلماء و میرزا محمدی شمس العلماء و

عبدالوهاب خان  
و امیر و مذکور دیگر  
انای شیراز  
من  
قرمباق و گویند  
و آن معروف  
است  
من

چون

نکست و بست کار که حساب بجه و دیوان آنها جناب میرزا اسکندر الله و میرزا محمد جنابان است که ناش را با قیام قوم شد

**و کلا** که در شیراز چند لغزانه و یکی قول خاند دولت انگلیس مقید السلطان میرزا حیدر علی خان نواب است که شیرناش سابقا کور شده (وکیل کار که در دولت روس جناب حاجی غلامک است که اسم آن هم از پیش گذشت (وکیل) شبنده روی دولت عثمانی جناب میرزا سید محمد ابن مرحوم حاجی سید ابراهیم اصغری **دیوان خانه** عدلیه جناب میرزا محمد خان امیر خلع مرحوم حاجی باهم خان امیر است که نام ایشان نیز مر قوم آمده و با امیر الامراء العظام خان بابا خان امین و با خاند که در ذیل ذکر مرغ ابو الفتح خان نامش مذکور گردیده معزی الیه در برادری است نیک اختر جناب قوام دیوان حاجی حبیب الله خان جوانی صاحب اصالت و دارای **ریاست** تجارت بجناب مؤمن الوزار و دولدار جمند است که پیش از اینها در ذکر در دست کا زردون نامی از اشعار قوم افتاد

**کیانی** تجاری که در کرب است از جمعی تجارت معتبره و معاملات آنها نقدی است رئیس ایشان جناب حاجی عبدالرحمن صاحب است و نشی استامیرزا عبدالرزاق شیرازی تخلص مجرم در فن ادبیه و انشا و مسلم این دو بیت را از او بجا طر دارم

حسن چمن با یکار خانه چین است	ساحت بستان با بهشت چین است
یار چمنی نموده در بهشت عالم	باو العجب است اینکه با بهشت چین است

**مکر** که شیراز در کاروان سرای کرک است که مذکور شد و آن محل عبور و مرور مال التماره و افله و خارجه است که در آن مشغول میگردند

ازاره

محمد صمد نامش  
در کار و آب چکان شده  
شده و از اشعارش  
این بیت را بجز  
دارم  
با بر خای مسخره زلف و لب  
و در آب که با بیا که بزم  
هری چه حاضر تو کرد و نه شقیتم  
سری چه قامت تو بکشتم و بزم  
با در برش نهادم و با بزم نهاد  
در او عشق خوش بختی شد  
کاش  
در منبر و کربان شخ  
مقوم گردیده  
حاجی  
سید ابراهیم و جیات  
خود وکیل دولت مذکور بود  
سیدیکزار مسجد و سقا  
یافت  
کمانی  
بضم کاف تازی سکون  
میر و ابراهیم  
COMPANY  
در انگلیسی یعنی شرکت است  
من







غیر ذلک و اسامی ایشان در طبقاتی چند مرقوم شد  
میرزا ابو الفتح خان شیر میرزا خانی از بستو فیان عظام دیوان فلک انتظام  
است ولی از اسپتخا استعجابسته اکثر تعالی اشتغال دارد میرزا غایت الله

و میرزا محمود ولدان معزی الیه نیز صاحبان خط و ربط اند  
 حاج میرزا آقا در استغفای طولا دارد و شانی والا مشیر و قرا برادر است  
میرزا داو و بختی شوی شود پستوفی دیوان است و محمود اقران آنها را نیز برادر  
میرزا اجواد بیکی نهاد دارای حساب و سیاق است و از امثال خود طاق  
 حاج میرزا با ششم خان مستوفی دفتر خانه است و بین الاقران فرد و کجانه  
 حاج میرزا سعید خان از سادات رفیع درجات است صاحب خط و کلمات  
میرزا منصور و میرزا خلیل ولدان مشیر و قزاند و میرزا علی سابق الذکر برادر کوچکتر  
(طبقه دیگر از ارباب قلم)

میرزا سید رضی از سادات حمزوی است آفتاب سپهر محالی و افضال است  
و تخلصش بلند اقبال و لدانش میرزا بهائی و میرزا جمال این اشعار را بلند اقبال است

بار بار در غوره و آن غوره با انکور کرد خود که قلم غوره شد انکور نا کرده خود که قلم رفت آن انکور در خم تا شود بی خود که قلم ناده کرد و بخ و شیرین نشاء کرد کو امید اینکه کرد آن نصیب با عیال ساقی امشب که عمار و زینت خم ساز	چشمها باید بر آه استوارش کور کرد ترسم از این که خوراک مور با نیکو کرد باز ترسم که نکند تلخ و ناکه شور کرد نعل کون کرد و چون غنچه کافر کرد در شودش ایدنه با طبعی چون جر کرد تا سبوار یکنی از حشم زانی دور کرد
--	---

میرزا بهائی  
دارای ذوق و طبع  
و در شعر بهائی تخلص شایسته  
این اشعار را است  
عاشق روی توام با کوفه ایام کار  
چیزستم تو را بلالین و بانو کار  
تو ای تو که یک شب شد و در کن  
پیش رخسار تبسم و اقبال  
سر قدتی لعلی کلذاری لب  
چون تو را در دم در مانع و مکنتم

ده طبع و اقبال را می پی پانی می نامم تا ز دل طغلت بر دوز پایی تا مسرور کرد  
میرزا محمد حسین حمزوی دفتر و حساب را نیکوی نگار و در اقران خویش مرقوم شد  
میرزا ابو القاسم ابن مرحوم میرزا هدایت الله حمزوی است دارای کلمات  
میرزا الطیف الله حمزوی در رسائل و مکاتیب بنی نظیر است و در تقاسمی شیر  
میرزا علی ولد جناب میرزا کر معنی است که در ذکر انجمن و غیره نامش برده شد  
مشار الیه در زنی اصحاب استغفاست و هم در مسلک ارباب انشاء و برادر کثیرش  
میرزا مصطفی صاحب خط و تحریر است و از نقاشی خیر  
(طبقه دیگر از اصحاب دفتر)

میرزا مرتضی لشکر نویس است در این منصب بهر چه بلند اعتلایافته و مقام او  
در تقاجسته دارای اصالت است و صاحب ثبات

میرزا عید الحسین ابن مرحوم میرزا الطیف الله مستوفی بنصب استغفا معقرا  
و در این پیشه معتبر میرزا علی نقی برادر کثیرش نیز بجلایه کمال آراسته همچنین میرزا محمد حسن  
 حاج میرزا محمد نقی ابن مرحوم حاج میرزا حسین محاسبی است باید بر و مصفا  
صافی غیر ولد نکونش میرزا مهدی جوانی است خوش تحریر و نیکو تقریر  
 حاج میرزا علی محمد ابن مرحوم حاج میرزا اسد الله خط را خوب با سلولی مرقوم  
میرزا عباس ابن مرحوم میرزا ابو القاسم سیدی است سنجید و شلفی ادیب ولد  
با سعادتش میرزا حسینعلی جوانی است دانشمند و در انشاء عالی مانند  
میرزا اسمعیل ابناد می محاسبی عیدم النظیر است و در تشریح بصیر و فنی خیر  
(طبقه دیگر از اهل انشاء)

میرزا الطیف الله  
کامی شعر سیکو و دو واحد تخلص  
همانند از دست  
هر دل که در او عشق رخ زار باشد  
بهر حسن از عالم اسرار باشد  
و از خلقی حال من کاه نکند  
اکسیر که بوی کز قنار باشد  
عالم هر مستی نمی خورم  
یکدسته در این میسکه و شایان  
هر کس که چه احوال در این  
در وحدت ذات تراش نکند

میرزا محمد  
میرزا الطیف الله مستوفی  
روز صبر مادی  
آنچه انوار سده  
یکبار و چند  
چیز است  
میرزا اسمعیل  
خلف مرحوم میرزا محمد حسین  
علوی است و از انباء انجمن است  
قریب بشکل که از مضامین است  
شیر از است و مشار الیه  
چون در انجمن کلی دارد  
لذا باین لقب  
معروف  
شده











دائرة

مرجع با قضاها یعنی قسمی است که  
ضلع عیش قضاوی باشد و در این  
قائه قسمی اصطلاح آن قضاوی نه  
رزد و یا قائم باشد و قسمی بعکس که  
قسمی نه اصطلاح قضاوی باشد  
نزد و یا قائم هر یک را مرامی می نامند  
اقسام دیگر هم دارد

مربع  
شبه مربع

منحرف  
مختلص

تقاسمان شیراز

برابر خیرت و بصیرت این معنی واضح و لایح بود که مقصود ما از نقاشی آن کس نیست که  
فقط پیشه اش نقش و نگار باشد یا رنگ آید ترفن و جداریکه در نقاشی است که از  
روی برهان نقاشانکار و در این فن استادی کار دارد (و مستونیت که از نقاشی  
ناگزیر است از داشتن چند علم (از جمله) علم هند مسدیر که تمام نقوش در عالم هم  
موجب بیایات مرکب اند از اشکال هندسی خط و دایره و مثلث و مربع و محسوس و خواص  
اقسامها و دینج و دو الشرف و ذو الشرف و المثلج و المثلج و غیر ذلک که اگر  
این علم را نداند ترکیب و تقسیم اشکال را نتواند کرد (از جمله) علم مناظر و مایا که شسته  
زنان را سابقا در این کتاب مرقوم داشتیم که اگر این علم را دارا نباشد قریب و جلوه  
و مسافت میان اشکال را در نگارش میزان خود نخواهد کشید پس از این تقریرات  
بر سرین شده که علم نقاشی (یعنی آنکه از روی برهان است) از تمام علوم در صنایع

۱۰۰۰  
 ۱۰۰۰  
 ۱۰۰۰  
 ۱۰۰۰

مسکلت تر و صعب تر خواهد بود چو اگر در یکی از صنعتهای معموله نقشی یا تصویری عینی یا تخیلی  
بهر سه هم که مسکلت غلفت نشود که کسی که از روی خلقت سلیم و سلیقه مستقیم دریابد که  
مثلاً پایه فلان سر بر رانجبار بلند نموده یا دامن فلان لباس را خط کوتاه کرده یا با فرض  
فلان حلقه را صیقل خود ریزیده یا فلان کاسه را شش کلان ساخته و در صورتی که بهم  
باین معایب کس برخورد داشته باشد که باز بکار آید و استعمال را پیشاید اما در عمل  
نقاشی و نقشه کشی اگر مثلاً در صورتی که یاد رخت و عمارتی که البته در خارج ما مجازاً و دایره  
اندک اختلافی پیدا شود همه کس از خواص و عوام آن خلاف را فحش و دریابد که مثلاً  
با اصل نیست و عمل نماییه خواهد بود این است که می بیند تمام فنون در عالم پرورد  
و بهر تغییر می پذیرد حتی خطوط با اینکه خطاطی یعنی خوشنویسی از همه فنون مسکلت تر و صعب  
عالی تر است که آن خط نصف العلم هم نه بلکه بواسطه اینکه خط ما مجازاً ندارد و در دوری  
طوری بر روی یکند و خطی تازه وضع شود بخلاف نقاشی از روی بر آن که از اقل عالم  
ما آفران بیشتر یک قانون بوده خواهد بود (خلاصه) غرض ما از این مطالب  
این است که همه کس را نقاشی بتوان خواند حتی نقاشی که خوب نقطه و پر و دازکاری  
نکند و رنگ و الطیف بکار برد ولی از روی بر آن عمل ننماید آن هم نقاش نیست و امروز  
در که زمین اهل فرخنگان در نقاشی اسپاد تر از البت دیده آید که خصوصاً در کشیدن  
حالت آن را بیند که معلوم میشود صاحب آن مقوم است یا مسرور و ساقی است  
یا مستحکم و در قوت است یا در مر و از بعد است یا فرخنگان قلی از اینها  
مستقره در ممالک ایران و از شیراز بعد دوی اندک نقاشی را از روی قاعده کرده  
و میکنند بدین تفصیل که ذکر می شود

ذکر را گویند  
خجسته  
سکرات



در ایضا  
بر آن سر که سپید بر آن کمر  
تو است که ز غبار آتش جانم  
بدر آتش که من از سر آتش  
صد شکر که ز غبار آتش  
و بجان جان و لا محال و صواب  
چو نیست که ز غبار آتش  
محم  
الفضل خان و دانش در دست نواز  
دوست و پشاه و دست و دار  
الشمس از دهن که در آتش  
میرزا محمد خان و دانش و ملک  
صاحب خط و انشاء است  
صفحات بی شمار از روح و خط  
سعادتمند و دانش خط و انشاء  
محم  
آقا محمد علی خان و دانش  
دست که ز غبار آتش  
پنج است ز غبار  
الشمس و دانش  
محم  
آقا محمد حسن و دانش  
شکر که ز غبار آتش  
ازاد است  
برینا که ز غبار آتش  
دست از غبار آتش  
شکر که ز غبار آتش  
برینا که ز غبار آتش

7

ب



جناب میرزا آقا بن حاجی میرزا جواد کاشمیری هم دارای کمال است هم صاحب  
جناب حاجی میرزا محمود و حاجی محمد تقی و حاجی محمد باقر ولدان مرحوم حاجی محمد حسن  
منسوب با اسمعیل بیگ از بدایت عمر تا کنون تحصیل علوم کمر همت بسته اند و تجا  
ز منافی کسب معارف نداشته اند و برادر اخیر وقتی فقیر مدرس تفسیر بودم  
جناب آقا محمد کاظم و آقا محمد خلیل و آقا محمد جعفر خلکان مرحوم حاجی محمد ابراهیم اسمعیل  
بیگ هر یک را از کمال نصیبی است مرحوم والدشان در علوم ادبیه و عربیه سینه  
علم میات و حساب عدیم العیال بود و در هشتاد و سه سال بدین  
جناب حاجی محمد کریم خلعت آقا محمد اسمعیل برادر زاده حاجی محمد ابراهیم مذکور  
دارای کمالات صوریه و مغنویه از علم عربیه بهره مند هزار با اشعار عرب و نظم و احوال  
است برادر کترش حاجی محمد رحیم نیز صاحب ذوقی است سلیم  
جنابان حاجی سید میرزا آقا سید احمد و حاجی سید محمد و حاجی سید علی و آقا سید  
حسن ولدان مرحوم حاجی میرزا سید حسن که در تها در عقبات تحصیل کرده و در سرت  
بیات جدید را تحصیل نموده مشار الیه در تجارت محترم شیرازند اکنون در بیبی مطبع ناصری  
که سرآمد مطبعهای آنجا است متعلق بانهاست فزون طبع کتب را در هر حال نشاء  
جناب حاجی میرزا ابوالقاسم ابن مرحوم حاجی میرزا کوچک محمد زاده تها کسب  
علوم و فنی کرده و بنا بر آنج فقیر رسیده و بنزدق پیستیم کاهی شری میگوید  
(و دیگر) تجاری هستند که فقط اوقات خود را با خدال مصروف نداشته بلکه  
کسب کمالات را پیشنهاه خاطر ساخته بر سر بازار دانش متاع هنر را خریدارند و بیچار  
مسکک صدق را بی خونین و جز بمنبر راستی ارتقا بخنیدند (از جمله آنهاست) جناب

حاجی محمد حسن درویش سر  
 منکر در مسجد چهارم  
 و اسمعیل بیگ جد ایشان  
 میاشد که کارهای  
 دوران بوده  
 درویش  
 حاجی محمد حسن درویش  
 درویش و درویش  
 عرض را که گفته ام  
 نوده اند  
 تا که محصل  
 تا درویش سر منکر  
 درویش و درویش

میرزا داد نازی و آقا محمد رضا میرزا ابو القاسم گلستانه آقا محمود بدشتی تخلص می آید  
جناب حاج میرزا اسد الله عرف بدلال سیدی است تحبب معتمدی  
بایکدی بیار طریقی در سر نبوده و علم عربیت را تحصیل نموده از ماست کتاب و  
مجانست با ذوی الالباب رفته رفته ادبی آئده شیرین بیان و منطقی و حرب زبان  
همواره اوقات خود را بپایاره جوئی مشکلات الهامی شیراز مصر و ف میسر دارد و لحنه  
سعی و کوشش را در اصلاح امور مردم فرمیکند از بدخای غرور جل غرور زیاده کند  
اهل صنایع شیراز

هل صنياع شیراز

چند نفری سعد و درازا بل صنعت پیش از این باد ضمن ذکر بعضی از کشف نامه خود  
 از قبیل تلاش و زک و خیا و غیر ذلک اکنون در اینجا سعد و دی و دیگر را که بر یک  
 صنعتی شیراند و در حصر خود بی نظیر یاد می نمایم  
 حکاک جناب میرزا علی محمد در حکاک بنرمند است و در این فن بی نظیر دانسته  
 الیه میرزا محمود مذهب باشی را برادر است و بصنعت خویش مستتر  
 جناب طایع لقب بقادر حکاک نه اسم و نشان کمال قدرت و تسلط دارد  
 بهم بر روی عقیق و اشیا نقل میکند هم بر روی فلزات و مهربانی میکند و بر یکدیگر  
 خلش برجسته باشد نزد کمال استادی عمل میآورد و از شیاد و شیوه میرزا پزیر و غیره خفا می نماید  
 ساعت ساز میرزا ابوالقاسم بدقیق این صنعت استادی هنرمند و نیکو  
 شکت و دست ساعت صحن حضرت شاه چراغ بادوست  
 صحاف میرزا محمد حسین و میرزا محمد رضا انصاریان مذهب باشی مذکور  
 صحافان کتب و دفاتراند و در این صنعت ماهر

جناب  
میرزا داد و خلعت  
مرحوم حاجی میرزا ابوالاعلی  
است  
آقا محمد رضا  
ولد حاجی عباس علی نازمی  
دو دختر زاد مرحوم حاجی  
جناب



زیر گردش آن و متعلق به میرزا احمد زکریا در این حرفه هنوز است با وجود اینکه جوان  
 و خرد سال است ایران سالخورده در صنعت خویش استاد تر است (و دالکرم)  
 حاجی عبدالرحیم دو آفرینی قابل است و در این عمل کامل (در صیقل کار) آقا محمد علی ابن  
 کر بلائی محمد شفیع (قلین) آقا محمد اسمعیل صانعی است بی بدیل  
 خاتم ساز حاجی خضر الله و آقا حیدر علی در این صنعت بی نظیر اند طرفه ای که در  
 در حال است ایران چون شیراز از همه بر نیایند بلکه منحصر باینجا است  
 تفنگ ساز در شیراز بسیارند و هر جزئی از تفنگ و نخوت آن را کسی استاد است  
 (لوله ساز و تاج ساز) میرزا غلام حسین (قدوسی) میرزا غلام علی اینها ولدان  
 حاجی محمد اسمعیل اند که او نیز در این فن ماهر بوده  
 جاقو ساز استاد عباس علی در ساختن چاقو و مقراض چنان است که عکس را با کلاه  
 خوب فرنگستان فرق نتوان نمود  
 سنجار منحصراست با استاد محمد جعفر و استاد محمد رحیم مانند نجارهای ماهر فرنگستان  
 صنعتی نمی میکنند و مرجع فرنگیهای این ملک اند  
 قالی باف در اقسامات اکثر زنهای این صنعت را دارند در سبب عرب و قشالی و  
 غیره این عمل بطور میرسد ولی از تمام روی زمین قالی قشالی ممتاز تر است  
 (مستور نباشد) که آنحصار اهل صنایع فارس بجهت مغزی که در اینجا مرقوم قالی  
 و معده و دی که پیش از اینها مسطور اند نیست بلکه از بهر قلیل صنعت که دارد مانند جدا و  
 علاقه بند و کشنده و سراج و خراطه و ترمیاف و کارخانه حاجی عباسی و حیثیت آن فرنگی که  
 آن اشخاص مخصوصا که نام برده می کنند که صنعت را بدینجا رسانیده و اسلام را در آنجا

میرزا احمد  
 برادر میرزا خضر الله زکریا  
 طایر شخص است که  
 فکرش بسیار  
 در  
 معروض است و بزرگ  
 آن را چنان گویند  
 قالی  
 فرش معروف است  
 که از پیش میافته و آن  
 است ترک و ظاهر آن  
 صیقل و مربوط آن  
 قالیان باشویی  
 بر روی آن  
 احسن

### شعری شیراز

و اینان را موزن حقایق اگر برش فرمایند که سلسله شعری عالیقدر را بر اینچسب  
 دیگر سلسله با موزن داشتی (جواب کرم) چون بسیاری از شعری شیراز را که  
 این فن بپسندیش از اینها در این کتاب بجز مرقوم داشته و شعرشان  
 بود و میخواستیم از دیگران چشم پوشیم و دیگرشان بگویم اکنون که شیراز نام را بدینجا  
 رسانیده ام می بینم اشخاصی که با قضا مصاحب اند و که باقی را طالب اند  
 نیز شاید سوال رود که آن چشم پوشی را سبب چه بود میگویم آنکه جامع اشعار مردم  
 است ناچار است از آنکه اشخاصی را بجمع آورد و این ابیات آن جماعت بکار و تا  
 از ایشان شعری بدست آرد و این خالی از هیچ و مشقت نخواهد بود زیرا که باید بای  
 خلق بیان نهاد و بیتی بدست آورد از هر کس بیتی خواهند گوید اکنون که  
 دارم که مانع از تحریر است یا محال لایق که موجب تأخیر شده اند که فقر را نه حال  
 از اینجای زمان است و نه مجال دست بوسی از این و آن لهذا از هر کس که بیتی  
 خواستم چنانچه آورد و دیگران را که بجا می آید که را سینه ده و امیکه دارم  
 (و مستور نباشد) که فقط از معاصرین اهل شیراز نام میبرم یعنی از اشخاصی که در  
 زمانشان را نموده باشند و از معاصرین هم که در زمان در تذکره باشند و بطبع رسیده باشند  
 نام نمی برم (اینجا مخفی نباشد) که از بعضی شعر که مولدشان بگوکات فارس باشد  
 ولی در شیراز نشو و نما یافته و در اینجا قامت دارند که در حقیقت شیرازی محسوب  
 میشوند اگر نام ببرم اشاره بمولدشان خواهم نمود و بالله التوفیق و هر جویی فی  
 اعجاز میرزا محمود خان مرحوم و والده شایسته اهل اربابان است و خود از افعال زمان

بشاید  
 از شعری شیراز که نام  
 میرزا احمد را در این کتاب  
 داشته و از اینجای  
 و خود و حافظ و حکیم و داری  
 و حکمت و سحر و داری  
 و عالی و قریب و عالی و قشالی  
 از بهشت و شاعر شیرازی  
 مصطراست که در فهرست  
 نام تمام نوشته شده  
 و مجلس بدست  
 خواهد آمد  
 میرزا  
 محمود خان برادر زاده آقا  
 میرزا فرج الله و حاجی حسین  
 خان از بهشتیانی است که  
 شاعران را بزرگ زاده  
 از بهشت زاده



یارم حجاب زلف چو از پرده باز کرد	بر روی عاشقان در عشرت قرار کرد
نیامد وین و دل آن ترک سستین	نمناز دلر بای عشاق ساز کرد
آخر دلم فتنه بدم بلاست عشق	با آنکس که لب از زبان احسنه از کرد

آخر مرحوم علی بیگ از طایفه قلی بود و خوانین قشقایی را خدمت می نمود

کر بریشان کنی آن زلف تم نازم را	ترسم ای دوست که آتش کنی عالم را
چنین زلف تو فکند هر کس در کارم	بکشایم خنجر این که محکم را

افسرده آقا محمود می زی شان است و که خدای و ریاست فتح آباد و فرزند

بیشم پسر زده دلم ناز کشید	خدا می ز کس سمش که دلم از کشید
چو دیدم ریش بسجده شد زاده	صفی مقابل رویش می ناز کشید
فکند و لوله شور در عساق عجم	چو دوش مطرب دل فتنه جاد کشید
بنازم آنکه در المهر ز عاشقی آفت	در ابروی حقیقت خود از مجاز کشید

مرحوم میرزا فتح الله از سادات جلیل شیراز است و در فنون شاعری سخن پرداز

بیم ز لعل لبست بوسه دستش با	دام فتنه مگر در راهوس با شد
مکن بخت مرا دور زان لب شیرین	که لازم است بد و زشت کس شد

نایت میرزا عبدالحسین از مردمان مسنری است و عیاشی صورت کری

چون شیر خد او را است فریاد روی	خوش باش و مکن ز حشر اندر روی
البسته بود طرله پلاکش نه نهد	آنکس که بود باعث ایجاد کسی

جناب نامش میرزا حسام الدین خلف مرحوم شیخ مهدی جناب و ابا عبد الرحیم

علیق شیراز نام و بین الانام با احترام بوده و مشاعر آید که گفته از اینکه در فنون ادبیه فارست

دفاش در شیراز  
در سال کبیر از شیراز  
و راست  
افسرد  
اصلاح آبادی  
نوش در سبزه  
دوست در دود و دشت  
در طهران واقع شده آن  
مرحوم غلامرضا  
عقاب تخلص  
که پس از آن هم  
سبزه

بیم نجوم با هر چندی است که بسبب امراض بزمه از پایی در آمده لهذا از اشعارش چربی

بدست نیامد جز این و دیگر که از آن جناب بخاطر دارم

گفت پیغمبر باو که بیله	که ز نور واحد من بایله
این معایات بر باطنش جناب	شد را بحد اسم هر دو بیله

جناب مرحوم حاج محمد مهدی باجو در علوم تجو در خط تطبیقی قادر و ما هر از اوست

اینک دل من که نمی پستک از می آید	است تر زان دل من که چنان دل کا می
آن بت جاد که صد و شش میوی رام سازد	سادی من از دلم کورا با خنون رام سازد
ساعتش در پرده دیدم آتش سربا سازد	جرات دل من که زین ساعده معشر سازد
دام اگر آن زلف پرچین از کمال کمال	مرغ دلای که دم دانه بود دام سازد
کرسیل دل دلم سوزی بسوزان که خواجه	بر چه سوزی پیشش او خوشتر از خواجه

حسن محمد آقا عبد الرحیم زده قش سلیم بختگری لوات و بختگری شعرش صاف

پای زده زان جمال و لارا را فدا	از پرده راز بای کفانی در افدا
از پر تو جمال تو ای شمع انجمن	بر وانه وار آتشم اندر بر افدا
هر که از با صفتی نیست سر بی	در پیشش نیست ز دانش اثر بی
چشم از پرده دو جهان دوخت چرم باز	هر که بکشد برویت خرم باز
پای کوپان زخم بر خیزم	گر کنی بر سپهر خاکم که ز می
هر که انکار پری رویان کرد	زاد نیست نشینده غیر بی

محمود مرحوم میرزا محمود و حمزه می در انا غنم و شعر مسلم بود و بین الاقران سوز و محسوس

ربر زن دلم است از بس چشم مست چرخ

شیخ را هم بستم دل دل کسان برایش

شده از کجای  
چون کسی از اصطلاح  
و نبات اعداد آگاه باشد  
حق این سماره و دناید و آن  
این است که چون عدد  
که ای را که الف و با جیم  
و دال است حساب کنند  
دو است و د و ده می شود  
عده که در د و ده می باشد  
نکته که صد و ده است چون جیم  
جمع شود نوزده است و ده خط  
بوده و نوزده است که در د و ده  
دو هم عدد است  
است  
جناب  
نوش در سال کبیر  
سبزه و جارا است  
در انا کمال و فنون شده  
خرم  
دفاش در سبزه  
سبزه و شش و شش  
شاه چه راغ شده  
سبزه



کشت الفواذ الی منی  
بر طرف کرد دل حجاب  
پرده خود را پس بر رخسار  
توروش و تابان کردید و بیا  
غشک الی منی آب غسل  
بگششش تو در درون دل و دست  
دو پستی برک آورده است  
باشی خفته  
الحمد لله الذی هدانا لهذا  
بوده است در خواب در آن  
دیدم شعره کور را بپست آن  
میخواستند شعر را بر رخسار  
و بکام خاندن کافی در اول  
مصرع نانی یا میکنند کجاست  
میوانه فردای آن بخت این  
مژگن خواب مذکور را قلم  
و فرمود این قصه را بنویسد و در آن  
قصه قصیده تشبیه بر طلب  
برشته فلک کشیده جبرهن شورو  
و جبرهن راسانیدم  
قصیده الی منی  
هر آن چه حق رسیدی از حسن  
جمال بختی در جات منی با  
از این حسن نیست  
بنور و جلال الی منی بر رخسار  
شود میرانی آنکه کان را از این  
دیده  
دانش در سال  
کبر از دود نیست و دود  
است خفته

مرد درن شاه که عالمی و عارف شیخ دینا	کیست اگر نیست چون من مستان
باید از کوشش کی رخت مغرب پستی کمر	گاه رفتن آمدن پستی کمر در کوشش
از لطافت چون پری بودی همان زمان	ان صغیر من تن کرید پسر اینش
بر نیاید خامان بجری که اندر دل کشت	جز که کمر کان تو کرد از کجاست سوزش
و او را استادنا السید الرشید جناب	شیخ مفید شرح احوالش مفصلا در این کتاب
الهی بر دلم از معرفت نوری و در بخشش	مراقب کرامت از سر رحمت بر بخشش
بوی که درستان علم و حکمت هر دم	پراقتانم ز احسانم از انان بال بخشش
کشت الفواذ حجاب منو بهر که است	و بیا فصلی که فی الحقیقه سحرانوده از قاف
لعل شیرین تو شورا لکن عقل و دین است	خسرو دل شکر می را که پسند دین است
در ازل فرما دل عشق تو شیرین یار داشت	جان چه خسرو شوق آن لعل شکر گفتار داشت
نور احد تا از جمال محبت	جلوه که است از دجلال محمد
سرو چه باشد که در بخت برین	قامت طوبی با عتدال محمد
باشی خفته روی تو از عهد السقیم	القصه چو مویست ز ازل بوده و هستم
کفت مشرق ازل بر من مگر کفتم بچشم	کفت جبر روی من منکر نظر کفتم بچشم
کام ای خسرو که ده زهر هجران	که دم از لب شیرین کار شد و شکر کن
فقد بگشست من احسن منی از رجات	که هم تنی ذاتی جسم ظهور صفات
بجالم از من و منو محسوس ماه و کواکب	بپوشه جلاکت شیخی از روی من الطلقات
زده طبع بر من آسمان لمعات روی محمدی	شده رشک علمه کل جهان نقاش روی محمدی
در هر محرم آقا بزرگ با اینکه دارای سواد فارسی هم نبود شعر را بی غلط می سپرد	

از جد ای ماه نمیسپری از اهل دل من	ستم از جد چه پری صلیت کناه دل من
ناله واه و فغان دارد و منم یاد و خوش	ای شه حسن جگر کن ز سپاه دل من
زلف بر بادوی مبدم و غافل	که بر آن جای در نیست پناه دل من
روشن از روی سفید تو بود و در جهان	تیر کشی تو شب از دود سیاه دل من
از سر هر دل زده بدست آر دی	ای که خورشید جهان استی ماه دل من
راحت در حرم میرزا غلام حسین منی بود و اگر تحریر حکام بنادرات رای نمود	
دلی در خستونی با ولایت	باز عمری است اندر کشتی
خواص جو یا چشم است	که بشتانی در آن سپهر و روایت
تم از موی شد چون موی بایک	ز تاب طره لاعنه میات
حکایت از سر زلف نشاید	که دارد همه سر و دانت
چو کام از حرم حاصل گردد	نیاز از کم سو می در مقام
مگر سیر خراباتم به بخشه	بهرستی سبک رطل کر
خوشحال دل آنکس که داد	بهر شور غم شیرین زبانه
رحمت میرزا محمد حسین برادر کتر فقیر است سفر خادم منو دود جامه تر اکل بود	
کیست آن بر طنا که تنها گذرد	زین همه ناز و اندام چه به تنها گذرد
آن که یکانش دل خود شاد	بهر خطه قطعه لب و دوشا کند
در باغ اگر بسید شود که بسند	شاید ز دل و الدن یاد کند
روشن سیر از اجاسی در خط تجارت سائر است و کاش از شمشیرش ظاهر	
هدی یکن ای باد صبا که بخواه	کاین ناله بیکر بگوشش بر شا

راحت  
دانش در سال بگذارد  
سینه و سر پری در قفس  
چهره که کی از مضامینات  
فارسی است واقع  
شده محترمانه  
نقد



کی بود حکام که تو فارغ به نشینی دین و دل و دانش همه در راه تو دادم از هر چه در افاق بود دیده توان روشن اگر از عشق تو شود جهان	و انگه مرا بر سر آتش نشانی جان نیز بکف داشته ای نشانی الا ز جانی تو که اندر دل و جانی غم نیست که تو خسر و جان جانی
--	---

**ساکت** جناب میرزا ابراهیم ادبی است فاضل و خیرگی کل در خط نسخ و خراما مل  
سخت باشد چرخ و زبر طبع هر ساقی نکرده  
کی ز کج و راستی هرگز کسی دار و تمنا  
از نمودم نیست محسولی در این عالم خیر غم  
خیزد ساز سفر بازم رود و در کوی جان  
راه بس باریک و مشت بار کشتان از اجرا  
لایق دیدار دله دار است آنکو گشت فانی  
ساکت از سودای عشقت رو نهاده سوی

**ساکت** میرزا محمد صادق شرح حالش در ذکر کار و زون سابقا گذشت از او است  
بر انگس اگر از سینه قضا شد  
بچه کان قند کوی رضا شد

**سجای** جناب آقا محمد تقی ابن حجاب ادبی است پیرایه و حکمی بلند پیرایه زبان  
تخلیسی را کامل نموده در این زبان و قلم فقیر را معلوم بوده در مدح امین السلطان سروده  
ایمن سلطان صدر اجل و زبر اول  
بجشن هر سینه از اصل طبع گشته سیر  
خدا یگانا صد راهم از مهابت تو  
اسد بجای رخ بلرز در استماع عمل

ساکت  
اصلش میرزا ابراهیم  
که قصبه از فارس است  
سخت  
دین و دل  
بسی بر آن است  
ساکت  
اصلا کار و زنی است

نور

پیش از کمال سپهر کینه سلاهی حاجی اسد احمد دی است شیده هام که قضا شدت در کان ز تیر حادثه آماج نرود که بدم	نیز که وفارست زمین چون خردل که تا ز ابل دلی یکدیگر نشان کند بر آن دلی که بخود هرگز این کان بلند بهمت رندی که در درون
---	---

**سپهر** میرزا الطیف الله از خطاطی و نقاشی و دیگر کالات غیر است و کمالش  
گاه از بجز تو نام کسی از ناری دل  
با خضامی دول باز تو رایطه  
سجای میرزا محمد حسین بایک در بدایت جوانی است طبعش در نهایت روانی  
وقتی نزد مرحوم میرزا امین بوم دیده و قد که کسی شکرستان فارس برشته تحریر کرده و  
ایشعاری در تاریخ این کتاب فقیر سروده اکنون مضبوطش دارم تا در آخر کتاب بنگارم  
**سحر** میرزا ابوالقاسم زشامی است و نیکانی بلکه شیرازی و کارش سینه خور  
خوش بود در کف سر حقیقت جا  
پادشاهی و از این چیت که تو شوم  
لب پیمان بوسم که به پیمان درست  
بالم میگون اومن می پرستی میگویم  
تو درستی را به عالم بجان جویند  
کشتن چشم غلام و شرفسار از غلام

نور

سهیل  
اصلش زشامی است  
مرحوم

میرزا امین بوم  
بود مجیب از صفت و بیاض  
باغیب از ارض اقدس  
مقدس و متا در شرف افاق  
داشت آفروداع جهان از کفایت  
سروان در ب حافظه و قوت  
سال و شش بکار و مصلحت  
شرف را سینه کوی خود  
سپهر  
یک کمال بود که در بزم نورانی  
یا کمال که برودای تو بود و نور  
جای در حلقه خالصان که بکار  
از ان حلقه که کش در میخانه بود  
سجای  
بفقیهین یعنی محقق  
سجای  
از عداد فضل و اطلاق  
محمدری می شود و در کمال  
مقدس بخدمت مرحوم صاحب  
طایفه ای سپهر زاری رسیده چون  
پایه فضیلت او را دیده و شایسته  
مفتش ساخت و فاشش در سینه کار  
دو مست و هفتاد کف است  
اکنون آن مرحوم را غنی است از  
میرزا علی محمد چون صاحب  
سینه بخش و آدم ازاد  
عمر ازاد و کمالش ازاد  
نور



شباب  
ارستو  
میت  
شید

فوتش در دست کبریا بود  
و بنشاند دانه در صحن کسبه عباد  
الدین حسین مد فون است  
شیدا  
خلف مرموم میرزا محمد مختصر  
بنال است چون از شادان  
مروم دست نیامد مرموم  
خواب  
فوتش در دست کبریا بود  
پشاد دانه آفتاب افاده  
میت  
میرزا  
سکوت قد ده عافین  
جان وزده ساکنین  
زمن مرموم میرزا ابوالقاسم  
میرزا می است حسین حیات  
چون میرزا که دیده دار است  
وزنه دیر پیش خوانده با  
فقره دامن اعصار ساکنین  
چشم روزگار ندیده زیر که هرگز  
داعیه نداشت تاریخ خوش را  
پیرانه ای با فوت  
یا فخر کبریا و دودیت  
سی و ش است کرم  
حضرت شاهان  
مد فون است

بیت پرستم خلق میدانند و حق دانند	تا تو بت را میر پرستم حق پرستی کنم
سهمای صدر الشعرا میرزا حسن علی شرح حالش در ذیل ذکر است سخنان مرموم	
زنده دست امیدم چه بدامان صالت	لاجرم دست امید من دوانان خیالت
علم اند که خد نک این همه تا شتر زاد	که اشارت دلاویز تو و فتح و دلا
آتش در دلم افروخته عشق تو که ان را	نشانده کمران چشمت نوشین زلال
دیده شیر بر خنجر چسان میرزا	پنجهان چشمت خنجر زده چشمان غزالت
سهمید میرزا عبد الله طلیب والد یاجد جناب میرزا محمد حسین طلیب ساقی الذکر	چنان من عید شد و عیدیم از تو بوس
سپیدو جناب میرزا سید محمد صاحب کمال است و حاصل حکمت متعالیه	عیدیم از لب میگویند تو که بوس است
ای در طلبت خلق جهان در گشت	تو روی نشان کرده از نوح نماند
چون مادر کنیز کانی بخود سپید	باید سر زلف تو ششهای دراز
صبا مرموم افامدی دارای کمال است عده بود و خط حلیقش پسندیده از او	
اندول برده زمین افت جان خواهد	افت جان من و جان جهان خواهد
کره باری شود او کلشن رویش	لاله سپان دل خلق جهان خواهد
صاوق جناب میرزا محمد صادق روش قریب بجان ملکوت است از میرزا	
سینه که مجسم روح شد از اثر عشق	می نپذیرد علاج جسم که تدبیر عشق
مصلحت حال بانیست تدبیر	بر سر ما هر چه رفت رفت ز فتنه عشق
زمره عشق را به حین بران منکرند	چرخ برقص ایاز بکایت زامیر عشق
ضیاع و بجا صلیم جلوه حسنیت	آمیس از روشو از دم گیر عشق

ناله

زایده و عجب غازی صبح واضح دراز	با دلی پر نیا زار غنیم و شورش عشق
صبا میرزا نظام الدین محمد خلیف مرموم حاجی میرزا ابوالقاسم شریف الحکامات	
چو دلم بودی اول به سیاه	کنم چه بود با خست که چنین کنی جدا
تو به هر طریق خواهی بخش بر زخم	که حلال کردم اما بهیچ سوغاتی
صفا مرموم میرزا ابوالقاسم مرموف بجای آقای اولیا سمیع گنا با جلاهی بطریق	
خاسته سپرد و کشید که من	ماه خستم بچشید که می
کنتم از کجاست به که کرد غرام	بچو کجاست در می چید کن
ختم این عشق را که شد عذاب	اشک بر چهره ام دودید کن
صفا میرزا علی اکبر شش صفائی است و در دانش روشن و دانش صفائی از ادب	
مقیم کعب کوی توای بر روی	ایر سپید بویست ای سخن بوم
حدیث حور و قصورم بخوان که	زفتید و فتنه رضوان چای آن
قیم بوی توای دل پریشانی	که باه جو دود و نوح و جو میبوم
صمعت مرموم میرزا آقا ساعت ساز بود و از طرف نای شیراز صیت مزاج	
و خوش طبعیهای او که شش زده جانیان است و آواز شوقی هایش مشهور تمام ایران	
ببید نظر کل دل خوش است بوس مجاز	علی الخصوص که توام شود بفضل بها
من و تو و کل دل ای پسر سه ده روز	که مانده ایم زندان قید غصه و دعا
کنون که زده بر فتنه و کل آینه باغ	بیاد را که برنگ و جو کل است و بهار
شراب تلخ مرا بخشش و بوسه شیرین	از آن دمان پراز نوش و لعل شکر بار
ضیائی جناب میرزا سید علی حکمت الهی را دیده فتنه را سنجیده طب را پسندیده	

ناله

حاجی  
میرزا ابوالقاسم شریف  
الحکامات و طبیبی  
آقا و ده فتنه  
سکوت کبریا و جلاهی  
زور برادر رب  
حافظه فون  
است  
ارباب  
سلطان  
لقب مرموم از طرف نای  
جدا و ای ایشان سخن  
بوده طبع با نای  
و اهل آن بوده با نای  
مرموم حاجی آقا  
کبریا و جلاهی  
در شش از نای  
بیتش  
بر زنده  
صفت  
فوتش در دست کبریا بود  
دودیت و دودیت  
در دانه فون  
است



دایع عشقی که بود از تو صفای دل ما	منی آن دم که شود لاله عیان از گل ما
معنی مس پست که نهان بود کنون	استکار او چو پدید آمده است از دل ما
<b>طالب</b> مرحوم عبد الله خان خلیف احمد خان کرجی که غلام حسین علی نرانی	
مستور آمد چشم تو را بنار شد	چو شام هجره تو زلف تو را زار شد
بجز ترک که چرا جبهه مرگ زنده نشد	اگر ضایده محسوس در ایاز شد
<b>طالع</b> مرحوم میرزا محمد طیب از فنون ادب و ریاضیه و ادب جوانی بسیار با دینی	
جانی دل بدین شمشیر ابرو	گرفت دست در زنجیر کعبه
فاده خال چون قیراطی از شک	کنار زلف مشکین چون از آرد
دل مشد در خیم زلفش گرفتار	چو اندر چرخ شمشیر از تیر
برخ زلف کجش کوی نشسته	بجز از جنان شیطان از نو
نخوت بود ز طالع بی وفا یی	و یله هر چه از تو ایست
<b>طاهر</b> میرزا نصر الله سابقا نزه خیر علوم عربیه را دیده و در ازمینطق داشتند	
اکنون بمقولات راغب است و از صنایع نیز کرمی را طالب از او بخاطر دارم	
مازکن ناز که نازت بجهان می آرد	بوسه از لب لعل تو بجان می آرد
برخ زلف و خط و خال و کلستان	چو کلستان که رسد باغ جهان می آرد
بکشا غنچه لب را با بر همه کس	یک شکر خنده که بار و بار می آرد
جای طایر پس از این کوش میخوابد	زانکه خاکش بیه کون و مکان می آرد
<b>عارف</b> مرحوم آقا نور محمد ارسنی و وزی بود مهراند و از اشیا خوانی و صحبت با ان	
کنار من چو پریشان رخ گل کند	جواب طر پسنبل بر دی لاله کند

طالب  
فناش در دست  
یکزار و پستید و  
شش است سرون  
در ب حافظه و فنی  
شده  
طالع  
و فناش در دست  
یکزار و پستید و  
سجری چندین  
بعبات کل نو  
عافت  
و فناش در سال  
یکزار و پستید و  
رواد است شکر  
مغون است

بلکه

بلکه چین پیرنگ استوار اند	چو آن نگار پریشان رخ گل کند
ز دست ساقی بهوش بود چو جایت	بجای با ده اگر زهره در سایه کند
نظر بقیتی بر معیان طالع باغ	بدور لاله در بجان می ده پای کند
در آینه کام زلف بخار شده حاصل	بیل رقیب شب و روز زانکه کند
<b>عاشق</b> ابراهیم خان از طایفه زند است و در قصیده مصرعی پند دارد	
ان سپر و ناز اگر بخار بر استی	خوایان شمس با نهر و بند راه را
جانان که در صفت میدان لبری	بر هم زنده کردش چشمی ساه را
و مدار بارش با انگار عی است	کرانکه در مواجده خواهد کرد
<b>عطار</b> و محمد علی میرزا لقب بشا براده آقا که در ضمن ذکر از بجان بقیتی بر سر	
انکه باغبان را زاده فاخته کرده	بس پستیا با من ای بار جفا کرده
این دل دیوانه مار است بر خرد	پای بند حلقه زنجیر کس کرده
کز پستی از چروای ز کس دور	ترک است بکیده بر شمشیر کرده
<b>عقاب</b> سیادت ماب میرزا فضل الله خلیف مرحوم میرزا ابوالقاسم شرف	
و قتی نزه خیر خوانده و نجوم دیده و صورت کرمی انوشه و خلص گرفته از دست	
بس که غنم بر دلم او نشسته	مره ام را ز کردیش بر سر
بر قامت لطف خوسان قبا کنم	از شوق سپهر من من و قبا کنم
از لعل شکر من خود ای قبا کنم	دشنام اگر دمی بخاورد عاکنم عاکنم
<b>نعمت</b> میرزا نعمت الله عا و الله لید از سادات دست فیض و جلال	
ناشدم حلقه کجوش در که سلطان عشق	بی نازم از دو عالم ساخته احسان عشق

دست کل سال  
والد فیض بجان ارد  
لونه کلان شود که دور و کلان  
کند که کرامات است نماند  
ست بجز در دو دست و دو  
چار در گذشت و در دار  
آشوب و جنب و زار و دلا  
نه فون شد و تکیه نش  
تو کلام  
در بخ و در دست میرزا ابوالقاسم  
تو کلام و چشم و چشم و چشم  
نماند که در جبهه و جبهه و جبهه  
بجان با بر شمشیر و چشم و چشم  
نمود و می جود و می جود و می جود  
سبک است کجاست و کجاست و کجاست  
گرفت دست و دست از بجان  
شست و طاهر و زلف و کلام  
از قو و دینار و سال و اخلاص  
ششم با ابوالقاسم و زلف و عا  
۱۲۹۶  
میرزا  
غایت الله و  
سادات خد جاب میرزا  
ابوالحسن دست و دست  
کثرین و حاصل علم و شغل  
و سبب و عرض را  
از خیر و خیر

نعم







باده دشت در غای تو که نظر می است	نظری که بقدر لب جوست مرا
کفتم ای ترک بیا ترک جفا که گفت	ترک عادت نتوان کرد که این غایت است
خم آبروی جو محراب تو حشر کرد	قبله هست کام عبادت همان پوست است
در مشرق رخ چون ماه تو ای مشکین	جسد از من جو بود و جو امیر شربت است

میرزا علی اصغر خطیبی است زبان آه که گاه کتاب میفرود شد که به طاهر لک

ای عشق چو سودا است درم	کز آتش غم هست بجانم شراره
از جان که عز است نظر باز رفتن	بتوان نتوان باز رفتن نظر از تو
در کار هست کوش که از حلقه من با	جز عشق نخواهد بود بهر چیز از تو
اکس که خبر یافت ز تو زود خبری	بر خبری داد به عالم خسر از تو
با گوشه نشینان بشنید تا بنشیند	بر فتنه که رخاست در کنگر از تو

فخر مرحوم الفضل خان خلعت مرحوم آقا محمد لاری از اهل بای زمان بوده فضلای او ک

امروز بخار باده نوشش آمده	سر تاقه هم تمام هموش آمده
در جوش و خروش بودی می	بین خیمه شدی از آن خوش آمده

کیهان میرزا آقا خلعت مرحوم جدی جوانی است فشی و ادیب انگلیسی زبان

بیا در خلعت شب گشته منقلب	و یا سپرو من مین کرده رخ از نقاب
بیا غراده از میان ساسیه که آن زیبا	نمود از باده چشم مراست و خراب
مرا یکدم وصال او میزد چون نشه عریه	بر بیداری است می میزد وصال او
نه چو چشم او دار و سرخون ریزی کیهان	کنه با نیش ابرو فتنه جان رخ و بیا

ما تل ملا محمدی روضه خوان است و هم معلم اطفال و دبستان دیوانی دارد و از ا

سروش  
به پنهان نام  
روفا ز است  
معروف میان ایران  
و تهران  
نوش در دست  
یکزاره دوست و دشمن  
بست تعلق فدا و دم  
آقا محمد والدش له  
یکی از پسران مرحوم  
صید علی میرزای  
فرمانده بوده

خیزای دل سودا بی پای بر غزلی	بر ساغری دست با خاطر خرم زنی
زلفین سلسل را ای سلسله مو کشا	صد سلسله خاطر از آن سلسله جفا
رو دل تا که بر آن زلف دو نا آفتاده	صبر دارم جدا ز دل با آفتاده است
از ریشانی دل زلف تو را خواندم	خردم گفت که بهت خطا افتاده است
آنکه شد زنده جاوید بوسی زلفت	کند را و لب آب قبا افتاده است

محمود مرحوم حاجی محمد و تاجران مرحوم حاجی علی معروف بیکه دو نفر له از ا

از یک که خور خون دل ترک است	آنکه داشت بهره هر لب می پرست
چو کان عشق او بدم یک لک زده	کوی نماده قابل چو کان دست
کفتم نشانش لب جو سار شتم	بیل سر شک و مکان نش

مسور آقا عبدالرحیم و آنکه جوانی است بادرک خلعتی شمی سلسله از ا

یوسف مصر در این شهر باریکی است	همه باشند خرد یار و خرد یاریکی است
مبجور کار کرد و در نیت در همه جا	چون بودت تگری نقطه بر کار یکی است
آفتاب رخ او تافت بهر آینه	مختلف که چو نماید چه انوار یکی است

مضطرب آقا حسن قصاب چشمش از طبع بیانی عاری است و کج فراموش

آنکه از روز نخستین ساخته جانکش	علم باشد که گشتند از پریان سرکش
کرنا از روز اول اندامش از جان ساختند	پس چه شخصیت نتوان داد جان از ترکش
باغبان در گلشن او خواهد نماید بر تو	برده از عارض بر افکن شکرین گلش
نیکس از در پیش چشمش مژده شادانی	میکند باده زبان عیب طاعتش
آنکه کرم خاک کردم پای نگذار و بجاک	خاتم طمی من که خواهم دست در کرد

نوش در سال  
یکزاره پنهان  
مجموعه



اگر دامن را فرایسرد چو برین بگذرد  
من طبع دارم که وقتی کیسرم اندر پیش  
منظر بهر کسی که بگریزد پیش تر عشق  
مرد توان خواندش از خوانی بگریز

مقطعه میرزا غلام حسین در مدح سربکان کزیده و محصل علوم گردیده و نوزده نفر  
باقامت تو سر و لب جویا چیست  
بهر کسی که مست ز کس مستانه نشسته  
جانی که حسن توره تقوی در بند  
زاهد کت بجوی خرابات ره دهنده  
ساقی بر توبه توبه دهد شیخ از سر  
تکلیف من میان این کبریا چیست

منظر جناب شیخ عبد المجید سرکاج الشرف اعلیٰ مرحوم حاج شیخ محمدی شریف  
اگر اندر برم آن شاه طنازاید  
جان از تن شد نام بازین بازاید  
تا شود بپسته نام تو چو طنازاید  
هر که در راه تو اول قدم از جان  
راز عشق تو ندانم که اطنان کنم  
هم که عشق تو خود محرم من رازاید

منظر مرحوم میرزا محمد ابراهیم سیری بود صافی نهاد و جگر دی از طلاق آزاد و در دستمالی است  
بجز لطف که او با ما ندارد  
لطف جان بر که نیست در  
بخواهم که از تنه دی جوی تو کنم  
بر سر کوی توام دایم دایره بگرد  
طعن بر منی تو من انصاف نبود  
که این لطف سر با ما ندارد  
علائی نیست کان بالا ندارد  
بنجم یا بنجم شرم ز روی تو کنم  
هر که از راه رسد بر پیش می کنم  
ترا که من این همه مستی بجوی کنم

تأشیر  
در کسب و عاقل  
خان که شست  
من  
درست بکزار دوست  
و دوست دهنده هفت  
این خیر و حسن بی نظیر  
عجوبی نمودی را دیدم بر خیز  
نشد در جانی که خوار آن قرار  
خبر میگردد پس اظهار دلی قرار  
من قبرا بجهت خود داده خاتم  
و تا بخفت خود را یا خفت تو نام  
پس از این مطلب چو در بگرد  
از جان فانی بسوی ابد باقی  
رفت بر کشد و در آن  
مروند فون شده  
رحمت الله الکلیف  
الغفور علیه  
علی سرور  
سبح

مولیٰ جناب میرزا عبدالحسین از پدر بزرگوار خود ارشاد یافته و نور پادشاهی

بر عارض خود در پیش شکست ترازید  
ترسم که گنجی روزگار است ترازید  
خداست که بر کرد خدایت ترازید  
یا با که کشیده است بگرد ترازید  
تا خط تو سر ز دل من خورده دو  
کی ساخته غیر از تو کسی نیست ترازید  
و لعل که در قمار ختم زلف تو کشند  
عمریت که کلیده بیخند ترازید  
مونس اگر است مست در خمرش ترازید  
پوسته زدها شنوی ترازید

منظر میرزا احمدی خان از خوانین محج آباد است و از عارفان سنی است و نهاد  
که طالب عرفانی ای دل مصفا نمود  
هرستی بکاری سلف من نامزد  
که صوفیه و پیکال در چنگل شاهین بر  
در رویه بیخنده در چرخ صغیر من  
در نفس چو روی من تن اید بسیر  
باجوب کزین تیرش بر دیه چرخ من  
بیکام بریشانی جمعیت ظاهر حوی  
باد و جد و طرب دستی در طره پر خیم من  
باز غم غمش خشن صد خنده جگر من  
باز در غمش میا ز صد طعنه بدمن  
بزرع دل ای ترا کشد بی ریز  
بر خرم جان آتش از آه دامن من

منظر مرحوم سلطان علی خان از طایفه زنداست و دیوان اشعارش در سبک است  
از چه ای شوخ چشم جوانی بود  
بچ اندر دل تو قصه فانی بود  
بجان ابروی خود تیر خرقه داری  
نیک دانده که در آن تیر خطای بود  
از می وصل با ساغ منار کن  
که در این کسب دنیا بقای بود  
منظر میرزا احمد جوانی است خزان و از احوال پستانه دانشی اندوخته و علم از حد حیرت  
مرا بصیر و یکسب انصاف تراست  
خبر ندانست که خود چه بود و خوار

بر کوارش  
جناب آقای قاضی  
شریحاتش در ذکر  
مسجد و تهرانی مطهر  
کردید  
منظر  
مدی خان اصلا از قزاق  
آباد و در دشت میانه  
که بگو است  
از فارس  
فوتش در طهران  
سال بیکار و بی صد و دو  
بود دیوان مرتب ساخته  
و در تپه نموده بدست  
و لعل او نیست چنانکه  
خواهرش نامش از آن  
بنویسم تا بی کرد  
مضامین نموده  
سبح



شاه حسن توانم که عالمی استخبر  
 خراب از تو چند ان شده خاندان  
 منتاع عشق تو را کرد دل بجان سودا  
 بر زاده ز میستانیا غریبند

بدون لشکر دی منت وزارت کرد  
 که قربت با تو این دیگرش عمارت کرد  
 چه سود با که ز سودای این تجارت کرد  
 که تو بهار حسن را از تو فضا رت کرد

ناصری امش میرزا ناصر ولد میرزا صادق مذکور است و در اشد و کور سهر

اگر زو می کند دم که چندی  
 چه شود که از حسن او برسد  
 یا چه کرد که تنگ کای هر  
 نه بچین است چمن خلعت  
 دل بسازد از انچه اهد بود  
 چشم غمزه و نه شکری  
 که کند که سخن تیر میگرد

با سر زلف دوست پیوندد  
 بوصول تو از زو مندی  
 عیش خوش سالی از شکری  
 نه بصر است چمن نبات  
 بزرودی لب تو که خدای  
 کوشش دلداد و نشود پند  
 که سام و دشر بود مندی

ماهو اجاب شيخ محمد ابن جناب اقامير زاهد علي مجتهد از مشايير الياهماني ص ٢٢٢

آن روز که آنشت بر رخ می کرد  
صد سلسله بستگی می کرد  
شاید که در گفت فردوس نخوا  
آنان که اقامت بسوی تو کردند  
صاحب نظران به قصه شستن حاجات  
محراب دعا قبل ابروی تو کردند  
بنیان می از نو پس جادوی کردند  
دولانه از آن زلف سحر می کردند  
هر نقه که بر خاست بعد تو افق  
دولانه بخشود عاقل و دمار

نوا تاج الشعرا میرزا حیدر علی ابن جناب اسوده که نامش در این کتاب سابقاً

آنکه در ظل آفتاب تربیت پدر ترقی جسته و خون شاعری را نیکو دانست شرف را نیکو میگوید  
 ماب و توان رفیق بر در صبر از دم  
 امشب که آفتاب بود شمع خفتم  
 گفتا ز شرم قامت ایوایی در کلم  
 از راه هر دست بگردن حمایتی

میرزا محمدی فنی شاعری است مابہ طفل مرحوم حاجی ملا آقا بابائی تاجر

ماست شراب و عذیم ای تاسا  
امروز در این مستی اگر جان بپیم  
و افاق جناب صدر الشریعہ شیخ عبدالحی بن جناب شیخ حمید داداشزادہ شمس و کرم حقیر  
که در انداز اشتیاقی ادر کاسا دانا و لیا  
چو دیدم روی خورشید در احوال حلقه کلها  
که هر طلعت او بر تو اندازد بمخلص

و احسنی مرحوم آقاخان مانی طبعش روان و صافی در خط نستعلیق طاق و بیجا افاق

عمر یکشت که بود که بسراید  
کس تو ای در عهد آفاق بجای نیست از  
پرد بانی که گم سوسای پستان  
عجبی نیست که از مرده دنیا بگذرد

و جدی مرحوم میرزا محمد علی مشی در سرودن شعر قادر بود و در نگاه داشتن خط مستقیم

در مکر  
مسجد حاجی شیر  
الحکام تقی بی لا اله الا الله  
مردم گردیده و شش  
احوال جناب  
ناطق مسقط  
آمده  
جناب  
آمده شرح احوال  
و شرح شش و زمین  
و ذکر قطعه بر قوم  
گردیده  
مید



منیت عاشق در بود صافی و نیکو بینی  
ای خوشحال دل آن عاشق بد دل کینه  
گویند بر خویش قیمت ای ترسی از طلا

**وحدت** مرحوم میرزا قاسم مرحوم میرزا غلام حسین راغب درویش فرمود

تا باشد بگرگی غراب است خاتم	دل شد زخم از آرد و داشت همکام
آن را بد ساوس نیم خود که زحاک	بر خلق بگر بود از سپهر خاتم
مثل طایری از عالم قدس که در دنیا	آنگذره پروا بود پس دانستم
مقبول چو در حلقه خاصم چه تفاوت	مردود اگر در غنچه فرقه عام
وحدت بر ضایعش نهادم یک	دشنام من را بود ساداش سیلا

**ولی** محمد ولی میرزا القبط با قاضی بزرگ خلع مرحوم صدر در ضمنی که از جهان گذشت

چند بر طره افشاند خورشید	صد هزاران دل افشاند سر شاد
چو موی شوم از غم چو شکر لب	که مباد ادم از مشا نه بداند کشتی
آشنایان تو را جام صفت دل نه خون	کوچا داده پیمانه بیکای نیکویشی
دل سپه چشم تو می سر می زلفش	سر می دیگر جبران بر کس مستانی

**مسیر** مرحوم ملا محمد حسین واقعه جوان بود و کفر از ترانه را به زار دستان حال رخ

در حضرت تو روی سپاه آوردم	طاعت ندادم بارگاه آوردم
نومیدم از آن در که امید مسأ	زیر که از تو بتو پناه آوردم

از شیراز شرای بسیار دیگر بوده هستند ولی چون بعضی سفر اختیار کرده ملاقاتشان نمودم باینکه از ایشان شحری بدست نیاردم بهین قدر گفتار رفت و السلام الا که

صحت  
فرش در کجاست  
سید و جنت افغان  
آخاده  
چشم  
پیشکار  
در سنگینه باره  
دولت و خود و روزگار  
نموده در کجای حافیه  
بسمت شرفی  
مخون که  
منه

**بسم الله خير الاسماء**

قل اللهم الملك توفی الملك من تشاء وترفع الملك من تشاء وترزق من تشاء وترزق من تشاء  
(و قد ل من تشاء سید کت الخیر انک علی کل شیء شاکت درو)

در این اوان که شیراز نامه بانتهار رسید گمانی بدست آمد در ذکر سلاطین و حکام شیراز  
چون ترغیش در اینجا خالی از لافی نخواهد بود لهذا آن را ترجمه نموده طبق بشیر از نامه بنیام  
(تفصیل آن کتاب) یکی از معارف حکامی فرانسه (کنت کینون) دخی دار  
الخلاط طهران بوزیر مختاری آنکه و کتابتالیف نموده از جمله تاریخ ایران است که  
بسطیع رسیده و در او اعران نام حکامی که از جانب سلاطین در بلاد ایران ایات  
داشته اند یا سلاطینی که خود بنفقه آنجا را مقرر سلطنت نموده اند فهرست مانندی  
نوشته از جمله حکام و سلاطین شیراز را نیز نگاشته و اتمه ای آن را از زمان عهد  
الملک مردان که بنای دوباره شیراز شده قرار داده تا اواخر سلطنت اعلیحضرت  
ناصرالدین شاه قاجار اسکنه الله فی دار القرار و تاریخ کرمان را نیز مرقوم داشته  
(مخفی نیست) که در هر یک سطر اول نام حکامی است که در زمان سلطانی وزیر  
ایالت داشته یا از جانب آن بوده بعد از آن نام پادشاهی است که در آن عصر بوده  
و در آخر سطر تاریخ آن سال است و اتفاقا هرگاه پادشاهی شیراز پای تخت داشته  
یا بعد از آنجا قدمی گذاشته اند از یک روز یا مدتی بعد نام آن پادشاه در اول  
نوشته می شود و در مقابلش کلمه (بنفسه) مرقوم میسر که در مذکور ساختیم که  
کنت منور تا اویل سلطنت پادشاه شهید سعید مذکور نوشته ولی از آن  
پس راین فقیر خود تفحص و جمع نموده بکاشتم الحمد لله العالمین

کنت  
بسم کاف تازی  
سکون و در خوش  
در آن کینه بسم کاف  
پادشاه و کسر ابجد  
سکون یا علی دفون  
مضمونه در آنجا  
کنت  
کنت حکومتان  
داعصل و پیشان نوشته  
شده و امضا این است که در  
بسیاری از کتب تاریخ  
و مشروحات گشته بهر کسی  
خواهد رجوع باینجا بساید



بن عبد الملك بن ...  
 دی از سال ...  
 دو سال پنج ماه ...  
 عمر بن عبد العزیز ...  
 خلافت از سال ...  
 دو سال و پنج ماه ...  
 از سال ...  
 سال ...  
 بن عبد الملك ...  
 سال یکصد و پنجاه و هفت ...  
 بن زید از سال ...  
 صد و هشتاد و پنج ...  
 و سال ...  
 بن زید ...  
 و بن معروف ...  
 بناقص بود هر که ...  
 مردم را که ...  
 یکصد و هشتاد و پنج ...  
 شش ماه ...  
 و منشن گفته اند که ...  
 صد سال ...  
 از ابتدای ...  
 صد و هشتاد و پنج ...  
 سال ...

۷۴	محمد بن یوسف ثقفی	عبد الملك بن مروان
۸۶	محمد بن یوسف ایضا	ولید بن عبد الملك
۹۶	یزید بن حبیب بن ابی صفره	سلیمان بن عبد الملك
۹۹	عمی بن ارطاة خزازی	عمر بن عبد العزیز
۱۰۲	سلیمان بن عبد الملك	یزید بن عبد الملك
۱۰۵	ابان بن ولید	شمام بن عبد الملك
۱۰۶	یوسف بن عمر ثقفی	شمام ایضا
۱۲۵	یوسف بن عمر ایضا	ولید بن یزید
۱۲۶	یوسف الیهنا منصور بن حمور	یزید بن ولید بن عبد الملك
۱۲۶	عبد الله بن عمر بن عبد العزیز	یزید بن ولید ایضا
۱۲۷	عبد الله ایضا	مروان بن حمار
۱۲۹	عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر طیار	(بنف)
۱۲۹	معن بن زائدة بن عبد الله	مروان بن حمار ایضا
۱۳۲	محمد بن اشعث	ابو العباس سفاح عبد الله بن محمد
۱۳۴	یحیی بن محمد سفاح (یا برادران)	ابو العباس ایضا
۱۵۶	عمارة بن حمزة و عمر بن شداد	منصور و اسحق
۱۵۸	نصر بن حرب بن عبد الله	منصور ایضا
۱۵۹	عمارة بن حمزة ایضا	محمد بن منصور
۱۶۰	محمد بن سلیمان	محمد ایضا

بن عبد الملك بن ...  
 دی از سال ...  
 دو سال پنج ماه ...  
 عمر بن عبد العزیز ...  
 خلافت از سال ...  
 دو سال و پنج ماه ...  
 از سال ...  
 سال ...  
 بن عبد الملك ...  
 سال یکصد و پنجاه و هفت ...  
 بن زید از سال ...  
 صد و هشتاد و پنج ...  
 و سال ...  
 بن زید ...  
 و بن معروف ...  
 بناقص بود هر که ...  
 مردم را که ...  
 یکصد و هشتاد و پنج ...  
 شش ماه ...  
 و منشن گفته اند که ...  
 صد سال ...  
 از ابتدای ...  
 صد و هشتاد و پنج ...  
 سال ...

بن عبد الملك بن ...  
 دی از سال ...  
 دو سال پنج ماه ...  
 عمر بن عبد العزیز ...  
 خلافت از سال ...  
 دو سال و پنج ماه ...  
 از سال ...  
 سال ...  
 بن عبد الملك ...  
 سال یکصد و پنجاه و هفت ...  
 بن زید از سال ...  
 صد و هشتاد و پنج ...  
 و سال ...  
 بن زید ...  
 و بن معروف ...  
 بناقص بود هر که ...  
 مردم را که ...  
 یکصد و هشتاد و پنج ...  
 شش ماه ...  
 و منشن گفته اند که ...  
 صد سال ...  
 از ابتدای ...  
 صد و هشتاد و پنج ...  
 سال ...

۱۶۵	نعمان غلام محمدی	محمدی ایضا
۱۶۶	مصلی غلام محمدی	محمدی ایضا
۱۶۷	یحیی بن خالد بن ریم	محمدی ایضا
۱۶۹	یحیی بن خالد ایضا	یادی موسی بن محمدی
۱۷۰	محمد بن سلیمان بن علی	یارون الرشید
۱۹۳	محمد بن سلیمان ایضا	امین ابو عبد الله محمد
۱۹۸	فضل بن سهل	یامون الرشید
۲۱۰	قلیخان ترک	یامون ایضا
۲۱۹	فضل بن سهل ایضا	المعتصم بالله ابو اسحق محمد
۲۲۷	طاهر بن عبد الله	الرائق بالله یارون
۲۳۲	محمد بن ابراهیم بن مصعب	المشکول علی الدجفر
۲۳۶	حسین بن اسمعیل بن ابراهیم بن مصعب	المشکول ایضا
۲۴۷	حسین بن اسمعیل ایضا	المعتصم بالله محمد
۲۴۸	عبد الله بن اسحق بن ابراهیم بن مصعب	المشکول بالله احمد
۲۵۲	علی بن حسین بن شبل	المعتصم بالله محمد بن مشکول
۲۵۵	یعقوب بن لیث صفار	المعتصم بالله ایضا
۲۵۶	حرث بن سیماء	المعتد علی الله احمد بن مشکول
۲۵۶	محمد بن واصل بن ابراهیم قبی خود سری می نموده در زمان المعتد علی الله	
۲۶۵	عمر بن لیث صفار	المعتد علی الله ایضا

بن عبد الملك بن ...  
 دی از سال ...  
 دو سال پنج ماه ...  
 عمر بن عبد العزیز ...  
 خلافت از سال ...  
 دو سال و پنج ماه ...  
 از سال ...  
 سال ...  
 بن عبد الملك ...  
 سال یکصد و پنجاه و هفت ...  
 بن زید از سال ...  
 صد و هشتاد و پنج ...  
 و سال ...  
 بن زید ...  
 و بن معروف ...  
 بناقص بود هر که ...  
 مردم را که ...  
 یکصد و هشتاد و پنج ...  
 شش ماه ...  
 و منشن گفته اند که ...  
 صد سال ...  
 از ابتدای ...  
 صد و هشتاد و پنج ...  
 سال ...



[illegible]

از ریصد و بیت و دود  
شش سال و دود  
منه  
المقن

از مینو و منی و سید و یحیال و  
چهار ماه چشمش را میل کشیدند  
۹

المطبخ  
از سیصد و سی و چار دت  
میت و نه سال و پنج ماه و نه  
روز

که هفتده سال و اند است  
شرف الدوله  
سلطنتش دو سال و هشت ماه

۲۷۲ ... موفق ابو احمد برادر ابو العباس و عمرو بن لیث ... المقدر علی الله ايضا  
 ۲۸۲ ... ظاهر بن محمد بن عمرو بن لیث خود سر بود ... در زمان المقصد بالله احمد  
 ۲۸۹ ... غلامی از مقصد خلیفه ... المقصد بالله ايضا  
 ۲۹۲ ... ظاهر بن محمد ايضا ... المكفی بالله علی بن المقصد  
 ۲۹۶ ... سبکی غلام عمرو لیث خود سر می نمود ... در زمان القدر بالله جعفر بن المقصد  
 ۲۹۷ ... لیث بن علی بن لیث خود سر می داشت ... در زمان القدر بالله ايضا  
 ۲۹۷ ... قتیق خادم محمد بن جعفر ... المقدر بالله ايضا  
 ۲۹۸ ... عبدالنیر بن ابراهیم مسمی ... المقدر بالله ايضا  
 ۳۰۰ ... بدر بن عبد الله حامی ... المقدر بالله ايضا  
 ۳۰۵ ... محمد بن بدر بن عبد الله ... المقدر بالله ايضا  
 ۳۱۱ ... یاقوت بن محمد خلیفه ... المقدر بالله ايضا  
 ۳۱۲ ... مظفر بن یاقوت ... المقدر بالله  
 ۳۱۸ ... عماد الدوله ابو الحسن علی بن بویه ... العاجر بالله محمد بن مقصد  
 ۳۲۲ ... عماد الدوله ايضا ... الراضی بالله احمد  
 ۳۲۹ ... عماد الدوله ايضا ... المکفی بالله ابراهیم بن المقدر  
 ۳۳۳ ... عماد الدوله ايضا ... المشکفی بالله عبد الله  
 ۳۳۸ ... عضد الدوله ... الطبع بالله ابو الفضل بن المقدر  
 ۳۴۳ ... عضد الدوله ايضا ... الطالع بالله عبد الکريم  
 ۳۴۶ ... شرف الدوله بن عضد الدوله ... الطالع بالله ايضا

242

از سجده و شهادت  
یک دست چهل و یک  
سال

دست پهلوان سال مبارک  
نماه  
المقتدی

$$\frac{d-2}{2}$$



ΔYH

تاریخ

[illegible]

۶۶۲ ..... آتابک سعد ایضا ..... الخاں بایده ابوالنصر محمد  
 ۶۶۳ ..... آتابک قلیخان ابوبکر بن سعد ..... المستنصر بالله المستنصر بالله  
 ۶۵۹ ..... آتابک محمد بن سعد بن ابوبکر ..... بلاکو خان بن تولخان بن حنکر  
 ۶۶۰ ..... محمد شاه بن سلفر شاه بن آتابک ..... بلاکو خان ایضا  
 ۶۶۱ ..... سلفر شاه بن سلفر شاه ..... بلاکو خان ایضا  
 ۶۶۲ ..... آبش خاتون دختر آتابک سعد ..... بلاکو خان ایضا  
 ۶۶۳ ..... امیر انجیافو ..... اباقا خان بن بلاکو خان  
 ۶۶۴ ..... امیر سرخو خاق نوین ..... اباقا خان ایضا  
 ۶۶۵ ..... ملک شمس الدین محمد بن ملک ..... اباقا خان ایضا  
 ۶۶۶ ..... ابولو خان ..... اباقا خان ایضا  
 ۶۶۷ ..... امیر طاشمکو ..... کندو دار سلطان احمد  
 ۶۶۸ ..... آبش خاتون ایضا ..... کندو دار ایضا  
 ۶۶۹ ..... سید علاء الدین شیرازی ..... ارغو خنجان بن اباقا خان  
 ۶۷۰ ..... خواجہ قوام الدین ..... ارغو خنجان ایضا  
 ۶۷۱ ..... شمس الدین یهودی ..... ارغو خنجان ایضا  
 ۶۷۲ ..... جمال الدین ابراهیم ملک الاسلام عرب ..... کینجا توخان بن اباقا خان  
 ۶۷۳ ..... شرف الدین مخلص ..... غازان خان سلطان  
 ۶۷۴ ..... شمس الدین محمد ..... غازان خان ایضا  
 ۶۷۵ ..... جمال الدین ابراهیم ایضا ..... الجای سلطان محمد خدا نده

میں نے

السلامه  
از شمس المیه  
دعای شمس  
الشمس  
اجرم تصور از  
شش دست  
در دست شمس  
سازان یافته  
الشمس  
بدانجا که در شمس  
بل و طاعت شمس  
الای بر بلند کردن  
بسیار که اگر کائنات را  
تو می بینی و می بینی  
اینجا که در سال  
چهارده  
شش

ملاک  
 مدت سلطنت نزدیک  
 دو سال و فوشت در مراغه  
 در ششصد و شصت و سه  
 بوده و پیش از آن  
 اباباخان  
 سلطنت بنده سال  
 در سال ششصد و شصت  
 در سمنان پایتخت  
 فوشت  
 بر دوشین  
 بر دوشین از اقله  
 در کانی است  
 سلطان  
 احمد سلطان وکیل  
 دادار گشته  
 از غزنویان  
 سلطنت بنده سال  
 فوشت در ششصد  
 بوده و  
 سلطان  
 سلطنت بنده سال و چند  
 داده و فوشت در ششصد  
 بوده و چهار  
 غازیان  
 بن از غزنویان سلطنت  
 نه سال و فوشت در ششصد و سه  
 در سمنان



سلطان  
ابوسعید سلطنتش  
سال تقریباً هفتاد و نه  
سی و نه

اربابخان  
وسلیان خان و چند نفر  
و دیگر از مغول چند روزی  
مدعی سلطنت شدند ولی  
استقلال کلی بر نماند  
ولی در قریه کورجره  
بودند  
شاه  
ابوسعید سلطنتش  
در ذیل ذکر نموده اند  
امیر  
مبارزالدین در مقصد  
نجا و چهار پسر از او  
بشیرزاده و انار  
کردید و در مقصد  
چش را برانش میل  
کشد و خود را  
سلطنت کند  
شاه  
شجاع در سلطنتش  
پنج سال و جنگ ببارد  
در همین سنوات بود شرح  
عالمش و وفاتش سابقاً  
ذکر قیام و وزارت کرد

شیخ عزالدین ..... سلطان محمد خاندانده ایضاً ..... ۷۱۶  
امیر اشوتو ..... سلطان محمد ایضاً ..... ۷۱۳  
شیخ عزالدین ایضاً ..... سلطان ابوسعید بهادر خان ..... ۷۱۵  
ملک طهای ..... سلطان ابوسعید ایضاً ..... ۷۲۰  
شیخ عزالدین ایضاً ..... سلطان ابوسعید ایضاً ..... ۷۲۲  
ملک شرف الدین محمود ایجو ..... سلطان ابوسعید ایضاً ..... ۷۲۵  
امیر مسافر اناق ..... سلطان ابوسعید ایضاً ..... ۷۲۵  
غیاث الدین بخسرو ..... ارپا خان از ترادونی خان ابن ..... ۷۲۶  
امیر پیر حسین ابن امیر شیخ محمود ..... سلیمان خان از ترادونیا ..... ۷۲۹  
ملک جلال الدین مسعود بن محمود ایجو ..... سلیمان خان ایضاً ..... ۷۴۰  
امیر پیر حسین ایضاً ..... سلیمان خان ایضاً ..... ۷۴۱  
شاه ابواسحق ..... (بنفسه) ..... ۷۴۳  
امیر مبارز الدین آل مظفر ..... (بنفسه) ..... ۷۵۴  
شاه سلطان خواهرزاده امیر مبارز الدین ..... امیر مبارز الدین محمد ..... ۷۵۵  
امیر مبارز الدین ایضاً ..... (بنفسه) ..... ۷۵۸  
شاه شجاع ..... (بنفسه) ..... ۷۶۰  
شاه محمود برادر شاه شجاع ..... (بنفسه) ..... ۷۶۵  
شاه شجاع ایضاً ..... (بنفسه) ..... ۷۶۷  
سلطان زمین العابدین ابن شاه شجاع ..... (بنفسه) ..... ۷۸۶

زین العابدین جلوسش  
سال تقریباً هشتاد و نه  
سی و نه

امیر تیمور ..... (بنفسه) ..... ۷۸۹  
نصرت الدین یحیی ..... امیر تیمور کورکان ..... ۷۸۹  
شاه منصور ..... امیر تیمور ایضاً ..... ۷۹۰  
امیرزاده عمر شیخ بیور خال ولد امیر تیمور ..... امیر تیمور ایضاً ..... ۷۹۵  
امیرزاده اسکندر بن عمر شیخ ..... امیر تیمور ایضاً ..... ۷۹۶  
امیرزاده پیر محمد ..... امیر تیمور ایضاً ..... ۷۹۷  
امیرزاده محمد سلطان ابن میرزا بهانگیر بن امیر ..... امیر تیمور ایضاً ..... ۷۹۸  
امیرزاده پیر محمد ایضاً ..... امیر تیمور ایضاً ..... ۷۹۹  
امیر سعید برلاس ..... امیر تیمور ایضاً ..... ۸۰۲  
علی بیگ عیسی ..... امیر تیمور ایضاً ..... ۸۰۲  
امیرزاده رستم بن عمر شیخ ..... امیر تیمور ایضاً ..... ۸۰۲  
امیرزاده پیر محمد ایضاً ..... امیر تیمور ایضاً ..... ۸۰۵  
امیرزاده پیر محمد ایضاً ..... شاه رخ شاه ابن امیر تیمور ..... ۸۰۷  
تیمور خواصا سب پیر محمد ..... شاه رخ ایضاً ..... ۸۱۷  
امیرزاده اسکندر ..... شاه رخ ایضاً ..... ۸۱۷  
میرزا باقر ابن عمر شیخ ..... امیرزاد اسکندر ..... ۸۱۴  
امیر لطف الله ..... شاه رخ ایضاً ..... ۸۱۷  
امیر سید علی ترخان ..... شاه رخ ایضاً ..... ۸۱۷  
شاه رخ شاه ..... (بنفسه) ..... ۸۱۷

امیر تیمور  
جلوسش در سنه  
هشتصد و هشتاد و یک  
و آنش در شیراز و قندهار  
نزد بعضی هم نود و هشتاد  
هشت سلطنتش  
سال وفاتش سال  
هشتصد و هشت  
شاه رخ  
جلوسش در سنه  
هشت و هشتاد و یک  
دی و چهل و سه سال  
او در سنه هشتصد  
و نجاه







شاه  
 اسماعیل ثانی قزوینی  
 سال پادشاهی کردی  
 در نصد و هشتاد و پنج بوده  
 سلطان محمد  
 خداست در نعلین  
 داشته خانک سلطان محمد  
 که از سلطانین نعل بود  
 لقب دادشته و جلوس  
 آن در سنه نصد و هشتاد و پنج  
 و تقویم نو در سلطنت  
 خود را بشاه عباس  
 نصد و نود و شش  
 شاه  
 عباس پادشاه پیش  
 چهل و سه سال و نهم روز پادشاهی  
 سی و هشت  
 شاه صفی  
 پادشاه پیش  
 سال و شش ماه و نهم روز  
 هزار و پنجاه و یک  
 شاه  
 عباس ثانی سلطان  
 میت و سال و شش روز  
 پادشاه پیش  
 سال و نهم روز  
 و نصد و پنج بوده

ولی سلطان قاجار خانجی... شاه طهماسب صفوی ایضا... ۹۷۸  
 سلطان محمد میرزا ولی سلطان... شاه طهماسب ایضا... ۹۷۹  
 ولی سلطان ذوالقدر... شاه اسماعیل ثانی صفوی... ۹۸۴  
 سلطان محمد صفوی... (بنفسه)... ۹۸۵  
 علی خان ذوالقدر ولد محمد خان... سلطان محمد صفوی... ۹۸۵  
 احمد خان ذوالقدر... سلطان محمد ایضا... ۹۸۹  
 محمد قلی خان ذوالقدر... سلطان محمد ایضا... ۹۹۵  
 یعقوب خان ذوالقدر... شاه عباس صفوی... ۹۹۶  
 شاه عباس صفوی... (بنفسه)... ۹۹۸  
 بغداد خان ذوالقدر... شاه عباس ایضا... ۹۹۸  
 یادگار علی سلطان ذوالقدر... شاه عباس ایضا... ۱۰۰۱  
 الله ویردی خان زکر بابی قراقراسی... شاه عباس ایضا... ۱۰۰۳  
 امام قلی خان ولد الله ویردی خان... شاه عباس ایضا... ۱۰۲۱  
 میرزا حسین الدین شیرازی... شاه صفی صفوی... ۱۰۴۳  
 میرزا محمد مادی ابن میرزا حسین الدین... شاه عباس ثانی صفوی... ۱۰۵۲  
 محمد قاسم بیک ذوالقدر... شاه عباس ثانی ایضا... ۱۰۶۲  
 الله ویردی سلطان... شاه عباس ثانی ایضا... ۱۰۶۸  
 امام ویردی بیک خلف بیک... شاه سلیمان صفوی... ۱۰۸۲  
 ایانی بیک... شاه سلیمان ایضا... ۱۱۰۰

محمد باقر بیک... شاه سلطان حسین صفوی... ۱۱۱۳  
 کلعلی خان... شاه سلطان حسین ایضا... ۱۱۲۳  
 لطفعلی خان داعستانی... شاه سلطان حسین ایضا... ۱۱۲۵  
 زبردست خان... شاه محمود افغان... ۱۱۲۵  
 زبردست خان... اشرف سلطان افغان... ۱۱۲۷  
 جمعی از امرای افغان... اشرف سلطان ایضا... ۱۱۴۰  
 محمد علی خان پسر اصلان خان قراقراسی... شاه طهماسب ثانی صفوی... ۱۱۴۲  
 امیر خان بیک ترقلوی افشار... شاه عباس ثالث صفوی... ۱۱۴۶  
 احمد سلطان... شاه عباس ثالث ایضا... ۱۱۴۶  
 محمد خان بلوچ... (بنفسه)... ۱۱۴۶  
 نادر شاه فاتح السلطنه... شاه عباس ثالث ایضا... ۱۱۴۶  
 میرزا تقی مستوفی... شاه عباس ثالث ایضا... ۱۱۴۶  
 میرزا تقی خان مستوفی ایضا... نادر شاه افشار... ۱۱۴۸  
 میر حسین بیک... نادر شاه افشار ایضا... ۱۱۵۷  
 حاتم خان کرد بادلو... نادر شاه ایضا... ۱۱۵۸  
 قباقلی آقا قورت... نادر شاه ایضا... ۱۱۵۸  
 محمد خان شاطر باشی... نادر شاه ایضا... ۱۱۶۰  
 صالح خان بایست... علی عادل شاه برادرزاده نادر... ۱۱۶۰  
 ابوالحسن خان شیرازی... علی عادل شاه ایضا... ۱۱۶۰

شاه  
 اسماعیل ثانی قزوینی  
 سال پادشاهی کردی  
 در نصد و هشتاد و پنج بوده  
 سلطان محمد  
 خداست در نعلین  
 داشته خانک سلطان محمد  
 که از سلطانین نعل بود  
 لقب دادشته و جلوس  
 آن در سنه نصد و هشتاد و پنج  
 و تقویم نو در سلطنت  
 خود را بشاه عباس  
 نصد و نود و شش  
 شاه  
 عباس پادشاه پیش  
 چهل و سه سال و نهم روز پادشاهی  
 سی و هشت  
 شاه صفی  
 پادشاه پیش  
 سال و شش ماه و نهم روز  
 هزار و پنجاه و یک  
 شاه  
 عباس ثانی سلطان  
 میت و سال و شش روز  
 پادشاه پیش  
 سال و نهم روز  
 و نصد و پنج بوده

طهماسب سلطان قزوینی  
 چهارده سال و هشت روز  
 کشته شد و بی خانم با خود  
 افغانان بود و بایست  
 نداشتند و نادر شاه  
 در سنه پنجاه و یک  
 صد و پنجاه و یک  
 شاهی کرد  
 شاه  
 عباس ثالث را در سنه  
 یکصد و پنجاه و یک  
 بود سلطان کرده و نادر شاه  
 نایب شد و نادر شاه  
 و چهل و هشت نادر سلطنت  
 در سنه پنجاه و یک نادر  
 سال و شش ماه و نهم روز  
 یکصد و صد و شصت و شش  
 کرد  
 محمد خان بلوچ  
 و قلی خان که کلبه بود و چند  
 روزی لایق خود سری از نادر  
 و ادعای سلطنت کرد  
 علی عادل شاه  
 سلطان قزوینی  
 و در سنه پنجاه و یک  
 و یکصد و شصت و شش  
 کرد



شماره  
جلویش در سال یکم از  
دعوت و شفت یک  
پس از دو سال از قطع  
و کور و شمس کرد

ابراہیم خان  
قرب وصال شاہی  
سپس انہم کو دروید  
شاہ

عجل ثالث اول نامش  
قرب بود در ابتدا همی  
مروان خان بختیاری داشت  
یکم خان پیوست سپهر  
بوزاب محمد حسن خان

کرم خان  
مدت حکم انقیش سال  
و چند ماه و نوبت  
یکبار و یکصد  
سکه که سابقاً  
مرد

محمد علی خان پسران کریم

خان ویس برده اند  
صداقی خانی  
برادر وکیل بوده منه  
علی مراد خان  
خواهرزاده وکیلان مذکور  
است

۱۱۶۱ صاحب خان بیات ایضاً. شاه رخ شاه  
 ۱۱۶۱ فخر علی خان افشار. ابراهیم خان افشار  
 ۱۱۶۲ صاحب خان ایضاً. شاه رخ شاه ایضاً  
 ۱۱۶۵ علی مراد خان بخت یاری. شاه اسمعیل ثالث  
 ۱۱۶۵ معصوم علی خان افشار. شاه اسمعیل ثالث ایضاً  
 ۱۱۶۵ ابو الحسن خان شیرازی ایضاً. شاه اسمعیل ثالث ایضاً  
 ۱۱۶۵ هاشم خان بیات. کریم خان وکیل زند  
 ۱۱۶۶ صاحب خان بیات ایضاً. کریم خان وکیل ایضاً  
 ۱۱۶۷ صاحب خان ایضاً. آزاد خان افغان  
 ۱۱۶۸ بدر خان زند. کریم خان وکیل ایضاً  
 ۱۱۷۰ صادق خان زند. کریم خان وکیل ایضاً  
 ۱۱۸۰ کریم خان وکیل. (بنفسه)  
 ۱۱۹۳ زکی خان زند. ابو القاسم خان و محمد علی خان  
 ۱۱۹۳ صادق خان زند ایضاً. (بنفسه)  
 ۱۱۹۶ صید مراد خان. علی مراد خان  
 ۱۱۹۹ جعفر خان زند. (بنفسه)  
 ۱۲۰۰ صید مراد خان ایضاً. جعفر خان زند  
 ۱۲۰۲ جعفر خان زند ایضاً. (بنفسه)  
 ۱۲۰۳ صید مراد خان ایضاً. (بنفسه)

خواجه زاد و رنگینان مذکور  
است

المطبخ

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳

۱۲۳	(بنف)	لطیفی خان زند
۱۲۴	لطیفی خان زند	خسر و خان برادر لطیفی خان
۱۲۵	آقا محمد شاه قاجار	حاجی ابراهیم خان شیرازی

آقا محمد شاه قاجار ..... (نقشه) ..... ۱۲۰۷  
 حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله ..... ۱۲۰۷  
 آقا محمد شاه قاجار ایضا ..... ۱۲۰۹  
 آقا محمد شاه قاجار ایضا ..... ۱۲۱۲  
 خاقان قحطی شاه قاجار ..... ۱۲۱۲  
 محمد علی میرزا ..... ۱۲۱۲

حسین علی خان قاجار برادر محلی شاه ..... خاتون فتحعلی شاه ایضاً ..... ۱۲۱۳  
 رستم خان بیات ..... خاتون فتحعلی شاه ایضاً ..... ۱۲۱۳  
 محمد علی خان قاجار قوام ..... خاتون فتحعلی شاه ایضاً ..... ۲۱۴  
 حسین علی میرزا فخر باقر ..... خاتون فتحعلی شاه ایضاً ..... ۱۲۴۵

خاقان حسن شاه قاجار ..... (بنفشه) .....  
 حسینعلی میرزا فرما ندر ما ایضا ..... خاقان تقی شاه ایضا ..... ۱۳۴۵  
 حسینعلی میرزا ایضا ..... (بنفشه) ..... ۱۳۵۰  
 نصره الدوله فیروز میرزا ..... محمد شاه غازی ..... ۱۳۵۰  
 محمد شاه ..... ۱۳۵۴

ساهراوده فریدونی سیرا ..... محمد شاه ایضا ..... ۱۲۵۵  
 میرزا بنی خان قندهونی ..... محمد شاه ایضا ..... ۱۲۵۶  
 صاحب اختیار ناصر الدخان قاجار ..... محمد شاه ایضا ..... ۱۲۵۶  
 فرهاد میرزا نایب الایاله ..... محمد شاه ایضا ..... ۱۲۵۶

۱

لطفعلی خان زند  
خسر و خان برادر لطفعلی خان  
حاجی ابراهیم خان شیرازی  
آقا محمد شاه قاجار  
(بنفشه)  
حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله  
فتحعلی خان جهان بابی  
محمد علی میرزا  
حسینقلی خان قاجار برادر فتحعلی شاه  
رستم خان بیات  
محمد علی خان قاجار قوللو  
حسینعلی میرزا امیر افغان  
خاقان فتحعلی شاه قاجار  
(بنفشه)  
حسینعلی میرزا فرمانفرما ایضاً  
خاقان فتحعلی شاه ایضاً  
(بنفشه)  
نصرت الدوله فیروز میرزا  
شاهرزاده فریدون میرزا  
میرزا نبی خان قزوینی  
صاحب اختیار نصرالدخان قاجار  
فرهاد میرزا نایب الایامه

خاقان  
 فتحعلی شاه جلوس  
 در سپهسالار اردو در پیش  
 دوازده است که کمر کمر  
 مرحوم فتحعلی خان صاحبکشتار  
 محمد بنیکر فرید  
 زلفت از قهر خان و باغیان  
 از غرور و غرور و غرور  
 چهار صد و شصت و دو خان  
 و شصت و دو خان  
 یک و دو و عدد با خان  
 چهار و هفت و شصت  
 پس پس جلوس که کمر  
 و است و وفات خان  
 مقهور در سال  
 و دو است و خان  
 است که با خان  
 مسکو روید  
 حسین میرزا  
 این سلطنت قزاقان  
 حیدر و زری در شیراز  
 فقط و اگر کرد  
 محمد شاه خاقان  
 مدت سلطنت که چهار  
 سال و چند ماه است  
 و با خان و قزاقان  
 سلطنت مسکو  
 شده



میرزائی خان قزوینی ..... محمد شاه عازمی ایضا ..... ۱۲۵۹  
صاحب اختیار حسین خان ..... محمد شاه ایضا ..... ۱۲۶۰  
سید حسن فروز کرمی سرتیب صاحب اختیار ..... محمد شاه ایضا ..... ۱۲۶۲  
نظام الدوله حسین خان صاحب اختیار ..... محمد شاه ایضا ..... ۱۲۶۳  
نظام الدوله ایضا ..... ناصرالدین پادشاه تاجار ..... ۱۲۶۴  
بهر ولد و بهر ام میرزا ..... ناصرالدین پادشاه ایضا ..... ۱۲۶۴  
عقود الدوله رفیع وزیر ایضا ..... ناصرالدین پادشاه ایضا ..... ۱۲۶۶  
مؤید الدوله علما سب میرزا ..... ناصرالدین پادشاه ایضا ..... ۱۲۶۷  
حسام السلطنه سلطان مراد میرزا ..... ناصرالدین پادشاه ایضا ..... ۱۲۶۸  
موید الدوله ایضا ..... ناصرالدین پادشاه ایضا ..... ۱۲۶۹  
بین الدوله مسعود میرزا (ظل السلطان) ..... ناصرالدین پادشاه ایضا ..... ۱۲۷۰  
حسام السلطنه ایضا ..... ناصرالدین پادشاه ایضا ..... ۱۲۸۱  
ظل السلطان مسعود میرزا ایضا ..... ناصرالدین پادشاه ایضا ..... ۱۲۸۶  
والیه محمد قاسم خان ..... ناصرالدین پادشاه ایضا ..... ۱۲۸۸  
ظل السلطان ایضا ..... ناصرالدین پادشاه ایضا ..... ۱۲۸۹  
حسام السلطنه ایضا ..... ناصرالدین پادشاه ایضا ..... ۱۲۹۱  
عماد الملک یحیی خان ..... ناصرالدین پادشاه ایضا ..... ۱۲۹۲  
خامی معتمد الدوله فرید میرزا ..... ناصرالدین پادشاه ایضا ..... ۱۲۹۳  
جلال الدوله سلطان حسین میرزا صاحبان ..... ناصرالدین پادشاه ایضا ..... ۱۲۹۹

تأخر الدين  
يادشاد قاجار نور  
الله تعالى مضجع تاريخ  
جلوس و شهادت سابق  
مرقوم گردیده است  
سلطنتش قرب پناه  
سال است  
معه

۱۲۵	ناصر الدين پادشاه قاجار ايضا	مقتل الدوله ايس ميرزا
۱۳۰۹	ناصر الدين پادشاه ايضا	ركن الدوله نواب محمد تقى ميرزا
۱۳۱۰	ناصر الدين پادشاه ايضا	نظام السلطنه حيفتى خان
۱۳۱۱	ناصر الدين پادشاه شيد	ركن الدوله ايضا
۱۳۱۳	ناصر الدين پادشاه	مكرم الدوله ايضا

خلد الله تعالى ملكه و سلطانه

جلوس مینست انوس این شافا جیاه کتی پناه و شهر یاری بهال سید و  
شیر از این کجاشتم و شرفه از خصال مرصیده اش عرضه داشتم اکنون بهر  
حق کداری بر زبان خام صداقت خایه یکد از اشفاق و مروت موکانه اش  
نسبت بهجمو خلاق مسلوک فرموده امین و

(از آن جمله چون اعلم حضرت شاهنشاه سیه در حیات خود مالیات  
خجانی و قصبای دارالخلافه را طلب المصداقه الله معاف فرموده بودند پس این  
اعلم حضرت قدر قدرت شاهنشاه عالمیان شاه که سرسلطنت و جهاد را بر سر  
آباد نهاده اگر کار بفرموده مبارک زمین و دوازدهمیت بلند نعمت برای رفاه حال  
رعایا مالیات آن دو صنف را از جمیع ایران مرفوع داشت خلاصه و تقصیری  
آفتاب لمعان که در این معنی شرف صدور یافته این است

امروز که بمیاس الطاف شاه خداوند متعال و مشیت کامله قادر و ذوالجلال  
و تاج کیان را بوجو و مسعود و هادیون و مزین و دواز و خراج مملکت ایران را در کفایت  
معین فرمود سال اول جلوس میمنت مانوس بخت سلطنت موروثی است

واب  
مستطاب ارفع امجد  
والاكرن الله وله خلف  
نادر اساطير تاجدار محمد  
شاه خاني طلب  
مراه است

است لحظه العالیه انما العالیه  
 او ان کوا غفره من غیره  
 و منزه است در درگاه  
 طهر ان سکونت دارد و دم  
 در این او ان مشدده  
 که برادر الا کبریا  
 حقان بر سر همه کس است  
 نامش از قلم نمی آید  
 لعلت بستان  
 اله و کریم







مصدر فضایل نامتاهی جناب مستطاب حاج میرزا ابوالحسن اصطهباناتی ادام الله  
ایام احادیث و ملاقات شیخ بزرگوار و استاد عالیقدر مذکور آنکه شرف حضور در آن  
پاره از تحریرات این تالیف را بدیده مرحمت دیده از خط و زلام چشم پوشیده است  
تسلیقم زبان باقرین گشودند و مورد تحسین فرمودند (تتمیم) مولود و فاضل معظّم  
اصطهبانات است که مذکور شد او ایل علم عربیه و ادبیه را در دارالعبادین و در  
نوده و فنون ریاضی را در مشهد مقدس و فقه و اصول را نیز در خدمت استادان  
الاعظمان آقا محمد جعفر و میرزا محمد رضا و غیره کتبه فرموده و از آن دو بزرگوار اجازه  
گرفته و علوم عقلیه را بهیچ وجه کمال رسانیده از جمله تصنیفات این جناب است  
شرح تشریح الاطلاق و دیگر حاشیه بر تحریر اقلیدس و دیگر کتاب الحسن الحسینی  
شرح الهدایه و دیگر کتاب لغات النور فی تفسیر آیه النور و دیگر شرح دعای کمال و دیگر  
کتاب سلسیل و دیگر مطلق الاوار و غیر ذلک خدای جهان را شاکرم که آخرین  
نامه بنام مبارک این دو بزرگوار ختم بخیر گردید تاریخ ختم تالیف آثار عجم و غیره از نامه  
در او اخذ شد و ای الحمد له ام سینه بکزار و سینه و سیزده بجری است والسلام علی من ابعث

**تاریخ اتمام تالیف**

از جناب میرزا محمد حسین شجاع شیرازی که سابقا شرح احوالش مسطور گردیده است	جدا از این بایون کتب این شرح کتاب
لو حش الله کلش است این پروردگار کن	بسیار کائنات و لغزب است و مضامین
بسیار چواری سوی آن بنامیدت چنان بگل	سرچشمه کشتی از آن بکشایدت چنان غلغل

آقا محمد جعفر  
از اعظم فاضله مرحوم حاج  
شیخ محمدی و استاد فاضله  
آن بزرگوار است  
دی که بانی است  
میرزا محمد رضا  
از اجل فاضله مرحوم  
حاج شیخ محمد حسن صاحب  
جواهر الکلام و اصول  
یقه است  
جله الامین  
در علم کلام است  
و غیره

فی خطایم که با چشم معنی بسکری  
ناش آثار عجم از آن شد که آثار عجم  
تا شود دروشن که از کلمات که و از راهی  
کردم استفسار مطلب و دوش از پر خرد  
کاین کتاب نفرو چندین جلد دیگر همچنین  
فرستش با در حق کائنات کجا مشرق نظر  
در بعضی است قادر خاصه اند شاعر  
عزم قصه برار کند با کلمات موی میکشد  
چون فروغ مهر و دوش را می فرصت افقا  
از می این معنی بوده روشن که ماه آسان  
کاتب این خط نبرد کشتن مشکین رقیم  
آنکه پیشاید با سبستان خط میری کند  
از بی اتمام تالیف و شده و ع طبع آن

**تاریخ اتمام تالیف**

کتابان یاری زیاری سز جمع آورده است	آثار عجم چون جام جسم از فرو آب
هفتاد و هشت کتاب و ختمه با ختمه و القواب بقون الله الملک الوهاب	کتابه العبد الذنب المحتاج ابن الحاج میرزا اسحاق
احمدی الدار الی الملقب بالشیخ محمد الهادی	احمدی الدار الی الملقب بالشیخ محمد الهادی

مستطاب  
عظم اول سز  
است از برای فاضل  
معنی راست آورده است  
چنانکه در مشتی لا رب  
مذکور است که  
اصحاب را شکر  
با کمال  
از کلام یاری که سر آورده  
یعنی یا قاضی یا قاضی  
او خال یا قاضی یا قاضی  
که بزار و سینه  
سز و سینه  
اب  
یعنی در و توبه بها  
میرزا محمد حسن صاحب  
که معنی فوج خط سز و سینه  
نیز مرحوم سز را شرح افکار  
الاشعار و مشی با مشی حضرت  
شخص طریقه در تمام تالیفات  
کتاب فخر تاریخی سرور در آن  
نموده و شاعرانه در ریاضی و  
حضرتی و مشی فاضل را کمال  
داراست و از اشخاص کتب  
دست است این است  
تاریخ سبک  
شده ملحق به سز و سینه  
طریقه آثار عجم کاتبه ای موصوف  
دوش با سز و سینه کاتبه ای  
از بی اتمام تالیف و شده و ع طبع آن  
کتاب آثار عجم و سینه  
که آثار عجم و سینه



### شرح احوال جناب مصنف و ام شرف

محرر این کتاب مستطاب و خط بخار این نامه با صواب حقیر فقیر ذره بمقدار محمد بن  
 الحسینی غفره الله العزیز النفاذ گوید که جمعی از شرح احوال مصنف حفظه الله تعالی این است  
**فرست** الشیرازی و ابو المیرزا محمد نصیر الحسینی الملقب میرزا آقا ادا ام القلیا  
 حیات و درگذشت این میرزا جعفر المتخلص بهجت این میرزا کاظم الملقب بشرفا این حکیم  
 البصیر میرزا نصیر علیهم رحمة الله الملك القدر جناب مصنف در این کتاب شرح  
 احوال مرحوم میرزا نصیر را در ضمن ذکر جرم نکاشته و تاریخ فوت میرزا کاظم و میرزا  
 جعفر را در حاشیه مرقوم داشته اکنون بنید کتاب مصنف معروض میدارم که خرم  
 میرزا کاظم مولدش دار السلطنة اصفهان بوده و از باریا فکشان در کاه سلطان زمان  
 وقتی اور البقار حیدر آباد کن با مور ساخته بدان جانش میفرستند رفته و مر اطر  
 کرده بعمل استیغالی که داشته مستقل بوده تا در او عمر از مقامی زمره بوالفضل  
 شرفش از توقف در ایران طول بخال بازگشت بحد رآدمی اقد در آن حال این  
 استجا هم مکاتبی میفرستند و بدان فکشان طلب بنماهند لهذا از اصفهان بدان ملک  
 رفته و محل اقامت میا بکنند رفته و فتاوب و دیگران استجا به پیشکش اختیار میکنند  
 و در به استجا و فایست بنماید در باغی موسوم باغ چند دلال بد فون میکرد پس خلعت  
 یعنی والد ماجد مصنف که تازه ببلوغ رسیده از اصفهان بجانب شیراز آمده  
 تا از راه بو شهر بحد رآدمی و اموال پدر را بخوردار و دین توقف در شیراز بمصلحتی  
 ناخری نبل فاجری را وکیل و مأذون ده توکل غیر کرده بحد رآدمی فرستاده وکیل  
 مذکور رفته و ترک آن مرحوم را گرفته پی سار بلاد هندوستان میشود و از استجا بهار حیات

حقیر  
 مصنف در ادب این  
 کتاب نامی برده و شرح  
 احوال را نگاشته و در  
 از اشعار را  
 مرقوم داشته  
 چند دلال  
 بفرستند و فکشان  
 و ضم دلال بحد رآدمی  
 ساکنه دلام و الف  
 و لام دیگر در آخر  
 است

بازمان

و میزان میر و پس والد مصنف از سیه ن این خبر و یاس از مالیه پدر متاثر شده الله  
 ماجده مصنف صبیح رجلی خان مذہب متخلص به تسلی را بر وجیت گرفته شیراز را  
 مسکن مالوف بنماید همچنین بود تا در گذشت (باجمله) جناب مصنف در سال  
 یک هزار و دویست و هشتاد و یک در شیراز متولد شده از آغاز عدم بلوغ تا دیری  
 خارج معارج تعلیم و تعلم که کاه در نحو و اشتقاق اوقاتی صرف داشته کاه از منطق  
 و حکمت بمرور تصور دانه تصدیق کاشکاه در اندیشه بیات و حساب کاه در فکر پند  
 و اصطلاح مجتهدین بیشتر رسیده و بیشتر دیده و میسر زیاده کشته و شوقش از  
 حد گذشته متذکران لا یتعان طالب دنیا و طالب علم اکنون ادبی اسفند  
 و ایری کامل علمی بنماید و حکمی خردمند چنانکه استادنا الوحيد و مولانا الفرید الحکیم الصمد  
 والعارف الربانی الشیخ مفید ادا الله لنا ایام لقائه در تریف وی می فرماید

فرست آن سنج جمع اهل بهر	که ندارد دست برین زلف بشر
فیلسوفان دهر را شاید	که در فضل و بهر شود در بهر
و اکثر تحصیل آن جناب بخدمت حضرت شیخ بزرگوار بوده و اغلب بملاقات و استفتاء	
از ایشان خاطر خویش را مسرور نموده الحق شخصی بدین مایه کمال و بدین پایه استعداد	
از رجال حرم کهن سال در صغر و زکار و صغیر لیل و نهار کم شنیده و کمتر دیده	
تو لا عجب صنع الله بانیت	الملك الفضال فی جم ولا عجب
خلاصه علاوه بر اینها نامه اش در فون صورت نگری سحر آفرین است و در هر طرح و روش	
موجب بهر آفرین و وقتی تقیر در باره از نوشتن شایسته دیدم پس از بیان شرمند	
از حالات خویش مرقوم داشته بود چیزی را که مختص این است باوصف این	

حاج

رجع  
 تسلی شرح احوال در تذکره  
 مسطور است  
 منوبان الخ  
 یعنی در هر صحن اندک سیر  
 نمی شود بکمال طالب  
 دناست و بکمال  
 طالب علم  
 لوا الخ  
 یعنی اگر کسی بود که بکمال  
 صنع ضای عالی  
 این فضیلتها در  
 و نه در صغیر  
 است



حال عجب است که در معیشت از یکداری است که نانش از نشت جگر است و آبش از  
اشک بصر نقاش کارخانه عالم و صورتی آدم از صنایع صورتگری آموخت و خانه ام  
ساحری اگر چه کسی است بلذ مقدار ولی کاری است پس دشوار با وجود اینکه اگر بگوید  
این حرفت مریح حکام دار کاظم و دو ساطت دیگر منیر با مقصد اشرف و ایمان را  
هرگز سودی از ایشان است و نه یکدیگر را رستمی از دیوان مکر فتن این دستان و جهت  
یا کان زمان شامل حال کرده تا بسیار کارهای بزرگ را بتوفیق پروردگار در صغر روزگار  
بیاد کار گذارم انشی اللهم استجب دعائے و آدم جائه و بقائه و توفیق کل خیر بریده ایست  
قدیر حمید مجید نام برخی از تصنیفات و تالیفات آن جناب این است  
کتاب دریای کیمیا مثل بر علوم کثیر دیگر شطرنجیه دیگر اشکال المیزان دیگر نجوم الجوان  
دیگر فرائد نثر دیگر فتوی منظوم سیمی بهر نامه دیگر دیوان اشعار قرب و ده هزار  
از تصانیف و غزلیات و ترجیعات و مسطعات و رباعیات دیگر این کتاب آباء  
که مطبوع طبع الوا الالباب و فحول است و مقبول نظر از باب انکار و عقول خفا که  
از بزرگان قیام و حکماء ادبای عالمقام القاهم الله الملك العلام تقریطانی بران نگاشته  
و جناب مصنف را مقرون بحسین و افسرین داشته اند

اشکال المیزان  
در علم منطق است  
نسخه  
بجوراهالی  
لاست در مکتبی  
نسبتی که بیان آن  
در علم و هنر  
است



در عهد دولت علیحضرت شاهنشاه معظم رضاشاه پهلوی خلد الله ملکه  
بعون الله تبارک و تعالی طبع شد این کتاب تألیف در مکتبی مطبع نادری - با اهتمام  
آقل عابد طهرانی مالک مطبع نادری - دفعه دوم است که چاپ شده است  
کتاب میرزا محمد ناهید شیرازی تاریخ اول جمادی الاول ۱۳۵۲ هجری



